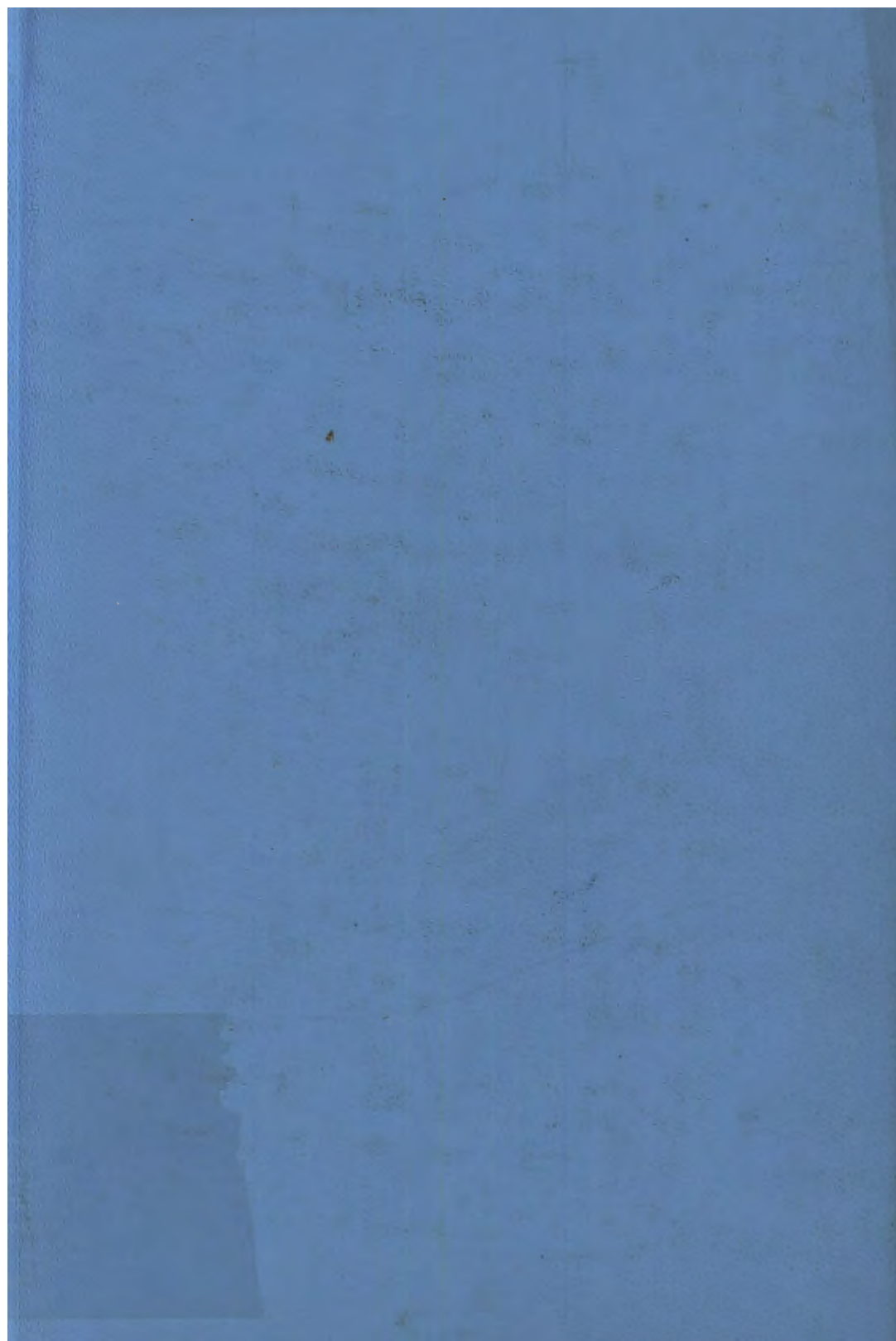




از قبل از اسلام تا عصر حاضر

مؤلف و گردآورنده
فخری قویچی (خشایار وزیری)



کارنامه زنان مشهور ایران ، از قبل از اسلام تا عصر حاضر

۸	۰۵۰
۱۰	۲۰

بیہ الت نوروزی
بدست دہم ملک فریز خانہ دادخوانا کہ ہم
فدالت فریگی دہم فالت احیا عس کلیم
قرنوی ۵۵۱۲، ۲۲

۷۰۴۹۱



کتابخانہ شخصی ارباب

کارنامه زنان مشهور ایران

اسکن شد

کارنامه

زنان مشهور ایران

در

علم، ادب، سیاست، مذهب، هنر، تعلیم و تربیت

از قبل از اسلام تا عصر حاضر

تقدیم

بشهبانوی گرامی، که بهترین نمونه زن ایرانی است

مؤلف و گردآورنده

فخری قویمی (خشایار وزیری)

از انتشارات: وزارت آموزش و پرورش

تهران - ۱۳۵۲

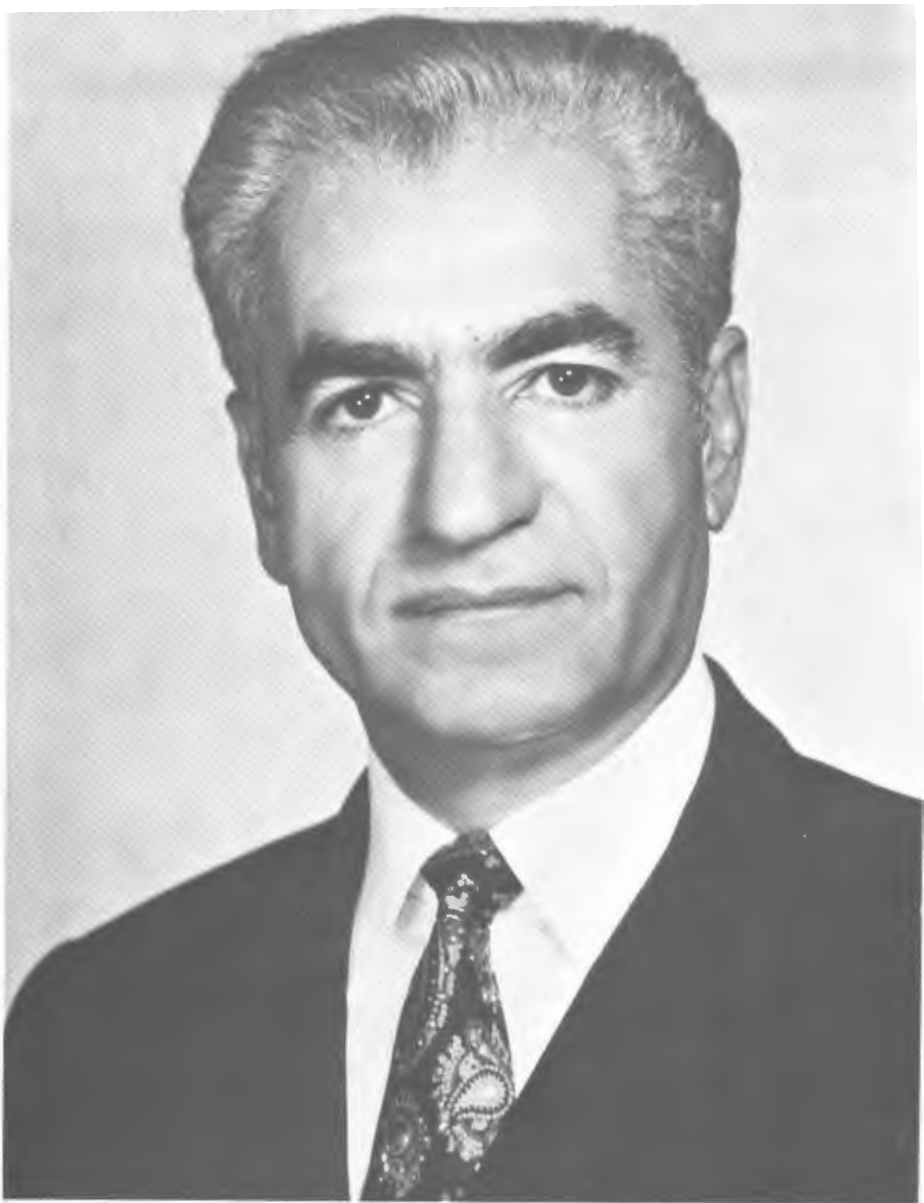
توزیع کننده در سراسر کشور :

شرکت سهامی کتابهای جیبی

خیابان وصال شیرازی - شماره ۲۸

این کتاب در دو هزار نسخه در چاپخانه سکه چاپ و در شرکت افست (سهامی خاص) چاپخانه بیست و پنجم شهریور صحافی شده است .

حق چاپ محفوظ است



شاهنشاه آریامهر پرجمدار انقلاب سفید ایران که تساوی حقوق زن و مرد را در هشتم اسفند ماه ۱۳۴۳ اعلام و این موهبت بزرگ را بجامعه زنان ایران اعطاء فرمودند.



علیاحضرت شهبانو ریاست عالیہ جمعیت خیریه و بنیاد فرهنگی فرح پهلوی و سایر
مؤسسات آموزشی و درمانی و تربیتی را عهددارند و در حقیقت پرچمدار نهضتی هستند
که کلیه طبقات مردم را از زندگی بهتر و سواد و بهداشت برخوردار فرمودند و اعلام
تساوی حقوق زن و مرد نتیجه مساعی معظم لها بود. در سال ۱۳۴۶ شاهنشاه آریامهر تاج
نیابت سلطنت را بر سر ایشان نهادند.



در روز تاریخی ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر فرمان کشف حجاب را صادر فرمودند. علیاحضرت ملکه پهلوی و والاحضرت شمس پهلوی و والاحضرت اشرف پهلوی از پیشگامان این نهضت مقدس بودند. اولین خشت بنای جمعیت شیروخورشید سرخ را در ایران بنا نهادند. تأسیس بزرگترین مرکز درمانی و تحقیقاتی قلب و کلیه وریه که اثری است جاودانی نتیجه فکر بلند و خیر اندیش معظم لها میباشد.



والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی که بیشتر اوقات خود را صرف امور خیریه میفرمایند
ریاست عالیہ جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران و بنیاد نیکو کاری والاحضرت شمس پهلوی
وجمعیت ملی حمایت حیوانات را بهمه دارند.



والاحضرت شاهدخت اشرف بهلوی خواهر توأمان شاهنشاه آریامهر برچندین مؤسسخریه و فرهنگی ریاست عالیہ دارند کہ سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و کمیته ملی بیکار بایسوادى وسازمان زنان ایران و کمیته حقوق بشر از آن جمله است.



والاحضرت شاهدخت فاطمه پهلوی در بیشتر امور اجتماعی فعالیت دارند من جمله ریاست هیئت امنای دانشگاه اصفهان و ریاست باغات و گیاهشناسی را عهددارند.



سرکار علیہ بانو فریدہ دیبا مادر گرامی شهبانوی ایران یکی از بانوان خیراندیش و نیکوکار ایران هستند کہ سرپرستی چندین مؤسسہ خیریه و فرهنگی را بر عہدہ دارند و تاکنون منشأ خدمات سودمندی برای جامعہ زنان بوده اند.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	قسمت اول - زنان مشهور ایران (قبل از اسلام)
۳	فرانك مادر فریدون - زنی كاردان و شكیبا
۴	همای - پادشاه کیان
۵	فرنگیس - مادر سیاوش زنی پرتحمل
۶	سودابه همسر کیکاوس سیاستمدار
۸	بانو سیندخت - همسر مهرب، مادر رودابه در مقام سفارت
۹	رودابه - مادر رستم همسر زال
۱۰	بانو گشنسب - همسر گیو از دلاوران
۱۱	تهمینه - مادر سهراب همسر رستم
	منیژه - دختر افراسیاب - زنی صبور و وفادار
۱۲	گردآفرید - مرزدار ایران حریف باسهراب
۱۳	هو و ی - همسر زردشت پیغمبر
۱۴	پژور و چیستا - دختر زردشت همسر جاماسب
۱۵	هوتس - هوتئوسا - یا کنایون همسر گشتاسب
۱۶	ماندانا - مادر کورش کبیر سرسلسله هخامنشیان
۱۷	پانته آ - همسر آرادات - فرمانده جنگی کورش کبیر
	آرتمیز - دریاسالار در زمان خشایارشا
	ملکه استر - همسر خشایارشا
۱۹	ملکه پروشات - مادر اردشیر دوم
۲۰	استاتیرا - همسر اردشیر دوم

۲۱	آریادخت - یا آریاسونا - رئیس خزانه اردوان چهارم آتوسا - دختر اردشیر دوم از سیاستمداران
۲۲	رکسانا - دختر اکسیاکسی - همسر اسکندر مقدونی مادر شاپور ذوالاکتاف - همسر هرمز
۲۳	پوراندهخت - دختر خسرو پرویز در مقام سلطنت
۲۶	آذرمیدخت - دختر خسرو پرویز - در مقام سلطنت ملکه آزاد - فرمانفرمای یمن - همسر شهریار - عروس بازان
۲۷	(نخستین زن ایرانی که اسلام آورد)
۲۸	مهرنگار - دختر انوشیروان زنی خیر گردیه - خواهر بهرام چوبینه - همسر خسرو پرویز
۲۹	سپهسالار ایران
۳۰	شیرین - همسر خسرو پرویز - زنی سیاستمدار
۳۱	مچ - دختر مهرک - پادشاه فارس
۳۳	شهربانو - دختر یزدگرد سوم - مادر امام چهارم شیعیان

قسمت دوم - زنان مشهور ایران (بعد از اسلام)

۳۷	بوران (خدیدجه) دختر ایرانی همسر مأمون الرشید فاطمه نیشابوری - از اولیای عرفان
۳۹	فاطمه الفقیه - دکترا در حقوق در مقام اجتهاد
۴۰	رابعه - از سخنوران زمان سامانی شطیطه نیشابوری - زنی که از معجزات موسی بن جعفر
۴۳	برخوردار بود
۴۴	پادشاه خاتون - فرمانفرمای کرمان (قراختائیان)

- ۴۶ اتابک آبخاتون (از ۶۸۵ تا ۶۶۲) سلطنت کرد
- ۴۷ ملکه عطاخاتون - همسر سلطان محمود
- ۴۸ پسند (زنی نیشابوری که حضرت رضا بمنزل او وارد شد)
- ۴۹ بانو ترکان - قهرمان و خردمند پارس از اتابکان یزد
- ۵۰ ترکان خاتون - (خوارزمشاهیان)
- دولت خاتون - زن سیاستمدار مدتی سلطنت کرد
- ۵۲ ترکان مریم - از سلاطین اتابکان یزد
- ۵۳ خیرالنساء - مادر شاه عباس کبیر - پادشاهی مقتدر
- نهانی کرمانی - عالمه و سخنور
- ۵۵ مریم بیگم - دختر شاه سلیمان صفوی
- آمنه بیگم - در مقام اجتهاد
- ۵۶ (مطریه) سخنور - از هنرپیشگان قرن پنجم یا ششم هجری
- ۵۷ گوهر شاد آغا - بناکننده مسجد گوهرشاد
- ۵۸ دردانه نیشابوری - جمع آوری کنند احادیث دین
- دلشاد خاتون - خیر و سخنور
- ۵۹ ایران خاتون - زنی باکفایت
- ۶۰ مهرالنساء - سخنور در اواخر قرن هشتم
- ۶۱ سیده ملک خاتون - پادشاه بزرگ ایران از دیلمیان
- ۶۳ مهستی گنجوی - سخنور (۴۹۱ یا ۴۹۰ قمری)
- ۶۶ ام الفضائل - علویه، هاشمیه، اصفهانیه
- ۶۷ بهوه بیگم مادر آصف الدوله
- ۶۸ زینب بیگم اصفهانی - زنی نیکوکار
- شاهزاده بیگم - زنی نیکوکار
- ۶۹ شجره الدر بانوی کرد ایرانی که هشت سال پادشاه مصر بود
- مهرالنساء یا نورمحل - زنی از ایران که چندین سال ملکه

۷۲	هندوستان بود فاطمه خراسانی - سخنور
۷۵	ام‌هانی - سخنور
۷۶	بیچه منجمه (نجوم‌دان) بی‌بی فاطمه - زنی نیکوکار بهر روز خانم - زنی عالمه و سخنور
۷۸	خدیجه خانم - زوجه کریمخان زند شهریانو - دختر شاه سلطان حسین صفوی
۷۹	ام‌سلمه یا رابعه ثانی
۸۰	آغابیگم ملقب به آغاباجی - سخنور
۸۱	پریراد خانم - زنی نیکوکار
۸۲	رابعه اصفهانیه - سخنور
۸۳	تاشی خانم - برپاکننده قبه شاه چراغ در شیراز
۸۴	پری خانم یا پریرخ - زنی سیاستمدار
۸۵	انیس الدوله - زنی خیر
۸۶	سیده بیگم - سخنور آسیه خانم - مادر فتحعلیشاه قاجار هاشمیه - در مقام اجتهاد
۸۷	شاهزاده زبیده خانم - زنی عارف‌پیشه
۸۹	عالم‌تاج قائم‌مقامی (ژاله) - سخنور
۹۲	شاه بیگم ملقب به ضیاء السلطنه نگارنده و خزانهدار
۹۳	جنت (فصل بهار خانم) - سخنور
۹۵	ماه شرف (مستوره کردستانی) سخنور
۹۷	حسن جهان - (والیه) حاکم کردستان
۹۸	طاوس خانم (تاج الدوله) سخنور و دانشمند

- ۱۰۰ ماه تابان ملقب به قمر السلطنه - زنی نیکوکار
- ۱۰۱ بی بی خانم - مؤلف کتاب معایب الرجال (به خط خود)
- ۱۰۲ مادر خسار - هنرمند در خط و نقاشی
- ۱۰۳ مهدعلیا (جهان قاجار) - ملکه ایران
- زینب پاشا - که در صف مجاهدین بود
- ۱۰۶ طاهره (قرّة العین) پیشوای دین بها

قسمت سوم - زنان مشهور ایران قرن اخیر

- ۱۰۹ صدیقه دولت آبادی - از اولین زنان روشنفکر
- ۱۱۱ خانم رخشان - از روشنفکران
- ۱۱۳ مریم اردلان - در خدمت بفرهنگ زنان
- ۱۱۶ محترم اسکندری - پایه گذار اولین جمعیت زنان
- ۱۱۸ فخر عظمی ارغون - در خدمت بفرهنگ و هنر زنان
- ۱۲۰ مستوره افشار - مشعل دار تیره روزی زنان
- گیلا تاج امیر ابراهیمی - نیابت ریاست شیروخورشید در
- ۱۲۱ زمان رضاشاه فقید
- ۱۲۳ فاطمه سلطان فراهانی - سخنور
- ۱۲۵ فانی (بدری تندری) - سخنور
- مهر تاج رخشان و مریم اردلان نخستین فارغ التحصیلان مدرسه
- ۱۲۶ دخترانه امریکائی
- بدرالملوک مصفا - از زنان فعال در مؤسسه ژاندارک
- ۱۲۸ خانم درة المعالی
- ۱۳۱ بی بی خانم وزیراف

۱۳۳	خانم طوبی آزموده
۱۳۵	بانو خانم بهزادیان
	خانم امیلی دختر آقای یوسف خان ریشارد (مؤدب الدوله)
۱۳۷	موچول ونصرت مستغنی
۱۴۰	ماهرخ گوهرشناس
	صفیه یزدی
۱۴۲	(ناظمه) خانم کامیاب پور
۱۴۳	فروغ آذرخشی
۱۴۴	سکینه ملقب به (فخرالتاج رمزی)
۱۴۵	معصومه ملقب به عزت الشریعه
۱۴۷	ربابه قوامی
۱۴۸	مؤدب الملوك و بعداً فصیح الملوك مهمام
۱۴۹	خواهران خسروخاور
۱۵۰	بانو امیرصحی
۱۵۲	خانم ناموس
۱۵۳	خدیدجه هرمرزی
۱۵۵	شمس الضحاء هوشی
۱۵۶	کوکب ناصری (ضرابی)
۱۵۸	درخشنده گوهرنراقی
۱۵۹	خانم برسابه
۱۶۱	پروین اعتصامی - شاعر و سخنور
۱۶۵	فاطمه لاری - مجتهد در کویت
۱۶۶	فخر السلطنه فروهر - نویسنده
۱۶۷	شوکت سلامی - نویسنده ای در بوشهر
۱۶۸	مریم عمید - مزین السلطنه - روزنامه نگار

۱۶۹	دکتر فاطمه سیاح - استاد دانشگاه
۱۷۱	امینه پاکروان - استاد دانشگاه
	شوکت الملوك شقاقی - زنی هنرمند در نقاشی و خامه
۱۷۲	دوزی
۱۷۳	ضخرا آفاق پارسای - روزنامه نگار
۱۷۴	شمس الضحاء نشاط - سخنور
۱۷۶	نور الهدی منگنه - نویسنده و روانشناس
۱۷۸	شمس الملوك جواهر کلام - در خدمت فرهنگ
۱۷۹	صفیه فیروز - در خدمات اجتماعی
۱۸۰	فصیح الملوك مهمام - در خدمت فرهنگ
۱۸۱	عفت الملوك خواجه نوری - زنی هنرمند
۱۸۲	مهرانور سمیعی - در خدمت فرهنگ
۱۸۴	پروین پیرمارشال غیبی - نویسنده و سخنور
۱۸۵	بانو جین دولتیل - در خدمت بفرهنگ ایران
۱۸۸	وارتوطریان - زنی هنرمند در تئاتر
۱۸۹	لرتا - زنی هنرمند
۱۹۰	قمر الملوك وزیری - زنی هنرمند
۱۹۲	ملوك ضرابی - زنی هنرمند
۱۹۳	فریده (فلوریدا) در خدمت به اجتماع
۱۹۸	هاجر تربیت - نماینده مجلس سنا
۲۰۲	فروغ حکمت - نویسنده
	شوکت ملك جهانبانی - نماینده مجلس
۲۰۳	شورای ملی
۲۰۴	مهرانگیز منوچهریان - نماینده مجلس سنا
۲۰۵	بدر الملوك بامداد - در خدمت بفرهنگ

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۲۰۷	عصمت الملوك دولتداد - در خدمت بفرهنگ
۲۰۸	اختر الملوك معدل - در خدمت بفرهنگ ماه‌نیر نفیسی - استاد دانشگاه
۲۰۹	عذرا ضیائی - در سمت مدیر کلی
۲۱۰	شمس الملوك مصاحب - نماینده مجلس سنا
۲۱۱	عفت سمیعیان - در خدمت بفرهنگ و اجتماع
۲۱۲	ماهدخت آهی - در خدمت به فرهنگ
۲۱۴	قدرت الزمان شیبانی - در خدمت بفرهنگ و اجتماع
۲۱۵	دکتر ایران‌علم - استاد دانشگاه در قسمت پزشکی دکتر قدسیه حجازی از زنان حقوقدان
۲۱۶	طلعت بصاری (قبله) سخنور
۲۱۷	دکتر زهرا خانلری (کیا) استاد دانشگاه
۲۲۰	دکتر مهری آهی - استاد دانشگاه
۲۲۲	دکتر مهرانگیز دولتشاهی - نماینده مجلس شورای ملی
۲۲۳	دکتر سیمین دانشور - نویسنده
۲۲۵	دکتر آلنوش طریان - استاد دانشکده علوم
۲۲۷	دکتر لیلا نوربخش - داروساز
۲۲۷	تیمسار دکتر مرضیه ارفعی - در خدمت به ارتش
۲۲۸	میمنت‌دانا - نویسنده و مترجم
۲۲۹	آرشی - آرشالوس بابایان - شاعره ارمنی‌الاصل
۲۳۰	نیره سمیدی - نماینده مجلس شورای ملی
۲۳۱	بانو سپهر خادم - روزنامه‌نگار
۲۳۲	دکتر صفری آزرمی - در آسیب‌شناسی
۲۳۵	دکتر هایده مالک - استاد دانشگاه
۲۳۶	دکتر فرخ‌رو پارسای - وزیر آموزش و پرورش

۲۳۸	فروغ فرخزاد - سخنور
۲۴۱	دکتر قمر آریان - سخنور
۲۴۳	بدری وزیری - نویسنده و هنرمند
۲۴۵	ثمینه پیرنظر (باغچه بان) - مدیر آموزشگاه کرولالها
۲۴۶	شیرین فوردار - رهبر زنان سنگاپور
۲۴۷	نورزاده - هنرمند در مجسمه سازی
۲۴۸	لیلی آهی (ایمن) - نویسنده و روانشناس ظفر دخت اردلان - در خدمت به اجتماع
۲۵۰	اولین باغچه بان - هنرمند
۲۵۲	صدیقه موسوی همدانی - شاعره و نویسنده
۲۵۳	فروغ مصباحزاده - روزنامه نگار
۲۵۶	مهین افشار - بازرگان
۲۵۷	مریم ساوجی - نویسنده و سخنور
۲۶۲	سیمین بهمانی - سخنور
۲۶۴	مهنگامه - سرور - سخنور از گیلان
۲۶۶	دکتر سیمین رجالی - استاد روانشناس
۲۶۹	لعبت والا - سخنور
۲۷۰	سکینه پری - جراح در بندرگز
۲۷۱	ایراندخت تیمورتاش - سخنور
۲۷۲	عفت تجارتچی - خلبان
۲۷۴	ایران درودی - نقاش زن معاصر
۲۷۴	دکتر آذر رهنما - استاد دانشگاه
۲۷۵	مهین - هاشمی نژاد - در خدمت به اجتماع
	نیره شیوا - رئیس افتخاری بیمارستان کودکان

صفحه

عنوان

۲۷۷	شهر آزاد
	اقدس - نیرومندانزاده - مدیر کل دفتر وزارت
۲۷۸	آموزش و پرورش
۲۷۹	پاینده شاهنده - استاد دانشکده هنرهای زیبا
۲۸۱	منصوره حسینی - نقاش و هنرمند
۲۸۲	گیتی داروگر - هنرمند در تاتر و سینما
۲۸۳	نیمتاج خاکپور (سلماسی) سخنور
۲۸۶	فاطمه - خزیمه علم (علم) در خدمت باجتماع
۲۸۷	عفت الملوک - نحوی - مدیر کل
۲۸۹	پروین - صوفی - معاون پارلمانی وزارت کشور
۲۹۱	عزت طباطبائی (آقاولی) در سمت معاونت
۲۹۳	فخرالتاج قویمی (خشایار وزیری) نویسنده و مؤلف

معهدا باید با حس احترامی عمیق به شخصیت و اصالت ذاتی زنان ایرانی این حقیقت را ناگفته نگذاشت که حتی در تاریکترین ادوار اجتماعی ، زنان ایران موجودیت خویش را درشئون مختلف به اثبات رسانیده و آن فروغ معنوی را که از مشخصات نژاد ایرانی است به صورتهای مختلف بتجلی درآوردند.

از سخنان گرانقدر شاهنشاه آریامهر در اصل پنجم اصلاح قانون انتخابات

کتاب انقلاب سفید

زن در فرهنگ دیرین و پر عظمت کشور ما همواره مقامی ارجمند و پایگاهی بلند داشته است. درایت و کفایت، خردمندی و تیزهوشی زنان هر دوران در اغلب آثار ادبی و تاریخی بچشم میخورد.

در نقوش برجسته‌ای که بفرمان شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی بهر مندی مردم این مرزوبوم پدید آمده زنان ایرانی در کنار همسران تاجدار خود دیده میشوند. سیاست و کاردانی آذر میدخت و پوران دخت شاهنشاهان ساسانی هنوز زیب کتب تاریخی است.

با این حال باید اذعان کرد در از مدتی بر اثر دور شدن از فرهنگ گهربار باستانی و عدم آگاهی از حقایق دین مبین اسلام مقام زن در جامعه ایرانی تا حدی بعلت خودخواهی و زورگویی مردان و تا حدی نیز بعلت جهل و نادانی زنان از جایگاه رفیع خود فرود آمده بود.

اقدام ارزنده اعلیحضرت رضاشاه کبیر در بیرون آوردن زنان از زندان تاریک حجاب و رهنمونی آنان بکسب علم و هنر قطعاً نخستین گامی است که برای احیای مقام و منزلت زن ایرانی برداشته شده است.

انقلاب سپید ایران برهبری شاهنشاه آریامهر، اقدامات اعلیحضرت رضاشاه کبیر را تکمیل کرد و بالنتیجه مقام زن ایرانی را تا جایی بالا برد که حقاً شایسته و درخور آن بود. با اصلاح قانون انتخابات زنان نه تنها توانستند در حساس‌ترین مسائل اجتماعی یعنی انتخاب نمایندگان پارلمان صاحب نظر باشند بلکه توفیق یافتند به نمایندگی مجلسین شوری و سنا و عضویت در هیأت دولت و احراز مقامات مهم مملکتی نایل آیند.

خانم قوییدی که از بانوان تحصیل کرده و علاقه‌مند به امور اجتماعی و فرهنگی هستند با تحقیقات پردامنه و پی‌گیر خود بشایستگی توانسته‌اند نمونه‌هایی از کار زنان ایران را گردآوری نموده و بصورت کتاب حاضر در اختیار علاقه‌مندان بگذارد توفیق بیشتر ایشان را در انجام خدمات فرهنگی و نشر این گونه آثار مفید از خداوند خواستارم.

دکتر فرخ‌روبارسای



سیاس پریایان خود را به جناب دکتر فرخ‌روپارسای وزیر
محترم آموزش و پرورش که پیوسته مرا در گردآوری و تحقیق
این مجموعه که سالها بطول انجامیده ترغیب و تشویق فرموده
و در چاپ و انتشار آن بذل توجه مبذول داشته‌اند تقدیم میدارم
البته این لطف و عنایت همگان زنان کشور را شامل است که
نمونه‌ای از آنان بنامه‌مثل معروف (مشتی است از خروار) در
این کتاب بنظر سروران میرسد.

فخری قویمی



پوزش از خوانندگان عزیز

باتمام دقت و مراقبتی که در ظرف ۶ سال در تهیه و تنظیم مطالب این کتاب بکار رفت صمیمانه اعتراف میکنم که جای نام و شرح حال بسیاری از زنان نامدار ایران به‌ویژه سروران عصر حاضر یا بعقل در دست نداشتن بعضی از کتب تاریخی و یا بر اثر عدم ارسال مطلب از جانب خانواده آنان و دسترسی نداشتن بزندگانمانه بانوان فعال و مشهور زمان کنونی در این کتاب خالی است. هر چند زنان دانشمند و خیر حتی در تاریکترین دوران تاریخ بنام بوده‌اند چه رسد به عصر انقلاب.

ضمن عرض معذرت سعی خواهد شد انشاءالله بیاری پروردگار توانا در چاپ دوم این نقیصه جبران شود و شرح زندگی و فعالیت‌های بقیه بانوان نامدار معاصر بطور کامل و دقیق از نظر خوانندگان عزیز بگذرد امیداست جهت نیل باین هدف از ارشاد و همکاری بانوان گرامی بیش از پیش برخوردار باشم.

فخری قومی

پیشگفتار

برای روشن شدن ذهن خوانندگان ارجمند یادآوری این نکته ضرورت دارد که شرح حال زنان نامدار ایران را در طول دوران پرافتخار ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران میتوان در سه قسمت مجزا مورد توجه و دقت قرارداد.

قسمت اول - شامل شرح زندگی و معرفی زنانی است که تا قبل از حمله اعراب و مغولان در ایران میزیسته‌اند و حتی بعضی از آنان به مقام شاهنشاهی و نیابت سلطنت و حکمرانی و سفارت و درباری و غیره رسیده‌اند.

قسمت دوم - مربوط میشود به بیوگرافی شیرزنانیکه در زمان تسلط تازیان و مغولان خونخوار در رشته‌های مختلف دینی و علمی و هنری و غیره شهرت داشته‌اند. لیکن رفته رفته در اثر تعصبات خشک و بیمورد و از ترس روبرو شدن با بیگانگان و همچنین مقتضیات سیاسی زنان بیشتر اوقات خود را با اداره امور خانه و تعلیم و تربیت فرزندان پرداختند. با این وصف شیرزنان بیداردلی از این جمع برخاستند که پیشگامان فرهنگ و آموزش زنان امروز شدند.

قسمت سوم - تشریح اوضاع و احوال زنانی است که در خانه‌های خود زندانی جهل و نادانی بودند و از پرتو طلوع خورشید تابناک، رضاشاه کبیر سرسلسله دودمان پهلوی و روز تاریخی هفده دی ۱۳۱۴ و نیز دوره درخشان انقلاب سفید اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی شاهنشاه آریامهر برخوردار شده و به مقامهای ارزنده‌ای رسیدند.

انگیزه اصلی من، در این کتاب بزرگداشت و تجلیل از شیرزنانیست که در روزگار سیاه و غم‌انگیز (زمان قاجاریه) که جهل و نادانی حاکم بر مقررات ما بود و علم و دانش و هنر برای بانوان در حکم کفر و زندقه محسوب میشد، با وجود مشکلاتی سرسام‌آور مانند خورشید درخشیدن گرفته و خدماتی بس ارزنده و جاویدان به فرهنگ و هنر ارزانی داشته‌اند و چون لازم بود آثار و خدمات آنان بر اساس اطمینان جمع‌آوری شده‌باشد، ناگزیر

به کتابخانه مجلس شورای ملی و سایر کتابخانه‌ها و مجلات و انتشارات و همچنین به خانواده‌های خدمتگزاران و فرهنگیان سابق مراجعه نمودم و نام مؤسسات فرهنگی و اسامی بیداردلان و شیرزنان آزادی‌خواه و تأثیر آنان را در نبود کردن استبداد و بدست آوردن مشروطیت از گوشه و کنار گردآوری کردم. علاوه بر آن در این کتاب شرح حال زنان نامی تاریخ که خدمات ارزنده و چشم‌گیری به‌میهن خود نمودند گنجانیده شده است. متأسفانه انجام این مقصود بعجل زیاد که اهم آن از میان رفتن کتابخانه‌های ایران بوسیله بیگانگان اعم از اسکندر و سرداران عرب و مغول بود به‌سبب امکان‌پذیر نشد. در نتیجه مطالعات طولانی و تجسس زیاد توانستم این وظیفه مهم را تا جائیکه مقدور و میسر بود از منابع قابل اعتماد جمع‌آوری نموده و در دسترس خوانندگان عزیز قرار دهم.

نکته قابل تأسف و شاید بتوان گفت حزن‌آور، این که در تمام مجلات و روزنامه‌های دوره استبداد و اوایل مشروطیت در حالیکه همه و همه از همکاری زنان مغرب زمین با مردان در پیشرفت امور فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و شعب مختلف هنری قلم‌فرسائی مینمودند تا قبل از سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر اسمی از زن ایرانی برای مقاصد اجتماعی بچشم نمی‌خورد و میتوان گفت اثری از فلسفه وجودی زن ایرانی جز برای تولید نسل دیده نمیشد زنان ایرانی مدتهای متمادی بحساب نمی‌آمدند و در چهارچوب خانه بمنزله ائاثیه بشمار میرفتند.

مسلماً نمایان ساختن اوضاع آشفتنه و غم‌انگیز سابق بانوان ایرانی و تجلیل خدمات پرارزش و قابل تمجید پاسداران فرهنگ در گذشته بیشتر و بهتر جلال و شکوه انقلاب سفید شاه و مردم و عظمت اقدامات ترقیخواهانه محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه آریامهر و رهبر خردمند ایران نوین را مجسم میسازد.

فخری قومی

زن در تاریخ ایران

محققین برای روشن نمودن مقام زن در ایران باستان زحمات فوق العاده متحمل شدند و هر يك قسمتی از تاریخ را مورد تحقیق قرار داده و از مجموع بررسیهای خود اطلاعاتی در دسترس صاحب نظران قرار دادند که تا حدی جبران نقص تاریخ نامستند و غیر مدون گذشته را مینماید.

زن در ایران باستان - در ایران باستان حفظ نژاد و قومیت برای همه مردم واجب بود و در نگاهداری شجره خانوادگی تعصب بسیار داشتند و نمیگذاشتند خون آنها باخون بیگانگان بیامیزد. ثروتمندان يك زن اصلی که او را شاهزن مینامیدند و زنان دیگری از زرخردان و اسرای جنگی داشتند پرورش دینی و اخلاقی و اختیارات داخلی بر دوش شاهزن بود بعد از پدر یکی از بزرگترهای خانواده و یا شاهزن قیمومیت دیگران را بعهده داشت آنچه مسلم و غیر قابل تردید است در ایران باستان مقام زن و اختیاراتش به پایه ای رسیده بود که هیچ يك از کشورهای جهان در آن زمان واجد چنین مقام و امتیازاتی نبودند کافی است از هما و آذر میدخت و پوران دخت که بمقام سلطنت رسیدند و در کتب رسمی تاریخ نام آنان نوشته شد و همچنین سترزن گردآفرید که مرزدار ایران بود و در برابر تاخت و تاز تورانیان داد دلاوری و سلحشوری داد و همچنین دلاور نامی گردیه و بانو گشنسب دختر رستم و همسر گیو و بانو سیندخت همسر پادشاه کابل، مادر رودابه که از شیر زنان و سیاستمداران زمان هخامنشی و ساسانیان و آرتامیس (آرتمیز) دریادار در زمان خشایار شاه بود نام برده شود اینان نمایشگر تفوق فوق العاده زنان ایران زمان خود بودند.

پس از تسلط اعراب متأسفانه تشخیص و قدر و منزلت اخلاقی و اجتماعی زن دستخوش تغییرات فاحش گردید باینکه اصول برابری و دادگستری را آئین اسلام باخود آورد ولی زنان عملاً از دخالت در امور اجتماعی و سایر شئون کشور محروم ماندند بنحویکه اهم وظایف زنان خانه داری بشمار آمده

و معلومات و اطلاعات آنها بخواندن قرآن و اخبار مذهبی محدود میگردد. البته نباید فراموش نمود ظرف اینمدت شیرزانی بودند که در رشته‌های مختلف علمی و هنری با بزرگترین دانشمندان زمان خود هم‌پایه بوده و در کشورداری و فعالیتهای اجتماعی و سیاسی شرکت میجستند بطور مثال از سیده همسر فخرالدوله دیلمی که حتی پس از مرگ شوهر سالها بر باختر ایران فرمانفرمائی میکرد و ملکه قراختائی و پادشاه خاتون که سرگذشت آنان بانمونه‌ای از اشعار و ستمهای استادی و آموزشی آنان به‌تفصیل در کتاب ذکر شده و ملکه ترکان همسر سعدبن ابوبکر سعد زنگی که پس از مرگ شوهر با موافقت دربار مغول بظاهر فرزند خردسالش را پادشاه فارس کرد ولی خود اداره امور را برعهده داشت میتوان نام برد.

متأسفانه زنان دانشمند و هنرمند بسیار زیادی بودند که میتوانستند از معلومات پرارزش خود جهانی را روشن نمایند ولی بعلل مختلف از جمله رعایت قیود مذهبی و آداب و رسوم خانوادگی از این اقدام آموزنده خودداری و بهمین جهت کمتر نامی از آنان در کتب و نوشته‌ها میتوان یافت.

زن در ایران پس از اسلام

برابری و دادگستری که آئین اسلام برای زنان با خود آورد بعد از گذشت سالیان اندک اندک توسعه یافت و زن ایرانی تحت تأثیر تعلیمات اسلامی که تساوی حقوق اجتماعی و تثبیت ازدواج زن و مرد را اعلام داشته بود توانست باهوش و استعدادش بهمکاری با مردان همت گمارد و دوشادوش مردان علاوه بر اداره امور خانه و پرورش اطفال در قسمتی از کارهای عمومی شرکت نماید. بعد از دویست سال سلطه اعراب که زبان رسمی ایران عربی شد بر اثر همت مردان بلندپایه‌ای مانند ابوحنیفه سغدی و عباس مروزی و حنظله بادغیسی و فیروز مشرقی و رودکی و دقیقی زبان فارسی رونق گرفت و زنان ایران نیز در زنده کردن زبان و ادبیات فارسی سهمی برعهده گرفتند و همانگونه که فردوسی و سعدی و حافظ و دیگر شعرای نامی این مرز و بوم با استفاده از اختلاط زبان فارسی و عربی فصاحت ادبیات فارسی را بسرحد کمال رسانیدند زنان ایرانی هم کوتاه نیامدند و در این راه با مردان همکاری نمودند و با بررسی واقعی زندگی مهستی گنجوی و رابعه و زبیده معروف بفرشته متخلص بجهان دختر فتحعلیشاه قاجار و همچنین زنان نامی معاصر مانند پروین اعتصامی و بانو نشاط شمس که اثرات ارزنده آنان بدانش و فرهنگ آشکار است و همچنین در رشته‌های قضائی و حقوقی زنانی چون فاطمة الفقیه دختر علاءالدین محمد سمرقندی و بانو آمنه بگم دختر ملامحمد تقی مجلسی همسر ملامحمد صالح مازندرانی که باصطلاح بمقام دکتری حقوق رسیده بودند و هم پایه علماء بزرگ زمان خود بشمار میرفتند و نیز در رشته‌های عرفان بانوانی نظیر فاطمه نیشابوری که مورد ستایش بایزید بسطامی و ذوالنون مصری قرار گرفت و شمه‌ای از سرگذشت و آثار فرهنگی آنان در این کتاب آمده است. نقشی مؤثر زنان در بزرگداشت علم، هنر، فرهنگ، سیاست و مذهب و تعلیم و تربیت جامعه ایران بخوبی مشخص و مشهود میشود.

زن در ایران امروز

بدترین و سختترین دوران محدودیتهای زنان ایرانی در دوره قاجاریه بود که بعلت شدت استبداد و ضعف استقلال دولتهای وقت و قدرت دادن و اوج گرفتن کار ملانمایان قشری و عدم توجه بهخواستههای آزادیخواهان و رقابت درباریان و منتفدین و سرمایهداران در ایجاد حرمسراها اثر قابل توجهی از فعالیتهای زنان در اجتماع دیده نمیشد.

دختران معصوم در سنین کم مجبور بقبول ازدواجهای نامتناسب بودند و در زندانی بنام زندگی که با گرگهایی بنام هوو و برای ایشان فراهم می کردند می زیستند و باین ترتیب اثر وجودی زن منحصر بود بخانه شوهر رفتن و مادر شدن و داشتن زنان متعدد نشانه مقام و شخصیت مردان بود. اواخر استبداد و اوائل مشروطیت زنان بیدار دل و روشنفکر از زجر و ستمگری و محدودیت بیحدی که بطبقه نسوان وارد میشد عاصی شده با پشتکار و شجاعت قد علم کردند و باتحمل هزاران تهمت و ناسزا و خوردن سنگ و کلوخ از تحریک ملانمایان ظاهرالصلاح بجمع آوری زنان و دوشیزگان روشن بین پرداخته و بایجاد آموزشگاه و مدرسه همت گماردند. در اینموقع بود که روشنفکران بمنظور تجهیز دختران خود بسلاح علم و دانش در مقام همفکری با بانوان مؤسس آموزشگاهها برآمدند و دختران خود را برای تحصیل باین مؤسسات اعزام و در همراهی با آنان از هیچ کمک مادی و معنوی خودداری نمودند. بدین ترتیب پایه و اساس تعلیم و تربیت جدید بهمت شیرزنانی مانند بی بی خانم وزیراف، طویبی آزموده، درةالمعالی، خواهران مستغنی و سایر پاسداران فرهنگ گذارده و مدارس ایجاد شدند.

متأسفانه باوجود تلاش طاقت فرسای مؤسین بمنظور جلوگیری از مزاحمت مخالفین که اکثراً بنام مذهب با این هدف مقدس مبارزه مینمودند دامنه کشمکش توسعه یافت و سرانجام خوشبختانه باتدا بپر روشنفکران و ابراز دلایل مذهبی ازوسعت مخالفت جلوگیری و رفته رفته مؤسسات خارجی از همت پرارزش و مداوم زنان ایران برای رسیدن بههدف خود که ایجاد مدارس باشد واقف شدند و باهمفکری و همکاری آنان بایجاد مدارس پرداختند.

نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت این بود که نحوه تدریس و طرز اجرای آن در نظم و انتظام و برنامه تحصیلی بواسطه ضعف دستگاه اجرایی آنطور که باید پیشرفت نداشت.

از آغاز ۱۳۰۰ بود که زنان از نفوذ کلام و قدرت فوق العاده رادمرد اصلاح طلبی بنام سردار سپه استفاده کردند و در نتیجه تأسیس مدارس و نظم و انتظام آنان بطریقی بیسابقه توسعه یافت و دیانت بکلی از سیاست مجزی شد.

از آن بیعد یعنی از ۱۳۰۴ شمسی که سلطنت رضاشاه کبیر سرسلسله خاندان پهلوی آغاز شد توسعه علم و دانش بوسیله مؤسسات علمی از کودستان گرفته تا دانشگاه و اعزام محصل بخارج از کشور بطور روزافزون ادامه یافت، تا روز پرافتخار ۱۷ دی ۱۳۱۴ که بفرمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر بنیان گذار ایران نوین قانون کشف حجاب شرف صدور یافت که نقطه عطفی در تاریخ زندگی زنان ایران بود. چنانکه در تاریخ کهن سرزمین ما روزهای فراوانی وجود دارد که یادآور رویدادهای غرور انگیز و افتخار آفرین است و این روزهای درخشان را ما جشن میگیریم.

اما از دیدگاه زنان این عصر دو روز اهمیت خاصی دارد و از جهاتی سایر روزها را تحت الشعاع قرار میدهد. اولی ۱۷ دی ۱۳۱۴ و دومی ۶ بهمن ۱۳۴۱.

آری در این دو روز چهره زن ایرانی دگرگون شد. سدهای نابرابری درهم شکست و آفتاب آزادی بر زندگی زنان ایرانی تابیدن گرفت.

۱۷ دی ۱۳۱۴ با همه شکوه و عظمتش سرآغازی نویدبخش در زندگی زن ایرانی بود ولی این انقلاب مقدس ۶ بهمن ۱۳۴۱ بود که بموازات تحقق بخشیدن به آرمانهای بزرگ ملی همه آرزوهای زن ایرانی را نیز برآورده ساخت.

زن ایرانی پیش از این انقلاب در سایه رفع حجاب پیشرفتی کند و کم طنین داشت گرچه قبل از انقلاب بعضی از زنان ایرانی بدرجه استادی دانشگاه رسیده بودند (مانند فاطمه سیاح و خانم امینه پاکروان)، لیکن هنوز هم ردیف مهجورین بشمار میآمدند و در خانه خود جزئی از اثاث خانگی بودند. این وضع غم انگیز که بیشتر از همه زنان روشنفکر را عذاب میداد تا روز ۶ بهمن ۱۳۴۱ ادامه داشت اما در این روز و روز ۸ اسفند ۱۳۴۲ به اراده توانای شاهنشاه مدبر آریامهر، رؤیائی که در ۱۷ دی ۱۳۱۴ شکل گرفته بود تحقق یافت یعنی زن ایرانی به برابری حقوق اجتماعی که همانا

حقوق طبیعی و انسانی پایمال شده خود بودرسید. سپاس میگذاریم عنایت‌های بیکران شاهنشاه محبوب محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر را نسبت بجامعه زنان ایران.

اکنون که بخواست خداوند زنان کشور ما بدون مبارزات پی‌گیر و تلاش‌های پردامنه مثل زنان سایر کشورها (نظیر انگلستان که زنان برای برخوردار شدن از حقوق حقه خود طعم زندان را چشیدند) و دست زدن به اغتصاب‌های وسیع فقط در اثر ابتکارات و راهنمایی‌های خردمندانه شاهنشاه آریامهر و جدیت شهبانوی گرامی و شاهدختان عزیز و الاحضرت شمس و الاحضرت اشرف پهلوی به‌بهترین وجهی مقام زن شناخته شد و عوامل و آثار عقب‌ماندگی از میان رفت بطوریکه در حال حاضر بیش از نیمی از دستگاه آموزشی و قسمتهائی از وزارتخانه‌ها و کارخانجات و همچنین قسمتی از امور انتظامی کشور را بانوان و دوشیزگان اداره میکنند و مقامهای وزارت و سناتوری و نمایندگی و قضاوت و سایر مشاغل حساس را بعهده گرفته باکمال سربلندی به‌بهترین وجهی و وظائف محوله را انجام میدهند. پس ما که در این عصر و زمان زندگی میکنیم و از مزایای کامل انقلاب سفید مستفیض هستیم بایستی قدر این نعمت و رهبری را از جان و دل بدانیم و در انجام وظائف محوله یعنی در پرورش فکری جامعه زنان و تربیت فرزندان لایق و وطن پرست و اجرای روش صحیح اقتصاد در خانواده و همچنین در رشته‌های علمی و فنی و تربیتی و تجزیه و تحلیل سیاست جهان مانند همه مردان و زنان مترقی کوشا باشیم و شایسته اعتقاد و اعتماد شاهنشاه آریامهر باشیم که میفرمایند:

«بکار افتادن روزافزون نیروی فعاله زنان ایرانی در شئون مختلف حیات ملی ایران نه تنها اجتماع ما را روزبروز بیشتر بسطح مترقی‌ترین جوامع جهان نزدیک میکند بلکه بنیاد فکری و روحی اجتماع آینده ایران را نیز قوام و استحکام میبخشد. زیرا این زنان ایران هستند که باید اصول انقلاب را در ذهن فرزندان خویش یعنی در ذهن آنانیکه باید ایران فردا را اداره کنند و بنوبه خود مربی نسل‌های آینده باشند رسوخ دهند ... از این پس خود آنها هستند که میباید خویش را شایسته این آزادی و شایسته سنن دیرینه تمدن اصیل و انسانی ایران نشان دهند و تاریخ آینده را بدانسان که در خور گذشته است پی‌ریزی کنند، و من ایمان دارم که زنان ایران این رسالت خویش را بخوبی انجام خواهند داد.»

فخری قومی

(۱) از کتاب انقلاب سفید.

قسمت اول

زنان مشهور ایران ، قبل از اسلام

فرانك، مادر فریدون، زنی كاردان و شكیبا

فرانك مادر فریدون و زن آبتین بود. آبتین بدست ضحاك كشته شد و بدینگونه وی در جهان پهناور با فرزند خردسال خود فریدون و دشمن ستمگر و خون آشامی چون ضحاك تنها و بی پناه ماند ولی با كاردانی و شهامت فرزند خود را از ضحاك پنهان نمود. و پس از مرگ همسر فرزند خویش را با تحمل رنجهای فراوان سرپرستی و تربیت كرد و برای رهاییش از بند ضحاك دشواریها و بدبختیهای بسیار تحمل نمود تا سرانجام فرزند خویش را بشمر رسانید.

فردوسی درباره این زن گوید:

زنی بود آرایش روزگار درختی كز و فر شاهی بیار
فرانك بودش نام و فرخنده بود بمهر فریدون دل آكنده بود

و هنگامیکه پسر فرانك بر ضحاك پیروز شد مادر گنجهایی را که از شوهر بازمانده و برای فرزندش حفظ و حراست نموده بود جهت پسر تاجدار خویش فرستاد تا كارساز و مددکار او باشد^۱.

(۱) ص ۱۵۲ کتاب زن در ایران باستان و ص ۹۸ کتاب داستان ویس و رامین در کتابخانه مجلس.

همای

در کتاب تاریخ ایران باستان بنقل از تاریخ بلعمی آمده زمانیکه بهمن عمرش بآخر رسید تاج شاهی بر سر دخترش هما که همسرش نیز بود (مطابق دین معنی این عمل روا بود) واز او باردار بود قرارداد و وصیت کرد که بعد از خودش او ولیعهد باشد.

مردم پس از مرگ بهمن بر آن دختر گرد آمدند و او را بتخت نشاندند و از عدل و داد و تدبیرش رضایت داشتند ساسان که فرزند دختر دیگرش بنام بهمن دخت بود چون دید که پدر ملك بدین دختر داد و مردم تابع او شدند از میان مردم بیرون رفت و بکوهی بلند صومعه ساخت و مشغول عبادت شد تا بمرد.

همای که در آنوقت کودکش در شکم سه ماهه بود ترسید و گفت اگر این پسر باشد مردم ملك و سلطنت را از من خواهند گرفت و بکودك خواهند داد چون از فرمان دادن و سلطنت خشنود بود خواست که پس از بدنیا آوردن فرزندش را بکشد. دلش راه نداد ظاهراً تولد فرزندش را از مردم پنهان کرد و گفت که بارم ناتمام بیفتاد مردم قبول کردند و در پادشاهی باقی ماند کودك را با مقداری جواهرات پرارزش در تابوتی گذارده و نامه نوشت که هر که این کودك را بیابد جواهرات از آن او باشد تابوت را بست و در رودخانه بلخ انداخت.

اتفاقاً تابوت بدست آسیابانی افتاد زنش پسر تازه بدنیا آمده اش را از دست داده بود خرسند با کودك و جواهرات بطرف منزل رفت و بزنش گفت خدای تعالی این کودك را عوض آنکودك بما عطا کرده نامش را داراب بگذارند.

پس از مدتی همای در حسرت کودکش بود که شنید آسیابانی کودکی یافته است آسیابان را خواست و گفت شنیدم تو کودکی با جواهرات زیاد یافته ای آنکودك را پیش من بیار تا ببینم و از آن جواهرات اگر چیزی بدر من بخورد از تو بخرم آسیابان رفت و کودك را با جواهرات

پیش‌های آورد همای پول زیادی بابت جواهرات باو داد و داراب را بدو برگردانید و قرار گزارد فرزند آسیابان باشد ولی مخارج زندگی و تربیت و فرهنگش با او باشد بدین ترتیب همای همیشه سرپرستی داراب را می‌کرد و او را می‌دید تا داراب ۲۰ ساله شد. همای او را خواند و باو گفت تو فرزند منی از پسر من این ملک و مملکت از آن تست و من گناهکارم و اکنون پشیمانم اعیان و اشراف را جمع کرد و قصد خود را در پنهان کردن فرزندش بازگو کرد چون مردم از پادشاهی همای راضی بودند گفتند اگر هم پنهان نمی‌کرد تا قبل از این سن پادشاهی او را شایسته نبود حال پادشاهی شایسته اوست با این فرهنگ و هنری که آموخته موبدان و بزرگان کشوری و لشکری مقدم شاه جوان را گرامی داشتند و بدین ترتیب همای که بیش از ۲۰ سال در صحنه سیاست، لیاقت و کفایت نشان داده بود بار گران را بعهده فرزند خویش گزارد و خود از سلطنت کناره گرفت.

فردوسی لقب همای را چهارزاد می‌نویسد و گروهی چهارآزاد می‌گویند فردوسی سلطنت همای را به ۳۲ سال تصریح کرده و بامطالعی که از تاریخ بلعمی گفتیم شباهت بسیار دارد و قصه زندگی وی را در شاهنامه بتفصیل نقل کرده است.

بدین ترتیب ایرانیان قدیم برای زنان ارج و منزلتی قائل بودند در صورتیکه بعد از بهمن پسر بنام ساسان که نوه‌اش بود باقی مانده بود مردم همای را برای نیابت سلطنت برگزیدند.

فرنگیس، مادر سیاوش، زنی پرتحمل

فرنگیس مادر سیاوش نمونه دیگری از زنان متحمل و بردبار است.

(۱) تاریخ بلعمی صفحه ۶۸۲ تا ۶۹۱ - کتاب زن در ایران باستان ص ۱۶۶ - جلد پنجم ریاحین‌الشریبه ص ۲۳۲ - و شاهنامه

وی فرزند خویش سیاوش را ضمن دست و پنجه نرم کردن دائمی با مشکلات، بیمها و وحشتها در دامان پرمهر خویش پرورش داد و رنج سفر طولانی را بر خود هموار نمود و سرانجام فرزند خویش را سلامت بکشورش رسانید.

این زن باشهامت بسیار تمام ثروت و دارائی شوهر را از گردن و طمع افراسیاب مصون نگاهداشت و بهنگام لازم بفرزند خویش واگذار کرد.

بایوان یکی گنج بودش نهان	ند زن کسی آگه اندر جهان
یکی گنج آکنده دینار بود	گهر بود و یاقوت بسیار بود
همان گنج و کوپال و برگستوان	همان خنجر و تیغ و گرز گران
سر گنج بگشاد پیش پسر	پرازخون رخ از درد و خسته جگر

سودابه، همسر کیکاوس

کیکاوس پادشاه کیانی بقصد سرکوبی پادشاه هاماوران^۲ که در انجام وظایف کشوری خود قصور میورزید بجانب کشور او روان گردید و جنگ سختی بین دوسپاه در گرفت در این پیکار شکست نصیب مردم هاماوران گشت و یمن با کیکاوس قرارداد صلح منعقد ساخت چون فرستاده هاماوران با هدایا و تحف بسیار بدربار ایران وارد شد به کیکاوس شاه خیر دادند که شاه هاماوران دارای دختریت که در زیبایی مانند ندارد. بعقبیده فرستاده هاماوران تنها این دختر شایستگی همسری پادشاه ایران را داشت.

نشاید که باشد جز او جفت شاه چه نیکو بود شاه را جفت ماه

کیکاوس دختر را ندیده دل به مهر وی سپرد و عدهای جهت

(۱) شاهنامه جلد ۳ ص ۵۸ و ۵۹ - کتاب زن در ایران باستان ص ۹۹ و ۱۰۳

(۲) منظور یمن است.

خواستگار نزد امیر هاماوران روانه ساخت امیر هاماوران که فقط يك دختر داشت و بدو بی‌حد مهر می‌ورزید از این خواستگاری غمگین شد ولی از نظر رعایت مصالح سیاسی کشور تن درداد و دخترش سودابه از این پیشنهاد استقبال نمود با فرستاده‌شاه برسم و آئین آن‌روزگار عهد و پیمان ازدواج بست و دختر را با جهیز بسیار بدربار کیکاوس شاه روانه ساختند. ولی پدر که همواره از دوری یگانه دختر اندوهگین بود تدبیری اندیشید و کیکاوس را با درباریان بکاخ خویش دعوت نمود دختر بعد از آنکه از طرح موضوع دعوت خبر یافت حدس زد که پدر نقشه‌ای از این دعوت در سر می‌پروراند همسر خویش را آگاه نمود که در این دعوت دامی اهریمنی برای بچنگ آوردن دشمن کهن و دختری از دست رفته و ثروتی سرشار نهفته است کیکاوس از سخن سودابه استقبال نمود و بزم سلطان رفت در آنجا خود و همزاهانش مسموم گردیده بزدان درافتادند. سودابه جامه برتن درید و از بازگشت بدربار پدر سرباز زد و خود را داوطلب شرکت در سختی و گرفتاری شوهر اعلام کرد بدینوسیله برخشم پدر افزود و او نیز بزدان کیکاوس افتاد کیکاوس پس از رهائی از زندان سودابه را بسبب وفاداری و مهربانی‌هایی که با او کرده بود بانوی اول کشور نمود ولی افسوس که این نیت خیر در دل او دیری نپائید زیرا سودابه برای گرفتار ساختن سیاوش (پسر شوهر خود) نقشه‌ها طرح کرد که بدست دشمن کشته شود و خود نیز جان در راه همین نقشه‌ها و سوسه‌های اهریمنی درباخت. بدین ترتیب زنان و دختران بزرگان قدیم در مسائل و امور سیاسی بدوگونه مداخله داشتند مستقیم و غیر مستقیم. آنها اغلب بنا بمصالح سیاسی و بتجویز پدر یا شاهزاده یا سلطانی از کشور دشمن ازدواج میکردند و غالباً این وصلت و پیوند آتش دشمنی را فرو می‌نشاند^۱.

(۱) ص ۳۱۵ جلد پنجم ریاحین الشریعه - ص ۲۰۵ زن در ایران باستان - شاهنامه

بانو سیندخت، همسر مهرباب

سیندخت بانوی پادشاه کابل و مادر رودابه بود که در زمان خطر جنگ و وضع بحرانی مملکت که بین سام پدر زال و مهرباب پادشاه کابل درگیر بود سیندخت از همسر خویش درخواست کرد که وی را برسالت و سفارت از جانب خود بدربار سام فرستد تا بجای جنگ و خونریزی وی را بصلح و آشتی دعوت کند مهرباب که چنین تدبیری را در سیندخت همسر خویش سراغ داشت رأی را پسندید و بوی چنین گفت:
بدو گفت مهرباب که اینست کلید غم گنج هرگر نباید کشید
پرستنده اسب و تخت و کلاه بیارای و با خویشان بر براه

سیندخت در باب این میانجیگری و سفارت بهمسر خویش چنین گفت هنگامیکه بچاره جوئی می پردازم تو نباید کار را بر خود و دخترت رودابه سخت بگیری.

آنگاه کلید گنجها را بخزانهدار سپرده تا هدایائی گرانها آماده گرداند سپس آنها را بار اشتران نمود و خود مانند سواران کار دیده پای بر رکاب آورد و بجانب مقصد ورسالت خویش روان گردید.
سام پدر زال از تدبیر و خرد و کاردانی وی دچار شگفتی گردید و سوگند خورد اگر رازهائی را که مصلحت میدانند بگوید و خود را معرفی کند برجان وی گرندی وارد نیاورد.

گرفت آتزمان سام دستش بدست همان عهد و سوگند و پیمان بیست
چو بشنید سیندخت سوگند او همان راست گفتار و پیوند او
زمین را ببوسید و بر جای خاست بگفت آنچه اندر نهان بود راست

آشکارا گفت که او همسر پادشاه کابل و مادر رودابه معشوقه زال است اگر عشق پسر تو بردختر ما گناهی بشمار آید مردم کابل باید از عقوبت و گزند آسیب آن برکنار بمانند.

قبل از اسلام . ۹

من اینک به پیش توام مستمند بکش کشتی بستنی را به بند
تن بیگناهان کابل مسوز کزین تیرگی اندر آید بروز

وقتی زال زیبایی و خوش سخنی و نکته‌دانی سیندخت را دید بوصلت
زال با دختر وی رضا داد بدینگونه زنی خردمند بجای آتش جنگ مجلس
جشن و سرور برپا کرد^۱.

رودابه، مادر رستم، همسر زال زر

منوچهر، سپهسالاری مملکت و جهان فانی را بسام نریمان واگذار و
حکومت سیستان را تا سرحد هندوستان باو داد و سام که نسبش منتهی
بجمشید میشد، فرزندی نداشت تا یکی از بردگان فرزندی برایش آورد
که موی سر او مانند پیران سفید بود از این جهت او را زال نام نهاد و هم
او را زر نامیدند چون زر پیر سرخ روی سفیدموی را گویند معروف
بزال زر گردید.

مهراب پادشاه کابل دست نشاندۀ سام بود و سام روزی به کابل سرکشی
کرد و آوازه حسن جمال رودابه را شنید و رودابه دختر سیندخت که از
ورود سپهدار باجلال خبر شده بود دل بمهر زال بست و سرانجام ازدواج
آنها صورت گرفت و رودابه از زال حامله شد و رستم از او متولد گشت
که از چهره او کاخ و کوی و برزن گلشن شد.

فردوسی در وصف زیبایی او میگوید:

یکی نامدار از میان مهان چنین گفت کی پهلوان جهان
پس پرده او یکی دختر است که رویش زخورشید روشن تر است
ز سر تا پایش بکردار عاج به رخ چون بهشت و بیالا چو ساج
رخانش چو گلنار و لب ناردان زسیمین برش رسته دو ناروان

(۱) ص ۱۹۵ کتاب زن در ایران باستان - شاهنامه جلد اول ص ۱۷۷

دو چشمش بسان دو نرگس بیباغ مژه تیرگی برده از پر زاغ
دو ابرو بسان کمان طراز برو تور پوشیده از مشک تاز
اگر ماه جوئی همه روی اوست وگر مشک بوئی همه موی اوست^۱

بانو گشنسب

نام دختر رستم و همسر گیو بانو گشنسب بود که از زنان دلیر و جنگاور تاریخ کهن ایران است.

در کتب تاریخ درباره زورمندی و قدرت و بی‌باکیش ذکر شده که کمتر مردی یارای برابری با وی داشت بهمین جهت کسی را شایسته همسری خویش نمی‌یافت و سرانجام از بین خواستگاران گیو را بسبب برتری و افزونی در شهامت به همسری پذیرفت.

گویند علاوه بر دلیری سوارکار ماهری بود.

درباره توصیف گیو از همسرش و افتخاری که رستم بر وی داشت فردوسی چنین آورده است:

همین دخت بانو گشنسب سوار بهن داد گردنکش نامدار
زچندان بزرگان مرا برگزید سرم را به چرخ برین برکشید

از این زوج دلاور بیژن پهلوان زاده شد که پس از رستم و گیو از پهلوانان نامی ایران است.

درباره شهامت و جنگاوری این زن قهرمان اثر جداگانه‌ای بنام گشنسب‌نامه نوشته شده است که نسخه‌ای در کتابخانه سلطنتی پاریس و نسخه‌ای در کتابخانه موزه بریتانیا مضبوط است که مبنای تحقیقات ژول-مول فرانسوی می‌باشد.

(۱) ص ۲۱۲ جلد پنجم ریاحین‌الشریبه - ص ۸۳ و ۱۱۹ کتاب زن در ایران

زولمول راجع به کمال دلاوری گشنسب مینویسد که وی بجنگ شیران رفته و مبارزان را بیک زخم شمشیر بدو نیم میکرد از اینرو شاهان و امیران گردنکش را گرفتار و پیرو فرمان خویش می ساخت.

بهنگام خواستگاری از این دختر زیبای کم مانند میان بزرگان و درباریان کاووس مبارزه و مناقشه سختی در گرفت.

سرانجام رستم و کاووس برای ختم این غائله وی را بگیو پسر گودرز که در میان ایزانیان از همه دلیرتر بود دادند تا آتش مناقشات فرو نشیند اما بانو گشنسب نخست با گیو در آویخت و وی را بر زمین افکند و آنگاه رستم بسرزنش دختر خویش پرداخت و کازها را بصلاح باز آورد.

یکی از حکایات چهارگانه ای که در «گشنسب نامه» آمده درباره جنگ میان فرامرز و بانو گشنسب و رستم است که در این پیکار بانو گشنسب رستم را پس از مجروح شدنش شناخت!

تهمینه، مادر سهراب و همسر رستم

فردوسی در داستان رستم و سهراب گوید تهمینه مادر سهراب و دختر شاه سمنگان بانویی بود همچون سرو، و ابروانی مانند کمان و گیسوانی چون کمند و رخساری همچون عقیق یمانی داشت و دیگر صفات برجسته اش شجاعت و دلیری او بود و پیوسته مردان را بشجاعت و دل آوری آنان تحسین میکرد.

تهمینه دل به مهر رستم بست بعد از آنکه این عشق آشکار شد، رستم دلاور ایرانی از دیدن چنین دختری زیبا در شگفت ماند و از فرط شگفتی نام خدا را بر زبان آورد.

از او رستم شیر دل خیره ماند برو برجهان آفرین را بخواند

تهمینه بعبادت و سنن معتقد بود و به پرده‌پوشی خویش تفاخر کرده چنین میگوید:

ز پرده برون کس ندیده مرا نه هرگز کس آوا شنیده مرا

تهمینه برطبق سنت ایران کهن احترام و اعتقاد بسیار بحسن تشخیص پدر داشت و نظر وی را در انتخاب همسر استقبال میکرد. این بود که رستم موبدی ترد پدر تهمینه فرستاد و باجلب رضایت وی دختر را خواستگاری کرد.

ثمره ازدواج آنان قهرمان نام‌آور دیگری بنام سهراب گردید که داستان اردوکشی او بایران و سرانجام کشته شدنش بدست پدر از غم- انگیزترین داستانهای شاهنامه و ادب فارسی و جهان است.^۱

منیژه، دختر افراسیاب، زنی باوقار و صبور

از منیژه دختر افراسیاب تورانی نیز در شاهنامه بعنوان زنی باوقار و صبور، متحمل و مبارز یاد شده، وی بانوئی است که از ناز و نعمت دربار شاهی پدر چشم پوشید و بدریوزگی پرداخت تا شوهر خود را از گرسنگی و زندان نجات بخشد.^۲

گردآفرید

در شاهنامه فردوسی گردآفرید نمونه زنی است که خود سلیح نبرد میپوشید و بمیدان جنگ میرفت.

(۱) ص ۳۸۸ جلد ۳ و ۲ شاهنامه و ص ۱۴۶ و ۱۲۰ و ۸۴ زن در ایران باستان

(۲) ص ۹۸ و ۹۹ و ۳۸ شاهنامه جلد اول و ص ۹۹ کتاب زن در ایران

هنگامی که سهراب بفرمان افراسیاب با لشگری گران بسوی ایران آمد و قصد گرفتن دژ سفید را در راه خود داشت نگهبان دژ بمقابله او شتافت در گیرودار پیکار گروهی کشته و اسیر شدند گردآفرید که از فراز دژ کشته شدن و اسارت نگهبانان دژ را نظاره میکرد بدون هیچ بیم و هراس لباس پیکار به بر کرد و زره پوشید و پای بر رکاب اسب آورد و بی درنگ بمقابله دشمن شتافت.

بنابتوصیفی که فردوسی از گردآفرید می‌کند او را زنی دلیر و سوارکاری ماهر نشان داده که در میدان جنگ از مردان و دلاوران بزرگ برتر بوده است چنانچه بین مدافعان دژ فقط از یک مرد بنام (هجیر) سخن رفته و نام زن دلیری چون گردآفرید در مقامی بس والاتر از آن مرد قهرمان یاد گردیده است.

فردوسی صحنه پیکار تن بتن دو حریف یعنی سهراب و گردآفرید را در شاهنامه چنین بیان کرده که در حین جنگ چون کلاه خود از سر گردآفرید برداشته شد و گیسوی نهفته وی آشکار گردید سهراب دریافت که هم‌آورد دلیر وی دختری زیباروی بوده است.

بدانست سهراب کو دختر است	سر موی او از در افسرست
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه	چنین دختر آید به آوردگاه
سواران جنگی به روز نبرد	همانا به ایران درآرند گرد
زنانشان چنین‌اند ز ایرانیان	چگونه‌اند گردان و جنگ‌آوران

هووی، همسر زردشت پیغمبر

مونت هووی بمعنی دارنده گاوهای خوب میباشد دختر فروشتر و زن حضرت زردشت که بصفت پاکدین متصف است. در دین یشت فقره ۱۵

(۱) ص ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ کتاب زن در ایران باستان - شاهنامه جلد اول ص

۳۹۸ و تاریخ بلعی

کرده ۱۰ از او چنین یاد شده:

«اورا بستود هووی پاك و دانا زردشت پاك را خواستار بود تا اینکه از او خوشبخت گشته برطبق دین بیندیشد، برطبق دین سخن گوید و برطبق دین رفتار کند نام او در بعضی جاها همراه زردشت پیامبر آمده است.»
 در گاتهایسنا ۵۱ فقره ۱۷ زردشت چنین گوید:
 «فرشوتر هووی دختر گرانها و عزیزی را بمن داد پادشاه توانا مزدا اهورا وی را از برای ایمان پاکش بدولت راستی برساند.»
 سوشیانتها یا پسران آینده زردشت از فرزندان همین زن بودند.
 تربیتی دختر وسطی زردشت است.
 فرنی بمعنی فزون و فراوان بزرگترین دختر زردشت است.
 پئوروچیستا بمعنی پر دانش و بمعنی اندیشیدن و آگاهی یافتن نام کوچکترین دختر زردشت که زن جاماسب وزیر مشهور کی گشتاسب بوده است.^۱

پئوروچیستا، دختر زردشت، همسر جاماسب

پئوروچیستا بمعنی پر دانش و بمعنی اندیشیدن و آگاهی یافتن است و نام کوچکترین دختر زردشت و زن جاماسب وزیر مشهور گشتاسب بود.
 زردشت پیغمبر بجوانترین دختر خود پئوروچیستا میگوید: «من از برای تو او (جاماسب) را بشوهری برگزیدم اما تو پس از مشورت با خرد خود تکلیف پارسائی خویش بجای آر.»

در گزارش پهلوی زند این بند درباره بیوکانی (عروسی) پئوروچیستا با جاماسب وزیر کی گشتاسب آمده واصل آن در گاتها چنین است:

«ای جوانترین دختر زردشت، او بتو داد آنرا که در پیوند شما نیک و راستی و راه مزدا آزموده شده و اینچنین با خرد خویش بپذیرش پاکتر

پارسائی و نیک‌اندیشی‌ورز.»

مهمترین کتاب کهنسال اوستا مأخذی است که درباب انتخاب شوی و همسری در نزد ایرانیان در آن سخن رفته و از مفاد آن چنین مستفید میشود که دختر ایرانی نه بتکلیف و دستور پدر بلکه بامشورت باخرد خویش به انتخاب همسر میپرداخت .

باید دانست ازدواج در کیش ایران باستان و آئین زردشت امری مقدس بشمار میرفت و فرزند زادن جزو اعمال نیک و پارسائی محسوب میشد. پیامبر زردشت در روز عروسی دخترش پئوروچیستا بهمه گنیزکان (دختران) و همه جوانهاییکه در جشن بیوکانی (عروسی) بودند بویژه عروس و داماد میگوید:

در راستی و یا در دین راستین باید از یکدیگر برتری جوئید بدانید از این بابت مزد شایسته‌ای خواهید یافت^۱.

هوتس - کتابون، اولین زنی که بدین زردشت آمد

هوتسوسا در پهلوی (هوتس) بمعنی خوش‌اندام آمده است او زنی بود از خاندان نوذر و همسر گشتاسب و از زنان نامی و پاکدین و بانفوذ دوران خویش.

زردشت پیامبر از (ایزدهوا) که زنی بود بانفوذ شگرف برزنان و دوشیزگان میخواست که این توانائی را بوی دهد که هوتس نیک را بر آن دارد که بدین اندیشد و بدین رفتار کند و مایه رونق دین مزدائی او گردد. هوتس دارنده برادران بسیار از خاندان نوذر و در روی تخت زرین و بالاش زرین و فرش زرین بوده است.

در یادگار وزیران آمده که جاماسب پیشگوئی میکند که در جنگ با

تورانیان بیست و دوتن از پسران و برادران کی گشتاسب کشته میشود در جواب کی گشتاسب میگوید: اگر در این جنگ همه پسران و برادران و بزرگان کشور من حتی زخم هوتس کسیکه از او سی پسر و دختر دارم دارم کشته شود باز من از آئین مزینسا که از هرمن پذیرفتم روی نخواهم کشید.^۱

ماندانا، آفریننده تاریخ ایران

ماندانا، آفریننده تاریخ ایران، مادر کورش کبیر دختر انچتوویگو پادشاه ماد و همسر کمبوجیه بود (مادر پادشاهی که ۲۵۰۰ سال پیش بعد از فتح بابل اولین منشور آزادی ملل را فرمان داد). در اجرای این منشور یهودیان بعد از ۷۰ سال که در اسارت بابل بسر میبردند آزاد شدند. و این ماجرا در کتاب مقدس یهودیان یعنی تورات ثبت است.

ماندانا که میتوان او را مادر ایران نام نهاد، نخستین مدرسه را در پارس بوجود آورد و عده زیادی از پسران پارسی همسن و سال کورش در آن درس زندگی و تیراندازی و سواری و فنون نبرد میآموختند. ماندانا به پسرش کورش آئین دادگستری میآموخت و از او آنچه را که در این زمینه تعلیم داده بود برای امتحان سؤال میکرد.

نه تنها آموزش و پرورش کورش و قسمت عمده‌ای از خصوصیات اخلاقی و صفات عالیه اکتسابی که در تثبیت شخصیت وی مؤثر بود مدیون کوششهای مادرش میباشد، بلکه زنان پارسی سرنوشت اولین جنگ بزرگ کورش را که با آستیاك آخرین پادشاه ماد انجام گرفت بسود کورش تغییر دادند.^۲

(۱) ص ۶۷ و ۶۸ کتاب زن در ایران باستان
(۲) ص ۸ از کتاب نقش زن در فرهنگ ایران

پاتنه آ، همسر دلیر فرمانده ارابه جنگی کورش (آیرادات)

اینک حماسه شورانگیز زنی که نقش افتخارآمیزی در پیروزی کورش داشت. در پیکار با گروزوس که منجر بفتح لیدیه گردید آیرادات سردار دلیری که بارها در میدان آغشته بخون کارزار آزمایش دلیری و کار آگاهی خود را داده بود و سمت فرمانروایی شوش را داشت در این جنگ بنا به پیشنهاد خود آرای و سایر فرماندهان و فرمان کورش مأمور گردید که ارابه‌هایی که میبایست بقلب نیروهای دشمن تازد فرماندهی کند.

سپاهیان بهدایت کورش برای دستیابی بافتخار فتح و پیروزی آماده حرکت بودند و فقط انتظار آیرادات را داشتند آیرادات در طلیعه این نبرد فقط از یک چیز نگران بود. دوری از عزیزترین کسانی یعنی پاتنه آ، زن زیبائی که بتازگی با او ازدواج کرده بود. پاتنه آ که همیشه شاهد پیروزیهای همسرش بود در حالیکه لباسهای جنگ را بتن او میکرد و شمشیر درخشانش را بدستش میسپرد، تردیدی در قیافه شوهرش خواند گفت آیرادات عزیز تردید مکن بیا این شمشیر جواهر نشان را من برای تو خریده‌ام تا در این جنگ مثل همیشه شجاعانه شرکت کنی آنرا با خود همراه ببر و مرا همیشه بیاد بیاور. اگر زانی باشند که شوهرانشان را بیش از خود دوست بدارند باید بگویم که یکی از آنها من هستم گرچه قلب من آکنده از عشق توست ولی بعشق خودمان سوگند میخورم که من ترجیح میدهم ترا مثل یک سرباز میهن پرست آغشته بخون ببیم تا اینکه با یک مرد زبون و ترسو بسربرم. آیرادات بی آنکه چیزی بگوید به سپاهیان پیوست و بر روی ارابه فرماندهی پرید. پاتنه آ برای خدا حافظی چندین بار همسرش را بوسید.

پس از آن باشکاف به سپاهیان دشمن آیرادات سبب فتح پیروزمندانه شهر سارد پایتخت زیبای لیدیه که چشم و چراغ پایتختهای مشرق زمین بود شد و گروزوس پادشاه مغرور آن که بتعرض به سرحدات ما باعث این پیکار شده بود تسلیم شاهنشاه هخامنشی گردید مجلسی برای تجلیل و مردانگی فرماندهان برپا شد کورش با چشمان جستجوگر خود دنبال فرمانده

شجاع ارابه‌ها بود که سواری غبارآلود و پریده‌رنگ که بر روی گونه‌هایش چندین زخم داشت سراسیمه وارد شد و خبر کشته شدن آیرادات را به کورش داد شاهنشاه ناگهان از جای برخاست و بر مرکب نشست باجمعیت حاضر بر اهنمائی سواری که این خبر را آورده بود بکنار رودخانه پاکنول رسیدند شاه از دیدن پاتنه‌آ که جسد شوهرش را در آغوش گرفته بود چشمانش پر از اشک گردید و برای احترام سردار شجاع خم شد تا دست او را بدست گیرد ولی این دست در میان دست کورش باقی ماند زیرا یکی از دشمنان در آخرین لحظات پیکار آنرا باشمشیر از بدن جدا ساخته بود چند لحظه دیر با سکوتی سنگین و غم‌انگیز با آنجا سایه افکند تا پاتنه‌آ با آهنگی لرزان و مرتعش ولی قاطع گفت شاهها او عاشق فداکاری در راه میهنش و آرمانهای شاهنشاه بود او را من همیشه به‌وظیفه‌شناسی و جانبازی تشویق میکردم تا وفاداری خود را نسبت به‌شاه خود ثابت کند.

وقتی پاتنه‌آ این سخنان را میگفت کورش ساکت بود و باریختن چند قطره اشک از دیده حق‌شناسی و پاسداری خود را آشکار ساخت و گفت این سردار دلیر با افتخار و سربلندی ابدی در راه انجام وظیفه درگذشت اما پیروز و کامروا از دنیا رفت این بگفت و بمرکب نشست و از آنجا دور شد.

پاتنه‌آ تنها ماند و همه همراهان خود را مرخص کرد تنها بندبیمه خود امر بماندن کرد و گفت اگر من مردم جسد من و شوهرم را در يك قالی پیوشان آنگاه بدون درنگ خنجری را که زیر پیراهن پنهان کرده بود بالا برد و ضربتی به‌پهلوی خود آورد و بعد سرش بر سینه آیرادات شوهرش خم شد کورش پس از شنیدن خبر خودکشی پاتنه‌آ دستور داد تا جسد آیرادات و پاتنه‌آ را باشکوهی فراوان ب خاک سپردند^۱.

(۱) ص ۱۳ شماره ۷۳۷ اطلاعات بانوان - نوشته ناصر نجمی - ص ۳۶۷ جلد اول کتاب ایران باستان

آرتمیز، دریاسالار

آرتمیز مقام دریاسالاری داشت و از فرماندهان نیروی دریائی خشیایارشا در جنگ ایران و یونان بود.^۱

ملکه استر، همسر خشیایارشا و ملکه پروشانی زن اردشیر دوم، از سیاستمداران دخالت و تأثیر دیگر زنان ایران باستان در امر سیاست کشور بطور مستقیم و غیر مستقیم انجام میشد و نمونه‌ها و شواهد بارزی وجود دارد. این شواهد و امثال نشان میدهد که زن ایران باستان در میدان پیکار مبارز و فداکار بود و با بردباری کم‌نظیر در برابر سیل مشکلات و دشواریهای حیات همچون کوهی پایدار باقی میماند.

زبانی، هوشمندی و دلاوری خود را در صحنه سیاست به اشکال مختلف در خدمت میهن بکار می‌گمارد و از برکات آن سرافرازی و صلح و آشتی و دوستی و مهرورزی بیار می‌آورد.

از آن قبیل است ملکه استر همسر خشیایارشا و ملکه پروشانی زن اردشیر دوم و ملکه آتوسا همسر داریوش بزرگ.

ملکه استر الهام‌بخش خشیایارشا در آزاد ساختن قوم یهود بود و همواره اثر و نفوذ خویش را برشوی تاجدار خود نگاهداشت.^۲

ملکه پروشات، زن سیاستمدار

پروشات مادر اردشیر دوم آنچنان بر شاهنشاه ایران نفوذ داشت که در میدان رقابت زنانه (استاتیرا) زن اردشیر دوم را بکام هلاکت افکند و

(۱) تاریخ مشیرالدوله جلد اول ص ۷۴۲ شماره $\frac{۱۱}{۹۹۵}$ کتابخانه مجلس

(۲) ص ۲۱۰ کتاب زن در ایران باستان و شاهنامه ج ۵ ص ۲۴۶۴

بدین سبب مدتی مغضوب قرار گرفت ولی بسبب تیزهوشی و باریک بینی و استعداد شگرفی که در زمینه‌های مختلف مسائل مملکتی از خود ابراز داشته بود یک بار دیگر مقرب درگاه شهریار ایران گردید و آراء و نظرات وی بطور نافذ و قاطعی بمرحله اجرا درآمد.

هوش و خرد این زن همواره مورد ستایش شوهر و پسرش داریوش و اردشیر دوم یعنی دوتن از شهریاران بزرگ ایران بود و از این میان اردشیر عقیده داشت که خداوند مادرش را برای رتق و فتق امور مملکت آفریده است.^۱

استاتیرا، همسر اردشیر دوم، زنی اجتماعی

از سخن پلوتارک درباره استاتیرا همسر اردشیر دوم چنین برمیآید که وی همواره بمیان مردم میرفت و پرده‌های گردونه را بالا میزد و جمال دلارای خویش را بمردم مینمود و بینندگان (زنان) گروه گروه برای شکرگزاری از این محبت در بوسیدن دست وی بریکدیگر سبقت میگرفتند و همین رفتار محبوبیت بسیار برای وی در میان مردم فراهم آورده بود. این زن همانست که ملکه پروشانی زن داریوش و مادر اردشیر دوم بر وی رشک برد و او را زهر خوراند.

از این سخن پلوتارک و نیز از سکه‌ها و تندیسها (قالب و جسم و مجسمه) و نقوشی که از زنان روزگاران امیران کهن برجای مانده چنین برمیآید که آنان پرده حجابی بکار نمیبردند و پوشیدگی روی و موی که یک سنت و وجه امتیاز طبقه اشراف بشمار میرفت الزام قانونی نداشت و گاهی زنان طبقه ممتاز نیز مانند عامه در اعیاد و جشنها بدون پرده و حجاب در مجالس ظاهر گشته جمال دلارای خویش را در معرض تماشای عموم میگذازدند.^۱

(۱) ص ۲۱۰ کتاب زن در ایران باستان و شاهنامه ج ۵ ص ۲۴۶ تاریخ پیرنیا

(۲) ص ۱۴۸ زن در ایران باستان

آریادخت، رئیس خزانه مملکت ایران در زمان هخامنشیان

آریادخت یا آرتوسونا بانوئی بسیار زیرک و دانا و وارد بامور دخل و خرج مملکت بود که در زمان اردوان چهارم خزانه‌دار و باصلاح امروز وزیر دارائی محسوب میشد در قالیچه‌ای که در موزه آرتمیاز شوروی وجود دارد نامی از آریادخت با سمتش یافته شده که هنوز موجود است.^۱

آتوسا، دختر و همسر اردشیر دوم از سیاستمداران

آتوسا دختر و همسر اردشیر دوم (مطابق قانون مگی روا بود دختر همسر پدر هم باشد) از جمله زنانی است که در مسائل سیاسی کشور تأثیر مستقیم و مؤثر داشت، اثر وی در اداره امور کشور و در دل شاهنشاه ایران تا بجایی بود که چون بیماری جذام که در آن هنگام در ایران شیوع یافته بود مبتلا گردید اردشیر همسر دل‌بند خود را از خویش دور نگردانید و همواره در معبد آناهیتا زانو زد و برای سلامت وی بدرگاه اهورامزدا ندبه‌ها و استغاثه‌ها کرد.

و نیز نزدیکان و یاران شاهنشاه ایران و بزرگان و سران کشور و موبدان و روحانیون برای اثبات احترام و اعتقاد خویش نسبت باین ملکه گرامی ایران در دوران بیماری وی هدایای بیشمار و گرانبها به خدمتش عرضه نمودند. و با نذر و نیاز بسیار سلامت وی را آرزو و مسئلت کردند. گویند از نظر مقام و قدرت و شخصیت معنوی و فکری بعد از کورش بزرگ و داریوش دیگر در تاریخ هخامنشی حتی مردی به عظمت او نیامد. این زن دختر کورش همسر داریوش و مادر خشایار شاه است که بنا به قول مورخین نخستین زن شاعر و ادیب ایران بود و از مشوقین بزرگ آموزش و پرورش در عهد خود بشمار میرفت.^۲

(۱) از شاهنامه و کتاب گنجینه نامه‌های ایرانی - کتابخانه زرتشتیان

(۲) ص ۲۱۰ و ۵۱ کتاب زن در ایران باستان - برای اطلاع بیشتر رجوع شود

به تاریخ پیرنیا

رکسانه یا رکسانا، همسر اسکندر مقدونی - دختر اکسیار - تس
 اسکندر مقدونی بولایتی رفت که کوهور تانوس نامی والی آن
 بود (آن ولایت سعیدیان بود) وی را بحکومت ابقا کرد. کوهور تانوس
 سه‌پسر داشت اسکندر دونفر از آنها را بخدمت لشکر مقدونی طلبید. حاکم
 مزبور پسر سوم خود را هم باختر اسکندر گذاشت.
 کوهور تانوس خواست برای اسکندر ضیافتی با تجملات مشرق زمین
 ترتیب دهد باین مقصود ۳۰ نفر از دختران خانواده‌های درجه اول سعیدیان
 را باین ضیافت طلبید. نوه والی هم جزو آنها بود یعنی دختر اکسیار -
 تس پسر سوم کوهور تانوس. این دختر در میان زنان آسیا مثل وهانند
 نداشت و بقدری دلریا بود که در میان اینهمه دختران زیبا توجه تمام حضار
 را بخود جلب کرد اسکندر عاشق وی گشت و در همان مجلس بلند و بی‌پروا
 گفت لازم است مقدونیه‌ها و پارسیها باهم مزاجت کنند تا مخلوط گردند.
 این یگانه وسیله‌ای است که مغلوبین شرمسار و فاتحین متکبر نباشند.
 بنابراین مقدونیه‌ها نباید ازدواج زنان پارسی را برای خود ننگ بدانند.
 پدر رکسانه از این سخن غرق شادی گشت. اسکندر که سخت عاشق
 شده بود در همان مجلس امر کرد موافق عادات مقدونی نان بیاورند. و آنرا
 باشمشیر بدونیم کرده نیمی را خودش برداشت و نیم‌دیگر را به رکسانه داد
 تااین وسیله زناشوئی آنان باشد.
 مقدونی‌ها را این رفتار اسکندر خوش نیامد ولی از زمان کشته شدن
 کلیتس مقدونی از اسکندر میترسیدند و هرآنچه از او سرمیزد باسیمیای
 خوش تلقی میکردند.
 اسکندر چند ماه بعد رکسانه را به همسری خود درآورد و فیلیپ دوم
 از اوست.

بعد از سالها زندگی سلوکی‌ها یا سلکوس‌ها که بر اسکندر غالب شدند
 و اسکندر اسیر آنها شد به گلیوسیاس که رئیس محبس بود دستور دادند سر
 اسکندر و رکسانه را ببرند و تن آنها را پنهان کنند و چنان کنند که اثری

از ایندو قتل باقی نماند!

مادر شاپور ذوالاکتاف یا همسر هرمز

هرمز پسر نرسی پس از هفت سال سلطنت درگذشت بزرگان تاج سلطنت را بر سر یا شکم همسر باردار وی نهادند و فرزند نادیده او را (خواه دختر و خواه پسر) پادشاه خویش خواندند. پس از مدتی از آن زن که نامش ذکر نشده و گویا یکی از زنان خوب چهره نرسی بود پسری بدنیا آمد.

بسی بر نیامد کز آن خوب چهر یکی کودک آمد چو تابنده مهر
که موبد و را نام شاپور کرد بدان شادمانی یکی سور کرد

بدین ترتیب مادر شاپور ذوالاکتاف از بانوانی است که در تاریخ ایران بمقام نیابت سلطنت رسید.

اگرچه از نام وی اثری در روایات و تاریخ کهن ایران بجای نمانده و معلوم نیست اثر وجودی وی برای کشور و فرزند چه بود، ولی این امر از اهمیت اجتماعی موضوع مورد بحث مهم است زیرا بهر حال این واقعه یادآور این حقیقت است که ایرانیان باستان در تمام شئون زندگی بزن و مرد بچشمی برابر نگریده‌اند.^۲

پوراندهخت، دختر خسرو پرویز

پس از کشته شدن هرمز چهارم پسرش خسرو پرویز در سال ۵۹۰

(۱) ص ۲۰۴۴ جلد سوم و ص ۱۷۳۶ و ۱۷۳۸ جلد دوم تاریخ ایران باستان
تألیف حسن پیرنیا

(۲) ص ۱۷۴ کتاب زن در ایران باستان و شاهنامه جلد ۳ ص ۱۵۴۵

میلادی سلطنت رسید دوران سلطنتش پر شور بود زیرا چلیپائی که حضرت عیسی بر آن جان سپرده بود و نزد عیسویان بسیار گرامی بود ایرانیان متعترف شدند و بدین ترتیب آتش کینه در دل عیسویان نسبت به ایران شعله‌ور شد جنگهای بسیار بین ایران و روم در گرفت ناتوانی و هرج و مرج داخلی ایران باعث شد که شهریار کم تدبیر چون خود را سالخورده و درمانده یافت مردانشاه فرزند خود را بجانشینی برگزید این انتخاب باعث خشم پسر بزرگش شیرویه شد.

شیرویه مردانشاه را جلوی چشم پدر بکشت و پدر را بزندان افکند و خود بنام قباد دوم سلطنت نشست آنگاه پسر یکی از مرزبانان ایرانرا که پدرش بامر خسرو پرویز کشته شده بود بر آن داشت که پادشاه زندانی را با تبریزی از پای درآورد.

پس شیرویه (قباد دوم) بعد از کشتن پدر همه برادران و برادرزادگانش را بکشت تا بدینگونه بدون مزاحمت چندی پادشاهی کند در همان زمان دجله نیز طغیانی سهمگین کرد که سرزمین عراق به باتلاقی تبدیل شد زیانهای مالی بسیار و بیماریهای گوناگون ببار آورد شیرویه هم بمرض طاعون وحشتناکی درگذشت.

پس از وی فرزند خردسالش اردشیر بیادشاهی رسید پس از اندکی او نیز بقتل رسید دیگر چون مردی از دودمان ساسانی باقی نمانده بود قرعه بنام پوراندخت زدند و تاج شاهی را بر سر وی نهادند.
که از تخم ساسان همو مانده بود بسی دفتر خسروان خوانده بود

پوراندخت پادشاهی عادل و مردم‌نواز بود این پادشاه وقتی سلطنت رسید که کار از کار گذشته بود و دیگر مردم هیچ امیدی بمملکت خویش نداشتند اختلاف و جور و ستم سراسر دستگاههای حکومت ایرانرا فرا گرفته بود و همه منتظر بودند که مانی یا مزدک دوباره ظهور کنند و آنان را نجات دهند وقتی پوراندخت بتخت شاهی نشست و زمام امور را در دست گرفت

بنیاد عدالت پروری نهاد. پوراندخت از اعتماد بنفس بسیار برخوردار بود نخست خطبه‌ها و نامه‌ها بشهرها فرستاد و در آن یادآور شد که سلطنت وابسته بزن یا مرد بودن نیست بلکه بدادگری و انصاف شهریار بستگی دارد و اگر پادشاهی چه زن و چه مرد ستمکاری پیش گیرد ناکام و سرنگون و سیه روزگار و بدفرجام خواهد شد.

فردوسی در این باره میگوید:

چنین گفتم پس دخت پوران که من
نخواهم پراکندن انجمن
کسی را که درویش باشد ز گنج
توانگر کنم تا نماند برنج
ببادا بگیتی کسی مستمند
که از داد او بر من آید گزند

پوراندخت زنی سیاستمدار و دوراندیش بود چلیپائی را که زمان خسرو پرویز بدست ایرانیان افتاده بود و باعث اختلاف شدید بود به هراکلیوس امپراطور روم سپرد و جشن بازگردانیدن صلیب که روز چهارده سپتامبر وسیله عیسویان از آن پس معمول شد یادگاری از سیاست و تدبیر پوراندخت است. در تاریخ بلعمی چنین آمده که سیاست پوراندخت نه تنها بدشمنی و ویرانی مملکت پایان داد، بلکه دوستی تازه بین ایران و روم بوجود آورد.

درباب پادشاهی پوراندخت اختلاف نظر است که از شش ماه تا یکسال ونیم میدانند. فردوسی درباره مهربانی و دادگستری پوراندخت و نام نیکی که از او بیادگار مانده چنین گفته:

همی داشت پوران جهان را بمهر
بخست از برخاک باد سپهر
بیکهفته بیمار بود و بمرد
ابا خویشان نام نیکو برد

پادشاهی آرمیدخت

در تاریخ بلعی در فصلی که خبر از پادشاهی آرمیدخت میدهد چنین آمده است: «بعد از پوران دخت مردی از خویشان پرویز بنام (چشنده) پادشاهی بنشست، یکماه بعد بمرد و پادشاهی به آرمیدخت رسید. آرمیدخت بعد از و داد مشهور بود و بتدبیر و سیاست معروف ولی پادشاهییش بیش از شش ماه طول نکشید و پسر فرخ هرمز بنام (رستم فرخ زاد) با انتقام خون پدر آرمیدخت را بکشت.»^۱

فردوسی درباره اوصاف پادشاهی آرمیدخت چنین سروده:

یکی دختر دیگر آرم نام	ز تاج بزرگی شده شاد کام
بیامد بتخت کئی برنشست	گرفت او همی این جهان را بدست
نخستین چنین گفت کای بخردان	جهان دیده و کار کرده ردان
همه کار بر داد و آئین کنیید	کزین پس همه خشت بالین کنیید
هر آنکی که باشد مرا دوستدار	چنانم مراورا که پروردگار
مراورا بدینار یاری کنم	گنه گر کند بردباری کنم
کسی کوز پیمان من بگذرد	به پیچد ز آئین و راه خرد
بخواری تش را برآرم بدار	ز دهقان تازی و رومی سوار

آن شاه بانوی خردمند برخلاف مردانی که از چپاول ملت و خودخواهی و ثروت خرفت شده بودند خطر را پیش بینی میکرد و میدانست مملکت بسوی اضمحلال پیش میرود از این رو بمران و اشراف ایران تأکید کرد «همه کار بر داد و آئین کنیید» تا بلکه بدین وسیله در مساوات و عدالت اجتماعی قدمی برداشته شود و این خود درک عمیق این بانو را از اوضاع آن زمان نشان میدهد و معلوم میکند که از لحاظ تدبیر برتر از مردان دستگاه حاکمه کشور خود بوده است.

ملکه، آزاد

نخستین زن ایرانی که اسلام آورد و مورد عنایت خاص حضرت رسول اکرم واقع شد و چندی هم فرمانروای کشور یمن شد همسر شهریار، پسر باذان بود.

در تواریخ اسلام عده‌ای از مردم یمنی را بنوالاحرار یعنی آزادگان مینامند و بمناسبت اینکه فرمانفرمای آنها يك زن ایرانی بنام آزاد بود آن توابع بنام آزادگان نامیده میشدند.

کشور یمن در زمان ساسانیان قلمرو ایران و انتخاب پادشاهان آن با دولت ایران بود و بدولت باج و خراج میدادند. اواخر سلطنت قباد دولت حبشه از ضعف دولت ایران استفاده کرد و بعد از لشکرکشی یمن را متصرف شد.

پس از قباد، انوشیروان دوفتر از سرداران ایرانی بنام باذان و فیروز را با عده‌ای سپاه مأمور تصرف یمن کرد زن کاردان و شجاعی از ایران که مانند سلحشوران لباس رزم میپوشید همراه آنان بود که هنگام جنگ هنرنمایی میکرد. این زن آزاد نام داشت و همسر شهریار پسر باذان بود. باذان و فیروز و آزاد و شهریار بایک حمله ناگهانی نایب‌السلطنه حبشه را از یمن اخراج کردند. باذان از طرف دولت ایران نایب‌السلطنه یمن شد و در همان موقع خبر بعثت رسول اکرم در سراسر جهان از جمله یمن انتشار یافت.

آزاد که زن خردمند و کنجکاو بود مرتب از اوضاع ظهور اسلام و تعلیمات پیغمبر اکرم تحقیق مینمود تا آنکه در سال هفتم هجری حضرت رسول اکرم نامه‌هایی پیداشاهان آنروز از جمله خسرو پرویز شاهنشاه ایران مرقوم فرمودند و آنانرا بقبول اسلام دعوت کردند، آزاد اسلام آورد خسرو پرویز چنانکه میدانیم از روی غرور و نادانی نامه مبارک را از هم درید چنانکه نظامی گوید:

درید آن نامه گردن شکن را نه نامه بلکه نام خویشان را

چیزی نگذشت خسرو پرویز کشته شد شیرویه پادشاه شد دولت ایران روبضعف رفت یمن بدست مسلمانان افتاد باذان وفات کرد و آزاد که اولین زنی بود که به پیغمبر ایمان آورده بود اداره کننده امور یمن شد که بدون رأی و نظر او کاری انجام نمیگرفت.

یکی از سران قبایل یمن بنام آسود عسی مردم یمن را بشورش تحریک کرد و با شعبده بازی مردم را فریب میداد و برای اینکه مردم را مرعوب کند نقابی بصورت میانداخت از آنرو آسود را ذوالخمار یعنی پرده پوش مینامیدند آزاد با این شخص در مبارزه بود تا آنکه بوسیله آسود، شهریار کشته شد و آزاد را بزندان بردند فیروز دیلمی پسر عموی آزاد همتی بخرج داد تا آزاد را از زندان درآوردند پس از زدوخورد کوتاهی آسود را کشتند و فتنه او پایان رسید حضرت رسول اکرم درباره آزاد دعای خیر فرمودند و او را بزرگی و نیکی ستودند.

این بود سرگذشت یک زن ایرانی که حقیقت اسلام را قبل از همه درک کرد و یکه و تنها فتنه آسود عسی را نشاند و کشوری مانند یمن را بدمسلمانان برگردانید^۱.

مهرنگار، دختر انوشیروان

اساس قنات مهریز (نام محلی است در یزد) که مهریگرد نام اصلی آنست از طرف مهرنگار دختر انوشیروان گذاشته شد و در مدت هشت قرن دیگر کسی بدان توجه نکرده بود تا در دوران ابوسعید، بغداد خاتون دختر امیرچوپان سلدوز و به مباشرت محمد مظفر قنات مهمی در آنجا روان شد^۲.

(۱) ص ۵۲ کتاب زنان نامی اسلام و ص ۶۰ رساله بهجت طباطبائی

(۲) ص ۱۵۰ کتاب تاریخ یزد، شماره $\frac{۱۴}{۴۵۹}$ کتابخانه مجلس

گردیه

گردیه خواهر بهرام چوبین سردار بزرگ ساسانی است و از زنان دلاور و جنگاوران ایران بود که با تدبیر و دلیری کم نظیر بردشمن پیروز گشت. بعد از کشته شدن برادرش فرماندهی سپاه را عهده دار شد و در میدان نبرد آنچنان شجاعت و لیاقتی از خود بروز داد که دوست و دشمن از آن در شگفت ماندند و سپاهیان بی چون و چرا فرمانهایش را امتثال و اطاعت کردند. داستان او - آنچنان که فردوسی روایت کرده - چنین است :

بهرام چوبین برخسرو پرویز طانغی شد و به خاقان ترك پناه برد ملك
اورا با لشكري گران بقصد پيكار با خسرو پرويز بجانب ايران روان كرد
در بين راه بدست قلون نامی كشته شد گردیه لباس سپهسالاری پوشید و از
لشكر سان دید بدان امید که باجمع آوری نیروی متشكل بوطن خویش باز
گردد و به شهريار ايران سرتعظيم فرو آورد و عذر تقصير برادر را بخواهد
سپاهيان ترك در روز چهارم بسرداری برادر خاقان با هزاران امید بدیشان
رسیدند و راه را بر آنان گرفتند.

بیماد سپهدار با شش هزار	گزیده ز ترکان جنگی سوار
بروز چهارم بدیشان رسید	زن شیر دل چون سپهرا بدید
از ایشان بدل برنکرد ایچ باد	زلشکر سوی ساربان شد چو باد
سلیح برادر بپوشید زن	نشست از بر باره گامزن

برادر خاقان اورا در لباس سپهسالاری تشناخت احترامات نظامی بجای آورد و اظهار داشت حامل پیامی برای خواهر سردار ناکام ایران است گردیه خود را معرفی کرد و نامه را دریافت داشت.

بدهو گفت گردیه اینك منم که بر شیر درنده اسب افکنم

خاقان خواسته بود که بتوران زمین برگردد و با کامرانی زندگی کند و خاتون دربار خاقان گردد ولی گردیه برای پوزش طلبیدن از خطای

برادر بدرگاه شاهنشاه ایران روی آورد.
جو پیروز شد سوی ایران کشید بر شهریار دلیران کشید

گردید بامهارت بسیار سپاهیان یاغی را بمهر و بخشایش شاه دلگرم کرد.
نامه بخدمت پادشاه ایران فرستاد و آمادگی خویش را برای خدمتگذاری
به شاه اعلام داشت. شاه در پاسخ به آفرین و ستایش گردید و پرداخت و از
وی دعوت کرد که بجانب پایتخت روان شود. خسرو پرویز چون گردید را
بس دلاور و سپهسالاری بسیار کاردان و در عین حال زنی زیبا و شیرین
سخن یافت او را به همسری برگزید و از دیگر زنان خویش برتر داشت.
نگه کرد خسرو بدان زاد سرو برخ چون بهار و برفتن تذرو
برخسار روز و به گیسو چو شب همی در بیارید گفتی زلب
را در شبستان فرستاد شاه ز هر کس فزون شد ورا پایگاه
بآئین آن دین مرا ورا بخواست پذیرفت و باجان همی داشت راست

باید یادآور شد که وی در تدبیر و سیاست نیز زنی هوشمند و کاردان
بشمار میرفت و در دستگاه خسرو پرویز نفوذ بسیار داشت و بسبب همین
خردمندی و نفوذ مردم شهرری را از بیدادگری فرمانروای ستمکار خویش
رها نمود.

شیرین، همسر خسرو پرویز

فردوسی از قول شیرین همسر خسرو پرویز در توصیف زنان چنین
بیاورد:

بسه چیز باشد زنان را بهی که باشند زیبای تخت مهی
یکی آنکه با شرم و باخواست است که جفتش براو خانه آراسته است

دیگر آنکه فرخ پسر زاید اوی بشوی خجسته بیافزاید او
سه دیگر که بالا و رویش بود پوشیدگی نیز مویش بود

و بدینگونه جمال باطن پرتوی دانسته شد که جمال ظاهر را زیباتر
جلوه گر ساخته و مکمل آن بشمار میرفته است.

بنابحکایت شاهنامه شیرین یکی از همسران خسرو پرویز علاوه بر فهم و
فراست و جمال و زیبایی سیاستمدار بود و در دستگاه دولتی نفوذ و قدرت
بسیار داشت و حل و فصل بسیاری از امور بانظر صائب و دوراندیش وی بود.
زمانی شیرین گرداننده اصلی امور دربار سلطنتی خسرو پرویز بود و
بدست وی نهانی و آشکارا امور بسیاری انجام میپذیرفت از آنجمله بزندان
درافکندن شیرویه و مرگ مریم رقیب توانای شیرین.

ز مریم همی بود شیرین بدرد همیشه زرشگش دو رخسار زرد
بفرجام شیرین بدو زهر داد شد آن دختر خوب قیصر نژاد
از آن کار آگه نشد هیچکس که او داشت آن راز پنهان و بس
چو سالی برآمد که مریم بمرد شستان زرین بشیرین سپرد

«معج»، دختر مهربان پادشاه فارس

چون اردشیر بابکان بر مملکت فارس استیلا یافت مهربان که سلطان آن
دیار بود بکشت، زیرا منجمان خبر داده بودند که از فرزندان مهربان یکی
پادشاه میشود که سلطنت او تمام ایران را فرا میگیرد اردشیر فرمان داد که
از اولاد او کسی را باقی نگذارند خویشان مهربان را جمله بکشتند و از این
میان دخترک ده ساله ای بگریخت و کوه به کوه و دشت به دشت همی رفت تا
بیک سیاه خیمه رسید و آن پناه برد. چوپان بر او رحم آورد و او را بفرزندگی

(۱) ص ۸۹ و ۲۱۳ زن در ایران باستان وص ۳۳۲ جلد پنجم ریاحین الشریعه وص

۲۴۶۵ و ۲۴۸۳ جلد پنجم شاهنامه

خوبش قبول کرد روزی شاهپور از بهر شکار وصيد به بیابان می‌گشت و از مردم خود دور افتاد وسخت عطشان شد سیاه خیمه‌ای از دور بدید و بدانجا شد تا جامی آب بنوشد دختر مهرک باجام آب سرد وارد گردید آن دختر در چشم شاپور چنان نمود چون حور بهشتی چندان شیفته جمال او گشت که تشنگی را فراموش کرد نسبتش را از چوپان پرسید مرد سالخورده معروض داشت که دختر من است واز نسب اصلیش هیچ نگفت شاهپور از پیر مرد دخترک را بزنی خواست مرد شبان که دانسته بود شاهزاده است ناچار دخترش را به او سپرد.

معج، دختر مهرک از شاهپور پسری آورد که او را هرمز نام نهادند. این بانوی ارجمند چنان اظهار بزرگی وشخصیت میکرد وخواسته‌های عالی داشت که شاهپور مجبور شد او را گوش زد کند که تو دختر چوپانی هستی این خواسته‌ها بر تو سزاوار نیست. ناچار معج قصه زندگی خود را برای همسرش بیان نمود.

شاهپور که این راز را دریافت سعی کرد از همه پوشیده نگه دارد از قضا روزی اردشیر چون از شکارگاه برمیگشت در راه بسرای شاپور فرود آمد چشمش بر کودکی افتاد بازپرسی کرد ونسبت مادرش را جویا شد شاپور امان خواست وگفت حاضرم مرا بقتل برسانی اما باین زن و فرزند آسیبی نرسانی قصه معج را درحضور پدر مکشوف داشت اردشیر بینهایت شادخاطر گشت وگفت ای فرزند مرا از سخن ستاره‌شناسان آسوده کردی که گفته‌اند از اولاد مهرک يك تن پادشاهی کند همانا آنکس هرمز است.

چنانچه بعد از شاپور برتخت سلطنت نشست و کار اداره امور ملک را بدست گرفت و رامهرمز را بنا کرد وآنها دارالملک خویش قرار داد و مدت سلطنت او دوسال بیشتر نبود^۱.

هر بانو، دختر یزدجرد مادر امام چهارم (ع)

ورود شهربانو مادر امام زین العابدین را بخاندان نبوت در کتاب جلد سوم ریاحین الشریعه (بنام بانوان شیعه دانشمند) تألیف و ترجمه آقای شیخ ذبیح دحلانی به چند روایت مستند اینطور مینویسد:

۱- کسانی که میگویند زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده که میفرماید حریش بن جابر الحنفی را امیرالمؤمنین علیه السلام ولایت بعضی نواحی مشرق داده بود دو دختر از یزدجرد بدست آورد و آنها را نزد امیرالمؤمنین فرستاد آنحضرت شهربانو را بحضرت امام حسین بخشیدند که زین العابدین از او متولد گردید و دیگری را بمحمد بن ابوبکر بخشیدند که قاسم بن محمد بن ابی بکر از او متولد گردید.

۲- کسانی هم میگویند زمان خلافت عمر بوده، روایت قطب راوندی است که درخرا بیج از امام باقر حدیث کنند چون شهربانورا بمدینه آوردند عمر خواست مانند سایر کنیزان در معرض فروش درآورد. امیرالمؤمنین فرمودند بدانکه دختران پادشاهان را در بازار بیع و شراً درنمیآورند ولو کافر هم باشند فروخته نمیشوند باید خود آن دختران را بحال خود گذارید تا هر که میخواهند اختیار نمایند پس مهر او را از قیمت او از بیت المال بحساب گیرید چون شهربانو را مختار کردند از پشت سر حضرت امام حسین آمد و دست روی شانه او گذارد و گفت اگر اختیار بامن است از این ضیاء لامع و نورساطع تجاوز نمیکنم پس امیرالمؤمنین خدیجه را فرمود تا آن مخدره را برای حضرت حسین بخانه برد امیرالمؤمنین فرمود نام تو چیست عرض کرد شاهزنان حضرت فرمود نام تو شهربانویه باشد.

۳- ودر کافی کلینی میفرماید این دو دختر چون وارد مدینه شدند دیوارهای مدینه از جمال و ضیاء آنها روشن گردید و تمام زنان مدینه بتماشای آنها آمدند.

بعد از آنکه شهربانو حضرت امام حسین را قبول کرد و بخانه او آمد حضرت امیرالمؤمنین فرمودند یا حسین این سعادت را نیکو محافظت بنما

واحسان کن بسوی او که عنقریب فرزندی از او متولد می‌گردد که بهترین اهل زمین بوده باشد بعد از تو و این مادر او ضیاء و ذریه طیبه است (که منظور حضرت زین العابدین امام چهارم شیعیان باشد).^۱

(۱) ص ۳۶۳ جلد چهارم که تفسیرش در جلد سوم ریاحین الشریعه شماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$

کتابخانه مجلس شده است.

قسمت دوم

زنان مشهور ایران ، بعد از اسلام

بوران (خدیجه)، دختر ایرانی همسر مأمون الرشید خلیفه عباسی
بوران دختر حسن سهل (ذوالریاستین) وزیر معروف خلیفه عباسی
است. او زنی خردمند و ادیب بود و از دانائی و نیک اندیشی و حضور ذهن
این بانو سخنها گفته شده. او زنی شاعر و فاضل بود و در آن دوران بعربی
شعر میگفت.

بوران در سال ۱۹۲ هجری قمری بدنیا آمد و در سال ۲۷۱ هجری
در گذشت مأمون الرشید در سال ۲۰۲ از بوران خواستگاری کرد و در ۲۱۰
زناشوئی کرد و بعد از زناشوئی در ۲۱۸ هجری مأمون در گذشت.

نام اصلیش خدیجه و بوران لقب فارسی اوست.
بقسمیکه مجله دانش آموز نوشته بود داستان زناشوئی بوران دختر
حسن سهل وزیر توانای مأمون یکی از داستانهای شیرین تاریخ اسلام است
این داستان بزرگی و جوانمردی وزیر ایرانی را آشکار میسازد و نیز
قدرت ایرانیان را در دستگاه خلافت عباسی میرساند.

فضل پور سهل از دودمان نجیب و بزرگوار ایران بود و در روزگار
فرمانفرمائی خود خدمتهای بسیاری بایران کرد حتی فضل بزرگترین و
مؤثرترین وسیله پیروزی مأمون و رسیدن او بخلافت بود مأمون که مادرش
ایرانی بود خدمتهای این مرد بزرگ ایرانی را ستود و او را بوزارت خود

برگردید.

بعد از پیش آمدهای سیاسی و سرکشی مهدی عموی مأمون برای غصب خلافت موجب شد که مأمون از خدمت‌های فضل چشم پیو شد و پس از شهادت امام هشتم این وزیر دانشمند و کاردان را از میان برداشت ولی خانواده فضل از ظلم مأمون در امان بودند حسن سهل برادر فضل پدر بوران را که در بغداد فرمانفرما بود وزیر خود کرد. پیوسته مأمون کوشش داشت زنگی کدورت را از دل خانواده سهل بزدايد و با وصلت با این دودمان نامدار ایرانی از نفوذ آنان در ایرانیان برخوردار شود از این رو خدیجه (بوران) دختر حسن سهل را که در زیبایی و خرد و دانش و ادب بیمانند بود و از طرز رفتار و شب‌نشینی‌های او داستانها نوشته شده از پدرش خواستگاری کرد.

خانواده عروس تدارك بزم را در یکی از ملک‌های حسن خارج از شهر برپا کردند که چگونگی آن نمونه‌ای از دارائی و تجمل ایرانیان آنروز است مأمون با فر و شکوه آنجا رفت او را هنگام عروسی روی فرش زربفتی نشاندند و طبقی از مروارید غلطان تثار عروس و داماد کرد و غلطیدن مرواریدها بر روی آن فرش زربفت چنان دلربا بود که بیننده را خیره میکرد همچنین گویهای کوچکی از مشگ که در میان آنها قباله‌های ملک و جایزه‌های نقدی بود بر سر داماد ریختند و اطرافیان استفاده کردند.

این جشن تاریخی باورکردنی نیست و افسانه‌آمیز بنظر می‌آید. در برخی از کتابها نوشته شده که هزینه این جشن برای حسن نزدیک به سه میلیون دینار سکه‌طلا تمام شده بود و خلیفه عباسی بیاس یافتن عروس زیبا و دانشمند ایرانی، ارج کوششهای نمایان وزیر خود را دریافته با واگذاری درآمد یکساله بخشی از کشورهای اسلامی باو از وی سپاسگزاری کرد.

بوران سرآمد پردگیان خلیفه شد و تادرگذشت مأمون، بهمین بلند

پایگی برجای بود.

گوئی این ارج و بلندپایگی و بزرگی و شکوه نمایان خرد و دانش بوران و خانواده سهل بود در دوران خلیفه عباسی، که ایرانیان فرشته نگهبان آن

دستگاه بودند^۱.

فاطمه نیشابوری، از اولیاء عرفان

یکی از اولیاء تصوف و عرفان فاطمه نیشابوری است. در عرفان چنان مقامی داشته که جامی در نضحات الانس متذکر گردیده که فاطمه دارای مقام ولایت بوده و مینویسد بایزید بسطامی درباره او و شوهرش میگوید که يك زوج و زوجه دیدم که از مقامات عارفین و کمالات اهل یقین هرچه از آنها پرسیدم جوابی دادند که دلیل خبرت و بصیرت آنها بود. ذوالنون مصری نیز در مقامات عرفان این زن مانند بایزید بسطامی اظهار اعتقاد میکند و وقتی بایزید بسطامی و ذوالنون مصری فاطمه را در مقام تصوف و عرفان تجلیل میکنند باید دانست مقام او تاجه پایه بلند و شخصیتش تاجه حد ارجمند است.

فاطمه الفقیه، دکتر در حقوق یا دارای مقام اجتهاد

از کتاب رابعه تا پروین نقل از ریحانة الادب:

«یکی از زنان نامی که باصطلاح امروز بدرجه دکترا و به تعبیر قدما بمقام اجتهاد رسیده و در تاریخ ایران نامش باجلال و بزرگی یاد شده فاطمة الفقیه است که مؤلف کتاب معتبر و مشهور تحفة الفقها میباشد.

محمد سمرقندی بمناسبت شرحی که علاءالدین ابوبکر دانشمند معروف بر کتاب این بانوی ارجمند نوشته بود بهمسری وی رغبت و علاقه نشان داد. علاءالدین ابوبکر کاشانی باهمسر و پدرزنش مدت‌ها در يك خانه كوچك

(۱) ص ۵۱ و ۵۲ زنان سخنور - جلد چهارم ص ۸۳ ریاحین الشریعه
ص ۳۱ کتاب ریاحین الشریعه جلد چهارم و ص ۱۲ جلد پنجم شماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$ و $\frac{۱۳}{۲۸۳}$
کتابخانه مجلس

در کاشان سکونت داشتند و پس از مدتی بحلب رفته و در آنجا مقیم شدند. این زن بجهت فضل و کمالی که داشت پس از هشتصد سال نامش بافتخار و احترام در تاریخ محفوظ است.

رابعه، (سال ۳۴۵ هجری) از سخنوران دوره سامانی

در زمان سامانیان یعنی بعد از تسلط اعراب که زبان فارسی با عربی مخلوط شده بود و تازه از گوشه و کنار بزبان فارسی شعر میسرودند و ادبیات فارسی دوباره رونقی میگرفت. همزمان با شاعر نامی رودکی سخنور دربار سامانیان در هزار و چند سال پیش در یکی از قبیله‌های تازی تژاد^۱ کعب نامی بود که پادشاهان سامانی او را محترم میشمردند او دختری با اسم رابعه و پسری بنام حارث داشت.

بعد از فوت کعب (زین‌العرب) پسرش حارث ریاست قبیله را عهده‌دار گشت و همان حشمت و احترامی را که پدر داشت در خانواده حفظ کرد اما دخترش که موضوع نگارش ماست، معلوم نیست در مکتب کدام استادی درس میخواند چون از استادش در هیچ کتاب ذکری بمیان نیامده و نیز شرح و تفصیلی از زندگانی این دختر در دست نیست زیرا در خاورزمین زندگی زن آنقدرها طرف توجه نبود و از منتشر شدن نام دختر ننگ داشته میکوشیدند حتی الامکان خود و نامش در خانه محفوظ و مستور بماند و مخصوصاً اینکه نام پدر و قبیله‌اش هم چندان مشهور نبود و شاید اگر چنین دختری نداشتند نامی از آنها در تاریخ برده نمیشد. شکی نیست که تحصیلات رابعه مثل سایر دختران بزرگان در خانه و نزد استادان خصوصی بود و با اینکه

از کتاب رابعه قایروین نقل از ریحانة‌الادب ص ۲۴ جلد پنجم ریاحین‌الشریعه شماره $\frac{۱۲}{۲۸۳}$ کتابخانه مجلس

(۱) افراد این قبیله در قردار که نام مکانی است بین افغانستان و پنجاب زندگی میکردند.

پدرش رئیس ایل و چادرنشین بود ارزش علم و دانش را میدانست که در
آترمان دختر خود را چنین بافضل و کمال تربیت نمود.

رابعه از کسانی است که در تأسیس کاخ ادبیات فارسی شرکت داشت
اشعار او بسیار شیرین و دلپذیر است. بمناسبت تحصیلات خود فارسی و عربی
را خوب میدانست و گاهی در اشعار خود آنها را بهم می آمیخت و چنین
بحری را بر محور فارسی افزوده است:

ترك از درم در آمد خندانك آن خوب روی چابك مهمانك
مفعول فاعلاتن مفعولن مفعول فاعلاتن مفعولن

مولانا جامی در کتاب (نفحات الانس) رابعه را از عارفان بزرگ شمرده
و شیخ عطار نیز مجملی از حالات این دختر تنظیم کرده است. رضاقلیخان
داستان عشق رابعه و بکتاش را برشته نظم کشید و آنرا (گلستان ارم) نام
نهاد و قسمتی از آنرا در کتاب مجمع الفصحا چاپ کرده اما از آنجا که
گنجینه بزرگ مقدس تاریخ ملی ما دستخوش تاخت و تاز بیگانگان و
دشمنان آبادی و فرهنگ بود از این سخنور هم با آنکه همزمان با رودکی
بود آنچه که دیگران درباره زندگی ادبی او نگاشته اند در میان زبانه های
آتش بیداد و تاخت و تاز و تاراج ترك و تاتار و مغول برباد رفته و آنچه
که امروز بیادگار مانده اندك است.

رضاقلیخان هدایت در مجمع الفصحا سرگذشت رابعه را باختصار نگاشته
و ماجرای مهرورزی او را با بکتاش یکی از غلامان خوش سیمای برادرش
که پایانی اندوهناك داشت چنین بیان نموده که حارث بعد از آگاهی از عشق
خواهرش به بکتاش سخت بر آشفته و بکتاش را بچاهی زندانی ساخت و رابعه
را بر گرما به درافکند و دستور داد رگهایش را بریدند و در گرما به را با گل
بستند. رابعه با خون خویش ترانه های خود را بر دیوار گرما به نوشت.
بکتاش پس از آگاهی از وضع دلدارش از چاه فرار کرده بگرما به شتافت
ولی دیر شده بود و رابعه بانام بکتاش که بر لب داشت جان سپرد. بکتاش

چنان از خود بیخود گشت که دیوانه‌وار هماندم سراغ حارث گرفت. برادر دلداده خود را بکشت و برای همیشه در کنار رابعه بخواب ابدی فرورفت. عوفی در جلد دوم صفحه ۶۱ لب‌الالباب نوشته است که رابعه بعکس (روئین) شهرت داشت و سبب این بود که وقتی این شعر را گفته است:

خبر دهید که بارید بر سر یعقوب
ز آسمان ملخان و سر همه زرین
اگر بیارد زرین ملخ بر او از صبر
سزد که بارد بر من یکی مگس روئین

این غزل هم از اوست:

مرا بعشق همی محتمل کنی بحیل
چه حجت آری پیش‌خدای عزوجل
بعشقت اندر عاصی همی نیارم شد
بدینم اندر طاغی همی شوم بمثل
نعمیم‌بی‌تونخواهم حجیم^۱ بانو رواست
که بی‌تو شکر زهرست و بانو زهر غسل
بروی نیکو تکیه مکن که تاپیکچند
بسنبیل اندر پنهان کند نجم زحل
هر آینه نه دروغست آنچه گفت حکیم
فمن تکبر یوماً فبعد عزو ذل

این غزل مصنوع از شاعره قرن چهارم در سفینه کهن که ظاهراً در قرن هفتم نوشته شده ثبت آمده است:

الا ای باد شب‌گیری پیام من بدلیبر بر
بگو آنامه خوبانرا که جان بادل برابر بر

(۱) بمعنی جهنم

بشهر از من فکندی دل بیک دیدار مهر ویا
چنان چون حیدر کرار در آن حصن خیبر بر
تو چون ماهی و من ماهی همی سوزم بتابه بر
غم عشقت نه بس باشد جفا بنهادی از بر بر
تنم چون چنبری گشته بدان امید تا روزی
ز زلفت برفتند ناگه یکی حلقه بچنبر بر
سنمگر گشت معشوقم همه غم زین قبل دارم
که هرگز سود نکند کس بمعشوق ستمبر بر
اگر خواهی که خوبان را بروی خود بهجر آری
یکی رخسار خوبت را بدان خوبان برابر بر
ایا مؤذن بکار و حال عاشق گر خبر داری
سحر گاهان نگه کن تو بدان الله اکبر بر
مدارای (بنت کعب) اندوده که یار از تو جدا ماند
رسن گرچه دراز آید گذر دارد بچنبر بر

شطیطه نیشابوری، زنی که از معجزات موسی بن جعفر برخوردار شد
مجلسی در جلد یازدهم بحار، در معجزه صدوشش از معجز موسی بن
جعفر این حدیث را آورده که حاصل حدیث باین مضمون است:

در نیشابور عده‌ای جمع شدند و گفتند که مردمان ممکن است بدروغ
مدعی امامت باشند و باید ما شب و روز منتظر فرج باشیم. طرحی ریختند و
گفتند که بعادت هر ساله شخص امینی را انتخاب کنیم و مسائل دینی متعددی
باو بدهیم تا از مدینه جواب بیاورد. بدروایتی بمحمد بن علی نیشابوری و با
ابو جعفر محمد بن ابراهیم. هفتاد ورقه مسئله دینی قانون شرع دادند و گفتند

ص ۱۹۸ جلد اول زنان سخنور و جلد سوم ریاحین الشریعه و کتاب رابعه تا پروین
ص ۶۱ باب الالباب - ص ۲۲۲ مجمع الفصحا جلد اول

ما این اوراق را بهم بسته مهر کرده‌ایم هرگاه خدمت امام رسیدی باو تسلیم بنما و فردای آنروز جوابش را تحویل بگیر اگر جواب مسائل را فرموده بود این اموال را باو تسلیم بنما. مبلغ سی‌هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دوهزار قطعه لباس که هر یک بادیگری از لحاظ قیمت نزدیک بودند باو دادند. در همان حال زنی شیطیه نام که از زنان فاضله شیعه بود يك درهم بایک پارچه خام که بدست خود بافته بود و چهار درهم ارزش داشت آورد و گفت یا اباجعفر از مال من حق امام این مبلغ تعلق گرفت اینرا بخدمت امام برسان، اباجعفر گفت من خجالت دارم که این مبلغ ناچیزرا بخدمت امام حمل دارم شیطیه گفت: ان‌الله‌لا‌یستحی عن‌الحق. آنچه بر ذمه من است همین است ابوجعفر از نیشابور بمدینه آمد بخانه موسی بن جعفر رفت. امام پرسید چرا از ما نوامید شدی و شك کردی مسائل جزوه‌ها را بده و همچنین يك درهم شیطیه و آن پارچه خام دست‌بافت او را و تمام مقادیر فرستاده شده را کامل و صحیح گفتند ابوجعفر که نزدیک بود از فرمایشات آنحضرت عقلش پرواز کند، متعجب ایستاد.

سپس موسی بن جعفر دست‌فرا برد درهم شیطیه که گفته «ان‌الله‌لا‌یستحی عن‌الحق» بمن‌بده و سلام مرا باو برسان و هدایائی چند برای آن‌زن فرستاد و فرمود باو بگو مطمئن باش برای نماز به جنازه تو در موقعش خواهم آمد و همه آن اموالی را که ابوجعفر آورده بود فرستاد و گفت در شهر خودتان خرج مردم کنید.

پادشاه خاتون، ششمین یا هفتمین فرمانفرمای کرمان

لاله‌خاتون — شاه‌بانو خاتون (قراخانیان)

از نژاد شهریاران زنی بزرگ‌منش که سالها در کرمان فرمانفرمائی

داشت او بزیور دانش و کمال و فرهنگ و هنر آراسته بود و بزرگان و دانشمندان عصر خود را میبیرداخت یعنی سمت استادی داشته زبردستانرا بخوشرفتاری و نوازش خوشنود میساخت.

همت بلند و پاکدامنی و درستی و راستی او از گفتار و سروده‌های آبدارش روشن و آشکار است و دیوانش دارای پنج هزار بیت میباشد. در (تذکره صبح گلشن) او را دختر قطب‌الدین محمد کرمانی و مادرش را ترکان خاتون ملقب به صفوة‌الدین نوشته‌اند.

در تنظیم مملکت بترتیب احسن همت میگماشت و به‌تعلیم و تربیت ارباب کمال توجه شایانی مبذول میداشت در سال ۶۹۰ شمسی بسطنت رسید و هشت سال بعد یکی از برادران بطمع سلطنت کمر بهلاکش بست.

کتاب متعددی بخط او در کرمان و دیگر ولایات موجود است. او را لاله‌خاتون هم‌میگفتند پرورش خانوادگی و دیدن پست و بلندیهایی پیاپی در زندگی و جنگهای پایان ناپذیر پدر و برادر سواری و شکار و تیراندازی مانند مردان آمانه برای فرمانفرمائی و جهانگیری و خونریزی ساخته بود.

چنانکه آوازه زیبایی و کمال لاله‌خاتون از سرزمین فرمانروائی پدرش قطب‌الدین محمد بگوش (آباقا) ایلخان مغول رسید چندین نفر نزد فرمانفرمای کرمان فرستاد و فرمان داد که دختر خود را همراه آنان به‌اردو گسیل دارد قطب‌الدین که از نیروی امیر مغول آگاهی داشت و میدانست باندک سرپیچی خانواده و دیار کرمان را بخاک و خون خواهد کشاند ناگریز باین فرمان گردن نهاد و چنان این کار بتندی و شتاب انجام گرفت که دختر بینوا درنگ دیدار ناصرالدین پسر ظافرالدین بهاء‌الملک وزیر پدرش که باوی آشنائی پاك داشت و خیال ازدواج را داشتند نداد تا تودیع نماید، باچشمی گریبان برهودج زرین سوار گشت و درمیان گرد و غبار سواران ایرانی و مغول از کرمان برفت و مدت پانزده سال در زنجیر همسری (آباقا) بسربرد و گویا این رباعی را در آنروزها سرود.

هرچند که فرزند الغ سلطانم یا میوه بستان دل ترکانم
میخندم از اقبال و سعادت لیکن میگیریم از این غربت بی پایانم

بعد از مردن آباقا شاه خاتون دادخواستی فراهم ساخت و فرمانفرمائی
کرمان را که از آن پدری و مادری او بود بخواست. و این دو بیت هم یکی از
سروده های اوست:
من آن زنم که همه کارمن نکوکاری است
بزیر مقنعه من بسی کله داری است
بهر که مقنعه ای بخشم از سرم کوبد
چه جای مقنعه تاج هزار دیوانی است

اتابك آتش خاتون، (از ۶۸۵ تا ۶۶۲ قمری) سلطنت کرد

دختر اتابك سعدبن زنگی آخرین حکمران سلغریان

پس از کشته شدن سلجوق شاه بدست مغول از دودمان سلغریان جز آتش
خاتون و بی بی سلغم دختران اتابك سعدبن ابوبکر کسی نمانده بود که بتواند
وارث سلطنت گردد و چون آتش خاتون از همان عهد مادرش نامزد منکو
تیمور پسر یازدهم هلاکوبود لذا خطبه عقد بنام او خواندند و از ۶۶۲ قمری
قریب بیست و دو سال آتش خاتون اسماً و ظاهراً سلطنت کرد در حالیکه
همیشه خارج از شیراز و در اردوی مغول در آذربایجان بسر میبرد و امور
سلطنت و مملکت بدست عمال و اطرافیانش اداره میشد. در اواخر سال ۶۸۰
آتش خاتون از اردوی مغول بشیراز برگشت، شهر را آذین بستند و شادیها
کردند یکماه بعد خان مغول شخصی بنام سید عمادالدین را بحکومت شیراز
منسوب و امر باحضار آتش خاتون داد. اعمال و رفتار سید مزبور به آتش
خاتون و اطرافیان گران آمد و در ۶۸۳ بتحریک آتش خاتون او را در بازار

مجموعه ای از کل ص ۴۶۰ رابعه تا پروین - ریاحین الشریعه صفحه ۳۰ - رساله
بہجت طباطبائی بنام زنان فرمانروا در جهان صفحه ۲۰ - جلد اول زنان سخنور صفحه ۵۷

شهر گشتند و خانه‌اش را غارت کردند خان مغول از شنیدن این خبر بسیار عصبانی شد و امر باحضار آتش خاتون و کسانی که در این توطئه دست داشتند نمود و همگی را مورد سیاست و تنبیه قرارداد و در نتیجه این مصائب و نواب آتش خاتون مریض شد و پس از یکسال و اندی در همانجا فوت نمود و او را در محله چرنداب تبریز دفن کردند چندی بعد دخترش نعش او را بشیراز حمل و در مدرسه عضدیه که مدفن خاندانش بود دفن کرد و بمرگ او نام سلغریان بکلی از جهان برافتاد. شیخ سعدی در مدح او نیز غزلی سروده ولی نامی از ممدوح نبرده است. غزل این است:

فلک را اینهمه تمکین نباشد	فروغ مهر و مه چندین نباشد
صبا گر بگذرد بر خاک پایت	عجب گر دامنش مشکین نباشد
زمر و ارید تاج خسروانیت	یکی در خوشه پروین نباشد
بقا، ملک باد این خاندان را	که تا باشد خلل در دین نباشد
هر آنکو سر بگرداند ز حکمت	از آن بیچاره‌تر مسکین نباشد
عدورا کز تور بد پای پیل است	بزن تا بیدقش فرزین نباشد
چنین خسرو کجا باشد در آفاق	و گر باشد چنین شیرین نباشد
خدایا دشمنش جائی بمیرد	که هیچش دوست در بالین نباشد

ملکه عطا خاتون، دختر سلطان علاءالدوله، همسر سلطان محمود

ملکه عطا خاتون دختر سلطان علاءالدوله کالنجار می‌باشد. این دختر نیک اختر اقبالش از برادرش علی گرشاسب هم برتر رفت. هنگامیکه ملک‌شاه شنید دختر علاءالدوله عطا خاتون بسیار زیباست و وی را باصفهان خواست و در حرمسرای خویش در سلک پردگیان شاهی در آورد و با پرورش خود نیکو پیرورد. آنگاه وی را بجهاله نکاح فرزند خود سلطان محمود در آورد و

ص ۱۸ از رساله بهجت طباطبائی و کتاب تاریخ آذربایجان و تاریخ یزد و تاریخ

او را ملکه ملقب کرد و دری از عزت و نعمت بررویش بگشاد و از او پسری بوجود آمد که عطاخان نامیدند. اگرچه سلطان محمود در بین فرزندان ملکشاه پایه‌اش از برادران دیگر نازلتر بود، اما باز شاهزاده نازپرورده بود. دختری هم داشت که مادرش سرایه (خادمه) بود نامش ترکان خاتون، آن دختر هم همیشه ملازم عطا خاتون بود. چون سلطان محمود در وسط‌النهار عمر بمرض آبله درگذشت ناچار ملکه با طفل خود عطاخان و ملازمه خویش ترکان خاتون بیزد آمد و مدرسه آغاز نهاد (در این زمان از جایگاه آن نیز اثری نیست) و فرزندانش عطاخان هم بنوبت خود چند روزی بفرمانداری یزد رسید ولی دوران مادر و پسر کوتاه بود. زود درگذشتند، عطاخان هنوز زنده بود که ترکان خاتون بمقام فرمانروائی یزد رسید.

پسنده، (زن نیشابوری که حضرت رضا بمنزل او وارد شد)

در کتب مختلف نوشته شده زمانیکه حضرت رضا به نیشابور رسیدند در محله بلاش آباد در منزل زنی ثرول‌اجلال فرمودند و چون از زهد و ایمان و همچنین صداقت و سادگی و مردم‌داری این زن راضی بودند او را پسنده نامیدند و بهمین جهت به پسنده معروف شد.

از نوه این زن بنام خدیجه حدیث شده که حضرت رضا دانه‌بادامی در منزل پسنده کاشتند که در همان سال بزرگ شد و بر داد. مردم شهر چون آگاه شدند دسته دسته بدیدن این درخت بیامدند و بقصد تبرک از این بادام برای عافیت بیماران استفاده مینمودند و حتی گفته‌اند بعد از سالها که این درخت خشک شد بریدن این درخت که بدست پسر پسنده انجام شد بدشگون بود و لطمه مالی و جانی برای خانواده او داشت^۱.

صفحه ۹۶ تاریخ یزد

(۱) مطالب از جلد دوازدهم کتاب بحار و صفحه هشتاد جلد چهارم ریاحین‌الشریعه

که بشماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$ در کتابخانه مجلس ثبت رسیده است.

بانو ترکان، شاه بانوی قهرمان و خردمند پارس از اتابکان یزد

پس از فوت اتابک محمد بن سعد (که به تدبیر و زیرکی او خطه فارس از تاخت و تاز مغولان در امان ماند) همسر او بانو ترکان قدم بیش نهاد و برای در دست گرفتن زمام پارس در مجلسی که برای تعیین جانشین اتابک فقید تشکیل یافته بود شرکت جست و بایک مانور سیاسی قوی و ایراد سخنرانی مستدل و متین مجلس را تحت تأثیر قرار داد و فرزند خود محمد را که کودکی خردسال بود جانشین شوهر فقید خود ساخت و آنگاه شخصاً زمام سلطنت پارس را در دست گرفت و در اینترمان هلاکوخان مغول که از فوت اتابک محمد بن سعد آگاه شده بود خود را آماده یورش به سرزمین پارس کرد ولی این زن خردمند با فرستادن تحف و هدایا و ارسال پیامی مؤثر خان مغول را از نیمه راه بازگردانید و سرزمین پارس را از غارت و کشتار رها نید پس از مدتی فرزندش از بالای بام به زیر افتاد و از دنیا برفت و او محمدشاه سعد بن زنگی را به سلطنت پارس برگزید و دختر خود را به عقد او در آورد ولی چندی نگذشت که این سلطان دست به فسق و جنایت زد و بانو ترکان ناچار شد که او را از سلطنت خلع و سلجوق شاه را به پادشاهی رساند ولی این شاه نیز بنای بد رفتاری را گذاشت تا آنجا که بعدهای از غلامان خود دستور داد که این زن قهرمان را در خوابگاه خود به قتل برسانند با آنکه این شیرزن غافلگیر شده بود به دفاع پرداخت و یک تنه با شمشیر بجنگ پرداخت و چند نفر از غلامان را کشت ولی سرانجام بوضع فجیعی کشته شد. هلاکوخان بمحض شنیدن این خبر بفارس حمله برد و آنجا را فتح کرد و پیاس احترام آن زن بزرگ جز کشتن قاتلین او دست بخون هیچکس نیالود بانو ترکان از شخصیتهای بزرگ و سیاستمدار و خردمند تاریخ ایران است که در یکی از بدترین ادوار تاریخ ایران با اثبات برتری شخصیت خود بمرتبه‌ای رسید که مردم پارس هیچکس را در مقام مقایسه با او در نمی‌آورند.

ترکان خاتون، (خوارزمشاهیان)

ترکان خاتون مادر سلطان محمد از قبایل ترکهای قنقلی بود (که در قساوت و بی‌رحمی کمتر از قوم مغولان نمیباشند) او بعلت انتساب و اتکائی که به ترکها داشت بانوئی متنفذ و دارای دستگاه و دربار خاصی در دوران خود بود و همواره سران سپاه ترك در محضر وی حاضر بودند و هرکس مورد غضب خاتون قرار میگرفت امر باحضارش صادر و اغلب بدست مأمورین خاص او به تیغ جلادان سپرده میشد.

ترکان خاتون شخصاً بانوئی متمول و در عهد خود دارای دربار و دولت اختصاصی بود و در باب درآمد سرشار و هدایا و املاک و پیشکشهایی که از ملوک اطراف به خزانه ملك میرسید داستانهای مفصل نقل شده که خلاصه آن دال بر ثروت بیشمار و مال و منال فراوان این بانو میباشد.

سلطان محمد از زنان بیشمار خود فرزندان متعددی داشت از جمله جلال‌الدین که فرزند ارشدش بود و در حقیقت میبایست جانشین سلطان محمد گردد و سلطان غیاث‌الدین حکمران کرمان و سلطان رکن‌الدین حکمران عراق و اوزلاغ شاه فرزند کوچکتر سلطان محمد که مادرش از اترک بود و بهمین جهت مورد عنایت ترکان خاتون مادر سلطان محمد بود و بعلت نفوذ فراوانی که در سلطان محمد داشت علیرغم میل جلال‌الدین توانست فرمان ولیعهدی اوزلاغ‌شاه را از سلطان محمد بگیرد هدف این خاتون در جانشینی اوزلاغ شاه حفظ نفوذ خود در ممالک خوارزمی و مداخله در کلیه شئون لشکری و کشوری بود و علاقه ترکان خاتون برای به سلطنت رساندن اوزلاغ‌شاه و تثبیت مقام او تاحدی بود که از هیچ نوع فداکاری و کشت و کشتار مخالفان او خودداری نمیکرد. معروف است هنگامیکه سلطان محمد به حالت فرار از پیش مغولان بسوی مازندران میگریخت ناصرالدین وزیر را مأمور ساخت که ترکان خاتون و کلیه افراد حرم و خزائن سلطنتی را از خوارزم و راه دهستان بمازندران منتقل نماید و

در قلاع لاریجان و ایلال^۱ اقامت دهد ترکان خاتون که متوجه وخامت اوضاع شده بود قبل از حرکت دستور داد تمام امرای محبوس را بقتل رسانده به جیحون ریختند. اگر چه عمده توجه چنگیز بتعقیب سلطان محمد واستیصال و خانمه کار او بود ولی استیلا بر پایتخت خوارزمشاهیان و دست یافتن بر ترکان خاتون مادر سلطان و سایر امرای او نیز از اموری بود که انجام آنها را خان مغول بهمه جهت لازم میشمرد. خوارزم یعنی مملکت اصلی خوارزمشاهیان تحت حکومت مادر سلطان و اترک قنقلی بود و این جماعت بخوبی میتوانستند در چنین محلی که قلب ممالک خوارزمشاهی بود به لشکریان مهاجم چنگیزی صدمات بسیاری وارد کنند ولی پیری و مصیبت زندگانی ترکان خاتون از طرفی و اختلافات امرا و لشکریان از طرف دیگر مانع این کار شد. چنگیز موقعیکه در ماوراءالنهر بود دستور داد یکی از فرماندهان ورزیده او بنام سینای بهادر در تعقیب سلطان محمد و حرم او باشد و او دستور محاصره قلاع لاریجان و ایلال را در سال ۶۱۷ قمری داد و این محاصره چهار ماه طول کشید عاقبت بواسطه فقدان آب در نتیجه عدم بارندگی مقاومت آنان در برابر تشنگی بسر آمد ناچار ترکان خاتون و ناصرالدین وزیر و سایر همراهان از قلعه خارج و تسلیم سپاه مغولی شدند و از قضا در دست در همین لحظات باران شدیدی باریدن گرفت و اگر ترکان خاتون و همراهان تسلیم نشده بودند مدتی دیگر نیز میتوانستند پایداری کنند.

پس از اینکه لشکریان مغول با افراد خاندان سلطنتی خوارزم دست یافتند آنها را به حدود طالقان به خدمت چنگیز فرستادند و او در سال ۶۱۸ ناصرالدین وزیر و افراد ذکور اسیر شده را بقتل رساند و ترکان خاتون و سایر دختران حرم را به قراقرور فرستاد تا تحت حفظ نگهداری شوند و پس از شکست جلالالدین نیز افراد حرمسرای او را اسیر و پیش ترکان خاتون به قراقرور فرستادند.

ترکان خاتون پس از دوازده سال اسارت و زندگی توأم بارنج و اندوه

(۱) ایلال از شهرهای مازندران است.

در سال ۶۳۰ هجری قمری درگذشت.

بعقیده بسیاری از مورخین یکی از علل شکست و پناهنده شدن سلطان محمد به جزیره آبسکون از نتایج عملیات مغرضانه و جاهلانه این بانوی مستبد میدانند و بدون تردید اقدامات ترکان خاتون و سپاهیان تحت فرمان او و تولید عدم رضایت حکام و اختلال اوضاع داخلی در شکست سلطان محمد و جلال‌الدین اثر بسزائی داشته است.

دولت خاتون، همسر عزالدین محمد، زنی سیاستمدار که مدتی سلطنت کرد
دولت خاتون از زنان سیاستمدار و صاحب نفوذ کلام بود و هنگامیکه شوهرش عزالدین محمد در سنه ۷۱۱ هجری وفات یافت مدتها امور سلطنت را بخوبی و آرامش اداره میکرد تا هنگامیکه لشکر تاتار بر بلادش نزدیک شدند او عاقلانه و باسیاست خود را کنار کشید زیرا میدید در مقابل مغولان نمیتواند مقاومت نماید.

ترکان مریم، از سلاطین اتابکان یزد

تاریخ یزد درباره این بانو توضیح میدهد که ترکان مریم مادر سلطان قطب‌الدین از سلاطین اتابکان یزد مدتی سلطنت کرد و از آثار باقیه او مریم‌آباد و قنات مریم‌آباد است و نیز مسجد جامعی که در مریم‌آباد بنا کرد و دروازه و بازار آنرا دروازه مادر امیر و بازار مادر امیر میخوانند.

ص ۱۰ رساله بهجت طباطبائی - ص ۱۰۰ و ۱۰۱ جلد چهارم ریاحین‌الشریعه
ص ۲۴۳ جلد چهارم ریاحین‌الشریعه و کتاب تاریخ یزد
صفحه ۱۰۱ جلد چهارم ریاحین‌الشریعه سطر دوم شماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$ در کتابخانه مجلس

خیرالنساء، مادر شاه عباس کبیر، زنی سیاستمدار و پادشاهی مقتدر خیرالنساء بیگم دختر میر عبدالله مرعی از سادات مازندران و همسر محمد میرزا پسر شاه طهماسب صفوی فرمانفرمای مازندران زنی کاردان و با کفایت و جاه طلب و مغرور و در عین حال کینه‌جو بود او مخصوصاً نسبت بقاتلان پدر خود که در جنگ وزدو خورد با شاه طهماسب صفوی بدست پسر عموی خود میر سلطانمراد کشته شده بود نظر خصمانه‌ای داشت و همیشه دنبال فرصت میگشت که از آنان انتقام بکشد. شاه طهماسب صفوی پسر خود محمد میرزا را والی خراسان کرد خیرالنساء با همسر و فرزندان خود بخراسان رفتند و در شهر هرات که در آنموقع پایتخت خراسان بود اقامت کردند بعد از چندی بعلل شیوع مرض آبله محمد میرزا دچار آبله شد و در اثر این بیماری از دو چشم نابینا گردید از همان هنگام خیرالنساء شروع بقدرت‌نمایی کرد و با سرداران و بزرگان ایران مشغول مذاکره و مکاتبه شد تا در اوضاع ایران و بخصوص خراسان تغییراتی بدهد. شاه طهماسب فرمان داد خیرالنساء باشوهرش و عباس میرزا فرزندش که آنوقت یکسال و نیمه بود از خراسان بفارس بروند و حمزه میرزا پسر هشت‌ساله آنان والی خراسان باشد و چند نفر از سرداران ایران سرپرست حمزه میرزا باشند. خیرالنساء از پدر شوهر درخواست کرد که حمزه میرزا که پسر هشت ساله‌ایست و دوری خانواده را درک میکند با آنان بشیراز بیاید و عباس میرزا که کودک شیر-خواره‌ایست و فراق پدر و مادر در وی تأثیر ندارد والی خراسان باشد.

شاه طهماسب این خواهش خیرالنساء را پذیرفت و عباس میرزای شیرخوار در خراسان ماند و خیرالنساء با حمزه میرزا و شوهر نابینایش بطرف شیراز حرکت کردند.

بعد از چندی شاه طهماسب در ۹۸۳ هجری قمری فوت کرد و پس از مرگ او میان فرزندان او اختلاف افتاد و سرانجام یکی از پسرهایش بنام شاه اسمعیل دوم بتخت نشست .

شاه اسمعیل برای پایداری مقام خود عده‌ای از شاهزادگان صفوی را

بقتل رسانید و در ضمن دوفتر از سرداران خود را مأمور قتل حمزه میرزاو عباس میرزا کرد که یکی بهرات و یکی بشیراز برود هنوز مأموران کاری انجام نداده بودند که شاه اسمعیل دوم درگذشت محمد میرزای نابینا پسر عباس میرزا در سال ۹۸۵ هجری پادشاه ایران شد ولی زمام امور در دست خیرالنساء بود.

خیرالنساء که از کاردانی میرزاسلیمان جابری مطلع بود فوری او را اعتمادالدوله لقب داد و فرمان صدراعظمی او را صادر کرد.

دولت عثمانی هم فرصت را غنیمت شمرد و از سمت قفقاز بایران لشکرکشی کرد.

خیرالنساء بیگم سرداران ایرانرا احضار وخطر بیاد رفتن استقلال ایرانرا گوشزد کرد وگفت اگر پادشاه شما بواسطه نابینائی نمیتواند فرماندهی سپاه را عهده‌دار شود من بجای او درصف اول سپاهیان ایران میباشم و با دشمنان ایران میجنگم.

ملکه خیرالنساء درعماری زره‌پوش نشست و فرزند خردسال خود حمزه میرزا را که ولیعهد بود در کنار خود قرار داد و بدون خوف و هراس سربازان را تشویق کرد تا در جنگ باعثمانی و تاتار غالب آیند. طی این جنگ برادر پادشاه تاتار و عده‌ای از سربازان عثمانی اسیر آنها شدند و قسمت بزرگی از ولایات شیروان بتصرف ایران درآمد.

خیرالنساء بانهایت رشادت و کاردانی امور لشکری و کشوری ایران را اداره میکرد که ناگهان در اثر نفاق و دودستگی بزرگان اوضاع دگرگون شد خیرالنساء که زن جاه‌طلبی بود بهیچوجه از سلطنت کنار نرفت آنها هم باکمال ناجوانمردی او را کشتند ولی بعدها پسرش شاه عباس کبیر که بسطنت رسید قاتلین مادر را بسزای خود رسانید و تمام دشمنان داخلی و خارجی را سرکوب ساخت.

نهانی کرمانی، عالم و سخنور

بنوشته تذکرة الخواتین و مرآت الخیال این زن مصاحب و همنشین خرم بیگم مادر شاه سلیمان صفوی و پدرش از سرداران بزرگ شاه سلیمان بود که وزارت سلطان حسین میرزا را داشته است چون خواستگاران زیادی داشت جهت انتخاب همسر تدبیری اندیشید که معیار فضل و کمال آنها سنجیده شود و برای اجرای این منظور بیتهای رباعی زیر را در چهار سوق بازار معلق کرد که هر که آنرا حل کند قدم برای خواستگاری پیش گذارد.

از مرد برهنه روی زر میطلبم از خانه عنکبوت پر میطلبم
من از دهن مار شکر میطلبم و از پشه ماده شیر نر میطلبم

بالاخره کسی پیدا نشد که حل این مشکل کند و نهانی بی شوهر بود تا از دنیا رفت. بعد از فوت او مردی که او را سعدالله خان میگفته اند مطلب را دریافت و این دوبیت را در حل این معما سرود و مردمان آنرا پسندیده دانسته اند.

علم است برهنه رو که تحصیل زر است

آن خانه عنکبوت دل بال و پر است

زهر است جفای علم و معنی شکر است

هر پشه از آن چشید آن شیر نر است

مریم بیگم، دختر شاه سلیمان صفوی

جابری در تاریخ اصفهان میگوید این بانو از دانشمندان سلاطین صفویه است از مدارس عهد صفویه در اصفهان مدرسه مریم بیگم معروف است مساحتش تقریباً چهار جریب است و موقوفه بسیاری برای طلبه و لوازم آن

معین کرده و از شهرهای دیگر غیر از اصفهان نیز ملك خسریده و وقف مدرسه نموده تا جائیکه در تبریز و بسطام و قزوین و غیره هم موقوفه دارد.

آمنه بیگم، در مقام اجتهاد

دیگر از زنان نامی و دانشمند که در اوائل قرن یازدهم هجری یعنی تقریباً پانصد سال بعد از فاطمة الفقیه بر علم حقوق اسلامی تسلط و وقوف کامل داشته که در تاریخ نامش ثبت و محفوظ است آمنه بیگم دختر محمد تقی مجلسی و همسر ملا محمد صالح مازندرانی است که واقعاً هم قدر علماء طراز اول عصر خود میباشد.

این زن دانشمند را تاریخ از مفاخر زنان ایرانی قلمداد کرده و معروف است در حل مسائل دشوار دینی محمد صالح دانشمند همسر خود را همراهی میکرد و روزی که ملا محمد صالح از جواب حل مسئله‌ای در فکر فرورفته بود ساعتی کتاب را گذاشته از اطاق بیرون رفت. آمنه بفراست دریافت که همسرش بمشکل علمی برخورد کرده و از حل آن وامانده است او کتاب را گشود و بامراجعه بیادداشت‌های ملا بمشکل لاینحل پی برد و در اندک زمانی موضوع را حل‌جی و مشکل را حل و نتیجه را بر ورقی کاغذ نوشت ولای کتاب نهاد ملا محمد پس از مراجعه و ملاحظه نوشته به میزان اطلاعات و قدرت درک همسر خود پی برد و بتکریم آن زن دانشمند پرداخت ملا محمد صالح در ۱۰۸۱ هجری در اصفهان در گذشت ولی از تاریخ وفات آمنه بیگم اطلاع دقیقی در دست نیست.

ص ۷۴ جلد پنجم ریاحین الشریعه شماره $\frac{۱۳}{۲۸۳}$ کتابخانه مجلس

از کتاب ریاحین الشریعه جلد سوم ص ۳۳۹ شماره $\frac{۱۳}{۲۸۱}$ کتابخانه مجلس

مطربه، از هنرپیشگان و سخنوران قرن پنجم و یا ششم هجری
هنرپیشگان آن زمان بایستی تاحدی اطلاعات ادبی و قواعد شعری را
میدانستند تا شعری را که میخوانند یا با آهنگ آن نوازندگی میکنند بشناسند.
عجب اینکه در آن دوران خنیاگر و مطربش تا آن پایه اطلاعات ادبی
داشته که شعر را باین همه استحکام میگفته و تمام نکات عروضی را مراعات
میکرده است.

مطربه در قرن پنجم و پاششم در دستگاه فرمانروائی طغانشاه سلجوقی یا
طغانشاه اول و یاطغانشاه دوم در نیشابور میزیست و گفته اند این زن سرآمد این
هنر بود و علاوه بر هنر مخصوص موسیقی شعر هم خوب میسرود و رباعی ذیل
اثر طبع اوست که در مرگ طغانشاه گفته و در آتشکده آذر و نقل مجلس
و خیرات حسان ضبط است.

در ماتمت ای شاه سیه شد روزم بی روی تو دیدگان خود بردوزم
تیغ تو کجاست ای دریغا تا من خون ریختن از دیده باو آموزم

در بعضی تذکرها او را «مشاطه» هم نام برده اند بهر صورت رباعی زیر
نیز از اوست.

گفتم که بهای بوسه ات چندان است گفتا که بهای بوسه ام صدجان است
انگشت بیهلویم بزد دل ناگاه یعنی که بخرزود بخر ارزان است

صاحب کتاب مجمع محمود نسخه کتابخانه ملک مینویسد که مطربه در
آواز و سایر کمالات نیز استاد بود.

گوهر شاد آغا

دختر شاه رخ ابن امیر تیمور بود، مسجد گوهر شاد خراسان از آثار

ص ۲۰۴ جلد دوم کتاب زنان سخنور و ص ۲۴۲ و ۲۴۱ کتاب رابعه تا پروین

باقیه این بانو است که در صحن جنوبی حرم مطهر واقع شده و به نفاست و صفای چینیه‌های ممتاز مییاشد و این مسجد در سنه ۸۲۰ هجری بنا گردید و وسعت فضای مسجد طولاً پنجاه و سه ذرع است در عرض چهل و هشت ذرع و چهار ایوان دارد با دومناره بلند و ارتفاع قبه و منارتین هر یک چهل و یک ذرع و طول ایوان مقصوره سی و چهار ذرع و ارتفاع آن دو بیست و پنجاه ذرع و نیم و عرض پایهای آن پنج ذرع است و در سه طرف مسجد شبستانهایی در کمال وسعت و عظمت و استحکام و اطراف مسجد بیست مصلی قرار دارند و در وسط مسجد محوطه‌ای بود بنام مسجد پیره زن تا در سال ۱۳۶۴ قمری آنرا تبدیل بحوض نموده و مسقف کردند و بصورت مصلی درآوردند. و با اینکه این مسجد شریف در اثر زلزله و هجوم جباران بارها دستخوش انهدام گردید، هنوز روزگاری نگذشته بهتر از اول معمور و بهمان نام مسجد گوهرشاد باقی است.

دردانه نیشابوریه، جمع‌آوری کننده احادیث دین

دختر اسمعیل نیشابوریه و زنی صاحب‌نظر در امور دینی بود و از جدش عبدالکریم بن هوار صیرفی ابو حامد احمد بن حسن اهری و مشاهیر دینی دیگر اخذ حدیث میکرد و سمعانی احادیث او را ضبط مینمود و در نیشابور در دهم صفر سال ۱۵۳۰ وفات یافت.

ص ۴۳ جلد پنجم ریاحین الشریعه ۱۵ سطر اول شماره $\frac{۱۲}{۲۸۳}$ کتابخانه مجلس

ص ۲۴۲ جلد چهارم ریاحین الشریعه سطر ۱۸ شماره $\frac{۱۲}{۲۸۲}$ کتابخانه مجلس و

کتاب اعلام النساء

دلشادخاتون، خیر و سخنور

او دختر تیمورتاش بن امیرچوپان زوجه شیخ حسن کبیر ایلکانی و مادر سلطان اویس وزنی باکفایت بود صلاح الدین صفدری میگوید در زمان امیر شیخ حسن امور حکومت در واقع بدست دلشاد خاتون رهبری میشد او زنی خیر و نیک اندیش و حامی غربا و فقرا بود و در سال ۷۵۲ هجری قمری وفات یافت نعش او را باکمال تجلیل بدنجف اشرف حمل نمودند این زن صاحب طبع موزونی بود و ابیات زیر از اوست:

اشکیکه سرزگوشه چشمم برون کند

بر روی من نشیند ودعوی خون کند

در کتاب‌های خیرات حسان و تذکره‌الخوانین از گوینده‌ای دیگر بنام دلشاد نام برده و نوشته است که در ایران از سخندانان شمرده می‌شد و برخی ویرا از زنان فتحعلیشاه قاجار شناخته‌اند و گویند طبعی موزون داشته و شعر زیر را هم از او دانسته‌اند:

طاغات منکران محبت قبول نیست

صد بار اگر بچشمه زمزم وضو کنند

ایران خاتون

دختر ابوطالب حاکم لرستان و بانویی بسیار باکفایت بود و در کتاب اعیان‌الشیعه از او و پسرش شرف‌الدین که از امراء لشکر الناصر بالله بود یاد شده، در سال ۶۳۵ قمری ایران خاتون دنیا را وداع کرد و در جوار حضرت سیدالشهدا بخاک سپرده شد.

ص ۲۳۰ جلد چهارم ریاحین‌الشریعه شماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$ کتابخانه مجلس

نقل از اعیان‌الشیعه و تاریخ سامراء صفحه ۴۵۸ و جلد سوم کتاب ریاحین‌الشریعه

شماره $\frac{۱۳}{۲۸۱}$ کتابخانه مجلس

مهرالنساء، زنی سخنور در اواخر قرن هشتم

کتاب خیرات حسان گوید او از زنان مشهور زمان میرزا شاهرخ گورکان و در فضائل و کمالات شهره جهان بود و مطایبات و شوخیها در محضر گوهرشاد بیگم از شاهزاده‌های آن دودمان داشت و با او مانوس بود. گویند روزی خواجه عبدالعزیز طبیب مکرم که شوهر گوهرشاد بیگم بود از دور پیدا میشود گوهرشاد بیگم چندتن را میفرستد که خواجه را زودتر بیاورند خواجه که پیر و ناتوان بود، در تأنی و آهستگی تعمد مینمود بیگم روی بمهرالنساء کرد و گفت مناسب این حال چیزی بگو مهرالنساء گفت:

مرا با تو سر یاری نباشد دل مهر و وفا داری نباشد
ترا از ضعف پیری قوت وزور چنانکه پای برداری نباشد

و نیز روزی خواجه عبدالعزیز دست بر ریش سفید خود کشید و متأثر شد و گفت آه با این ضعف پیری بار این کلاف چگونه کشم مهرالنساء گفت اگر گستاخی نباشد همانطور که در جوانی لحاف میکشیدید. و گویند مهرالنساء به پسر خواهر گوهرشاد بیگم دل بستگی پیدا نمود و میرزا شاهرخ با استدعای خواجه عبدالعزیز مشارالیه را حبس کرد و زمانیکه او در محبس بود این رباعی را گفت:

شه کنده نهاد سرو سیمین تن را زین واقعه شیون است مرد وزن را
افسوس که در کنده بخواد فرسود باینکه دوشاخه بود صد گردن را

و نیز رباعیات دیگر او بشرح زیر است:

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود

آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می

در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود

در خانه تو آنچه مرا باید نیست
بندی زدل رمیده بگشاید نیست
گوئی همه چیر دارم از مال و منال
آری همه هست آنچه میباید نیست

یادشاه بزرگ ایران، سیده ملکه خاتون (دیلمیان)

اولین زنی که پس از اسلام در ایران حکومت کرد سیده ملکه خاتون همسر کاردان و مدیر فخرالدوله دیلمی است که با وجود نامساعد بودن اوضاع محیط آنروزی پس از حمله اعراب حکومت را در ایران بدست گرفت و برای بدست آوردن استقلال و عظمت کشور تلاش کرد. سرگذشت جالب این شاه بانوی بزرگ و تدبیر و سیاست او در کشورداری بسی شگفت آور است. همینکه فخرالدوله دیلمی در قلعه طبرک بمرگ ناگهانی درگذشت همسر خردمند و سیاستمدارش برای جلوگیری از شورش و انقلاب برای اینکه خبر فوت پادشاه در شهر منتشر نشود فرمان داد تا دستور ثانوی درهای قلعه را ببندند و از خروج افراد بخارج ممانعت نمایند و پس از کفن و دفن پادشاه و انجام تشریفات مخصوص فرمان داد تا درهای قلعه را گشودند و خبر فوت پادشاه را انتشار داد و از امرای دیلمی دعوت نمود تا برای انتخاب پادشاه جدید اقدام نمایند امرای دیلمی پس از رسیدن بحضور ملکه و عرض تسلیمت با وجود اینکه فخرالدوله برادر زاده‌ها و عموزاده‌های بسیار داشت نظر به لیاقت سیده ملکه خاتون چنین رأی دادند که مجدالدوله پسر خردسال فخرالدوله اسماً پادشاه شود ولی زمام امور رسماً بدست مادرش ملکه سیده خاتون اداره شود و باین ترتیب اداره ممالک دیلمی تحت نظر این بانوی

خردمند قرار گرفت ملکه اولین کاری که کرد به حکام ولایات نامه نوشت و آنرا به عدل و داد و انصاف و رعایت حال مردم سفارش داد.

تامجدالدوله خردسال بود سیده ملکه خاتون با کمال لیاقت و کفایت مملکت را اداره مینمود و هیچگونه نارضایتی برای مردم تولید نمیشد ولی همینکه مجدالدوله بسن رشد رسید بعضی از رجال و درباریانی که مخالف فرمانبرداری از پادشاه زن بودند گرد او آمدند و او را فریفتند که جائیکه جوانی چون مجدالدوله باشد شایسته نیست زنی سلطنت نماید و او بکمک و همراهی آنان شبانه به حر مسرای مادرش حمله برد و او را دستگیر و در قلعه طبرک زندانی نمود.

چندی نگذشت که بعلت بی کفایتی مجدالدوله شیرازه کارها از هم گسست و تمام امور دچار آشفتگی و اختلال گردید در این حین این شاه بانوی دلیر و باشاهمت از زندان گریخت و پنهانی با کمند از قلعه فرود آمد و پیاده عازم کردستان گردید. سران قوم کرد سر به اطاعت او نهادند و او لشکری فراهم کرد و روی بهری نهاد.

مجدالدوله نیز سپاهی گران فراهم کرد و به جنگ مادر شتافت و نزدیک ری دوسپاه با هم مصاد دادند و در نتیجه مجدالدوله و یارانش شکست خوردند و ملکه سیده خاتون پیروزمندانه وارد شهر شد و مجدداً پادشاهی کشور را بدست گرفت. سیده ملکه خاتون که زنی نیکو خصال و باعاطفه بود پس از فرونشاندن فتنه‌هایی که در مدت زمامداری فرزندش بوجود آمده بود همه خیانتکاران بخود را بخشید. آنگاه برای پیشرفت عمران و آبادی کشور برنامه‌هایی طرح کرد و چند سالی نگذشت که رفاه و امنیت از دست رفته سابق را به مملکت باز گردانید و تجارت را رونق داد و زندگی مردم را بهبود بخشید و برای رسیدگی بوضع مردم پنج روز از هفته را جهت بارعام تخصیص داد و باقصی نقاط کشور مسافرت و از نزدیک به وضع مردم رسیدگی میکرد. او همچنین خود سربازی دلیر و شجاع بود و در امور نظامی و جنگی تبحر داشت و شخصاً زمام امور لشکری را برعهده داشت حسن سیاست این

بانوی خردمند سبب شد که ظلم و تعدی از سراسر کشور بر بست و در کلیه شئون لشکری و کشوری بهبود و صلح ایجاد شد. در اینموقع سلطان محمود غزنوی که شهرت جهانگشائی‌هایش در همه جا معروف بود پس از تصرف افغانستان و هندوستان عزم ممالک دیالمه نمود و با سپاهی گران رو بسمت ری نهاد و نامه‌ای بخدمت ملکه سیده خاتون ارسال و او را بجنگ و یاب‌تسلیم دعوت نمود سیده خاتون که زنی دانا و فهمیده بود نامه تاریخی خردمندان‌های باو نوشت که نتیجه آن انصراف سلطان محمود از تصرف ری و ممالک دیلمیان بود و در این نامه تاریخی نوشته بود: مانعی ندارد که تو به جنگ من بیائی چون اگر ترا شکست بدهم این ننگ در دودمان تو خواهد ماند که بیوه زنی ترا شکست داد و اگر تو مرا شکست بدهی باز هم برای تو افتخاری نخواهد داشت و خواهند گفت که پیرزنی را شکست دادی.

و بدین تدبیر عاقلانه توانست کشور خود را از جنگی عظیم و برادر کشی نجات دهد و سلطان محمود تا این شاه بانو حیات داشت از فکر تصرف ممالک دیالمه صرف نظر کرد و او مدت سی و دو سال با اقتدار تمام و عدل و داد بر قسمت مهمی از ایران بزرگ آن روز سلطنت کرد و پس از هشتاد سال زندگی پرافتخار جهان را بدرود گفت. مقبره او بنام خودش سیده ملکه خاتون در مشرق تهران واقع و زیارتگاه مردم است.

مهستی گنجوی

مهستی گنجوی زنی دانشمند و سخنور و هنرمند بود و در سال ۴۹۱ یا ۴۹۰ هجری قمری میزیست، محمد حسینخان اعتمادالسلطنه (گردآورنده کتاب خیرات‌حسان) زادگاهش را گنجه میدانند و میرعباس نامی باستاند

دو کتاب خطی باستانی ویرا از خجند دانسته که پس از درگذشت پدرش با مادر خود از خجند بگنجه رفته‌اند.

سالهای شهرت و معروفیتش در ۴۹۰ یا ۴۹۱ هجری و پسرش مردی فقیه و روحانی بود و بهمین مناسبت در آموزش و پرورش فرزندش کوشش بسزائی داشت و زمانیکه بآموزش دختران توجهی نمیشد پدرش از چهار سالگی او را باستادان گرانمایه در مکتب‌خانه سپرد و از آنجائیکه هوش و استعداد بی‌اندازه داشت در ده سالگی به گنجینه سرشاری از دانش و ادب دست یافت.

مهستی واژه‌ایست مرکب از (مه) یعنی بزرگ و (ستی) یعنی خانم چنانکه سنائی در حکایتی گفته:

ملك الموت من نه مهستيم • من يكي پير زال محنتيم

گویا تخلص شعریش همین بوده که در این شعر بنام خودش گفته:
ای باد که جان فدای پیغام تو باد
گر برگذری بکوی آن حورنژاد
گو در سر راه (مهستی) را دیدم
کز آرزوی تو جان شیرین میداد

پدرش مهستی را برانگیخت و موسیقی‌دانانی را براو گمارد و مهستی چنان پیشرفتی حاصل کرد که در ۱۹ سالگی استادی بیمانند شد.
چنگ و عود را استادانه مینواخت و در زیبایی و خوش‌منظری معروف بود، او بامیر احمد پسر خطیب گنجه که بعد از پدر خود خطیب گشت دل بسته بود.

من مهستيم از همه خوبان شده طاق
مشهور بحسن در خراسان و عراق
ای پور خطیب گنجه ای میر احمد
شایسته رحمند بدنیا عشاق

و چون مهستی در دربار تقرب داشت این موضوع باعث شد که شاد مهستی را از آن شهر براند مهستی رنجیده خاطر و با روانی افسرده گنجه را ترك کرد و بزینجان و بعد بمرو رفت مقربان سلطان سنجر سلجوقی استقبال بی‌مانندی از این بانوی دانشمند بجا آوردند و از آن پس در شمار نزدیکان و مقربان آن شهر و دیار درآمد.

در آنجا حکیم عمر خیام را ملاقات کرد سپس با چیره شدن غزنویان به سلجوقیان به گنجه بازگشت و به همسری امیر احمد درآمد.

نام اصلی مهستی را منیژه یا منیجه میدانند این زن دانشمند و سخنور پایه بلند دانش و هنرش به جایی رسید که میتوان گفت در زمره پایه‌گذاران زبان فارسی است و یادگارهای برجسته از تراوش طبع روان و ذوق سرشارش بجای مانده او شعر فارسی بویژه چهارپایه یا رباعی را آنهم در بدیهه گوئی با روش تازه در قرن پنجم هجری بس نغز سرود و قریحه بسیار توانائی داشت آثار او پس از دست یافتن اوزبکان به شهر هرات بتوسط عبدالله اوزبک از میان رفت و تنها پاره‌ای از آنها باقی ماند که نشان دهنده ارزش هنری او میباشد.

معروف است در يك شب زمستانی سلطان سنجر بزمی در حضور بزرگان و گویندگان و از آنجمله مهستی برپا داشت مهستی برای رفع حاجت بیرون رفت همینکه بازگشت شاه پرسید هوا چگونه است او فی البدیهه پاسخ داد:

شاهها فلکت اسب سعادت زین کرد

وز جمله خسروان ترا تحسین کرد

تا در حرکت سمند زرین نعلت

بر گل نهد پای زمین سیمین است

از مهستی نمونه و نشانی دلیل برداشتن فرزند باقی نیست و زمان فوتش قبل از نظامی گنجوی بود^۱. گویا در حدود ۸۶ سال زندگی کرد و در گنجه

(۱) نظامی گنجوی در سال ۵۷۳ بدرود زندگی گفت.

درگذشت.

این چند رباعی از اوست:

در دام غم تو خسته‌یی نیست چو من
وز جور تو دلشکسته‌یی نیست چو من
بر خاستگان عشق تو بسیارند
لیکن بویا نشسته‌یی نیست چو من

ای چرخ و فلک خرابی از کینه توست
بیدادگری عادت دیرینه توست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند
بس دانه قیمتی که در سینه توست

چون اشتیاق من بتو افزون ز شرح بود
ممکن نشد که شرح دهم اشتیاق را
از تلخی فراق تو تلخ است عیش من
اندازه نیست تلخی روز فراق را

ام الفضائل - علویه هاشمیه اصفهانیه

علامه ناسه‌باب‌الدین آقا نجفی نریل قم نقل میکنند «بمنزل ما تشریف آوردند و من از او اجازه گرفتم و اجازه باو دادم مسائلی عنوان کرد که دلالت بر غزارت علم او داشت.»

میشتر تحصیلات این بانو در نزد علامه فقید آقا میر سید علی اصفهانی نجف آبادی بود که بمنزل ابن‌المحدره می‌آمدند و پرده میزدند و از پشت پرده

باین بانو درس میدادند علویه تألیفاتی هم دارد از جمله کتاب معاد یا آخرین سیر بشر در ۲۰۵ صفحه که در سال ۱۳۵۸ هجری قمری در تهران بطبع رسید دیگر کتاب «مخزن اللئالی» فی مناقب مولی الموالی امیر المؤمنین (ع) که در روز جمعه سوم محرم ۱۳۶۰ هجری با تمام و در ۱۶۱ صفحه در تهران بطبع رسید و نیز کتاب «سیر ملوک» در روش اولیاء و طریق سیر الی الله در ۳۵۷ صفحه در تاریخ نهم محرم در تهران با تمام رسانید و چهل حدیث در آن کتاب نقل نمود.

از آثار طبع این بانو اشعاری است که در اواخر مخزن اللئالی ایراد کرد:

ذاتیکه نگنجد بخیاں من و تو
شد فهم صفات او کمال من و تو
ایدل که به گرد گنہش میگردی
ترسم که بسوزد پرو بال من و تو

وقصیده‌ای در آخر کتاب مخزن اللئالی در مدح مولی الموالی آورده است و آن هفتاد بیت است که فعلاً مشغول تألیف است.

دی مرا فرمود شخصی مجتبی
کز همه دنیا است ما را مجتبی
در شب عاشر ز شهر عین یک
عام الف سید و ستین و یک
گفتم این اشعار را در مدح او
تا نماید وقت مرگم شاد رو

یهوه بیگم مادر آصف الدوله

یهوه بیگم مادر آصف الدوله زنی با کفایت بود و اداره حکومت و امارت هندوستان را تحت نظر داشت. آقا احمد فرزند ارجمند علامه شهیر آقا محمد

علی صاحب مقام‌الفضل فرزند وحید بهبهانی کتاب (الایام‌السعیده و المنحوسه) را بخواست و به تقاضای بهوه‌بیگم تألیف کرد.

زینب‌بیگم اصفهانی، زنی نیکوکار

زینب‌بیگم زوجه حکیم‌الملک اردستانی در تاریخ اصفهان گوید حکیم‌الملک در علم طب مهارتی بکمال داشت او مدتی با خانواده خود بهندوستان رفت و مطبئی نزدیک محل زندگی اورنگ‌شاه هند ترتیب داد و مریضان بسیار داشت.

اتفاقاً دختر شاه هند مریض شد بطوریکه اطبای هند از معالجه او عاجز مانده بودند. حکیم‌الملک او را معالجه نمود. شاه زر و جواهر بسیار باو و به همسرش زینب‌بیگم داد. او باصفهان برگشت و باکمک زینب‌بیگم دو مدرسه بنا کردند. یکی مدرسه نم‌آورد که در سال ۱۱۸۷ هجری قمری در محله نم‌آورد بناشده و وسعت آن دوجریب بود، جهت تأمین مخارج آن املاک و مستغلاتی خرید و وقف نمود و یکی دیگر مدرسه کاسه‌گران که در همان تاریخ بنا کرد و آنهم وسعتش در حدود دو جریب بود و در بازار ریسمان فروشان پشت میدان کهنه واقع شده است.

در مدرسه نم‌آورد همیشه بزرگان و علما و فضلاء بمطالعه مشغول بودند مرحوم حاجی شیخ رفیع و مرحوم ملاحسن نائینی و ملا میرزای قمشه‌ای و مرحوم میرزا بدیع و مرحوم آقاسید محمد باقر درجه‌ای برای این مدرسه موقوفاتی در اردستان معین کرده‌اند.

صفحه ۹۳ جلد چهارم ریاحین‌الشریعه سطر پنجم شماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$ کتابخانه مجلس

صفحه ۳۰۳ جلد چهارم ریاحین‌الشریعه سطر ششم و کتاب تاریخ اصفهان $\frac{۱۳}{۲۸۳}$

شاهزاده بیگم، زنی نیکوکار

شاهزاده بیگم یکی از دختران ملوک صفویه است. مدرسه شاهزاده بیگم در اصفهان منسوب باوست.

ابوالمظفر محمدحسینی در کتاب تحفةالنوایبه و الهدی الاخرویه که بفارسی در نه باب برای او تألیف کرد که شش باب آن در ترجمه مفتاح الجناح است و باب هفتم آن در اعمال رجب و شعبان و رمضان و باب هشتم در عمل سایر ایام و باب نهم در آداب دعا و سفر میباشد.

شجره‌الدرد، بانوی کرد ایرانی که هشت سال پادشاه مصر بود

اوائل قرن هفتم هجری که اوضاع ممالک اسلامی رو بضعف میرفت و در مصر و شام هم سلسله دیگری بنام خلفای فاطمی (اسمعیلی) رسماً حکومت داشتند از يك طرف جنگهای صلیبی (که از شاهزادگان و پادشاهان و کشیشان اروپائی بودند) و بعنوان تصرف شهر بیت المقدس (زادگاه مسیح) به ممالک اسلامی هجوم میآوردند، دسته‌ای از سرداران کرد آذربایجانی از عراق بدشام و از شام بمصر آمدند و اوضاع مصر را سر و صورتی داده و مسلمانان را از اسارت نجات دادند.

سرسته این اکراد دلیر ایرانی یکی شیرکوه و دیگری نجم‌الدین ایوب نام داشت صلاح‌الدین ایوب پسر نجم‌الدین ایوب که در سراسر جهان بواسطه رشادت و مردانگی شهرت بسیار دارد همان کسی است که ریشارد شیردل پادشاه انگلستان و بسیار دیگری از بزرگان فرنگ را اسیر کرد و با کمال مردانگی آنها را آزاد ساخت.

او بعزت و بکرامت و بفساد دربار فاطمی توانست آنها را از کار برکنار و خود فرمانفرمای مستقل مصر شود و بنام نجات دهنده عالم اسلام قرار گیرد

صفحه ۳۵۸ جلد چهارم ریاحین الشریعه شماره $\frac{۱۲}{۲۸۲}$ و کتاب تاریخ اصفهان در

کتابخانه مجلس

افسوس که عمرش کوتاه بود و در سن ۵۷ سالگی درگذشت. کلیه مورخین اسلامی این رادمرد ایرانی را جزو خلفای راشدین قلمداد کردند.

بعداز صلاح‌الدین که دارای ۱۷ پسر و یک دختر بنام مونس خاتون بود فرزندان قلمرو او را بین خود تقسیم کردند ولی پس از چندی اختلاف شدیدی بین پسرانش بروز کرد و سرانجام یکی از نواده‌های صلاح‌الدین بنام تورانشاه بسطنت رسید که مادرش همان شجره‌الدین می‌باشد.

در اثناء جنگهای صلیبی تورانشاه بقتل رسید و دیگر در خانواده‌ای بودی مرد کاردانی بچشم نمیخورد لذا شجره‌الدین در تاریخ دهم ماه صفر ۶۴۸ قمری سران مملکت را جمع کرده وضع بحرانی مملکت را با کلامی متین بیان کرد و گفت چون شخص دیگری که بتواند رشته امور را در دست گرفته و رفع مشکلات کند در نظر ندارید من حاضرم اداره امور را در دست گیرم و مملکت‌داری کنم.

حضار با سابقه‌ای که از لیاقت این بانوی نامدار داشتند بعد از شنیدن این بیانات جامع برخاستند و با او بیعت کردند و شجره‌الدین ملکه مسلمین شد و او را المعتمده بالله (پناهنده بخدا) نامیدند و سکه رایج بنام **ملکة المسلمین - المعتمده بالله** نقش شد.

او ناامنی‌ها و اغتشاشات را رفته رفته آرام کرد و وضع کشاورزی و اقتصادی مملکت را رونقی داد و در جشن سرشاری رود نیل مانند خلفای فاطمی و فراعنه مصر در هودج زرنکار نشست و از کاخ سلطنتی عازم کرانه نیل شد و ده‌هزار نیزمدار و غلامان زرین کمر از دو طرف هودج حرکت میکردند کنیزان درباری با منقل‌های عود پیشاپیش ملکه شجره‌الدین حرکت میکردند تا ملکه مطابق معمول دسته گلی برود نیل افکند و مردم قاهره نیز بعبادت همیشگی گلها و گیاه‌های فراوانی نثار نیل کنند و از آب نیل جامی بردارند و برای میمنت بخانه برند.

شجره‌الدین در راه بازگشت بطرف کاخ هزاران سکه زر میان فقرا پخش کرد.

موقع حج جامد کعبه را از کارخانه حریر بافی مصر تهیه کرد و با حجاج روانه حج نمود و مخارج حج خود را که برای گرفتاری کارهای سلطنتی نتوانسته بود مشرف شود میان فقرا تقسیم کرد.

باری این کاردانی و نیکو کاریهای شجره‌الددر همانقدر که مردم مصر را راضی و خشنود کرده بود باعث تشویش مستعصم آخرین خلیفه عباسی (در بغداد) شد تا بالاخره عده‌ای را تحریک کرد که سلطنت شجره‌الددر را تحریم کنند و این بانوی کاردان که موقعیت را دریافته بود بایکی از امرای ترک بنام عزالدین اپیک ازدواج کرد و او را رسماً پادشاه خواند و نایب السلطنه او شد. عزالدین مدتی از شجره‌الددر اطاعت میکرد و کارها روبراه بود اما جمعی از بداندیشان دور او را گرفتند که از اطاعت شجره‌الددر سرپیچد او هم نه تنها در امور داخلی بلکه در کارهای سیاسی و جنگی هم مداخله نمود از همه بدتر با لوئی نهم پادشاه فرانسه سردسته صلیبیان پیمان صلح منعقد کرد و با شرایط ننگین و شرم‌آوری تسلیم آنان شد.

شجره‌الددر که زن غیرتمندی بود بسیار خشمگین شد و بشوهر خود امر کرد که برای احترام حقوق مسلمانان بکلی از کار کنار باشد و کلیه امور سیاسی و نظامی را بمهدده شجره‌الددر واگذارد ولی عزالدین بهیچوجه نپذیرفت بالاخره عده‌ای از خواجگان و کنیزان شجره‌الددر عزالدین را کشتند یکی دو هفته بعد غلامان ترک و طرفداران اتابک عزالدین روزی که شجره‌الددر به گرمابه بود هجوم آوردند و ملکه را از بین بردند.

چند ماه بعد هلاکو خان مغول به بغداد و بسیاری از ممالک اسلامی هجوم آورد و همه جا قتل‌عام نمود و شهرها را ویران ساخت.

مدت سلطنت شجره‌الددر از سال ۶۴۸ تا ۶۵۵ هجری قمری یعنی قریب هشت سال بود.

بانو مهرالنساء یا نورمحل، زنی از ایران که چندین سال ملکه هندوستان بود در زمان شاه عباس صفوی که راه دادوستد و تجارت ایران با تمام ممالک اروپا و آسیا و آفریقا بازبود کاروانی از خراسان با کالاهای نفیس بطرف هندوستان حرکت کرد. رئیس این کاروان بازرگانی بود بنام غیاث‌الدین و بانوی این بازرگان باردار بود و در منزلگاهی بنام «دشت افروز» دختری بدنیا آورد که او را مهری مهرالنساء نامیدند. بعد از چندی بازرگان در لاهور پایتخت آنروز هند منزل گزید. و پس از فروش کالا بوسیله یکی از امرا بخدمت اکبر شاه امپراطور هند رسید. بر اثر ملاقاتهای متعدد اکبرشاه از کردانی و ادب و خوش‌زبانی غیاث‌الدین خوشش آمد و از او خواست که هندوستان را وطن دوم خود بداند و در هند بماند. غیاث‌الدین موافقت کرد ابتدا بسمت مأمور مخصوص دربار مشغول خدمت شد و پس از چندی که لیاقت و کردانی وی معلوم گردید از طرف اکبرشاه بعنوان خزانه‌دار کل یعنی وزیر دارائی هندوستان منصوب شد.

دختر غیاث‌الدین بواسطه زیبایی و دلربائی کم‌نظیر پیوسته ملازم بانوان حرمسرا بود. جهانگیر فرزند و ولیعهد اکبرشاه که آنوقت هیجده ساله بود مهرالنساء را در حرمسرا دید و عاشق و دل‌باخته او شد. ولی ازدواج آنها با رسم و عادات دربار هند مغایرت داشت زیرا ملکه هند بایستی از میان شاهزاده خانمهای درجه اول انتخاب شود. اکبرشاه صلاح در این دید که بکمک غیاث‌الدین مهرالنساء بایک افسر ایرانی بنام شیرافکن ازدواج کند. باین ترتیب مهری از دربار هند خارج شد. چند سالی از این جریان گذشت و اکبرشاه درگذشت. جهانگیر امپراطور کل ممالک هند گردید ولی غیاث‌الدین در مقام خزانه‌داری کل باقی ماند. چندی بعد شوهر مهرالنساء کشته شد و مهرالنساء با دختر خردسالش پیش پدر آمد.

غیاث‌الدین بعد از چندی روزی بدخترش گفت خبر مهمی برای تو دارم سپس بدون تأمل اظهار داشت که جهانگیر تو را از من خواستگاری کرده مهرالنساء باین ازدواج راضی نبود ولی بالاخره ازدواج انجام گرفت

و کاخ عاج تزئین یافت و فیلهای سلطنتی را برای آوردن عروس آماده ساختند، مهرالنساء را که در آن وقت سی و سه ساله بود در تخت زرنگار نشانده با تشریفات شاهانه به کاخ عاج بردند.

جهانگیر تابالای تالار آبنوس به استقبال او آمد و جواهرات و مروارید زیادی تبار قدوم عروس کرد و او را نورمحل لقب داد و بفرمانفرمائی حرمسرا تعیین کرد.

مهرالنساء (نورمحل) بقدری کاردان ولایق بود که در مدت کوتاهی تمام امور حرمسرا را در دست گرفت و از حرمسرا گذشته کارهای مملکتی را نیز کم و بیش اداره میکرد. جهانگیر هم که هوش و لیاقت او را میدید روز بروز او را مقربتر میساخت تا آنجائیکه صدراعظم نیز بیشتر با (نورمحل) مشورت میکرد و از او نظر میخواست و آنچه را که مهرالنساء میگفت بدون چون و چرا انجام میداد.

ملکه مهرالنساء (نورمحل) سه روز از هفته را برای رسیدگی بکارهای زنان هند تعیین کرده بود و هر کس کاری داشت کتبی یا شفاهی نزد ملکه میآورد. روزی دخترک ده دوازده ساله‌ای خود را بکاخ عاج خدمت ملکه رسانید و با تنی لرزان روی پای ملکه افتاد و شروع بگریستن کرد. يك روز قبل شوهر این دختر در گذشته بود و بعدت قدیم هندوها دخترک باید با جسد شوهر بقربانگاه برود و سوزانده شود. مهرالنساء تا اندازه‌ای باین رسوم واقف بود و در کار دختر حیران بود زیرا پشت سر دختر عده زیادی از برهمنها به دربار هجوم آوردند و از جهانگیر تقاضا کردند که فوراً دخترک را تسلیم نماید تا مطابق عادات و رسوم مذهبی او را آتش بزنند. جهانگیر صدراعظم خود را نزد مهرالنساء فرستاد که برای جلوگیری از شورش بزرگ دخترک را تسلیم برهمنها کنند.

مهرالنساء میدانست که اگر دخترک تسلیم نشود هندوها شورش میکنند و از طرف دیگر مهرالنساء کسی نبود که پناهنده خود را باین آسانی رها سازد. لذا فوری لباسی سیاه دربر کرد و تنها از حرمسرا خارج شد و شخصاً

ترد شورشیان آمد و گفت من ملکه شما هستم و تا آنجا که توانسته‌ام برای مملکت شما و مردم شما خدمت کرده‌ام. مالیاتها را تخفیف داده‌ام فرمان آزادی مقصرین را از پادشاه گرفته‌ام و در نقاط دوردست هند در مانگاههای بسیار دایر نموده‌ام، به معبدهای شما اعانه نقدی و جنسی پرداخته‌ام اکنون دخترک هندو بمن پناه آورده تا جانش را نجات دهم تقاضا دارم مرا بجای این دختر بپذیرید و با جسد آنسرد آتش بزنید. همین الان با شما بقربانگاه می‌آیم، شورشیان که از شنیدن این گفته‌ها بهیجان آمده بودند فریاد زدند ملکه زنده باد، دخترک را بتو بخشیدیم در مقابل اینهمه احسان تو این گناه ناچیز است.

چهارده سال تمام مهرالنساء فرمانفرمای قاره هندوستان بود طوری با مردم به عدالت و مهربانی رفتار کرده بود که بزرگان هند ترد جهانگیر آمده و تقاضا کردند يك طرف سکه‌های هند تصویر و نام (نورمحل) باشد و طرف دیگر نام جهانگیر. شاه با این پیشنهاد موافقت کرد. بعد از مدتی جهانگیر علیل و بیمار شد و رفته رفته نایبنا گردید او ظاهراً پادشاهی میکرد و در واقع مهرالنساء (نورمحل) فرمانروا بود بعد از درگذشت جهانگیر اختلاف شدیدی بین پسران جهانگیر بر سر مملکت‌داری برپا شد مدتی شهریار یکی از پسران جهانگیر که داماد مهرالنساء شده بود پادشاهی میکرد ولی زمام امور بدست نورمحل بود چون شهریار بسیار عیاش و ضعیف‌النفس بود، خرم یکی دیگر از پسران جهانگیر امور سلطنت را بدست گرفت و نورمحل درگذشت. هم‌اکنون مقبره نورمحل و جهانگیر در شاه‌دره مجاور شهر لاهور باقی است و زیارتگاه مردم میباشد و بنا بگفته ایرج میرزا:

مظهر عشق جهان است آنجا يك جهان عشق نهان است آنجا

فاطمه خراسانی

تذکره‌های «عرفات» و «روز روشن» مینویسند که فاطمه از مردم خراسان و سخن‌سنج و نکته‌شناس است و شعرهای نغز دارد از آنجمله اشعار زیر:

آراسته باغ و عندلیبان سرمست	یاران همه از نشاط گل باده‌پرست
اسباب فراغت همه درهم‌زده است	بشتاب که جز تو هر چه میباید هست
ای از تو وفا و مهربانی نایاب	بی‌عیش تو لذت جوانی نایاب
وصل تو حیات جاودانی لیکن	یابنده آب زندگانی نایاب

تاریخ جهانگشای جوینی در جلد اول صفحه ۲۰۰ دو رباعی بالا را از فاطمه خراسانی ضمن شرح حالی که از او نوشته است آورده ولی در فرد نخستین رباعی اول بجای عندلیبان (بلبلان) و در فرد چهارم رباعی دوم نیز بجای یابنده (ماننده) ذکر کرده.

در عهد دولت قآن که فاطمه‌را باسیری گرفته بودند (قآن همان اکتای قآن پسر چنگیز خان است) چون در فنون زیرکی و ذکاوت بیمانند بود در دربار توراکینا خاتون (همسر او کتاقآن) آمد و شد داشت چنان محرم اسرار و محل رازهای نهانی شد که بزرگان اطراف بحماییت او توسل مینمودند خاصه بزرگان خراسان. سرانجام افترای غمازها و حسودان دربار مغول را بر آن داشت که او را معدوم کنند لذا فاطمه را بآب انداختند. یکی را بر آری و شاهی دهی پس آنکه بدریا ب ماهی دهی

امهانی

تاریخ یزد درباره این زن دانشمند نوشته است که امهانی دختر حاج عبدالرحیم خان بیگلریگی یزد زنی فاضله و کامله، طبعش بسخنان بکر

حامله شوهر نگزیده مگر در پایان زندگی سید بزرگواری را بهمسری پذیرفته
 وبدون فرزند از این جهان ناپایدار رفته است.
 گویند در زمان جان دادن انگشتی پریها در دستش بود که کنیز او
 میخواست آنرا بدر آورد بانو چشم گشود و این ترانه را بسرود:
 کم فرصتند مردم دنیا بهوش باش
 پر میکنند بسمل^۱ درخون تپیده را

چنانکه محمد صادق خان رحیمی از نواده‌های حاج عبدالرحیم خان از
 این عمه ارجمند خود گفته است ام‌هانی بیست یاسی جلد کتاب برای خانمهای
 دودمان خود وقف کرد و پشت جلد هر کدام بمناسبتی اشعاری از خود نگاشته
 مثلا در پشت دو کتاب (خبرهای بت شکنی پیغمبر بدستکاری پیشوای
 پرهیز کاران علی بن ابی طالب) دو فرد شعر زیر را سروده و بیادگار درج
 نموده است.

پای بدوش نبی دست خدا چون نهاد^۲
 مهر نبوت زمهر بوسه بر آن پای داد

 غرض بت شکنی غیر از این نبود نبی را
 که دوش خود بکف پای مرتضی برساند



بیجه منجمه (نجوم دان)

بیجه خواهر مولانا علاءالدین کرمانی و همزمان باسلطان حسین بایقرا
 و مولانا جامی و زنی فاضل و عارف و منجم بود در کتاب مجالس النفایس

- (۱) حیوان کشته شده را بسمل میگویند چون موقع کشتن بسم الله میگویند.
 - (۲) مقصود حضرت علی بن ابی طالب است که پیغمبر برای شکستن بت‌های کعبه
 علی را یردوش خود گرفت.
- ص ۱۴ جلد اول زنان سخنور - ص ۴۴۸ جلد سوم ریاحین الشریعه و تاریخ یزد

(تصحیح شده آقای علی اصغر حکمت) دربارهٔ این زن شاعر و دانشمند می‌نویسد که در زمان جامی مسجد جامعی بنیاد کرد که وی در آنجا نماز بگذارد جامی خواسته ویرا نپذیرفت و این بیت را گفت و در محراب مسجد بنوشت:
نگذارم بمسجد تو نماز . زانکه محراب کس نمازی نیست

بیجه در پاسخ او گفت:

جامیا زینسان خری چندی که در گرد تواند
گر تو خر کردی تخلص سازی از جامی بهست

امیر علیشیر درباره او نوشته «فضل بیجه غایت و نهایت ندارد تقویم خوب استخراج میکرد و شعر نیز نیکو میگفت و این مطلع را از وی آورده است.

گر نه هر دم ز سرکوی توام اشک بر د
عاشقیها کنم آنجا که فلک رشک بر د

در تذکره جواهر العجایب می‌نویسد: که بیجه را با جامی اختلافی در میان بود و بیجه گفت جامی چه میگوید. هر چه ایشان از مدرسه و مسجد و مانند آنها ساخته منم ساختم دانش و هنری که او دارد من نیز دارم. اگر سخنور است منم سخندانم. پس او دارای چه چیزی است که من دارا نیستم. جامی پاسخ داد: چیزی که ما داریم او ندارد بیجه گفته منم چیزی دارم که جامی ندارد و ویرا بدان نیازی بیشتر. این حضور ذهن و پاسخ گوئی جامی را خوش آیند گشته بازرگان و سرشناسان بخانه بیجه رفت و دوستی و آمیزش در میان آندو پیدا گشت و میافزاید که «بیجه عارفه و نادره ایام بوده بویژه در نجوم مانند نداشته و این مطلع را که بمناسبت در گذشت همسر خود گفته مثال آورده است.

کو کب بختم که بود ازوی منور آسمان
بنگرایمه کز فراق، در زمین است این زمان

بی بی فاطمه

بی بی فاطمه معروف بختون عظمی زوجه امیر جلال السدین چقمان از زنان بنام عصر خود بود در ۷۷۷ هجری قمری حیات داشت و از آثار او مسجد جامی است که اتمام آن در یزد بفرمان او انجام شد و سطح آنرا با سنگ مرمر گسترده و دوستون چپ و راست را بکاشی تراشیده مرتب ساختند و میزیکه از چوب بود و پوشیده گشته بود از آجر منقش ساخته و مسجد جدید و قدیم را بایکدیگر متصل نمودند.

بهروزخانم

در کتاب خیرات حسان شرح حال مختصری از این بانوی دانشمند با عقل و تدبیر ذکر شده او زوجه شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسله صفوی است که در ابتدای قرن دهم هجری در ایران سلطنت میکردند. بهروزخانم زنی عالم و شجاع و سخور بود و در غالب جنگها و کتمشکهای مملکتی حضور داشت. میگویند زمانیکه شاد اسمعیل صفوی با سلطان سلیم خان عثمانی در نبرد بود بهروزخانم در نبرد حاضر و در این جنگ اسیر دولت عثمانی شده است در بعضی از کتب بهروزخانم را ناجلی خانم نوشته اند.

خدیدجه خانم، زنی که سیاستش باعث برقراری سلطنت قاجاریه شد

از خیرات حسان

خدیدجه خانم زوجه کریمخان زند معروف (بهوکیل) و عمه مرحوم آقا محمدخان قاجار است و بعضی او را خاله ناصرالدینشاه میدانند.

صفحه ۹۳ جلد چهارم ریاحین الشریعه و کتاب تاریخ یزد

صفحه ۹۳ از کتاب ریاحین الشریعه جلد چهارم شماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$ کتابخانه مجلس

این زن در تاریخ ایران واقعی داشته و معروف است که او پایه‌گذار سلطنت قاجاریه بود زیرا سالها کریمخان زند بمرض سل دچار و بر اثر آن رفته رفته حالتش وخیم میشد خدیجه خانم در ماه صفر ۱۱۹۳ هجری قمری که کسالت شوهرش را شدید و وضع مملکت را وخیم میبیند به آقا محمد خان پیغام میفرستد که کسالت و کیل وخیم واحتمال بمرگ او میرود متوجه و ملتفت کار باش. همانطور که در تاریخ قاجاریه ذکر شده شاه قاجار با دو نفر سوار بموقع رسیده و باحراست و نگهداری مملکت سلطنت را شروع نمود.

شهربانو، دختر شاه سلطان حسین صفوی

از آثار این شاهزاده در اصفهان مدرسه شاهزاده است که نزدیک مسجد حکیم واقع شده و بنا بر مسطورات تاریخ اصفهان تألیف شیخ حسن جابری انصاری ملا عبدالجواد حکیم مدرس معقول آن مدرسه بود. مساحت مدرسه شاهزاده یک جریب و دارای دو طبقه ساختمان میباشد وهمچنین معروف است که حمام شاهزاده هم از موقوفات این بانو است.

امسلمه، یا رابعه ثانی

از معاریف عهد سلطنت محمد شاه قاجار و نام اصلیش حاجیه امسلمه است. در کتاب خیرات حسان او را دختر حاجی میرزا محمد رشتی از وزراء گیلان و زن حاجی میرزا اسمعیل رشتی از مشاهیر آن سامان نوشته‌اند. گویند روزی که حاجی محمد جعفر کبودر اهنگی بگیلان رفته بود و در منبر مشغول موعظت بود، امسلمه از شنیدن کلمات عالیه و طرز گفتار

ص ۴۰ کتاب تاریخ قاجار

صفحه ۳۶۱ از کتاب ریاحین الشریعه - کتاب بانوان دانشمند شیعه جلد چهارم

شماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$ کتابخانه مجلس

و بیان این واعظ ذوقی سرشار نسبت به موعظت و تصفیه قلب و تهذیب اخلاق زنان در خود احساس و بعد از آن که محمدشاه از ذوق و استعداد و صراحت بیان و سخنوری این زن دانشمند واقف شد او را مأمور کرمان کرد تا اهالی کرمان نیز از وعظ و خطبه او مستفیض شوند.

ضمناً او زنی خیر و نیک‌اندیش بود از جمله آثاریکه از خیرات و میراث خویش بیادگار گزارده بنائی است مشتمل بر گنبد و صحن از حجاری زیبا که بمزار میرزا حسینخان شهرت یافت و املاکی چند در گیلان را وقف امور خیریه نمود. او در اواخر عمر در قم مجاور شد و در سال ۱۲۸۰ قمری در آنجا درگذشت و همانجا مدفون است.

آغاییم، ملقب به آغاباجی

یکی از زنان فتحعلیشاه دختر ابراهیم قراباغی بود او با فر و شکوه بسیاری به اندرون آن پادشاه وارد شد. چنانکه بیش از دویست نوکر و خدمتگزار از قراباغ باخود آورد که همه مردمی نامور و دلاور بوده‌اند از جمله (ملک‌بیک) که پیشکاری و وزارت او را داشت و از بزرگان قراباغ بود.

همه خدمتگزاران دربار احترام این بانوی بزرگوار را بجای میآوردند. آغاباجی کاخی در نزدیکی امامزاده قاسم ساخت و بیشتر در آنجا بسر میبرد شگفت اینکه با داشتن همه‌گونه بزرگی و شایستگی مورد پسند شاه واقع نشد و آغاباجی این شعر را بزبان ترکی در این باره سرود:

یارم گیجه‌گلدی گیجه‌قالدی گیجه‌گیتدی

عمرم پنجه‌گلدی پنجه‌قالدی پنجه‌گیتدی

و بعد از مدتی بقم رفت و در آنجا ماند.

آغا باجی از سخنوران قرن سیزدهم هجری بود و در سال ۱۲۴۸ هجری در شهر قم بدرود زندگانی گفت.
او علاوه بر سخنوری در سخن سرایی و نگارش هم دست داشت اشعار زیر از نتایج افکار و طبع روان اوست:
خرم آنکه بسر کوی تو جایی دارد
که سر کوی تو خوش آب و هوایی دارد
بسفر رفت و دلسم شد جرس ناقه او
رسم این است که هر ناقه^۱ درائی^۲ دارد

پریزاد خانم

در کتاب «اعیان الشیعه» می نویسد هنگامیکه گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ فرزند امیر تیمور گورکانی مسجد گوهرشاد را در جوار حرم حضرت علی بن موسی الرضا بنا کرد پریزاد خانم که یکی از حواری و کنیزان او بود مدرسه پریزاد را در مشهد بنا کرد که تا حال باقی و برقرار است و در ضمن املاکی را برای آن وقف نمود که طلاب علوم دینی از بیست تا سی نفر در آن مدرسه بتوانند تحصیل کنند و فعلا در بازار مشهد واقع است و در ایام شاه سلیمان صفوی یک نفر از خوانین قندهار بنام نجفعلی خان مدرسه پریزاد را تعمیر کرد و آقا محمدبک و میرزا شکرالله اهتمام در عمارت و تعمیرات آن نمودند.

از کتاب خیرات حسان و تذکرة الخوانین ص ۶ و جلد اول کتاب زنان سخنور

(۱) ناقه - زنگ بزرگ که بگردن چهارپایان می بندند.

(۲) دارائی یعنی صدای زنگ است.

صفحه ۷۳ از کتاب ریاحین الشریعه جلد سوم شماره $\frac{۱۳}{۲۸۱}$ کتابخانه مجلس

رابعه اصفهانیه

از زنان عابده عصر خود بود و چون طریق سیروسلوک داشت بنام رابعه شهرت پیدا کرد. این زن از زنان سامانیه است و علاوه بر عبادت و زهدطبعی موزون داشت و این دو بیت از اوست.
دعوتم اینست بر تو کایزدت عاشق کند
بریت سنگین دل نامهربان خویشتن
تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غمخوری
چون بهجرانت بیبچی پس بدانی قدر من

جیران خانم

جیران خانم از خانواده‌های مشهور آذربایجان است که در شهر تبریز تولد یافته و تاریخ وفات و تولد او معلوم نیست.^۱
از خویشان او نقل شده که در موقع وفات هشتاد سال داشت دیوان او مشتمل بر قصاید و غزلیات و فارسی و ترکی قریب ۵۰۰ بیت بود که قسمتی از آن در مدح مادر و خواهر عباس میرزا نایب‌السلطنه سروده شده و قطعه ذیل را در خصوص وبای سال ۱۲۴۷ هجری سروده:

ای خدا! شیعیان هلاک شدند	نوجوانان بزیر خاک شدند
مادران دلشکسته و نالان	مرده شویند بهر فرزندان
ای خدا این بلا شدید شد است	از فرج خلق ناامید شد است

جیران خانم در مناجاتی که به پیری اش اشاره کرده گوید:
عمر از دست شد چوتیر از شصت برف پیری مرا بسر بنشست

صفحه ۲۵۰ جلد چهارم ریاحین‌الشریعه چهار سطر اول شماره $\frac{۱۲}{۲۸۲}$ کتابخانه مجلس (۱) در کتاب دانشمندان آذربایجان تألیف میرزا محمدعلی تربیت که در سنه ۱۳۱۴ هجری در تهران در چاپخانه مجلس بطبع رسیده سال تولد و وفات او را نامعلوم می‌داند.

در کتاب سخنوران او را خواهر کریمخان کنگلوی دنبلی دانسته‌اند که از بزرگان و توانگران نخبوان بوده اشعار گزیده‌اش که چاپ گردیده سه‌بخش است پاره‌ای فارسی و برخی بزبان محلی و آذربایجانی.

تاشی‌خاتون، برپاکننده قبه شاه‌چراغ در شیراز

در کتاب ریاحین‌الشریعه نقل از آثار العجم شیرازی گوید: «این نام ظاهراً ترکی بوده وی مادر شاه شیخ ابواسحاق بن محمود شاه است.» این زن خیر یکی از آثارش قبه عالی روضه مطهره امیراحمدبن موسی بن جعفر علیه‌السلام معروف بشاه چراغ است و در جوار آن مدرسه‌ای بنا کرد و قصبه میمندرا که درهیجده فرسنگی شهر شیراز واقع شده و محصولش پنبه و برنج و میوه است و وقف مخارج آنجا نمود.

تاشی‌خاتون طبع روانی داشت و اشعار زیر از اوست:

درده بمن ای ساقی زان می دوسه پیمانه

کز سوز درون گویم شعری دوسه مستانه

خواهم که در این مستی خود نیزروم ازیاد

غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه

از عشق رخ‌جانان گشته‌است جهان حیران

مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

صفحه ۱۸۶ جلد چهارم ریاحین‌الشریعه شماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$ کتابخانه مجلس

(۱) ابواسحاقی در سنه ۷۴۴ هجری در شیراز بسطنت نشست و مدت چهارده سال حکومت کرد.

صفحه ۹۶ ریاحین‌الشریعه جلد چهارم شماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$ کتابخانه مجلس

پری خانم - یا پری رخ خانم

ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود که از دوران صفویه بعد تألیف کرده و به وسیله مرحوم رشیدیاسمی ترجمه و چاپ شده در صفحه ۹۷ مینویسد: «پری خانم دختر شاه طهماسب صفوی که بسیار طرف توجه بود جمال و جاه طلبی و لیاقت بی نظیری داشت و شاعره هم بود از يك زن چرکسی بدنیا آمد و پس از مرگ پدرش در مدتی که وضع ایران مشوش بود بازبهای سیاسی بسیار نمود و قصد داشت که اگر رسماً نمیتواند سلطنت کند در معنی حکمران ایران باشد. عاقبت خلیل افشار بفرمان سلطان محمد خدا بنده او را بقتل رسانید.»

در کتاب از رابعه تا پروین نوشته شده که این زن پس از مرگ شاه طهماسب (پدرش) برای آنکه شاه اسمعیل دوم برادرش را که در قلعه قهقهه زندانی و مورد اذیت مردم و سران قزلباش بود بسطنت برساند میان سران و ارکان دولت صفوی دو دستگی و اختلاف انداخت چنانکه جمعی حیدر میرزا پسر مورد علاقه شاه طهماسب را طرفدار شدند و گروهی اسمعیل میرزای محبوس و مغضوب را جانب داری کردند پری خانم بتصور اینکه اگر برادر محبوس و دور افتاده خود را بر حیدر میرزا برادر نزدیک بر تخت سلطنت، ترجیح دهد و اسمعیل میرزای مایوس و بی کس را بر تخت سلطنت بنشاند همه کاره خواهد شد از زندان قلعه قهقهه با جلال و شکوه اسمعیل میرزا را بقزوین آورد و براریکه سلطنت مستقر ساخت غافل از آنکه شاه اسمعیل که بجهت جاه طلبی بفرمان پدر زندانی شده بود خود خواه تر از آنست که فرصت مداخله بخواهر خود بدهد.

همینکه شاه اسمعیل بر تخت سلطنت نشست اولین قدمی که برداشت آن بود که دست پری خانم را از جمیع امور کوتاه و او را خانه نشین کرد ولی پری خانم زنی نبود که زنده باشد و ماجراجوئی نکند.

با برادرش شاه اسمعیل که بکمک او بر تخت سلطنت نشسته بود شروع بمخالفت و کارشکنی کرد تا جائیکه برادر خود شاه اسمعیل دوم را مسموم

و مقتول کرد. محمد میرزا پدر شاه عباس کبیر که بکار مهمی در دستگاه اشتغال داشت از احساس خطر وجود پری خانم و ملاحظه اترجار عامه بنا بودی او رضا داد و پری خانم بانتقام خون ناحقی که ریخته بود کشته شد. کتاب دانشمندان آذربایجان از او بعنوان زنی با کفایت و طالب علم و شایسته حکمرانی یاد کرده است.

انیس الدوله، بانوئی خیر

در کتاب بانوان دانشمند شیعه که شیخ ذبیح الدین محلاتی از کتاب ریاحین الشریعه ترجمه و تفسیر کرده است درباره انیس الدوله مینویسد: «بانوئی معظمه از بانوان حرم ناصرالدینشاه قاجار است اصلیتش از دارالخلافه تهران و شغل مقدسش سرپرستی ضعفاء و زیردستان و عقل و کفایت و کاردانشی ضرب المثل بین مردمان بوده است.» او یک قطعه الماس هدیه روضه تهیه علویه در نجف اشرف نمود و همچنین ضریح مطهر حضرت سیدالشهدا را نقره و پرده ای که آنرا بامروارید بافته بودند هدیه حرم مطهر حضرت سیدالشهدا (ع) نمود و تاجی که مرصع بالماس بود هدیه روضه منوره حضرت رضا (ع) نمود. درهای مسجد گوهرشاد که بطرف حرم باز میشد بدستور او طلاکوب شد و با نقره ترصیع گردید. ده دکان در شهر مشهد خرید و آن را وقف تعزیه داری سیدالشهدا کرد و قریه (کاشنک) را برای شاهزاده حسین که یکی از اولاد ائمه است وقف نمود.

هنگامیکه مرحوم سپهر یک جلد ناسخ التواریخ بنام صدیقه کبری نوشت او آنرا طبع و مجاناً توزیع نمود. و نیز جسراً ناصرآباد را که در طرف

لواسان است بنا نمود. خلاصه از این قبیل خیرات و مبرات بسیار انجام داده است.

زمانی که آیت‌اله شیرازی فتوی بحرمت تنباکو و توتون داد بروزی ناصرالدین‌شاه خادم خود را فرمان داد قلیانی چاق کرده آوردند چون خواست بکشد انیس‌الدوله از حجره دیگر دامن‌کشان با عجله آمد و قلیان را از پیش ناصرالدین شاه برداشت و چنان بر زمین زد که تمام اجزاء آن متلاشی گردید و گفت شما سلطان اسلام هستی اگر باین فعل حرام اقدام کنی رعیت بتوافق خواهد کرد ناصرالدین‌شاه گفت کدام کس آن را حرام کرده گفت آنکس که مرا بتو حلال کرده ناصرالدین‌شاه تسلیم شد و چیزی نگفت.

سیده بیگم

دختر سید ناصر جرجانی معاصر رشیدالدین وطواط بود تذکره عرفات درباره این زن چنین مینویسد «سیده فاضله کامله طیبه ظاهره سیده بنت ناصر زنی است که باصفات مردان سر کرده راه‌سخنوری دانست بغایت عالی.»
و این اشعار از اوست:

دلی دارم به پهلو بی‌قرار از هجر یار خود
چه کردم پیش بی‌دردان ز درد بیقرار خود
رفیق من ندارد گوش یکبار آن جفا پیشه
اگر در پیش او صدبار گویم حال زار خود
بدرد خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز
سروسامان نمی‌بینم من مسکین بکار خود
از این سوزیکه من دارم ز عشق او پس از مردن
بخواهم سوخت آخر سیده لوح مزار خود

صفحه ۴۵۷ جلد سوم ریاحین‌الشریعه شماره $\frac{۱۳}{۲۸۱}$ کتابخانه مجلس

صفحه ۲۵۷ جلد چهارم ریاحین‌الشریعه شماره $\frac{۱۳}{۲۸۲}$ کتابخانه مجلس

آسیه خانم

دیگر از زنان دانشمند ایرانی که در کتاب ریاحین الشریعه ترجمه آقای ذبیح الله محلاتی بنام بانوان دانشمند شیعه نام برده شده آسیه خانم مادر فتحعلیشاه قاجار است که علاوه بر فضل و دانش و کمالات زنی خیر بود و در انجام کارهای خیر جدیتها کرده و یادگارهائی از خود باقی گذارده است. وفات او در ۱۲۷۱ هجری واقع شده و جنازه او را حمل بنجف اشرف نمودند.

هاشمیه، در مقام اجتهاد

دیگر از زنان عالم و دانشمند هاشمیه دختر مرحوم حاج سید محمدعلی اصفهانی و خواهر مرحوم حاجی امین التجار اصفهانی است که در فقه و اصول بدرجه اجتهاد رسید و با کسب اجازه اجتهاد بمقام استادی نائل شد.

کتاب علمی متعددی تألیف کرد از جمله اربعینی در جمع اجتهاد برشته تحریر درآورد که اهل فن با ملاحظه این کتاب باستادی این زن باهمت اقرار و اعتراف نموده اند.

متأسفانه این بانوی خالی از تظاهر از گفتن شرح حال و ابراز معلومات خود امتناع نموده است.

شاهزاده زبیده خانم، زنی عارف پیشه

زبیده متخلص به (جهان) پدرش فتحعلیشاه قاجار و مادرش ماه آفرین (که شیرازی بود) زنی نیک نهاد و عارف پیشه که هرگز از ذکر و پرستش آفریدگار یکتا باز نمیماند و در دین از حاجی میرزا علینقی همدانی پیروی

جلد سوم ریاحین الشریعه شماره $\frac{۱۳}{۲۸۱}$ کتابخانه مجلس
از ریاحین الشریعه جلد سوم شماره $\frac{۱۳}{۲۸۱}$ کتابخانه مجلس

مینمود او با داشتن زور و زر و بودن شصت سال در همدان هیچکس را نرنجانند و با بخشش مال و دستگیری از درماندگان پاکدلی و نیکوکاری خود را بر همه آشکار ساخت از شب زنده‌داری و بخاطر عبادت پروردگار و چشم‌پوشی از هرگونه لذت فروگذار نمیکرد.

زبیده خانم باعلیخان نصرت‌الملک زناشویی کرد حسینخان حسام‌الملک که دارای مقام امیرتومانی و استاندار کرمانشاهان بود فرزند اوست. شاهزاده زبیده در حدود هشتاد سال زندگی کرد و در سال ۱۳۰۴ هجری قمری درگذشت.

کاروانسرای گردونوآئین که جایگاهی برای زائرین است از بناهای اوست که بیادگار مانده دیگر از ساختمانهای این شاهزاده پلی در نزدیک (روان) که رود بزرگی از آن میگذرد و آرامگاه و دهلیز امامزاده یحیی در شهر همدان که حسام‌الملک بخواش مادر ساخت می‌باشد.

حاجی میرزا علینقی که رهبر زبیده خانم بود در آرامگاه باباطاهر عریان گوینده نامدار ایرانی بخاک سپرده شد که همیشه از مالیه شاهزاده خانم مخارج این مقبره تهیه میشد و قسمتی از ملک لاله‌جین خود را وقف روشنائی و مخارج سوگواری کربلای معلی کرد، ذیلاً نمونه‌ای چند از اشعار این بانوی سخنور عارف‌پیشه ذکر میشود:

دیوانه‌شو

گفتند خوش درگوش دل‌چون عاشقی دیوانه‌شو
گروصل او خواهی زخود بیگانه شو بیگانه‌شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خسویشن
در شعله عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه‌ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

عاشق دیوانه

درده بمن ای ساقی زآن می دوسه پیمانہ
کز سوز درون گویم شعری دوسه مستانہ
خواهم که در این مستی خود نیزروم از یاد
غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ جانان گشته است (جهان) حیران
مستانہ سخن گوید این عاشق دیوانہ

عالم‌تاج قائم‌مقامی (ژاله)، شاعری که اشعارش حاکی از رنجها و ناکامیهای زنان بود

در ۱۳۰۱ هجری قمری برابر با اسفند ماه ۱۲۶۲ شمسی دختری زیبا در خاندان مرفه و خوش نامی چشم بجهان گشود که عالم‌تاج نامیده شد پدر آن دختر میرزا فتح‌الله فرزند میرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی (نخستین فدائی سیاست خارجی) و مادرش مریم خانم صبیہ معین‌الملک و همسرش علیمرادخان از خوانین بختیاری بود. هنوز پنجمین سال عمرش آغاز نشده بقول خودش مکتب‌نشین شد.

مکتب نشین شدم من وادوار عمر من

کمتر ز پنج بود ولسی بیشتر نبود

بعداً نزد شخصی فاضل که از منسوبان سببی وی بود در اندک مدتی فارسی و عربی را بحد کفایت آموخت و در صرف و نحو و منطق و نقد شعر پیشرفتی بسزا کرد ضمناً حکمت و نجوم را تاحدی آموخت. بدین ترتیب تا پانزده سالگی در قصبه فراهان که از املاک پدرش بود تمام اوقاتش صرف

تحصیل علم و کسب دانش و کمال گردید در آثرمان بود که اختلافات مادی بین پدر و عموهایش موجب شد که میرزا فتح‌الله خان با اعضای خانواده خویش بتهران آمد و درخانه پدریش منزل کرد.

در همسایگی ایشان عده‌ای از خوانین بختیاری منزل داشتند و بین میرزا فتح‌الله خان و رئیس قبیله که علیمرادخان نام داشت دوستی و ارتباط صورت گرفت تا جائیکه بخواستگاری دخترش آمد او مردی نجیب و بلند قامت و خوش صحبت بود ولی در حدود چهل و اندی سال داشت و دختر بیش از شانزده سال نداشت ازدواج با بی‌میایی دختر در ۱۲۷۸ شمسی انجام گرفت که ثمره ازدواج پثرمان بختیاری میباشد.

پثرمان بختیاری دیوانی از عالمتاج قائم‌مقامی مادر خود بطبع رساند که روحیه و صفات و اشعار نغز و نیات این بانوی تحصیل کرده را در آن عصر و زمان که واقعاً زمان تیره‌روزی بانوان ایران بود بخوبی تفسیر کرده و گوشه‌هایی از زندگی آنان را بایبانی نغز و سلیس بیان نموده است.

بگفته پثرمان گویا خودش دیوانی از غزل ترتیب داده بود که آنرا بمیل خود سوزاند، ولی اشعارش در (مجموعه بهترین اشعار) منتشر شد اقتدار این بانوی دانشمند در سخنوری از لحاظ اسلوب سخن و سطوت‌بیان در بین بانوان از زمان رابعه تاکنون کم‌نظیر است.

مهمترین مسأله‌ای که فکر او را بخود مشغول میداشت و در جمیع اشعارش بوضوح دیده میشود عقب‌ماندگی زنان و آرزوی ترقی آنان بود و در دفاع از حق زن باگستاخی عجیبی سخن میراند.

دردا که در این بوم ظلمناک ز نرا نه‌پناهی نه داوری است

علاقه ژاله بهمجنسان خویش و تأثر شدیدی که از مشاهده بی‌عدالتی نسبت بزنان بر او مستولی میشد بدرجه‌ای قوی و مستدام بود که هیچ مطلب و موضوعی نمیتوانست او را از توجه بوضع آنان منصرف سازد.

گفتگو از زیستن کردم ولی	فرق دارد زیستن با زیستن
جانخواهر اختلافی بس بزرگ	بوده‌ست از زیستن تا زیستن
مرزنان را بهره‌شرت‌های مرد	هیچ حقی نیست الا زیستن
سگ‌صفت بازشت و زیبا ساختن	گر به‌وش با پیر و برنا زیستن
زیستن باقیدها با شرط‌ها	قصه کوتاه باد و صد(ها) زیستن
ای ذخیره کامرانی‌های مرد	چند باید برده‌آسا زیستن
تن‌فروشی باشد این یا ازدواج	جان‌سپاری باشد این یا زیستن

با این حال او مقام زن را خیلی برتر و بالاتر از مقام مرد می‌دانست (از توگر برتر نباشد جنس زن مانند تست) او اطمینان کامل به ترقی و پیشرفت زنان داشت، مخصوصاً به پیشرفت دختران کشور که آینده را در دست آنان میدید و همیشه آنان را مخاطب می‌ساخت.

نور چشما دخترا آینده اندر دست توست

قدر نعمت را بدان ای گوهر یکنای من

زندگانی چیست نقشی با خیال آمیخته

راحتی با رنج و شوری با ملال آمیخته

نیش و نوشش جمله در کین و حسد بگداخته

زور و مالش جمله با وزرو و بال آمیخته

اصل امکان چیست و بین انسان کبراندوز کیست

قصه‌ای از هر طرف با صد سؤال آمیخته

آن بلند اختر سپهرو و این تبه گوهر زمین

هیچ در هیچ و خیال اندر خیال آمیخته

هریقیش با هزاران ریب و شک در ساخته

هر دلیلش با هزاران احتمال آمیخته

مرگ دانی چیست درسی باهراس آمیخته

یا سکوتی جاودان باقیل و قال آمیخته

نعمت عقبی خیالی از خیال اندوخته
عزت دنیا طلوعی با زوال آمیخته
کج نواتر مرد از زن بیوفاتر زن ز مرد
این بد، آن بد تروبال اندروبال آمیخته
الغرض گر نقش هستی را نکو بیند کسی
یکجهان زشتی است با قدری جمال آمیخته

مرگ این بانوی دانشمند در ۱۳۲۵ شمسی اتفاق افتاده است.

شاه‌بگم، ملقب به ضیاء السلطنه، سخنور، فرمان‌نویس و خزانه‌دار و نگارنده کتاب دعا و زیارت‌نامه‌های متعدد بخط خوش خودش شاه‌بگم ملقب به ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه قاجار که همسرش میرزا مسعود وزیر است و مادرش مریم یهودی بود که بازدواج شاه در آمد. شاه‌بگم بدنسابت فضل و کمال و تحط و ربط خوب تصدی قرائت و تحریر نامه‌های محرمانه فتحعلیشاه که وارد و صادر میشد داشت قصائد و اشعاریکه شعرا برای شاه میگفتند بوسیله او عرضه میشد.

مصحف کتاب دعا و زیارت‌نامه‌های متعدد بخط خوش و زیبای خود می‌باشد در زمان پدر تصدی کارهای مختلف مملکتی شوهر نکرد بعد از پدر در سن ۳۵ سالگی همسری میرزا مسعود وزیر امور خارجه را اختیار کرد. تذکره مجمع محمود نسخه خطی کتابخانه ملک درباره این زن چنین نوشته: «ضیاء» نور حدقه سلطنت و نور حدیقه عفت سرو جویبار عصمت گل گلستان حیا و پرهیز کاری خورشید بزم‌ملکی و ماه ایوان شهریاری و خانه‌اش گوئی حریم حرمت و ایوانش پنداری رواق مریم چندین خدمت عظیم را

مختصری از دیوان ژاله و ص ۱۵۲ و ۱۵۴ از کتاب رابعه تا پروین

خدمتگزار از آنجمله حفظ و ضبط کتاب فرقان و صحیفه کتب و ادعیه و اوراد، اجرای مکاتبات و امضای فرامین و اشعار که بدیهه از طبع مبارک تراوش میشد.

بجای والده ماجده خود پادشاهیش استوار کرده و آبرو داده درسرایش اغلب از نوباوگان سلطنت مشحون و اکثراً ارباب حوایج مملو. در فنون متعلقات به نسوان از آنجمله در صف خیاطت و نقاشی نیز مسلم است.»

ابیاتی چند از چامه‌های او:

بهر رضای دوست گذشتیم ما زجان

آری برای دوست زجان میتوان گذشت

اینقدرها که رخ خوب تو دیدن دارد

قصه هجر تو بالله شنیدن دارد

ز دل دوری کنم تا آنکه گویند

(ضیاء) از آشنا بیگانه گردید

فصل بهار خانم (جنت)

در کتاب سخنوران تألیف پرفسور محمد اسحق هندی چنین نوشته «بانو فصل بهار خانم ملقب به (ایران‌الدوله) و متخلص به (جنت) دختر شاهزاده حسین میرزا (نیرالدوله) که نسبت نزدیکش به قاجار و مادرش دختر شادروان حاجی فرهاد میرزا (معمدالدوله) بود.» جنت بنا بر اقتضای زمان در اندرون نزد آموزگاران خانگی نوشتن و خواندن آموخت و علاقه زیادی نسبت به ادبیات فارسی داشت و گاهی شعر میسرود.

در سیزده سالگی به همسری مصطفی قلی خان (حاجب الدوله) درآمد و دارای فرزندان شد و چون شوهرش نیز ذوقی داشت او را بخواندن و سرودن شعر برانگیخت و آنچنان پیشرفت حاصل کرد که سخنوران در مسابقه‌ها با او شرکت می‌جستند. گذشته از سخنوری از موسیقی نیز آگاهی داشت و ساز خوش مینواخت و از شاگردان نقاش بزرگ نامی شادروان کمال‌الملک بود و موفق به دریافت گواهینامه از استاد شد او کتابی در فن آشنیزی و خانه‌داری نوشت و دارای دیوانی است که شش هزار بیت از چکامه و چامه و قطعه و رباعی دارد و بیشتر چامه‌های دلکش آن در نامه گل زرد و مجله ارمغان بچاپ رسیده است. او در سال ۱۹۲۰ میلادی سفری باروپا کرد.

جنت در ۱۲۹۵ هجری قمری پای بجهان گذاشت و در ۶۴ سالگی در

۱۳۵۹ قمری دیده از جهان بست. چند نمونه از اشعار او:

ای چشم حقیقت‌بین چشم از همه برهم‌زن

از کون و مکان بگذر پا بر همه عالم زن

این زهد مجازی را برزاهد خودبین بخش

روراه حقیقت گیر صد طعنه براوهم زن

از زمزمه عشقش خاموش مشو یکدم

از وصف رخ جانان تا دم بودت دم زن

رو گنج قناعت جو سلطانی عالم کن

همت کن و پشت پا بر ملک کی وجم زن

روبانگ انا الحق زن منصور صفت بردار

هی زخم پیایی خور هی خنده بمرهم زن

بگشا بحقیقت لب بر مرده روان بخشا

زان پس دم از این اسرار با عیسی مریم زن

شو مست می لاهوت کش ناله مستانه

از آن سحر برقی بر خرمن آدم زن

دستی بتولایش بر دامن وحدت زن
با خاطر محکم پا بر عرض معظم زن
شو دردکش جامش و آنگاه دو صد طعنه
برجنت و بر کوثر برچشمه زمزم زن
بریاک رخ جانان بر پای سبو بنشین
هم نانه پیایی کش هم جام دمامم زن
دیر و حرم و کعبه بگذار به بیذوقان
گر دست زنی باری برپایه محکم زن
شو یکدل و از هستی پیوند وفا بگسل
در وادی عشقش پا با عزم مصمم زن
از زهد سخن کم گو در ما چو نمیگیرد
از دوزخ و جنت دم با شیخ معمم زن
ما مست می عشقیم کی مست ریا زاهد
بیهوده سخن با ما از این واز آن کم زن
تاجب عالی داری (جنت) زچه اندیشی
درهای جهنم را با خاطر خرم زن

هاعشرف (مستوره کردستانی)

زنی از مردم کردستان و در زمان خود از زنان روشندل و آزاده و
متدین و دانشمند و از خانواده نامداری بنام (قادری) که پدرش ابوالحسن
بیک و همسرش خسروخان والی سندج بود.
او زنی دانشمند و بخوشنویسی مشهور با طبعی روان و ذوقی سرشار که
از نهاد توانایش یادگارهای بسیار برجای گذاشت و تنها دو هزار بیت از
سرودهای او را حاجی شیخ بیحی سرپرست سابق فرهنگ کردستان جمع

آوری کرد و بنام (دیوان ماه شرف خانم کردستانی متخلص بمستوره) در اسفند ۱۳۰۴ شمسی با کمک شادروان میرزا اسدالله خان کردستانی و مباشرت حاج محمد آقا رضانی صاحب کتابخانه شرق سابق و کلاله خاور امروز در تهران بطبع رسانید.

حاجی شیخ یحیی معروف در دیوان وی شرح حال او را چنین نوشته: «مستوره ماه شرف در ۱۲۲۰ یا ۱۲۱۹ هجری در کردستان متولد شده و در حدود ۱۲۶۳ دنیارا بدرود گفته. دختر ابوالحسن بیك از خانواده قادری و زوجه خسروخان والی سنندج زنی خوشنویس عقیفه و نجیبه و جمیله بوده است.»

میرزا علی اکبر صادق الملک در کتاب تاریخ کردستان مینویسد «ماه شرف فی الواقع سزاوار است نظر بفضل و کمال و خط و ربط و شعر و انشائی که این عقیفه دارد اسم او در صفحات تاریخ کردستان بیادگار ضبط و ثبت شود.»

چندبیتی از اشعار او:

رشک گلشن

زشمع عارضت کاشانه دل روشن است امشب
ملائک در نشاط از جلوه بزم من است امشب
زچهر وقامت و روی نگارین محفل شوقم
تو گوئی مست نسربین و سرو سوسن است امشب
بسنبل شانه را از نکهت گل آشنا کردی
که پنداری جهان پر مشگ ناب ولادن است امشب
بحمدالله دگر از پرتو خورشید روی تو
مرا ویرانه دل، رشک کوی ایمن است امشب
نثار مقدمش نقد روان بنهادم برکف
که آن مهروی را کاشانه جان مسکن است امشب

مداراکنون طمع از من بیان نکته سنجی را
که از ذوق وصالش کلک طبعم‌الکن است امشب
عجبت بین ترا (مستوره) دلبر در کنار و پس
چرا از خون دل دامانت رشک گلشن است امشب

حسن جهان خانم (والیه)، حاکم کردستان

در تاریخ عضدی ذکر شده حسن جهان خانم ملقب به (والیه) بیست و یکمین دختر از دختران چهل و هشت گانه فتحعلیشاه قاجار و خواهر تنی شاهزاده شعاع السلطنه سی و پنجمین پسر فتحعلیشاه است مادرش فاطمه خانم نام داشت که چهلمین همسر آن شهریار و سنبل باجی نامیده میشد.
حسن جهان خانم بانویی بود باذوق و شیرین زبان پیرو طریقت و وابسته عرفان بگفته تاریخ عضدی طبع روانی داشت و خوب شعر میگفت و بیت زیر را از او شاهد آورده است:

از لب ت یافتم حقیقت من و من‌الماء کل شیئی حی

تاریخ مذکور میافزاید که حسن جهان خانم با کمال استقلال مدتی در کردستان حکومت کرد و گویا بهمین مناسبت هم (والیه) نامیده شد.
مادرش سنبل خانم ملقب (به فخر جهان خانم) باسیری از کرمان وارد اندرون فتحعلیشاه گردیده بود که بعدها مورد توجه مخصوص شاه قرار گرفت و همسر بانفوذ مقتدری گشت که شاهزاده شعاع السلطنه پسر همین خانم و برادر بانوی مورد گفتگو است.

از سنین عمر و تاریخ درگذشتش آگاهی در دست نیست اشعاری چند از این بانو در دیوان خطی کتابخانه ویژه حاج حسین آقای نخجوانی دانشمند کتابدوست مقیم تبریز موجود است که تقریباً ۶۰۰ بیت از غزلیات و رباعیات

از ص ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ از جلد دوم کتاب زنان سخنور از دیوان مامشرف کردستانی متخلص بمستوره

این بانو در آن دیوان هست که نیروی طبع روان و پرمایه او را میرساند.

چامه

باغ فردوس مکان کاخ جنان بد وطنم
چند روزی پی تحقیق در این انجمنم
بوستان بود مرا سایه طوبی به بهشت
حالیا طائر پر سوخته دور از وطنم
غرض از آمدن ملک وجودم ز عدم
که ستایش کثمت ای بن شیرین سختم
شوقت اندردل و سودای تو بر سر، هیهات
مشکل از سر برود گرچه بیوسد کفتم
بسکه بر دوش کشیدم خم می، کوزه می
گوئی از خاک در میکده باشد بدتم
ایصنم عشق بروی توام امروزی نیست
دیرگاهی است که شوریده خلق حسنم
از عدم جان بکف از بهر تثارم باشد
آدم آورد در این دیر خراب کهنم
(والیه) جامه جان میدرد از کثرت شوق
چون زلیخا ز پی یوسف گل پیرهنم

طاوس خانم (تاج الدوله)

چنانکه خیرات حسان نوشته این بانوی بلندپایه هنرمند همسر فتحعلیشاه قاجار و بزرگی دستگاه و فروشکوه او بالاتر از آن بود که به پندار آید و از آن شهریار (تاج الدوله) لقب گرفته است.

عبدالوهاب اصفهانی (معمتدالدوله) متخلص به (نشاط) آموزگار او بود و در آموزش و پرورش او کوششها نمود و خوش‌نویسی و آئین سخنورپرا با و آموخت و همسرش فتحعلیشاه قاجار عنبرچه مرصعی با و بخشید این چیز پرارج و بها همان عنبرچه ایست که امپراتریس روس یا ملکه روسیه برای آغا باجی دختر ابراهیمخان شوش ارمغان فرستاد تخمه آن زمرد بسیار درشت و گرداگردش يك رده الماس ممتاز و دو رشته زنجیر طلای زیبایی داشت فتحعلیشاه آنرا بهای هشتاد هزار ریال خرید و بتاج الدوله بخشید و بمیرزا عبدالوهاب معلم طاوس خانم و نویسنده لقب تاج الدوله پنجاه هزار ریال خلعت داد تاج الدوله برای سپاسگزاری از چنین بخشش خسروانه دو بیتهی زیر را بنظم در آورد و برای شاه فرستاد.

بتاج الدوله چون دادم لقب شاه

گذشت از آنسرم از طارم ماه

همیشه بخت با او هست و نبود

کسی با ذات غیر از سایه همراهم

دیگر از محبتهای فتحعلیشاه باین بانو این بود که تمام شاهزادگان و خانواده‌های ایشان تا روز سیزده عید هر سال میهمان تاج الدوله بودند یعنی افتخار مهمانداری و بزرگواری را بین زنان حرم باین بانوی تحصیل کرده و روشن فکر داده بود.

در حرم و اطاق مرصع تاج الدوله پستی‌ها، مخده‌ها، مسندها، متکاه‌ها و آینه‌ها و مجمرها همه و همه مرصع و پرده‌ها بمروارید آذین شده بودند نام تخت مرصع، مشهور به تخت طاوس قبل از عروسی تاج الدوله تخت خورشید بود و آن تخت را همان شب به خوابگاه شاه آوردند از آن پس بنام (تخت طاوس) نامبردار گشت.

تاج الدوله در اثر تعلیم و تربیت استادش عبدالوهاب نشاط در نویسندگی بیابهای رسید که نامه‌های او دارای مضمون‌های بدیع و عبارات نغز و پر مغز

بود زمانیکه تاج‌الدوله از کسالت دشوار جان سلامت بسر و فتح‌علیشاه در مسافرت بود در نامه‌ای که شاه در دلجوئی و خوشحالی از رفع کسالت تاج‌الدوله نوشته بود این بیت را نگاشت.
از کسی چون بشکند چیزی بلائی بگذرد
خوب‌شد بر تو بزدا سببش از مینا گذشت

تاج‌الدوله در پاسخ نوشت:

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا
سر ساقی سلامت دولت پیر مغان برجا

نمونه‌ای چند از اشعار او:

پیغام من دلشده را پس که رساند	باد از سر کوی تو گذشتن نتواند
دیگر دل بیچاره صبوری نتواند	تاکی بصبوری بفریم دل خود را
دیگر نکند هوای گلزار	مرغیکه به دام تو اسیر است
شاید زره لطف تو از خانه در آئی	اندر سر کوی تو بسی منتظرانند

ماه‌تابان خانم، زنی خیر که یادگارهایی از خود باقی گذاشته است
ماه‌تابان خانم ملقب به قمر السلطنه دختر فتح‌علیشاه قاجار و مادرش
نوش آفرین خانم دختر بدرخان برادر علیمرادخان زند بود که به‌مسری
حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار (صدراعظم) درآمد.
کتاب خیرات حسان نوشته است «ماه‌تابان خانم در جوانی زنی دانشور
و هنرمند بود مکارم اخلاقی آموخت چراغ هوش و ذکاء افروخت دانش و
هنر و فرهنگ ایران را فرا گرفت بدانت آنچه را که میخواست، و بکار

بست آنچه را که میتوانست، در زبانهای فرانسه و ترکی و استانبولی بخوبی آشنا و زنی مهربان و امیدگام بینوایان بود.

در سی سالگی و شصت سالگی دوبار خانه خدا را زیارت کرد و مبلغ هنگفتی از درآمد ملکی خود را نثار آرامگاه پیشوایان دین و دانشجویان دینی نموده در مسجد زنانه آستان قدس رضوی را در مشهد سراپا با آئینه بیاراست، تکیه دولت را در تهران ساخت خانه و گرمابه مجاور آنرا به تکیه واگذار کرد، کمتر کسی شعر را مانند او خوش مضمون و روان سراید و غبار چهره دانش و ادب را به آب هنر شوید. سه بیت زیر را در سفر دوم حج سروده و کار تحفۃالعراقین را کرده است.

چه بودی گر ز راه مهر بر من دیده بگشودی

زاغیارم نهان بر دیده جانم عیان بودی

بهر جا هست بیمار از خدا خواهد شفای خود

مریض عشق تو هرگز نیارد نام بهبودی

براه کعبه گر آتش بیارد رو نگردانم

خلیل آسا گلستانست بر من نار نمرودی

بی بی خانم، مؤلف کتاب معایب الرجال

در زمان قاجاریه بانوئی باسواد و اهل مطالعه با خطی خوش و بیانی نیکو میزیسته بنام بی بی خانم که پدرش محمد باقرخان استرآبادی (سرکرده سواران استرآباد) و جدش باقرخان قولر آقاسی شکارچی ماهری بود، مادرش دختر ملا کاظم مجتهد مازندرانی ساکن بارفروش بوده است. زنی معاشرتی و مردم دار بود. غالباً در مجالس و محافل که ترتیب میداد زنان باسواد و اهل علم شرکت داشتند.

روزی باو خبر دادند که کتابی بنام تأدیب النساء نوشته‌اند و در آن کتاب معایب زنان را بعناوین مختلف مورد بحث قرار داده و آنان را مسبب ناسازگاربهای زندگی خانوادگی معرفی کرده‌اند. بی‌بی‌خانم در جواب این کتاب کتابی بخط زیبای خودش نوشت بنام معایب الرجال^۲. در این کتاب چنین عنوان کرد:

«که من خود را قابل تأدیب کردن رجال ندانسته، لهذا جواب کتاب تأدیب النسوان را کتاب معایب الرجال نام نهادم.» در این کتاب بتفصیل عیوبات مختلف بعضی از مردان را تصریح کرده و بچهار فصل بیان و تفسیر نموده است:

فصل اول - اطوار شرابخوار

فصل دوم - کردار اهل قمار

فصل سوم - در تفصیل چرس و بنگ و وافور

فصل چهارم - شرح گفتگو و اوضاع اجامر والواط واقربا

دراین کتاب معایب زندگی مردان را بطور صریح شرح داده. در ضمن آداب زندگی صحیح زناشوئی را برای زنان بیان کرده است.

ماه رخسار، زن هنرمند در خط و نقاشی

مؤلف کتاب تذکره خیرات حسان مینویسد این زن ملقب بفخرالدوله ودختر عباس میرزا نایب‌السلطنه و خواهر محمدشاه قاجار و همسر محمد حسنخان سردار ایروانی بود.

در شعر و نقاشی و خط در دوران خود بی‌نظیر و ضمناً صلاح‌اندیش و خیرخواه و صاحب ذوقی سرشار و عاشق هنر بود و با آنهمه مقام و وسائل

(۱) نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است.

(۲) نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است

از کتاب بی‌بی فاطمه استرآبادی بنام معایب الرجال شماره دفتر ۷۸۵۶۸-۸۲۵۲

تفریح و تفنن که در دسترس داشت پیوسته بکار خلق آثاری در رشته‌های مورد علاقه‌اش مشغول و چنان شیفته آثار هنرمندان بزرگ بود که فقط خط میرو و تابلو اثر غلامرضا و بهزاد را با عنبرینه برلیان و تاج زمرد نشان مبادله میکرد.

جهان قاجار - ملك جهان - مهدعلیا، ملکه ایران

بنوشته خیرات حسان این زن هنرمند و سخنور دختر امیرکبیر محمد قاسمخان پور سلیمان اعتضادالدوله قوانلو قاجار و مادر او خواهر حسینعلی میرزای فرمان‌فرما بود و در ۱۲۴۴ هجری بهمسری محمدشاه قاجار فرزند شاهزاده عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درآمد و مدتی ملکه ایران گردید.

ناصرالدین شاه قاجار در تاریخ ششم صفر ۱۲۴۷ هجری از او ولادت یافت این بانوی بزرگ زنی هنرمند و در گلدوزی و نقاشی متبحر بود. گلدوزی‌هایش کارشناسان و هنرمندان را بشگفت واداشته با داشتن ذوق سرشار و طبع روان و پایه فراوان زنی هوشمند و کاردان بود. دانشمندان را گرامی میداشت و پس از درگذشت شوهر تاجدارش نگذاشت میان بزرگان و اربکان دولت جدائی‌افتد و پراکنده شوند چنانکه باستانداران و فرمانداران هراستان و شهرستان نامه‌ها نوشت و فرمانها نگاشت و همه جا را آسایش و آرامش بخشید تا فرزندش ناصرالدین میرزای ولیعهد با بودن رقیبان سرسخت از تبریز بتهران آمد و برتخت شهریاری نشست ناگفته نماند کاردانی میرزا تقی‌خان فراهانی بیشتر در این کارها مؤثر بود و این زن در زمان شهریاری پسرش نیز در کارهای کشور ویرکناری و کشتن میرزاتقیخان امیرکبیر دست داشته است.

این ملکه قاجار در تاریخ دوشنبه ششم ربیع‌الثانی ۱۲۹۰ هجری

زندگانی را بدرود گفته و در زاویه قم مدفون است.
دارای يك پسر - ناصرالدین شاه قاجار و دو دختر - ملك زاده همسر
میرزا تقیخان امیر کبیر، این بانو در نظم و نثر نیز دست داشت و این شعر از
منظومه‌های اوست.
از مرد و زن آنکه هوشمند است اندر همه حال سربلند است
بی‌دانش اگر زن است اگر مرد باشد بمثل چو خار بیدردا

درباره او گفته‌اند:

بیان و قلمش اندر قلمرو تحریر
دبیر بود نه منشی ز پس چه سلطان بود
سطور خامه او بریاض صفحه عدل
بخط ریحان منشور و حکم و فرمان بود

نمونه‌های خط و ربط این بانوی دانشمند که برای حمایت و تأمین
خائنین و رعایت رعایا نگاشته در دست هر کس بود از جواهر و مروارید
ارزنده‌تر بود و حتی وسیله افتخار دودمان خود میدانستند.

زینب پاشا، شیرزنی از تبریز که در غوغای ضد استبداد در کنار آزادمردان مجاهد
جای گرفت

زینب پاشا زنی پرشور، شجاع، دلیر و روشن بین بود او در غوغای
استبداد همراه بادیگر آزادی خواهان جنگید و در بسریا ساختن مشروطیت
مثل عده‌ای از زنان سهمی بسزا داشت.

زنان ایران در کلیه مبارزات ضد استبداد قید و بندهای اجتماعی را

(۱) ص ۱۶۷ جلد اول کتاب زنان سخنور - ص ۱۳۳ جلد سوم ریاحین الشریعه

شکسته و در کنار آزاد مردان مجاهد جای گرفتند و پس از سالها مفلوج ماندن در رژیم عقب افتاده فئودالی دربار قاجار در همه تظاهرات بزرگ دوش بدوش برادران و پسران و شوهران خود در تأمین وسائل آسایش مبارزان کمک میکردند حمل فشنگها و هفت تیرها و موزهها در تهران و تبریز با زنان بوده است.

زینب پاشا شهرت و معروفیتش از آن موقع شده که ناصرالدین شاه امتیاز توتون را بانگلیس داد و در آذربایجان مردم مانع اجرای این امتیاز شدند. در آن زمان حاجی میرزا جواد مجتهد روحانی و سیاسی که نفوذ زیادی بین مردم داشت مریدان خود را بیازار اعزام و اهالی را دعوت کرد تا دکاکین خود را ببندند و این امر انجام شد تا اینکه پس از چند روز که مأمورین دولت مردم را مرعوب و عرصه را بآنان تنگ کرده بودند يك عده زن مسلح با چادر نماز که گوشه‌های آنرا بکمر زده بودند در بازار ظاهر شده دست باسلحه برده تهدیدها کردند تا بازار را مجدداً بستند.

پس از این واقعه هر وقت ظلم و ستم حکومت جابر وقت از حد میگذشت دسته‌ای از زنها بسرپرستی زینب پاشا ظاهر میشدند تا کانون فساد را ویران کرده بعد از نظرها پنهان میشدند و کسی هم بهویت آنها پی نمیبرد.

چون حضور زنان در اجتماعات کم بود با پشتیبانی مردم مواجه شدند مخصوصاً وقتی که بعنوان جهاد و طغیان بر علیه ظلم و جور دسته جمعی ظاهر میشدند در چنین مواقعی احساسات مردم شعله‌ور میشد و بمدت کوتاهی هر مانع و سببی که باعث ظهور دسته جمعی زنان شده بود از بین میرفت. این غلیان وقتی شدت و حدت میرسید که یکی از زنان لچک خود را بعنوان استمداد بطرف مردم پرتاب میکرد.

یکی دیگر از شاهکارهای زینب پاشا این بود که در ایام قحطی مصنوعی تبریز انبارهای گندم مالکین را کشف و درها را باز نمود و در اختیار فقرا و ضعفا قرار داد و کسی هم یارای جلوگیری نداشت. زنان تهران و تبریز بهنگام تشکیل بانک ملی ایران که مجلس شورای ملی برای تأسیس آن از

مردم یاری خواسته بود تا دست نیاز بسوی بیگانگان دراز نکنند چنان از خود گذشتگی و ایثار نشان دادند که میتواند موضوع پهلوانی نامه‌ها بشود آنها انگشتر و زینت‌آلات خود را فروختند و با پول آن سهم بانک ملی را خریداری کردند.

بسیاری از آنها در حالیکه دستها را برای دادن پول و گرفتن سهم دراز کرده بودند میگفتند ما را از قرض و منت خارجیها نجات بدهید هر چه داریم بگیرد ولی قرض نکنید.

طاهره (قره‌العین)

قره‌العین از خانواده‌ای روحانی در ۱۲۳۳ قمری در قزوین متولد شد پدرش ملا صالح برغانی در امور دین و آئین بسیار متعصب بود ولی باشیخان مخالفی نداشت. عمویش ملا محمد تقی برغانی بود که باشیخ احمد احسانی پایه گزار فرقه شیخی اختلاف شدیدی نسبت بعقاید شیخان داشت و این امر منجر بشهادت شیخ احمد احسانی شد.

عموی دیگرش ملا محمد علی برغانی به شاگردی ملا محمد پسر شیخ احمد احسانی که بعد از پدر امام جمعه شیخان شده بود درآمد و به خواخواهی او بدعوت و تبلیغ پرداخت.

قره‌العین که از او بنامهای فاطمه، زرین، ذکیه، ام‌السلمه ذکر شده دارای هوشی سرشار و حافظه بسیار نیرومند و سخنور و مجتهد بود و سرگذشت افسانه آمیزی دارد و چون در خانواده روحانی پرورش یافته بود اهل بحث و فحص بود و در فرا گرفتن مقدمات علوم اسلامی پیشرفت شایانی کرد که زنان مسلمان نیازمندی مذهبی و فقهی خود را از او می‌آموختند.

ابتدا بازواج پسر عموی خود ملا محمد پسر محمد تقی برغانی درآمد و

روزنامه اطلاعات در ۱۷ دی ۱۳۴۶ - کتاب قیام آذربایجان نوشته مهندس کریم طاهرزاده بهزاد

دارای سه فرزند يك دختر و دو پسر شد.

عمویش ملامحمدعلی او را بطریقه شیخان آشنا ساخت از بررسیها و کنکجاویهای دنباله دار قرّةالعین زندگی زناشوئیش دگرگون شد دیگر باعقاید شوهر و پدر شوهر و طرز استدلال آنان روی سازگاری نداشت سرانجام با داشتن سه فرزند از خانه شوهر دست کشید و بدنبال سیدباب در کربلا رفت و در آنجا بود که بجویای شمس حقیقت رفت و خودش که آماده آشوب بود آشکارا بتبلیغ ادعای باب پرداخت و بنام طاهره (قرّةالعین) لقب یافت.

ادامه بحث و تبلیغ طاهره قرّةالعین بمجادله کشید سر و صدای مردم و علما را در آورد تا بفرمان پادشاه عثمانی ویرا از عراق بایران روانه کردند پیروانش عده ای تاملر و گروهی تا کرمانشاه او را بدرقه کردند. در توقف چهل روزه، او در کرمانشاه شروع بدعوت و تبلیغ کرد و مردم بسیاری باو گرویدند تا با مخالفتهای شدید علما روبرو شد و آشوب و هیاهویی برپا گشت.

خویشانش شبانه او را از کرمانشاه بنهران بردند و در این شهر نیز در اثر تبلیغ، سر و صدا و زد و خوردی در گرفت تا برادرش او را دوباره بقزوین رسانید.

با بازگشت او بقزوین جنب و جوشی برخاست. روزی قرّةالعین بهترین طرز جامه آراسته از پشت پرده داد سخن میداد و بخوبی شنوندگان را برای انجام مقاصد خویش آماده میساخت ناگاه با اشاره او پرده بیکسو زدند و قرّةالعین مانند پریرویان افسانه پدیدار گردید. برخی فریفته اش گشتند و برخی تکفیرش گفتند.

ظاهراً اینطور استدلال میکرد که از روی خبرها و حدیثها حضرت مهدی باید حقایق را ب مردم بیاموزد و در برابر او آئینها و کیشهای پیغمبران پیشین بی ارزش است و مردم بی خبر از صحنه سازی و تدبیر نقشه های قبلی اش بفرمانبرداری او سر نهادند و او را پذیرفتند ولی در اثر رسم جدید که با بیان

رواج داده بودند آشوبها برخاست و زدوخوردها شد که قره‌العین مجبور شد به‌دژ پناهنده شود. سر‌بازان دولتی که پیرامون دژ بودند قره‌العین را بدست آورده بتهران فرستادند و در خانه مردی بنام میرزا محمودخان کلاتر بازداشت گردید.

بازهم با بایبان ارتباط داشت تا زمانی‌که ناصرالدین شاه تیراندازی شد فرمان شاه و دستور دولت بنا بود کردن بایبان داده‌شد. ناصرالدین شاه چون کشتن زن را خوش نداشت ملاعلی کنی و ملامحمد اندربانی را فرستاد تا قره‌العین را هدایت کنند و او همچنان سخنان خود را پیش کشید و از رویه خود دست برداشت لذا از طرف دولت او را از خانه کلاتر بیاغ ایلخانی که اکنون باشگاه بانک ملی است بردند و بطریقی نابودش کردند و همانجا مدفون شد.

در ۱۳۰۴ که باغ مشجر ایلخانی تبدیل به باشگاه بانک میشد در حین کندن زمین برای استخر دو جسد که تبدیل باستخوان شده بود پیدا شد. پیروان باب خبر شدند و باتشریفات خاصی او را بمحل فعلی حوضه‌القدس که گویا برای همین منظور خریداری کرده بودند انتقال دادند یکی از این دو جسد قره‌العین و دیگری یکی از پیروان تردیک او بود، از قراریکه کتاب ظهور الحق نوشته قره‌العین بسال ۱۲۶۴ قمری در سن ۳۶ سالگی کشته شد. قره‌العین زنی بود که در ایران ظلمانی یعنی در صد و چند سال پیش رفع حجاب کرد و باعلما و رجال بیبحث میپرداخت، فصاحت و بلاغت و شیفستگی و انائیتش در صد و چند سال قبل امری غریب در پیشرفت باب بود، و در اینراه گرفتار حبس و تبعید و سرگردانی و مصائب بسیار شد و تمام این بلیات را با چهره باز و رخ خندان قبول میکرد، قره‌العین زنی فاضل و با ذوق بود و شعر نیکو میسرود. این قطعات از کتاب ظهور الحق قره‌العین است:

ای خفته رسید یار برخیز از خود نشان غبار برخیز
هین برسر مهر و لطف آمد ای عاشق زار یار برخیز

آمد بر تو طیب غمخوار
ای آنکه خمار یار داری
ای آنکه بهجر مبتلائی
ای آنکه خزان فسرده کردت
هان سال نو و حیات تازه است
ای خسته دل نزار برخیز
آمد مه غمگسار برخیز
هان مردن وصل یار برخیز
اینک آمد بهار برخیز
ای مرده لاش یار برخیز

قسمت سوم

زنان مشهور ایران ، قرن اخیر

صدیقه دولت آبادی

در خانواده‌ای روحانی که پدری بسیار روشنفکر و برادرانی دانش‌طلب در آن میزیستند دختری بنام صدیقه همدوش پسران علم و دانش معمول‌زمان را می‌آموخت و تحت تأثیر روشن‌بینی و جان‌آگاهی پدر که در کسوت‌علماء و در جمع آنان بسر میبرد (ولی آزاد مردی بزرگ اندیش بود) پامیگرفت که یکی از درخشانترین چهره‌های زنان بنیانگزار آزادی و یکی از صدیقترین و صمیمیترین پویندگان مسیر آزادی زنان ایران باشد.

صدیقه دولت‌آبادی فرزند حاج میرزا هادی دولت‌آبادی در سال ۱۳۰۰ قمری (۱۲۵۸ خورشیدی) در اصفهان تولد یافت و پس از یک‌دوره تعلیم و آموزش مقدور در محیط خانوادگی در سن ۱۵ سالگی با اعتضادالحکماء ازدواج نمود و برای مدتی در تهران اقامت گزید.

در سال ۱۲۹۶ شمسی پس از درگذشت پدر باصفهان بازگشت و اولین مدرسه دخترانه را در سطح مملکتی از حیث مادی و معنوی و بابرخوردهای شدیدی که روحانی‌نمایان با او داشتند افتتاح نمود، در ۱۲۹۹ شمسی برای اینکه سخنی را در زمینه آزادی زنان همراه با تربیت و پرورش آنان در حدی که بتوانند بوضع زندگی خصوصی و اجتماعی و وظائف خود بیاندیشند بازگوید مجله زبان زنان را با سرمایه شخصی خود دائر نمود. این اولین روزنامه‌ای بود که بنام و به قلم زن و بمنظور گشودن راهی

بجانب روشنائی از درون تیره چادرهائی که پوشاك ظاهر و در حقیقت کفنی برای مرده‌های سرگردان بود انتشار مییافت.

تجسم گذران اضطراب‌آمیز و وحشت‌بار آن ایام امروز کار دشواری است ولی این سالک مخلص و عقیده‌مند همچنان میرفت و در تکمیل خویش میکوشید. در فروردین ۱۳۰۱ شمسی از راه کرمانشاه، بغداد، بیروت و حلب پیاریس رفت و این زن تنها که مسافر از خویش رها و صاحب ایمانی بود سرنوشتی دیگر را میپرداخت و دنیائی باشکوه را بنا میکرد.

در ۱۹۲۷ میلادی در رشته تعلیم و تربیت فارغ‌التحصیل شد و در سوربن تحصیلات خود را ادامه داد در سال ۱۹۲۶ میلادی در کنگره بین‌المللی زنان در پاریس بنمایندهای زنان ایران شرکت جست. عاقبت پس از ۶ سال دوری از وطن برای خدمت در فرهنگ بازگشت، در ۱۳۱۶ بسرپرستی کانون بانوان برگزیده شد، بی‌شک شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر در راه دشوار نهضت آزادی زنان او را ارزشمندترین و بااخلاصترین همراهان خویش میشناختند و بسیار حرمت او را در نظر میگرفتند.

صدیقه دولت‌آبادی معتقد بود که از زن ایرانی باید آدمی نو ساخت جدا از رنگ ضعف و خواری و ذلتی که بی‌دلیل بر خود گرفته بود. او نخستین وظیفه زن ایرانی را مادر بودن با تمام تعهدات و وظایفی که آگاهانه باید برای خود بشناسد میشناخت.

دبستان و دبیرستان زنان بزرگسال که او مبتکر تأسیس آن در جوار کانون بانوان بود پایگاهی برای احیاء زنان بود، بسیار هستند معلمانی تحصیل کرده که دیپلم خود را از کانون بانوان گرفته و او چون مادری دلسوز و گرانمایه در ساعات طولانی روز فرزندان آنها را در کنار بستر خویش پرستاری میکرد تا آنها در دانشگاه ادامه تحصیل پردازند.

صدیقه دولت‌آبادی زنی بزرگ و انسانی پرتکاپو، مردم دوست، خدمتگزار و خوش فکر بود. خدمات او قابل شمارش نیست او سراسر روزهای دراز را وقت آموختن بزنان در همه موارد علمی و عملی نموده بود.

رها از هر گونه خودبینی و غرق در ایمان گرم و اطمینانی بود که به اصالت اندیشه و راه خود داشت. در ۱۳۱۶ کتابی در ۲۳ صفحه بنام (آداب معاشرت) نوشت.

در ۶ مرداد ماه ۱۳۴۰ پس از مدتی کسالت در گذشت. وصیت کرده بود که در مرگش سوگواری نکنند و سیاه نپوشند او بآنچه در آن زندگی کرده بود و هدفهائی که برای هستی خویش میشناخت و به عشق عظیمی که بآزادی زنان داشت دست یافت و مرگ را در مفهوم سیاه و تپاه کننده آن صحنه نمیگذاشت.

به روان پاک او درود میفرستیم و از اینکه در نیمراه نهضت واقعی زنان ما را ترك گفت متأثریم و این شادی را داریم که در طریق آرزوهای او هر روز زنان ما قدمی به پیش بر میدارند.

مهر تاج رخشان

بانو مهر تاج رخشان (بدرالدجی) که نام رخشان را تخلص کرد در ۱۲۶۸ شمسی در تهران متولد شد.

پدرش محمد باقر رضوی ملقب به امام الحکما ابتدا طبیب ارتش بود و بعد در وزارت دادگستری در اراک و گلپایگان و همدان ریاست دادگاهها را بعهده گرفت. مادرش حمیده دختر حکیم سینا که در سخن پردازی گوی سبقت میر بود و بانو رخشان در کودکی در کودستان و در جوانی در مدرسه آمریکائی اصفهان تحصیل کرد و دیپلمه شد.

اولین و بزرگترین خدمتتش تأسیس مدرسه ام المندارس بود که بکمک پدرش تأسیس کرد. ایجاد مدرسه در آن عصر و زمان با تعلیم و تدریس و

صفحه ۵۰ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید مصاحبه با پروین دولت آبادی

ایراد سخنرانیها و انشاء مقالات و نظایر آن خدمتی که بفرهنگ و آزادی زنان نمود بجاست که بگوئیم حق بسیاری بر جهان زنان دارد و از پیشوایان فرهنگ و آزاد زنان ایران بشمار میرود.

در زمان مدیریت مدرسه ام‌المدارس روپوشی وصل با کلاه بعوض چادر سیاه برای خود و دانش آموزان طرح کرد که بامخالفت شدید ملانمایان متعصب روبرو و منجر به بسته شدن مدرسه گردید.

خانم رخشان بانوئی روشنفکر با اندیشه‌های والا و آزادی‌طلبانه که داشت در تنگنای زندگانی محدود زمان خویش همیشه با خرافات و کهنه پرستی و عوام‌فریبی مبارزه میکرد و در این راه رنج فراوان برد.

پس از بسته شدن مدرسه بسمت مدیری و دبیری در گلپایگان و مشهد و شاهرود و ملایر مشغول خدمت بفرهنگ شد ولی بواسطه اختلافی که با یکی از رؤسای فرهنگی شهرستانها پیدا کرد ناچار به استعفا گردید.

از سال ۱۳۱۱ در قصبه دماوند در باغ بیلاقی که بقصد ترتیب پرورشگاهی برای نگهداری و آموزش کودکان یتیم و بی‌بضاعت خریداری بود، مقیم شد و تاکنون نهایت کوشش و جدیت خود را صرف پیشرفت امر آموزش و پرورش بچه‌ها و زنهای دماوند کرده و هنوز آرزو دارد که شخص خیری پیدا شود تا او باغ دماوندش را با اختیار آن شخص بگذارد و جایگاهی برای نگهداری کودکان بی‌بضاعت و یتیم ترتیب دهد درحالیکه میتواند با فروش زمین و باغ زندگی راحتی برای خود داشته باشد ولی بسبب عشقی که بکودکان و تعلیم و تربیت آنان دارد باغ را برای این منظور نگهداشته است.

این بانوی دانشمند فرهنگ دوست بزبانهای انگلیسی و فرانسه و عربی آشنائی کامل و در هنر سخنوری و نقاشی و موسیقی مهارت دارد و در حدود هزار بیت شعر سروده است.

یکی دیگر از آرزوهای قلبی‌اش تساوی حقوق اجتماعی زنان بامردان

(۱) او بواسطه نداشتن بودجه نتوانست پرورشگاه را ترتیب دهد.



محترم اسکندری



صدیقه دولت آبادی



فخر آفاق پارسای



مهرتاج رخشان



مادام طریان



امیر صبحی ماهسلطان



پروین پیرمارشال غیبی



فاطمه سیاح



خانم درة المعالی (هوشی)



خانم فخر عظمی ارغون



خانم بهزادبان



خانم طویی آزموده



خانم عزت الشریعه



مرحومه فروغ آذرخشی



خانم فصیح الملوك مهمام



شادروان بانو فخرالتاج رمزى



خانم ايران خسروخاور



بانو خاور خسروخاور



خانم برسابه



خانم کوکب ناصری



خانم امينۀ پاكروان



شادروان پروين اعتصام



خانم شمس الضحاء



مرحومه شوكت الملوك شقاقى



۱۰
خانم عفت الملوك خواجه نوری



خانم شمس الملوك جواهر كلام



بانو دوليتل



خانم مهرانور سمیعی



خانم ملوک ضرابی



خانم قمر الملوك وزیرى



سر کار خانم ہاجر ترییت



خانم فریدہ (فلوریدا) باکودکان صفار



خانم شوكت ملك جهانبانى



خانم دكتور فروغ حكمت



خانم بدرالملوك بامداد



خانم دكتور مهرانگيز منوچهریان



بانو اختر معذل



خانم عصمت الملوك دولتداد



خانم عدرا ضيائي



خانم نفيسي



ماهدخت آهر



خانم عفت سمیعی



خانم دکتر زهرا خانلری



خانم دکتر ایران اعلم



خانم دکتر سیمین دانشور



دکتر مهري آهي



خانم دکتر ليلا نوربخش



خانم دکتر طريان



خانم سعیدی



خانم آرشالوس بابایان



خانم دکتر صفرا آزرمی



خانم سپهر خانم



جناب دکتر فرخروپارسای



خانم دکتر هایده مالک



خانم بدری وزیر



خانم دکتر قمر آریان



خانم لیلی آهی (ایمن)



خانم ثمینه پیرنظر (باغچه بان)



خانم فروغ مصباحزاده



خانم صدیقه موسوی همدانی



خانم دکتر آذر رهنما



خانم مریم ساوجی



خانم منیر شیوا



خانم مهین هاشمی‌تژاد



دکتر طلعت بصری



بانو لرتا



دکتر قدسیه حجازی



فانی (بدری تندری)



صفیه فیروز



نورالهدی منگنه



دکتر شمس الملوك مصاحب



مهکامه (محصص)



سکینه (پری)



مهرانگیز دولشاهی



پروین صوفی



مهین افشار



فروغ فرخزاد



سیمین بهبانی



ایران درودی



لعبت والا



عفت الملوك نحوی



اولین باغچه بان



عفت تجارتچی



فاطمه خزیمه علم



منصوره حسینی



عزت طباطبائی (آقاولی)



فخری قویمی



اقدس نیرومندزاده (هزارخانی)

بود که خوشبختانه با اجرای انقلاب سفید شاهنشاه آریامهر جامعه عمل پوشید.
بانو رخشان اصلا ازدواج نکرده بحال مجرد باقی مانده است این شعر از سروده‌های اوست:

در آزادی

ای دل غمین برخیز کن بنای آزادی
تازنی همی جولان در فضای آزادی
جهدا و کوشش‌ها بابت در این میدان
تا کنی اسیران را آشنای آزادی
در روان آزادی زندگی جاوید است
هان تو جسم فانی را کن فدای آزادی
همچو کرم ابریشم پيله را رها بنما
تا پری چو پروانه در هوای آزادی
صبر و حوصله تا چند در رهائیت زین بند
نیست چاره دیگر هم، سواى آزادی
با صدای اعلی ده این خبر بگمراهان
علم و معرفت باشد رهنمای آزادی
خیره میشود (رخشان) با حمایت‌یزدان
رقص میکند آن دم در نوای آزادی

مریم اردلان

بانو مریم اردلان در ۱۳۷۱ شمسی در تهران متولد شد مقدمات تحصیل را در محضر پدر بزرگوار و معلمین دیگر شروع و در سال ۱۹۰۱ میلادی

(۱) اشعار از صفحه ۱۴۷ جلد دوم کتاب زنان سخنور و بقیه مطالب در مصاحبه حضوری با بانو مهرتاج رخشان تهیه شده است.

وارد مدرسه ایران بیت‌ئیل^۱ گردید و در نهم ژوئن ۱۹۱۱ میلادی بدریافت دیپلم نائل و در جشن فارغ‌التحصیلی برای اولین بار بزبان فارسی نطقی پیرامون آزادی نسوان ایراد کرد که مورد توجه قرار گرفت چون شایستگی و لیاقت وی بنظر رئیس مدرسه (میس بارتنت) مسلم شده بود لذا پیشنهاد شد در همان مدرسه تدریس رشته علوم ریاضی را که استعداد سرشاری در این رشته داشت عهده‌دار گردد سپس بنابه پیشنهاد شادروان دکتر جردن موقتاً برای مدت یکسال مدرسه ایران بیت‌ئیل را ترک و مأمور سروسامان‌دادن بمدرسه ایتام سپهدار گردید. پس از مراجعت بمحل خدمت سابق بتقاضای رئیس دبیرستان ناموس بتدریس دروس علمی و ریاضیات آن دبیرستان اشتغال ورزید.

پس از ۴ سال تدریس بایکی از خوانین محترم اردلان (غلامعلی خان اردلان) که از بستگان نزدیک او بود ازدواج کرد و چون بر حسب دستور وزارت امور خارجه آقای غلامعلی اردلان مأمور خدمت در ترکیه شده بود بمنظور انجام مراسم تودیع باحاج فتح‌الملک پدر بانو مریم اردلان رهسپار کردستان (سندج) شدند تا از آنجا به ترکیه عزیمت کنند ولی در همان ایام بعلت پیش‌آمدن جنگ جهانی اول ناچار موقتاً در سندج مقیم گشتند. نظر بعلاقه مفرطی که بانو اردلان بامر تعلیم و تربیت دوشیزگان وطن داشت در منزل شخصی مدرسه کوچکی را برای آنان که از نعمت سواد محروم بودند ترتیب داد و بتدریس مشغول شد و ضمناً کلاس خیاطی و کارهای دستی را افتتاح و فنون مزبور را باعلاقه تمام به بانوان و دوشیزگان تعلیم میداد.

در سال ۱۳۰۳ حاکم وقت کردستان که شخصی معارف پرور بود به بانو اردلان اطلاع میدهد که میتواند مبلغی از بودجه وزارت فرهنگ را که برای مدارس پسرانه کردستان تأمین نموده بمنظور توسعه و پیشرفت مدرسه خصوصی وی در اختیارش بگذارد ولی او از قبول آن امتناع و تقاضا میکند که اقدام

(۱) مدرسه مذکور از مدارس ممتاز تهران بود و تحت نظر میس دولیل اداره میشد.

فرماید مدرسه مذکور بدولتی تبدیل گردد تا اگر ناچار بترك سندیج شود زحماتش از بین نرفته و مدرسه اش برای همیشه دایر و باقی بماند لذا حاکم مزبور در این خصوص و خدمات فرهنگی خانم اردلان شرحی بمرکز مینویسد و در نتیجه وزارت فرهنگ در سال ۱۳۰۵ شمسی بابتدیل مدرسه مزبور بدولتی ریاست بانو اردلان موافقت میکند.

به مریم اردلان پیشنهاد میشود که نام مدرسه را مریم اردلان بگذارد اما او نمی پذیرد و اظهار میدارد نام آنرا (مستوره اردلان) که بانوئی شاعر و ادیب و مورخ و در صدسال پیش زندگی میکرد و فاقد اولاد بود میگذارم تا همگان بدانند که هر کس دارای فضل و کمال و معرفت باشد بمصداق «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق». هر چند صد سال از مرگش سپری شود فضائل و کمالاتش موجب جاودانگی نامش میگردد.

در زمان ریاست ایشان دو دوره از دانش آموزان بدریافت گواهینامه کلاس ششم ابتدائی نائل شدند. بانو اردلان بلحاظ ادامه تحصیل فرزند خود در دبیرستان بحکم ضرورت بطهران آمد و خدمات فرهنگی خود را ادامه داد و در اسفند ۱۳۰۸ تا سال ۱۳۱۴ در دبستانهای شماره ۹ و ۱۰ بعنوان مدیر بانجام وظیفه مشغول و در همین سال بدستور وزیر فرهنگ وقت جناب آقای علی اصغر حکمت بازرسی وزارت فرهنگ آن زمان منتقل و بمناسبت ابراز لیاقت و شایستگی بدریافت مدال درجه یک علمی نائل شد. در سال ۱۳۱۷ وزیر فرهنگ بعرض اعلیحضرت فقیهد میرساند که برای تأسیس هنرستان دختران لازم است از وجود یک خانم خارجی استفاده شود شاهنشاه میفرمایند مگر یک زن ایرانی یافت نمیشود که شایستگی اداره کردن هنرستان را داشته باشد تامجبور باستخدام بانوی خارجی شویم؟ نظر باینکه مریم اردلان ضمن خدمات فرهنگی بکرات لیاقت خود را بمنصه ظهور رسانیده بود لذا از اول تیرماه ۱۳۱۷ برای اداره هنرستان مزبور انتخاب و در تابستان همان سال در تهیه وسائل جزئی و محلی شبانه روزی هنرستان جدوجهد کامل میدول و شاهنشاه ایران هنرستان دختران را در اول مهرماه ۱۳۱۷ بمعیت ولیعهد در حضور هیئت دولت شخصاً افتتاح فرمودند. و برای

روز افتتاح هنرستان غزلی توسط مرحوم ملك الشعرای بهار سروده شد که این بیت مطلع آن است.

کاخ هنرستان پی خجسته باد شاهها عمرت پاینده باد

بانو اردلان در هنرستان چنان شایستگی از خود نشان داد که بارها رضاشاه فقید در بازدیدهای خود ویرا مورد تفهید ملسوکانه قرار داده و میفرمودند چه انتخاب خوبی، چه زن لایقی، سرانجام در اثر تحمل زحمات و فعالیت مداوم شبانه‌روزی پس از مدت‌ها سخت‌مریض و با اجازه اعلیحضرت فقید و تجویز دکتر معالج از کار کناره گرفت.

پس از سه سال که وضع مزاجی اردلان بهبود یافت وزارت فرهنگ بمناسبت اینکه از تسلط او بر زبان انگلیسی آگاهی داشت بوی پیشنهاد کرد که بنمایندگی وزارت فرهنگ در شروع کار باینگاه‌خاور نزدیک (ورامین) در امور فرهنگی همکاری خود را دنبال کند سپس اداره اصل ۴ بمنظور تربیت معلم برای دهات از مریم اردلان تقاضا میکند که همکاری خود را نیز در آنجا ادامه دهد. از سال ۱۳۳۳ بعلت عوارض قلبی و همچنین فوت همسر قدرت ادامه کار از وی سلب و سرانجام در سال ۱۳۴۵ شمسی دنیا را وداع کرده است.^۱

محترم اسکندری، پایه‌گذار اولین جمعیت زنان ایران بنام نسوان وطنخواه
بانو محترم اسکندری زنی روشنفکر و دوران‌دیش باسری پرشور بود او پیوسته بارفقای پدرش که یکی از آنها میرزا طاهر تنکابنی بود به بحث و مباحثه درباره عقب‌افتادگی و محرومیت‌های زنان میپرداخت و اغلب این

(۱) زندگینامه بانو مریم اردلان بوسیله خود ایشان تهیه و در سازمان زنان به امانت گذارده شده بود تادرسورت لزوم در دسترس جویندگان قرار گیرد و مؤلف آن نوشته را جهت تهیه مطالب فوق مورد مطالعه قرار داده است.

بعثتها بمجادله می انجامید.

محترم اسکندری دختر شاهزاده علیخان (محمدعلی میرزا اسکندری) در ۱۲۷۴ شمسی متولد شد تحصیلات اولیه خود را نزد پدر انجام داد و بعداً در محضر میرزا محمدخان محققى بتمکيل زبان فرانسه و تاریخ و ادبیات پرداخت و بالاخره پیمان همسری بین استاد و شاگرد بسته شد.

پدرش از آزادیخواهان مبارز بود که از سالهای پیش از انقلاب (انجمن آدمیت) را تشکیل داده بود به کمک سلیمان میرزا ویحیی میرزا که از پیشقدمان نهضت مشروطیت بودند انجمن آدمیت را تشکیل داد که بعد منحل شد و پس از انقلاب مشروطیت به نام (انجمن حقوق) تشکیل گردید و مجله‌ای بنام مجله حقوق انتشار داد.

قبل از مشروطه ابتدا مطالبی درباره حقوق زنان در مجله مینوشت ولی بعد از انقلاب کبیر مشروطیت دیگر از حقوق زنان گفتگوئی نمیشد.

محترم اسکندری با وجود آنکه ناراحتی فقرات داشت و با پشت خمیده راه میرفت با همت و پشتکار عجیب با عده‌ای از زنان آزادیخواه تماس گرفت و جمعیتی ترتیب داد و بریاست جمعیت انتخاب گردید. اعضای جمعیت همه از شخصیت‌های فداکار و شجاعی بودند که در آن موقعیت که برای زن حق هیچگونه اظهار وجودی قائل نبودند و زنان محکوم باطاعت از پدران و حتی خویشان خود بودند، جمعیت نسوان وطنخواه را تشکیل دادند و بانوان نورالهدی منگنه، بانو فخر آفاق پارسا، فخر عظمی ارغون (عادل)، مستوره افشار، صفیه اسکندری از جمله اعضای سرشناس جمعیت نسوان وطنخواه بودند.

هدف جمعیت سعی در تعلیم و تربیت دختران و ترویج صنایع وطنی، تأسیس بیمارستان برای زنان فقیر و نگهداری از دختران بی‌کس بود در ضمن اعضای جمعیت از هر کمک مادی و معنوی نسبت بهدافعیین در زمان جنگ دریغ نمی‌کردند.

اعضای جمعیت مجله‌ای بنام «نسوان وطنخواه» منتشر کردند و کلاس اکابر تأسیس نمودند و در تمام جمعیتها و مهمانیها و مدارس نطقهای پر-

شوری ایراد میکردند و زنان را بدرخواست حقوق حقه خود تشویق می نمودند.

ولی روزنامه فروشها بر علیه این جمعیت جزوه‌هایی بنام مکر زنان چاپ کرده با سروصدا بفروش میرساندند.

محترم اسکندری با عده‌ی از خانمهای عضو جمعیت مقدار زیادی از این جزوه‌ها را خرید و در میدان سپه فعلی آتش زد. این زن فداکار و مبارز در ۱۳۰۲ شمسی درحالیکه بیش از ۳۰ سال از سنش نگذشته بود در موقع عمل استخوان فقرات چشم از جهان بست.^۱

بانو فخر عظمی ارغون، (فخر عادل خلعتبری)

بانو فخر عظمی ارغون (فخر عادل خلعتبری) در سال ۱۲۷۷ هجری دیده‌بدنیا گشود وی در خانواده‌ای روشن فکر پرورش یافت دوران کودکی و تحصیلات مقدماتی خود را در سویس گذرانید و زبان فرانسه را در همان اوان بخوبی فراگرفت. سپس در ایران بتحصیل زبان عربی و فقه و اصول پرداخت و مقدمات فن شعر را نیز فرا گرفت در مدرسه عالی امریکائی بتحصیل زبان انگلیسی پرداخت فن موسیقی و گلدوزی و خیاطی را نیز آموخت باصول موسیقی خوب آشنا بود و از آلات موسیقی ساز را خوب مینواخت و تابلوهای گلدوزی او هنوز در میان دوستان بیادگار مانده‌است او دختر پرشور و هیجانی بود و از همان ابتدای جوانی نسبت باوضاع اجتماع خود علاقه نشان میداد در سنین جوانی بعقد ازدواج عباس خلیلی مدبر روزنامه اقدام درآمد ولی متأسفانه این ازدواج دیری نپائید و بجدائی انجامید. ثمره این ازدواج دختری شد بنام سیمین بهبهانی.^۲

از سال ۱۲۹۷ وارد کارهای هنری و فرهنگی شد وی باهمگامی عده‌ای

(۱) صفحه ۴۶ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید

(۲) شاعره معروف

از بانوان روشنفکر بنیادس جمعیت نسوان وطنخواه اقدام کرد. از سال ۱۳۰۴ تا حدود ۸ سال در این انجمن بفعالیت پرداخت و تقریباً میتوان گفت که این انجمن نخستین جمعیت متشکل از بانوان ایرانی بود که برای احقاق حق زنان کوشش میکرد و قدمهای مؤثری برداشت. او در همان اوان به تدریس زبان فرانسه در دبیرستانهای زمان که ناموس و دارالمعلمات بود اشتغال ورزید که بسیاری از بانوان تحصیل کرده امروز شاگردان او هستند و هنوز او را بخاطر دارند و از سال ۱۳۱۱ به بعد سردبیری روزنامه آینده ایران را به عهده داشت و در همین سال با عادل خلعتبری مدیر همین روزنامه ازدواج کرد و ثمره این ازدواج سه فرزند بنامهای ترانه سهراب شاعره معروف و عادل تژاد خلعتبری و عادل فرخلعتبری است که در امریکا بتحصیل اشتغال دارند و اشعار ترانه سهراب در بعضی از جراید منتشر شده است.

فخر عادل سپس در سال ۱۳۱۴ بتأسیس روزنامه‌ای بنام (نامه بانوان) اقدام کرد که در حدود چند سال منتشر شد و او در کانون بانوان ایران عضویت داشت و از اعضاء برجسته و فعال این کانون بود و با اشعار اجتماعی و وطنی و سخنرانی‌های مفید و مقالات زنده خود در روشن کردن ذهن بانوان نقش مؤثری به عهده داشت او زنی با ایمان و ثابت قدم بود اشعار دل‌انگیزی از او باقی است که در آینده نزدیکی بکمک دخترش سیمین بهبهانی جمع آوری و منتشر خواهد شد.

فخر عادل همیشه نسبت باعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر تحسین و احترام و اخلاص اعجاب‌انگیز داشت و او را نجات دهنده ملت ایران بخصوص زن ایرانی مینامید و همیشه مراتب سپاس خود را نسبت بآن رادمرد بزرگ اظهار میداشت.

فخر عادل ۸ سال قبل از مرگ خود برای دیدار فرزندانش بواشنگتن رفت ولی بعلت کسالت ممتد دیگر قادر بیازگشت بوطن خود نشد و در اول فروردین ۱۳۴۶ بنا بوضعیت خودش پیکر بیروح او را بخاک وطن باز گرداندند و در جوار شیخ صدوق (ابن بابویه) بخاک سپردند.

باین ترتیب آنهمه تلاش و کوشش پایان یافت و آن زبان گویا به خاموشی گرائید ولی زنان فعال و کاردان امروز در ایران فراوانند. باشد که در راه اعتلای ایران عزیز و بزرگداشت مقام زن ایرانی مانند بانوان پیش کسوت خود فداکار و کوشا باشند. قطعه زیر از اشعار فخر عادل است:

جهان زن نه همین زلف پرشکن باشد
نه عارض چو گل و غنچه دهن باشد
جمال زن بحقیقت کمال عفت اوست
چنین زنی همه جا شمع انجمن باشد
صبا ز قول من این نکته را بپرس از شیخ
چرا ضعیفه در این ملک نام من باشد
اگر ضعیفه منم از چه رو بعهده من
وظیفه پرورش مرد پیلتن باشد
بکوش ای زن و برتن ز علم جامه پیوش
خوش آنزمان که چنین جامه ات بتن باشد
به چشم فخر، دانش زبسکه شیرین است
همیشه در طلبش همچو کوهکن باشد

مستوره افشار، مبارزی خستگی ناپذیر

مستوره افشار دختر مجد السلطنه افشار از روشنفکران و بیداردلان رضائیه بود مادرش دختر امامقلی میرزاملک قاسمی از خانواده افشار و از جمله وطن پرستان و مقتدران آذربایجان بود، این بانوی روشنفکر غیر از زبان مادریش زبان روسی و ترکی و فرانسه را آموخت. هدفش نجات دادن

(۱) مطالب مربوط به زندگینامه بانو فخرعظمی ارغون از صفحه ۳۷ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید و همچنین مصاحبه با سیمین بهبهانی دختر ایشان و نیز از طریق شناسائی شخصی مؤلف با نامبرده تهیه شده است

زنان از عقب‌ماندگی و پیشروی آنان در جامعه بود او از جمله بانوان باعزم و تصمیم‌انجمن نسوان وطنخواه بشمار میرفت.

پس از فوت بانو محترم اسکندری باکمک سایر بانوان تشکیلات انجمن را حفظ کرد و در فعالیتهای مختلف از قبیل کلاس اکابر، مجالس سخنرانی، انتشار مقالات در روزنامه‌ها پیگیری فراوان کرد.

چون دارای تحصیلات کافی بود و از ترقیات مغرب زمین اطلاعاتی داشت توانست عده‌ای را جهت پذیرش مقام زن و احراز مقام بالاتر برای او آماده سازد و با جدیت و پشتکار و بحث زیاد خانواده‌ها را برای فرستادن دختران خود بمدارس معدودی که در آن زمان باخون‌دل و فداکاری زنان دوستدار فرهنگ و آموزش تأسیس شده بود راضی میکرد^۱.

اولین کنگره بین‌المللی زنان در ایران در زمان فعالیت مستوره افشار در تهران تشکیل شد. خواهر مستوره افشار هائیده افشار بود که او هم در جمعیت نسوان وطنخواه فعالیت میکرد.

گیلان‌تاج امیر ابراهیمی، بانویی که در اولین روز تأسیس جمعیت شیروخورشید سرخ که بهمت علیاحضرت ملکه پهلوی تشکیل شد سمت نیابت ریاست را داشت

گیلان‌تاج امیر ابراهیمی (افخمی) فرزند علی (امیرالامرا) و مادرش عزیز (مفرح‌السلطنه) و همسرش عبدالرضا (سرلشکر افخمی) بود.

بانوئی نیکوکار، تحصیل کرده، خیر، روشنفکر و همسری وفادار و مادری لایق و زنی کم‌نظیر در جامعه زنان هم‌زمان خود بود.

از قبل از سلطنت سلسله پهلوی و زمان سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر با وضعی برآزنده در تمام اجتماعاتی که شوهرش حضور مییافت شرکت میکرد و با شخصیت ممتاز و سلیقه قابل تحسین که همیشه توجه همه را به‌بهرتر زیستن

(۱) صفحه ۴۹ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید

و حسن معاشرت جلب میکرد، در عین حال متدین و پای بند با اصول دین بود و چندین بار زیارت اماکن مقدسه و خانه خدا مشرف شد. از ۱۲ سالگی بخانه شوهر رفت و مدت ۵۵ سال بعنوان يك همسر نمونه در کنار شوهرش بسر برد.

در اولین روز تأسیس جمعیت شیروخورشید سرخ که بهمت علیاحضرت ملکه پهلوی تشکیل شد سمت نایب رئیس جمعیت را احراز کرد، این بانوی نیکوکار و وطن پرست همیشه برای رواج صنایع وطنی لباس خود را از پارچه های یافت ایران تهیه و بادوختی جالب بتن میکرد او خدمت بخلق را وظیفه اساسی خود میدانست.

در بهمن ماه ۴۲ درحالیکه خود را برای نماز آماده میکرد چراغ عمرش خاموش شد.

بانو گیلانتاج علاوه بر اینکه بانوئی خردمند و نیکوکار و مفید برای جامعه بود مادری نمونه بشمار میرفت. او نه فرزند (پنج پسر و چهار دختر) باسامی ذیل از خود باقی گذارد.

(۵ پسر و ۴ دختر) ۱:

۱ - سرتیپ مهدی افخمی

۲ - علی رضا افخمی

۳ - دریادار هوشنگ افخمی

۴ - امیر قاسم افخمی

۵ - جهانگیر افخمی

۱ - ملکه زمان افخمی

۲ - فخر اشرف افخمی

۳ - پوران افخمی

۴ - فرخ افخمی

(۱) منابع تهیه مطالب فوق شامل افراد خانواده بانو گیلان تاج و شناسائی

مؤلف است

فاطمه سلطان فراهانی

این بانوی بادانش و فرهنگ در ۱۲۸۲ قمری پای بهجهان هستی گذارد و در سال ۱۳۰۰ قمری باعموزاده خود میرزا محمود پسر میرزا احمد فراهانی ازدواج کرده است.

بانو فاطمه سلطان دختر حاج میرزا حسن خان و نواده شادروان سید ابوالقاسم قائم مقام فراهانی وزیر دانشمند محمدشاه قاجار بود.

این بانوی بزرگ در هنر سخنوری و علم و دانش در ادبیات فارسی و عربی بجائی رسید که محمود میرزا گردآورنده (نقل مجلس^۱) گوید که فاطمه سلطان را در سرودن شعر فارسی میتوان مانند (خنا) سخنور نامدار عرب دانست در کتاب (خیرات حسان) تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه که همزمان او بود چکامه شیوائی ساخته است که بخوبی پایه دانش و فکر بلند و پرمایگیش را در سخنوری آشکار میسازد.

این بانوی دانشمند همیشه از قید و اسارت زنان و نداشتن آزادی و نبودن راه برای تحصیل علم که باعث عقب ماندگی زنان شده رنج میبرد و لزوم کسب دانش را برای زنان در این چکامه بیان کرده است.

چو آفتاب پدیدار شد اگر يك چند

نهفته بود هنر در زنان دانشمند

هنر خلیفه فرزند باشد انسان را

همی بیاید کر زن بزاید این فرزند

بنات حوا اگر باکمال و معرفتند

سر سپهر در آرند بر، به خم کمند

زنان مثابه روحند نوع مردان جسم

زجان روشن باشد همیشه تن خرسند

ای آنکه طعن زنی برکمال و فضل زنان

بمال دیده که جهلت بسر خمار افکند

یکی است ناخن چنگال شیر ماده و نر
یکیست لعل بدخشان بتاج و گردنبند
مگر نه حضرت صدیقه دخت پیغمبر
فکند بالش رفعت فراز چرخ بلند
مگر نه مریم بانفس خود مجاهده کرد
سپس مر اورا باروح قدس شد پیوند
مگر نه آسیه شد در خشوع بیهمتا
مگر نه رابعه بد در خضوع بیماتند
مگر نه زبا خون‌جدیمه ریخت 'بخاک'
مگر نه لیلی مجنون خود فکند به بند
اگر به تأیث از قدر مردمان میکاست
خدا بشمس نمیخورد در بنی سوگند
زنان فراخور مدحند و لایق تمجید
که امهات کمالند و مستحق پسند
بویره شوی پرستان باخرد که شوند
به پیش شوهر خود همچو شیرینر بکمند
خداشناس و نصیحت‌پذیر و شوی پرست
خدا از ایشان خشنود و بزرگان خرسند
نه هر که مقنعه بر سر فکند شد بانسو
نه هر چه شیرین باشد بود شکر و قند
زنان باهنر الحق سزد که فخر کنند
از این صحیفه کشد خوشتر از صحیفه زند
نگاشت میراجلی (اعتماد السلطنه) نقر
یکی رساله زمشگ، ختن بساده پرند

در او نگاشت تمامی زنان فاضله را
نمود نام زنان را چوطبع خویش بلند
دعاش گویم باری چنانکه ای باری
بدور دهر از او دور دار درد و گزند

فانی، (بدری تندری)

بدری تندری در ۱۲۸۵ شمسی در تهران تولد یافت. پدرش شیخ حسینعلی کاشفی که معلومات قدیمه دارد در رستاخیز آزادیخواهان برای برانداختن کاخ استبداد از هواخواهان سید عبدالله بهبهانی بود و مادرش مریم خواهر سیدعبدالله بهبهانی است.

در سال ۱۳۰۳ شمسی با شادروان محمدتندری قمی ملقب به مصمص ازدواج کرد و مصمص نیز در سخنوری زبردست بود و تخلص «شیوا» داشت که بخشی از دیوانش بنام (کتاب سیاه) شامل داستانی منظوم و ابیاتی بنام «یادگار مجلس» در سال ۱۳۰۷ در زندان تهران سرود و در شهر قم چاپ شد.

فانی از این پیوند دو فرزند بیار آورد یکی پروین تندری و دیگری پرویز تندری.

فانی دارای معلومات قدیمی و لیسانس در ادبیات و زبان فرانسه و عربی است او از هنر کارهای دستی بهره مند و در نقاشی و سیاه قلم وارد و در نواختن تار استاد است.

این بانوی هنرمند دارای دوهزار بیت شعر است که بعضی از سرودم هایش در گلهای رنگارنگ چاپ شد و کتابی بنام (مقام زن در جهان) منتشر کرد. از سبک عراقی و رئالیسم پیروی مینماید. اینک چند نمونه از سروده هایش:

مادر وطن

بخیزید تا که درد وطن را دوا کنیم
خود را رها ز محنت و رنج و بلا کنیم
این مادر وطن که ز محنت بود مریض
درمان او سزد که ز حکمت دوا کنیم
ملت روا بود که شود یار میهنش
زیبید که جان خویش برایش فدا کنیم
افغان و آه تابکی و قیل و قال چند
بر فکرهای تازه قرن، اقتدا کنیم
هشیار گر شویم و بر آریم سر ز خواب
بیدار چاره جسته و کمتر خطا کنیم
ای زادگان کورش و جمشید همتی
کاندیشه‌های تازه به مغز آشنا کنیم
خوی بد و طبیعت ما گر عوض شود
اندر میان بحر تجدد شنا کنیم
باید کنیم جان بره مملکت نثار
شاید که قرض خویش از اینره ادا کنیم
(فانی) امید هست کز اعمال خویشتن
این مادر عزیز وطن را رضا کنیم

مهر تاج رخشان و مریم اردلان، فارغ التحصیلان مدرسه دخترانه امریکائی
در زمان سلطنت ناصرالدینشاه قاجار مبلغان مسیحی در تهران مدرسه
دخترانه امریکائی را تأسیس کردند ولی سالها شاگردان از دختران خارجی

صفحه ۲۵ کتاب زنان سخنور - جلد دوم

(۱) در مورد این بانوان در همین کتاب جداگانه مطالبی نوشته شده.

یا مسیحیان مقیم ایران بودند و دختران مسلمان بهیچوجه حق ورود به آنجا را نداشتند پس از مشروطیت که زنان شجاع و شیردل مثل بانو وزیراف و درة المعالی و طوبی آزموده اقدام به تأسیس مدارس جدید نمودند، مدرسه امریکائی توانست دختران مسلمان بپذیرد. معروف است روزی ناصرالدینشاه میل کرد که از مؤسسات آموزش امریکائی دیدن کند پرسش کرد آیا از دختران ایرانی کسی در این مؤسسه تحصیل میکند از ترس که نمیدانستند بگویند هست یا نیست گفتند فقط یک نفر. شاه خوشحال شد و روی تخته سیاه کلاس عبارتی نوشت که بعداً قاب طلا کردند و نگاهداشتند.

نخستین دختران ایرانی که در ۱۲۷۵ شمسی از مدرسه امریکائی فارغ التحصیل شدند دونفر باسامی مهرتاج رخشان و مریم اردلان بودند. در ۱۳۱۹ که وجود مدارس خارجی در ایران قدغن و این مدارس که شاگردان بسیار داشتند باتمام وسایل بدولت ایران واگذار شدند، مدرسه امریکائی ده سال تمام تعطیل بود تادوباره بنام ایران بیتئیل برای تدریس زبان انگلیسی تجدید حیات یافت.

قریب پانصد نفر زیر نظر میسیون امریکائی بادانشنامه خاتمه تحصیلی آن مدرسه بامضاء ومهر مستر جردن رئیس دانشگاه نیویورک فارغ التحصیل شدند.

از اولین فارغ التحصیلان این مدرسه بانوان هورآسافسا (شکوه) و صغری آزرمی، اختر کلاتری و یک دوشیزه ارمنی بودند و درجه تحصیلی آنان معادل تحصیلات مشابه در امریکا بود.

یکی از بانوان امریکائی که مدت ۵۰ سال باکمال صحت وتحمل زحمات برای تربیت دختران کوشش کرد میس دولتیل است که ایران را وطن دوم خود میداند حتی دوران بازنشستگی خود را بسرپرستی درمانگاهی که از طرف فارغ التحصیلان مدرسه امریکائی در خیابان خانقاه تشکیل شده اشتغال دارد.

میس دولتیل از طرف وزارت آموزش و پرورش ایران بدریافت یکتقطعه

نشان سپاس مفتخر شده و اکنون مدرسه سابق ایران بیت‌ئیل نیز بنام مدرسه عالی دماوند نامگذاری شده است.

بدرالملوك مصفا، رئیس ایرانی مدرسه ژاندارك

در سال ۱۲۶۵ برابر ۱۸۸۷ میلادی مدرسه ژاندارك فعلی بنام سن ژوزف توسط میسیون کاتولیکهای فرانسوی در تهران به خدمات فرهنگی پرداخت. چند سال بعد این مؤسسه بنام دبستان و دبیرستان منوچهری برسمیت شناخته شد. در مرداد ۱۳۲۰ طبق دستور دولت وقت از ادامه کار کلیه مؤسسات خارجی جلوگیری بعمل آمد. در نتیجه کلاسهای فارسی دبستان و دبیرستان منوچهری منحل شد ولی کلاسهای فرانسه آن باتوافق اولیای امور برای اطفال خارجی همچنان دایر بود. در سال ۱۳۳۲ برای هماهنگی مدرسه با مقررات وزارت فرهنگ از طرف خواهران راهبه فرانسوی تقاضای ایجاد یکباب دبستان و دبیرستان کامل با اسم ژاندارك و به اسم خانم بدرالملوك مصفا (پازارگادی) که در آن زمان دبیر مدرسه رضاشاه کبیر و مستخدم رسمی دولت بود بعمل آمد از همان زمان خانم بازارگادی بعنوان رئیس ایرانی مدرسه برای نظارت بر اجرای برنامه‌های فارسی مدرسه شروع بخدمت کرد که هنوز نیز بکار خود ادامه میدهد.

درة المعالی، اولین مؤسس دبیرستان دخترانه مخدرات در سنه ۱۳۲۳ قمری
درة المعالی دختر مرحوم سیدعلی شمس المعالی بود. مرحوم شمس المعالی
در عصر قاجار مخصوصاً در زمان سلطنت ناصرالدین شاه از شخصیت‌های بارز
زمان خود بشمار میرفت و مؤسس چندین مدرسه پسرانه و مشاور دربار

قسمتی از مطالب از صفحه ۴۵ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید
اقتباس و بقیه از طریق مصاحبه تهیه شده است.

از روزنامه اطلاعات ۱۸ اسفند ۱۳۵۰

قاجار بود. ابتدا طبیب معیرالملک و بعد طبیب مخصوص ناصرالدینشاه شد. در خیابان سقاباشی بمداوای مردم با داروهای گیاهی اعجاز مینمود (بخصوص در مداوای سنگ کلیه) در منزل خود مدرسه‌ای بنام مدرسه اشراف تأسیس^۱ نمود که بعد از فوت او در سال ۱۳۲۷ قمری بوزارت فرهنگ واگذار شد. بانو درة المعالی چون پرورش یافته محیط علم و دانش بود و از آزادی خواهی بهره داشت در پیشرفت سطح فکر و آزادی زنان آرزوهای فراوان داشت این خانم تحصیلات اولیه را نزد پدر و از لحاظ علوم متداول زمان نزد استادان آموخت او در نظم و نثر زبانهای فارسی و عربی دست داشت و شعر خوب میسرود و در آثرمان برای نسل جوان فداکاریها نمود و با سرمایه شخصی در ۱۳۲۲ قمری مدرسه مخدرات را در محله عربها تأسیس نمود که بعد بسبب ازدیاد تعداد شاگردان تغییر محل داد و عده دانش آموزان به ۲۰۰ نفر رسید و به کوجه صدراعظم نوری در پامنار منتقل شد.

ابتدا معلمین آنها از بین بستگان و خویشان که اغلب جزو زنان روشنفکر و دانشمند بودند انتخاب کرد و همیشه از طرف مردم عامی و ملانمایان با مشکلات فراوان روبرو بود. درة المعالی در زمان خویش از لحاظ سیاسی خدمات بسزائی نمود مخصوصاً بعنوان اعتراض نسبت بقرارداد ۱۹۰۷ میلادی که ایران را تحت نفوذ اجانب قرار داده بود اجتماعاتی از زنان آثرمان ترتیب داد و آنان را به تحریم امتعه خارجی تشویق نمود و حتی در مجلس با تهدید و کلا را و ادار بمخالفت با قرارداد میساخت او اغلب با صدیقه دولت آبادی و سایر بانوان فهمیده بقهومخانه‌هایی که از قند خارجی استفاده میکردند میرفت و آنان را از مصرف قند ممانعت مینمود و بسایر اصناف و طبقات نیز نیت خود را منعکس کرده مردم را تشویق به استفاده از امتعه وطنی مینمود. در اغلب مدارس آثرمان پارچه‌های یزدی و کرمانی را رواج میداد تا بالاخره با جدیت بانوان و سایر مردم وطنخواه قرارداد ۱۹۰۷ میلادی بلااثر گردید بیشتر این اجتماعات و کنفرانسها را که برای پیشرفت بانوان بود در

(۱) این مدرسه سپس صفوی نامیده شد.

منزل شخصی خود برپا میکرد.

در مدرسه مخدرات که بعد دبیرستان شد و در سال ۱۳۰۶ فارغ التحصیل دیپلمه داد از استادانی مانند مسیو احمدخان برای زبان فرانسه و میسو علیخان برای ریاضیات و فاضل اعمی برای فقه و عربی استفاده میکرد. همیشه حقوق گراف دبیران را از ثروت شخصی خود میپرداخت و بدانش آموزان تحمیل نمیکرد.

در ۱۳۰۲ مدرسه دیگری بنام درة المدارس در کوچه ناظم الدوله پشت مسجد سپهسالار تأسیس نمود درة المعالی شعر میسرود و مقدار کمی از اشعارش در دست است او درباره تشویق سربازان بختیاری گفته:
بهدا در دست علی همرهت محتشما مهر وطن همرهت

اغلب با نویسندگان و شعرای زمان خود جلسات مشاعره داشت و چون یکی از فرزندانش دکتر علیرضا خان هوشی سخن سنج و شاعر دوست بود و حید دستگردی و ایرج میرزا و ملک الشعراء بهار از محضر او استفاده می نمودند و ایرج میرزا اشعاری درباره او سروده که در دیوانش هست.
درة المعالی علاوه بر اینها مقام زهد و تقوی داشت سالها قبل که از جمعیت‌های خیریه و پرورشگاهها خبری نبود عده‌ای از یتیمان و اطفال بی سرپرست را بخرج خود نگهداری میکرد خوراک و نظافت و بهداشت آنانرا شخصاً رسیدگی میکرد.

مطابق سنت اسلام در ماه رمضان بستگان و خویشان را سرکشی میکرد و کمکهای مادی و معنوی مینمود و در ماه رمضان مجلس تلاوت قرآن و ادعیه در منزل خود برپا میداشت و بسیار پای بند امور دینی بود. در عین روشنفکری و آزادیخواهی دختران را بداشتن ایمانی صحیح و اتخاذ راه راست تشویق میکرد افکار صحیح و روشن و اتکاء بنفس را بآنها تلقین میکرد و حجاب را همیشه مانع پیشرفت زنان میدانست.

همین افکار بانوان تحصیل کرده ایران بود که زمینه را برای مبارزه و رفع مشکلات برای کشف حجاب آماده و در ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ شاهنشاه

رضاشاه کبیر سرسلسله خاندان پهلوی فرمان رفع حجاب داد و زنان ایران را از قید و بندهای بیجا رهانید و درهای دانشگاه را بروی زنان گشود و سپس بهمت و شجاعت شاهنشاه محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه آریامهر در ۱۳۴۱ فرمان انقلاب سفید و تساوی حقوق زن و مرد که از آرزوهای دیرینه زنان ایران بود جامعه عمل پوشید.

درة المعالی در شهریور ماه ۱۳۰۳ بمرض سکنه قلبی دارفانی را وداع کرد و بر حسب وصیت خودش در خانه شخصی خود در خیابان سقاباشی اول کوچه شمس المعالی مدفون است اغلب مردم خیر و فرهنگ دوست برای خواندن دعا و فاتحه جهت آرزوی روح آن شادروان بزارش میروند. از او دو دختر و دو پسر باقی ماند، دختر اول شمس النهار که مدرسه مخدرات را سالها اداره میکرد و مدرسه بعد از فوت او بوزارت فرهنگ واگذار شد.

دختر دوم شمس الضحا که سالها مدرسه درة المدارس را اداره میکرد. پسر اول درة المعالی دکتر علی رضا خان هوشی ملقب به فیلسوف الدوله تحصیلات خود را در فرانسه فراگرفت و طبیب مخصوص احمدشاه قاجار بود و در کوچه پشت مسجد سپهسالار طبابت میکرد او از مشروطه خواهان بود و در صف مجاهدین فداکارها نمود و در ۱۳۱۲ درگذشت.
پسر دوم - بنام محمد هوشی که از صاحبمنصبان وزارت کشور میباشد.

بی بی خانم وزیراف، مؤسس دبستان دوشیزگان در ۱۳۲۴ هجری قمری این بانوی فاضل و ارزشمند بگردن جامعه زنان ایران حق بزرگی دارد. او در فضای تاریک روزگاران پیش مشعل نورانی دانش را فراراه دختران و زنان پای در زنجیر نهاد، آنان که زندانی تعصبات خشک والدین و یا

(۱) مطالب از ص ۵۰ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید و مصاحبه با محمد هوشی پسر بانو درة المعالی تهیه شده است.

شوهران خود بودند و حتی از بکار بردن کلمه (دوشیزه) که لطیف‌ترین و مناسب‌ترین واژه برای دختران معصوم بود وحشت داشتند (سخن از اواخر دوره قاجاریه و هنگامی است که صنایع‌الدوله برمسند وزارت معارف آنروز تکیه داشت). در چنین روزگار سیاهی بود که بانوئی روشنفکر اولین آموزشگاه دخترانه را تأسیس کرد و بر آن نام مدرسه دوشیزگان ایران نهاد.

این بانوی روشنفکر آزاده بی‌بی خانم وزیراف بود که در سال ۱۳۲۴ قمری مطابق ۱۸۲۳ خورشیدی نخستین آموزشگاه دخترانه را در ایران بنیان گذاشت اما این اقدام شجاعانه از همان روز اول با مخالفت شدید جماعت متعصب روبرو شد و کار بجائی کشید که سیدعلی شوشتری بکمک و تحریک شیخ فضل‌الله نوری بعنوان اعتراض در آستانه حضرت عبدالعظیم متحصن شد و ضمن تحصن تکفیر نامه‌ای نیز صادر کرد که در آن گفته شده بود وای بحال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تأسیس شود و این تکفیر نامه در آن زمان دانه‌ای یکشاهی فروش رفت و حتی بازار سیاه پیدا کرد.

چون صحبت از ویران کردن ساختمان مدرسه در میان بود بی‌بی خانم وزیر معارف وقت که همان صنایع‌الدوله بود شکایت برد لیکن وزیر بسوی گفت بخاطر مدرسه شما میخواهند مملکتی را به آشوب بکشند. صلاح در این است که مدرسه را تعطیل کنید بی‌بی خانم غمگین و آزرده خاطر اطاق وزیر را ترك گفت و بناچار مدرسه خود را بمدت یکسال تعطیل کرد یکسال بعد وقتی مجلس شورای ملی بتوپ بسته شد بی‌بی خانم مجدداً نزد وزیر معارف رفت و این بار تقاضای او بشرط حذف واژه (دوشیزه) از تابلو مدرسه موافقت شد (در آثرمان کلمه دوشیزه را محرك و شهوت‌آور می‌پنداشتند) شرط دیگر این بود که مدرسه دختران بین ۴ تا ۶ سال را بپذیرد و دختران بزرگسال را مرخص نماید و بی‌بی خانم بخاطر حفظ مدرسه‌اش دستور وزیر را اجرا کرد.

چندی بعد طوبی آزموده که او نیز از بانوان فاضل آثرمان بود از بی‌بی خانم تقاضای شغل معلمی کرد ولی چون در آنموقعیت نیازی بمعلم

بعد از اسلام . ۱۳۳

دیگر نبود بدینجهت طوبی آزموده دبستان دیگری بنام ناموس در تهران تأسیس کرد.

سپس بی بی خانم در مدرسه خود دارالایتامی بوجود آورد که در آن عده ای از دختران بی سرپرست را نگهداری نمود.

بی بی خانم دختر وزیراف و همسر موسی خان میرپنج بود و از وی سه فرزند، یک پسر و دودختر بیادگار ماند.^۲

طوبی آزموده، مؤسس دبیرستان ناموس در تهران

طوبی آزموده از چهره های درخشان بنیان گذار فرهنگ و آموزش زنان معاصر ایران و بانوئی روشن بین و بیداردل بود.

در سال ۱۲۸۶ شمسی در شرایط سخت اجتماعی با همت و پشتکار قابل تقدیر دامن همت بکمر زد و دبستان دخترانه ناموس را در تهران تأسیس کرد.

افتتاح مدرسه دخترانه در آنروزگار بدون برخورد با مشکلات و موانع عدیده امکان پذیر نبود او با روح بلند و تدبیر قابل تمجید و تحسین خود در این راه دشوار گام نهاد و سرانجام بر همه مشکلات پیروزماندانه فائق شد.

چون در ایام کودکی بوسیله خانواده روشنفکر خود عقب ماندگی بانوان ایرانی را درک کرده بود برای جبران این سیه روزی مشعل نورانی علم و دانش را فراراه زنان زمان خود قرار داد. بعد از افتتاح مدرسه در مقابل تکفیر متعصبین مذهبی پیش بینی های لازم را با برنامه دقیق و منطبق

(۱) استاد علینقی وزیر زنده کننده موسیقی اصیل ایرانی و بانو اعلم و افضل وزیری فرزندان بی بی خانم وزیراف هستند و افضل وزیری در سال ۱۳۲۸ درباره منع تعدد زوجات و رفع حجاب مقالاتی در روزنامه شفق منتشر کرد که متأسفانه در آن زمان با مخالفت دولت روبرو شد.

(۲) مطالب از طریق مصاحبه با افضل وزیری و منابع و مآخذ دیگر تهیه شده است.

با افکار دسته‌ای از مردان متدین و متعصب بعمل آورد و کار خود را با قوانین آئین مقدس اسلام تطبیق داد. هر سال در ایام سوگواری چندین روز متوالی مجلس روضه‌خوانی در سالنهای مدرسه ترتیب میداد از اولیاء دانش‌آموزان و اهل محل دعوت بعمل می‌آورد و کلمات برگزیده مولای متقیان حضرت علی علیه‌السلام را به‌حضر گوشرده مینمود که فرموده است فرزندان خود را برای زمان آینده تربیت نمائید و همچنین تفسیر قسمتهائی از قرآن، کتاب مقدس آسمانی که آموختن علم و دانش را از اهم وظایف مسلمانان دانسته و شاخص امتیاز مسلمانان را از یکدیگر فضیلت و تقوی دانسته و بنابه آیه مبارکه طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمه. بدین ترتیب با اخذ تدابیر متناسب از آشوب و جنجال و مزاحمت مردم جلوگیری کرد و از تاریخ تأسیس مدرسه تا زمان فوت این زن نیکوکار بیش از ۳۰ سال طول نکشید.

آرزو و کمال مطلوب این بانوی روشن‌بین رفع حجاب و ورود بانوان بدانشگاه بود که خوشبختانه این آرزوی مهم یکسال قبل از مرگش یعنی در ۱۷ دی ۱۳۱۴ که بفرمان شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر کشف حجاب بعمل آمد و راه ورود بدانشگاه برای زنان گشوده شد برآورده گردید.

طوبی آزموده بدریافت تقدیرنامه و نشانهای علمی درجه ۱ و ۲ و ۳ که هنوز فرمان آن در دفتر دبیرستان محفوظ است نائل شد.

او مؤسس اولین دبیرستان ملی دختران در ایران بود که در سال ۱۳۰۷ شمسی دختران دبلمه با معلومات عمیق بجامعه تحویل داد.

طوبی آزموده یکی از مقتدرترین زنان فرهنگی عصر خود بود بانوئی واقع‌بین و بی‌نظیر، روشنفکر و شیردل و بسیار سیاستمدار بود. مهم این بود که هدف و مقصد طوبی آزموده کسب درآمد و تحصیل مال و منال نبود و حتی از محل وجوه دریافتی از محصلین مستغنی بمحصلین بی‌بضاعت کمک‌شایانی مینمود. اگرچه آنمرحومه در زمان خود توفیق مشاهده بیشتری از نتایج و ثمرات اقدامات خود نیافت ولی روح او از نتیجه فعالیتهایی که بمناسبت پرورش صحیح بانوان بعمل آورد شاد است. عده‌ای از بانوان که بعد از تحصیلات با طوبی آزموده همکاری داشته‌اند عبارتند از احترام‌السادات

آموزگار مادر دکتر آموزگار و افشار طوس (حجازی) و فخری وزیر، خشایار (قویمی) که هر کدام چند فرزند با تحصیلات عالی بجامعه تحویل داده‌اند و بانوان معدل شیرازی و صفوی و شهابی و طوبی مشکوة نفیسی و فخر عظمی عادل خلعتبری و عفت نجم‌آبادی و عده دیگر.

بعد از فوت طوبی آزموده امتیاز دبیرستان به اسکندر آزموده که برادر زاده آن مرحوم و بکارهای دبیرستان وارد بود داده شد که بسرپرستی طوبی مشکوة نفیسی که از دیپلمه‌های آندبیرستان و سالها معاون آن بود اداره شود و معاونت مدرسه را صغری راد (اسکندر آزموده) بعهده گرفت در ۱۳۱۹ شمسی بسبب کسر بودجه دبیرستان را باتمام وسایل فقط بشرط اینکه همیشه باین نام^۱ باقی باشد بوزارت فرهنگ تقدیم کردند و مدتی هم بانو راد آنرا اداره مینمود تا بانو لطفی که تحصیل کرده و فرهنگ دوست و شریف است از طرف وزارت فرهنگ زمان به ریاست دبیرستان انتخاب گردید. طوبی آزموده متولد ۱۲۵۷ شمسی دختر مرحوم میرزا حسن خان سرتیپ همسر مرحوم عبدالحسین میر پنج بود، او در زمان حیات تحت مراقبت پدر و شوهر و نزد معلمین مخصوص بتحصیل زبان فارسی و عربی و فرانسه پرداخت و مدت ازدواجش کوتاه بود و فرزند هم نداشت و در تاریخ اول مهر ماه ۱۳۱۵ شمسی درگذشت^۲.

بانو بهزادیان، اولین زن از مؤسسين دبیرستان زرتشتیان

دبیرستان ودبستان زرتشتیان وابسته بانجمن زرتشتیان که بعد دبیرستان انوشیروان دادگر و دبستان گیو نامیده شد.

(۱) و فعلا بنام دبیرستان شهناز معروف است.

(۲) مؤلف دوران دبیرستان خود را در مدرسه ناموس و تحت تعلیم بانو طوبی آزموده گذرانده و باینجهت شناسائی دقیقی نسبت به ایشان دارد و مقاله را از طریق این شناسائی شخصی نزدیک و همچنین بوسیله مصاحبه باتیمسار اسکندر آزموده برادرزاده طوبی آزموده تهیه کرده است.

بانو خانم بهزادیان با سابقه‌ترین و فعالترین زنی است که در این دبیرستان مشغول خدمت بود و تمام عمر وزندگانی خود را وقف خدمت فرهنگی نمود. بانو بهزادیان فرزند کیخسرو و مهربانو است.

از سن دوازده سالگی با تصدیق‌شش ابتدائی از «دبستان پاریسیان دختران زرتشتیان» با کمک پدر و استادش مرحوم مترجم‌الهامیون فراوشی با مؤسسه زرتشتیان همکاری میکرد و در حین انجام خدمت مشغول ادامه تحصیل بود بعد از چند سال بهمتری رستم بهزادیان درآمد که در ادامه بکار و خدمت بفرهنگ با ایشان همفکری داشت.

بانو بهزادیان فرزندی ندارد و پس از فوت همسر که بیش از چندسالی از ازدواج آنها نگذشته بود ادامه کار و انجام وظیفه بسمت دبیری و سرپرستی دبیرستان مشغول بود و مدت ۵۵ سال فعالیت فرهنگی داشت. او مدت ۹ سال افتخار سرپرستی شاهزاده خانم فاطمه پهلوی را در دبیرستان عهده‌دار بود. با کانون حمایت کودکان و جمعیت شیر و خورشید سرخ و سازمان پیش‌آهنگی ایران همکاری و همچنین در جمعیت خیریه فرح پهلوی نیز عضویت دارد.

از بدو تأسیس سازمان زنان فعالیت زیادی در زمینه عضویت زنان زرتشتی در سازمان زنان بعمل آورد.

بانو بهزادیان در ۱۳۴۶ بازنشسته شد و با وجود کبر سن بفعالیت‌های اجتماعی در انجمن زرتشتیان ادامه داد.

خدمات و جدیت زیاد این بانوی فرهنگ دوست قابل تقدیر است تمام دختران تحصیل کرده دبیرستان انوشیروان دادگر نام او را با کمال محبت و احترام یاد میکنند.

او بانویی فداکار و با پشتکار و در حفظ آداب و سنن ایرانی جدی و در امور اخلاقی و تربیتی دختران بینهایت مراقب و کوشا بود.

(۱) مطالب از طریق مصاحبه با بانو خانم بهزادیان تهیه شده است.

خانم امیلی، مدرسه فرانکوپرسان

مدرسه فرانکوپرسان در ۱۲۸۵ شمسی بوسیله یوسف‌خان ریشارد مؤدب الدوله^۱ تأسیس شد. یوسف‌خان ریشارد همینکه دو دخترش نشاط السلطنه (امیلی) و نشاط الدوله (قمرخانم) بسن تحصیلی رسیدند مدرسه فرانکوپرسان را بصورت کلاس خصوصی در منزل دائر نمود. دوستان و آشنایانش که مایل بتحصیل دختران خود بودند با او همکاری کردند و رفته رفته عده شاگردان زیاد شد و کلاس خصوصی تبدیل بمدرسه گردید.

مدرسه فرانکوپرسان یکی از بهترین مدارس دختران ومجهز با آزمایشگاه و وسایل سمعی وبصری بود مرحوم مؤدب الدوله ریشارد برای مقابله با مخالفین واداره مدرسه زحمات فراوانی کشید و از روش عقلانی توجه به سیاست روز استفاده و مدرسه را اداره مینمود.

در زمان وزارت نصیرالدوله که تصمیم به تأسیس دارالمعلمات و ۱۰ دبستان دخترانه گرفته بود مؤدب الدوله از لحاظ تجربه کافی که در اداره مدرسه داشت بریاست دارالمعلمات نسوان برگزیده شد و دارالمعلمات در همان مدرسه فرانکوپرسان تأسیس گردید.^۲

هنرمندان بزرگ گمنام (موچول و نصرت مستغنی، مدیران شمس المدارس در ۱۲۸۸ شمسی)

در نوروز ۱۲۷۷ شمسی درست مقارن تحویل سال پدر ومادری هنرمند دارای دختری شدند که او را موچول نامیدند پنج سال بعد نیز دارای دختر

(۱) ناصرالدین شاه پدر یوسف‌خان را که فرانسوی بود برای تدریس در مدرسه دارالفنون از فرانسه استخدام کرد او با بانویی ایرانی ازدواج نمود وبدین مبین اسلام مشرف شد.

(۲) مطالب از صفحه ۶۱ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید ومنابع دیگر تهیه شد.

دیگری بنام نصرت شدند. این دو خواهر بدون تردید از نوایغ و نوادر روزگار بشمار میروند زیرا بدون اینکه بمدرسه بروند و یا پدر و مادر هنرمندیکه غرق در حرفه نقاشی خود بودند بآنها توجه زیادی نمایند هر دو از بزرگترین و دانشمندترین و هنرمندترین افراد عصر خود در ایران شدند مخصوصاً نصرت که در کسب هنر و علم چنان عشق و علاقه نشان میداد که بدون تردید این ذوق را در اشخاص کمتر میتوان یافت او پشتسر برادر بزرگتر نقاش خود ایستاده نقاشی کردن او را ملاحظه و تقلید میکرد و آنرا بعالیترین حد تکامل میرسانید، هر کس دانشی داشت از او سؤالات میکرد همه را یادداشت میکرد بعدبامراجعه بکتاب دائرةالمعارف آن مطالب را بوجه کامل فرامیگرفت و در نتیجه این عشق و علاقه و پشتکار بی نظیر نقاشی هنرمند شد و مرحوم کمال الملک میگفت کار من نسبت بکار نصرت مستغنی مزیتی ندارد، او ضمناً تابلوی نقاشی خود را با ابریشم میدوخت و یا باقالی میبافت و بقدری در اینکار مهارت داشت که تشخیص اینکه کدامیک نقاشی و کدامیک ابریشم دوزی است مشکل بود. قریب ۲۰ رشته هنری اختراع کرد مثلاً آرایش مبل باساقه گندم بطوریکه هیچکس نمیفهمید بچه طریق به اینصورت درآمده و نیز در صنعت میناکاری در عصر خودش بی نظیر بود.

این دوخواهر نابغه از جهت مراتب اخلاقی نیز بی نظیر بودند در سال ۱۲۸۸ مدرسه ای بنام شمس المدارس تأسیس کردند که بعداً دبیرستان شدو بسیاری از خانمهای فاضل و دانشمند این زمان در مکتب مستغنی ها تربیت شدند و از خرمن دانش و فضائل این دوخواهر بهره مند گردیدند چندی بعد که نام شمس المدارس به (آفتاب) تبدیل شد، نصرت مستغنی استاد زبان و ریاضیات و علوم طبیعی و هنری آنجا بود، خواهر بزرگتر هم که مظهر اخلاق و بزرگواری بود، ادبیات و تاریخ و جغرافیا میآموخت سطح اخلاق در مدرسه شمس المدارس بشهادت تمام کسانی که در آن مکتب درس خوانده اند عالی و کم نظیر بود، پس از ۳۰ سال زحمت و مرارت وانجام بزرگترین خدمات اخلاقی و فرهنگی چون وزارت معارف یا فرهنگ وقت

هیچگونه کمک و مساعدتی بآنها نمیکرد مجبور شدند مدرسه را تعطیل کنند سپس خواهر بزرگتر همسری انتخاب کرد و دارای دو فرزند شد^۱ ولی خواهر کوچکتر (نصرت مستغنی) ازدواج نکرد و با اینکه مردانی بزرگ آرزوی همسری او را داشتند ولی نصرت میگفت من با هنر و علم ازدواج کرده‌ام و نخواهم توانست کسی را خوشبخت کنم. صنایع متنوع نصرت مستغنی خود موزه کم نظیری بود که پنج اطاق بزرگ را پر کرده بود و مردم بدیدن آثار هنری و تابلوهای او میرفتند چون اهل تظاهر و خودنمایی نبود کارهای خود را از موزه شخصی بیرون نمیداد و هیچگونه نمایشگاهی ترتیب نمیداد، هنرمندان خارجی که مخصوصاً برای دیدن آثار هنری این هنرمند دانش‌پژوه بایران می‌آمدند از دیدن این همه تنوع در هنر متحیر و مبهور میشدند نصرت مستغنی شب و روز کار میکرد و تفریح و تفرین او تنوع هنرش بود و هر چندماه رشته تازه‌ای در هنر اختراع میکرد.

پایان زندگی این دو خواهر نابغه بی‌نهایت رقت‌انگیز و اسف‌آور بود، خواهر بزرگتر علاقه وافری بفرزند کوچک خود پرویز وارسته داشت ولی متأسفانه او در عنفوان جوانی از دست رفت و مادر پس از مرگ فرزندبسرای جاودانی رفت. خواهر کوچکتر یعنی نصرت مستغنی چند سالی تنها زندگی کرد و تا دقیقه آخری که چشمانش باز بود دستهایش در حرکت بود در خانه محقری تاریک و تنها با دستهایی پیچیده از رماتیسزم کار میکرد و شبی در سال ۱۳۴۱ شمسی از تخت بزر افتاد و دیگر چشم نگشود و جان بجان آفرین تسلیم کرد^۲.

(۱) دکتر خسرو وارسته و پرویز وارسته که پرویز وارسته معلم زبان فرانسو و رئیس دفتر والاحضرت شاهپور احمدرضا بود و دکتر خسرو وارسته استاد فلسفه و ادبیات فرانسه است که فعلاً در دانشگاههای امریکا سمت استادی دارد.

(۲) مطالب از صفحه ۴۵ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید و نیز از طریق مصاحبه با پروفسور وارسته تهیه و تنظیم شده است.

ماه رخ گوهر شناس، مدرسه ترقی بنات

بانو ماه رخ گوهر شناس در ۱۲۸۸ قمری در تهران متولد شد. پدرش حاجی میرزا جعفر و همسرش میرزا محمدباقر تاجر بود او زنی نوع دوست و باتقوی و از جمله زنانی است که در انقلاب مشروطیت با همفکران خود جمعیتی ترتیب داد، افراد این جمعیت هم قسم شدند که برای احقاق حقوق زنان از جانفشانی و کشته شدن و تحمل سختی و مرارت دریغ نورزند.

این جمعیت آرم مخصوصی داشت عبارت از یک حلقه انگشتری که دو دست بهم فشرده بر آن نقش بسته بود (که همگی در انگشت داشتند) آنها در تظاهرات مجلس شورای ملی و مخالفت با استعمال امتعه خارجی با سایر زنان روشن بین شرکت مؤثر داشتند و این زن در حالیکه برای نجات زنان کوشش میکرد از طرف زنان ناسزا میشنید و حتی او را در چاله انداختند و بر اثر صدمه ناشی از آن تا آخر عمر گرفتار ناراحتی پا بود.

در کوچه ظهیرالاسلام مدرسه‌ای بنام ترقی بنات تأسیس کرد که از جمله شاگردانش بانو قدسیه حجازی و بانو بامداد میباشند. این بانوی آزادیخواه فداکار با اینکه تحصیلات عالی نداشت بر موز فن تربیت آشنا بود و همیشه سعی میکرد مادران عفیف و عالم و دانشمند بجامعه تحویل دهد.

چون در ابتدا شوهرش با اقدامات فرهنگی او مخالفت داشت یکی دو سال تأسیس مدرسه را پنهان کرد و وقتی رازش برملا شد شوهرش برسینه خود میکوفت و میگفت: «در آندنیا وقتی پدرت از من بازخواست کرد که دخترم را بتوسپردم چرا گذاشتی بکار خلاف دین و تقوی پردازد چه جواب دهم».

مدرسه ترقی بنات چنان پیشرفت کرد که دختران و پسران کوچک در کنار هم در کلاس درس مینشستند و درس میخواندند و آنقدر اعتماد مردم را جلب کرده بود که حتی فرزندان پیشوای مذهبی شهر در آنجا درس میخواندند.

چون آموزگار زن کمیاب بود مردان خوش نام دانشمند از جمله آقا محمد مهران که در آثرمان مشغول تحصیل در دارالفنون بود در این مدرسه

تدریس مینمودند.

بانو ماهرخ گوهرشناس در ۱۳۱۷ بدرود زندگی گفته است^۱.

بانو صفیه یزدی، مؤسس مدرسه عفتیه

بانو صفیه یزدی علیرغم رویه ملانمایان که مدرسه رفتن دختران را خلاف شرع وانمود میکردند با اینکه همسرش یک روحانی بود دست بتأسیس مدرسه عفتیه زد.

بانو صفیه یزدی همسر شیخ محمدحسین یزدی یکی از پنج تن مجتهدین طراز اول تهران بود که از طرف علما و مراجع تقلید بعنوان حاکم شرع و برای نظارت و مراقبت نسبت به تصمیمات و کلای مجلس تعیین شده بودند^۲. آشیخ محمدحسین یزدی با اینکه اجتهادش با تأیید آخوند ملاکاظم که مرجع تقلید مسلمانان بود انجام گرفت چون تحصیل علم را مغایر با اصول دین نمیدید همسر خود را تشویق کرد تا مدرسه دخترانه تأسیس کند و بانو صفیه در ۱۲۸۹ در خیابان سیروس مدرسه دخترانه‌ای بنام مدرسه عفتیه تأسیس کرد.

این بانوی روشنفکر به دستور شوهر غیر از برنامه تحصیلی برای دختران درباره مقام و حقوق زن سخنرانی میکرد تا جائیکه از طرف وزارت فرهنگ وقت باو اخطار شد غیر از برنامه تحصیلی موضوعات دیگری برای شاگردان مطرح نشود، نفوذ و تشویق مرحوم شیخ محمد حسین یزدی که مردی متدین و وارسته بود باعث ادامه خدمت بانو صفیه میشد. صفیه دختری بنام مرصع داشت^۳.

(۱) مطالب از صفحه ۳۵ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید و مصاحبه با افراد مطلع تهیه شده است.

(۲) برای اینکه قوانین موضوعه مخالف دین مبین اسلام نباشد.

(۳) مطالب از صفحه ۳۱ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید و آشنائی مؤلف باخانواده صفیه یزدی تهیه شده است.

مرصع بمعلومات جدید و ریاضی آشنا بود و موسیقی میدانست و بعداً مدیر یکی از مدارس دولتی شد. از معلمانی که در دبیرستان عفتیه تدریس میکردند ابوالقاسم نراقی، میرزا محمدخان نراقی، آقا شیخ احمد اشکوری، بدرالملوک وثیقی، نصرت تقوی و محترم لطفی بودند.

بانوان کامیاب - وفائیه مدحت - لیلیان کیپس، تاریخچه مختصر مدرسه تربیت بنات

مدرسه تربیت بنات در حدود سال ۱۲۹۰ شمسی تحت نظامت يك هیئت چند نفری (کمیته بنین و بنات) شروع بکار کرد. در بدو تأسیس نظامت مدرسه که فقط شش کلاس داشت بمعهد بانو کامیاب بود، بعد از او بانو وفائیه مدحت (معلم خط) و شش نفر معلم دیگر که باسامی دروسی که تدریس میکردند ناامیده میشدند مدرسه را اداره می-کردند و انتخاب آنان همیشه با کمیته بود.

در سال ۱۲۹۲ شمسی امریکائی جوانی بنام میس لیلیان کیپس برای اداره امور داخلی مدرسه از امریکا بایران اعزام شد. در ۱۲۹۶ شمسی حدود ۲۰ نفر از شاگردان کلاس ششم باخذ گواهینامه ابتدائی نائل آمدند و از این عده برای آموزش و کارهای اداری مدرسه تعدادی مشغول خدمت شدند.

در ۱۳۰۲ شمسی مدرسه تربیت بنات اقدام بتأسیس کود کستان و دبیرستان نمود.

در حدود سال ۱۲۹۸ شمسی مدیر مدرسه (میس لیلیان کیپس) بعلت ابتلا بمرض حصبه در ایران درگذشت و خانم وفائیه مدحت که ناظم بود موقتاً مأمور اداره مدرسه شد.

در ۱۳۰۵ مدیر دیگری بنام دکتر (کوی) دکتر در تعلیم و تربیت از امریکا مجدداً برای ریاست دبیرستان عازم ایران شد مشارالیها بعلت موقعیت خاص آثرمان که موفقیتی در پیشرفت دختران نمیدید ناچار باستعفا گردید

بعد از اسلام . ۱۴۳

و بامریکا مراجعت کرد.

مجدداً اداره دبستان و کودکستان و دبیرستان به بانو مدحت واگذار شد و در ۱۳۰۷ شمسی او نیز کناره گیری کرد و روح انگیز فتح اعظم که سابقه چندین سال تدریس در آن دبیرستان و دبستانهای دولتی داشت عهده دار اداره امور مدرسه شد.

در ۱۳۰۸ شمسی امریکائی دیگری بنام میس اولدشارپ برای اداره امور مدرسه از امریکا استخدام شد در آنزمان چون وزارت فرهنگ با تعطیلات مذهبی بهائیان از قبیل سوگواری و غیره موافق نبود در ۱۳۱۲ شمسی دبیرستان تربیت بنات را برای همیشه بست و تمام مدارک مدرسه بحضیرةالقدس منتقل گردید.

سپس بواسطه مخالفتهای شدید مذهبی بدستور باتما نقلیح حضیرتالقدس خراب شد و تمام مدارک لازم از بین رفت^۱.

فروغ آذرخشی، مؤسس مدرسه فروغ در مشهد

فروغ در سال ۱۲۸۳ شمسی در محله اراک مشهد متولد شد او در خانه شخصی خود اولین مدرسه دختران را بنام (مدرسه فروغ) بوجود آورد شهامت این زن درتأسیس اولین مدرسه دختران در آن زمان آشفته و پرهرج و مرج آنهم دریک شهر مذهبی بسیار تحسین آمیز و شگفت آور بود فروغ آذرخشی (نوه شجاع السلطنه) با این اقدام بزرگ و چشم گیر خود مرتجعین را بشدت برآشفت و بخشم آورد. آنها او را به لعن و تکفیر کشانده و بی دین خواندند ولی او تحریکات وشایعات و لعن و تکفیر مرتجعین را نادیده گرفت و بکار خود ادامه داد و یکروز این شایعه برسر زبانها افتاد که میخواهند مدرسه را آتش بزنند او ظاهراً به سکوت ادامه داد و در پنهان با چند نفر از نزدیکان و فرزندان بزرگ خود قرار پاسداری مدرسه را گذاشت.

(۱) مطالب از طریق مصاحبه با کارکنان سابق مدرسه تهیه شده است.

مبارزه آغاز گشت، مسلح شدند، و این پاسداری دوسال ادامه داشت عاقبت (فروغ) موفق شد که مرتجعین را بجای خود بنشاند. مخالفین یکروز فروغ آذرخشی را برای مذاکره دعوت کردند آنها میگفتند که دخترهای ۶ تا ۷ ساله نباید بمدرسه بروند و دخترها تا ۹ سالگی باید در خانه بمانند مثلاً نباید روی نیمکت بنشینند ولی فروغ نمیخواست تسلیم شود مبارزه را ادامه داد. شایعات ادامه داشت و عده‌ای نیز از فرستادن بچه‌های خود بمدرسه خودداری کردند فروغ جدیت کرد خانواده‌ها را مطمئن ساخت و تعهد کرد که هیچگونه لطمه‌ای به فرزندانشان وارد نخواهد آمد این مبارزات پنج سال ادامه داشت تا اینکه فروغ با شهامت و بردباری (مدرسه بانوان) را تأسیس کرد کم کم مردم اعتماد نمودند و فرزندان خود را بمدرسه فرستادند بعد از هشت سال بانو فروغ آذرخشی اولین دبیرستان دختران را بنام فروغ در مشهد بوجود آورد اوضماً بریاست بنیاد نیکوکاری بنگاه حمایت مادران و نوزادان انتخاب و نیز رئیس افتخاری شیروخورشید مشهد شد و چندین سال ریاست پرورشگاه خراسان را نیز بعهده داشت و بدریافت يك قطعه نشان سپاس نائل آمد و يك لوحه باشکوه از طرف اهالی و شهردار باو اهدا نمودند که در زیر عکس ایشان در دبیرستان فروغ مشهد نصب شد.

این زن شجاع و روشنفکر در پانزدهم آذر ماه ۱۳۴۲ چشم از دنیا بست^۱.

سکینه (فخرالتاج) رمزی، فهرستی از تاریخچه مدرسه حسنات و مؤسس آن مدرسه دخترانه حسنات بمديريت سکینه شهرت فخرالتاج دختر محمد علی همسر سیدحسین رمزی اداره میشد که بتشویق و تعلیم پیر معارف حاج میرزا حسن رشديه (پایه گذار مدارس ایران) در سال ۱۳۳۶ قمری تأسیس گردید و پس از مدرسه دخترانه ناموس دومین مدرسه تهران بود و مخصوصاً

(۱) مطالب از طریق مصاحبه با افراد خانواده ایشان تهیه شده است.

نام آنرا از قرآن کریم «ان الحسنات یذهبن السیئات» اختیار کرد تا از گزند حربه تکفیر ملانمایان برکنار باشد. او پس از چندی کودستانی تأسیس کرد و نام مدرسه از حسنات بژاله تغییر کرد و دارای دوازده کلاس و سالها در خیابان پهلوی (امیریه سابق چهار راه معزالسلطان) پرچمدار مدارس بود.

سکینه فخرالتاج بسبب پشتکار و شوقی که داشت تقدیرنامه‌های متعدد و مدال درجه یک علمی از وزارت فرهنگ زمان دریافت کرد و پس از درگذشت شوهرش بعلت کبر سن و کسالت مدرسه را یکی از دبیران بنام صفرا عارفه واگذار نمود که سالها بنام کودکستان و دبستان باستان در خیابان منیریه دائر بود. فخرالتاج در سال ۱۳۲۸ برحمت ایزدی پیوست و در شهرستان قم برای همیشه آرامید. آری: «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشقا».

عزت الشریعه، مؤسس دبیرستان محمودیه

از جمله بانوانی که در صدر مشروطیت به تأسیس مدرسه دختران برای نجات نسل جوان از تنگنای ظلمت و تاریکی فکری همت گماشت بانو معصومه ملقب به عزت الشریعه بود مشارالیها در سال ۱۲۷۰ خورشیدی در خانواده‌ای متقی پا بعرضه وجود گذاشت پدرش که از بانیان نهضت آزادی بود تا هفت سالگی او را از فیض مکتب خود و آموختن قرآن، اخبار و احادیث برخوردار گردانید و سپس بانفاق خواهران به محضر استاد گرانمایه‌ای فرستاد تا خواندن و نوشتن بیاموزند.

استعداد سرشار معصومه استاد را بر آن داشت تا از گنجینه دانش خود این دختر مشتاق مکتب علم را بهره‌مند سازد و صرف و نحو و ادبیات فارسی و عربی و آنچه مقتضی زمان بود باو بیاموزد بطوریکه در پاتزده سالگی از (۱) مطالب بوسیله ابراهیم تابش از اقوام بانو سکینه (فخرالتاج) تهیه شده‌است.

مدارس ناموس و فارسی و دختران ایرانی که از مدارس مهم دختران آن روز پایتخت بودند به‌مکاری دعوت شد در ۱۲۹۵ شمسی پس از زمانی که از اشتغال او بکار تعلیم نوآموزان گذشت احتیاج آن روز مردم بیک مدرسه دیگر او را بر آن داشت تا بتلاش احداث یک خانه فرهنگی تازه بپردازد. پس از تبادل نظر با دوستان و تشویق خانواده‌های روشنفکر با فروش میراث پدری خود خانه‌ای با جاره گرفت و وسائل گشایش مدرسه را مهیا ساخت و عده‌ای از نوباوگان را در کلاسهای درس تحت تعلیم قرار داد و در اولین دوره امتحانات ششم ابتدائی دانش‌آموزان داوطلب مدرسه توانستند امتحانات مشکل آن روز را با موفقیت بپایان رسانند و مدرک تحصیلی کسب کنند.

در سال ۱۳۱۰ خورشیدی امتیاز رسمی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه بنام بانو عزت‌الشریعه صادر و مدرسه ابتدائی محمودیه دوشیزگان برسمیت شناخته شد تا تاریخ فوق تشکیل مؤسسات فرهنگی احتیاج به اجازه رسمی نداشت و در آنسال از طرف دولت وقت مقرراتی وضع شد. مدارس موجود برسمیت شناخته شد و تأسیس مدارس جدید مستلزم صدور امتیاز رسمی گردید.

در نهضت بانوان یکی از پیشاهنگان کشف حجاب و شرکت در اجتماعات و فعالیت‌های رسمی بانو عزت‌الشریعه بود که پیاس آن خدمات وزارت معارف وقت دبیرستان محمودیه دوشیزگان را برسمیت شناخت. در سال ۱۹۲۸ شمسی او در حالیکه سخت پای‌بند تلاش و وسعت مدرسه و پیشرفت دانش‌آموزان بود بامر حوم حاج سیدجواد سلطان پیوند زناشویی بست مشروط بر اینکه او را از کارهای اجتماعی و فرهنگی باز ندارد. ثمره این ازدواج پسر و دختری^۱ است که امروز از برکت تربیت آن بانوی روشنفکر از قافله پیشتاز اجتماع عقب نمانده به‌هم خود خدمتگزاری مادر را ادامه می‌دهند.

تاسال ۱۳۲۴ خورشیدی در نهایت جدیت و کوشش باشداند مبارزه کرد

(۱) بنام علاء‌الدین سلطانزاده و منصوره سلطانزاده

ودیرستان را که طبق بخشنامه شماره ۷۹۷ - ۱۲۶۱۲۶۱۲ اداره بازرسی خورشید نام‌گذاری شده بود اداره نمود. در زمستان آنسال بسبب بیماری و احساس ضعف و رنجوری شدید و تألمات روحی ادامه کار را برای اودشوار ساخت. در سال ۱۳۲۷ اداره امور مدرسه از طرف اداره فرهنگ وقت بعهدہ دختر او که کارمند رسمی فرهنگ بود واگذار شد و بانو عزت‌الشریعه در پایان شب ۲۵ بهمن سال ۱۳۲۹ شمع وجودش پس از ۵۹ سال روشنی افتخارآمیزش خاموش شد درحالیکه برضمیر صدها نوباوه ایرانی مشعل تقوی و فضیلت افروخته بود.

مدرسه تا سال ۱۳۳۷ باهتمام منصوره سلطانه اداره میشد و در آن سال دبستان خورشید بفرهنگ ناحیه ۱۰ هدیه شد که هنوز هم در همان محل که باهتمام خود ایشان برای مدرسه ساخته شده برقرار و پابرجاست.

ربابه قوامی، مؤسس دبستان و دبیرستان فرحیه

ربابه قوامی یکی دیگر از ستارگان درخشان آسمان فرهنگ زنان ایران است وی نیز مانند سایر زنان آزاده و روشنفکر قسمتی از وقت خود را در بدترین شرایط اجتماعی صرف خدمت به زنان میهن خود کرد.

ربابه قوامی (فرح‌الملک) در سال ۱۲۹۶ شمسی مدرسه ملی (فرحیه) را در تهران پایه‌گذاری کرد و پس از مبارزه بامشکلات فراوان آن مدرسه را که ابتدا فقط دارای ۴ کلاس ابتدائی بود به یک دبیرستان آبرومند دخترانه مبدل ساخت.

این بانوی فاضل پیش از آنکه مدرسه (فرحیه) را تأسیس کند چند سالی در مدرسه «فرانکوپرسان» که مدیریت آن را ریشاردخان (مؤدب السلطنه) بعهدہ داشت تدریس میکرد و بهمین جهت بکار تعلیم و تربیت آشنائی کامل داشت.

(۱) مطالب از طریق مصاحبه با بانو منصوره سلطانه زاده دختر بانو عزت‌الشریعه و همچنین شناسائی مؤلف تهیه شد.

رحمات و کوششهای فراوان ربابه قوامی سبب شد که وزارت معارف و اوقاف وقت او را بدریافت يك قطعه مدال فرهنگی مفتخر نماید و نیز مقرر شد ماهیانه ۸۰ ریال بابت شاگردان رایگان و کمک هزینه به مدرسه فرحیه پرداخت گردد.

در سال ۱۳۰۴ ربابه قوامی بعثت گرفتاریهای گوناگونی باموافقت وزارت معارف و اوقاف مدیریت مدرسه خود را به کوبک ناصرى نخستین دانش آموز فارغ التحصیل آنجا واگذار کرد.^۱

بانوان فصیح الملوک مهام، هلی هس، بدر الملوک بامداد و هاجر تربیت، در دارالمعلمات

در سال ۱۲۹۷ شمسی در روزنامه‌ها و مجلات خبر چشم‌گیری آگهی شد که نشانه توجه دولت و وزارت فرهنگ وقت بدختران ایرانی و تصمیم بتأسیس ده مدرسه دولتی دختران و یک مدرسه تربیت معلم بنام دارالمعلمات بود.

در ابتداء محل دارالمعلمات را در مدرسه فرانکوپرسان که در خیابان یوسف‌آباد مقابل خیابان پاریس بود قرار دادند و اداره آنرا به مؤدب‌الملک که شایستگی و تجربه کامل در اداره مدرسه فرانکوپرسان داشت واگذار نمودند.

سال اول ۳۰ نفر برای تحصیل پذیرفته شدند آموزگاران دبستانها هم هفته‌ای یکبار برای فراگرفتن روش تدریس حضور مییافتند.

یکی از معلمین مدرسه فاضل مردی نابینا بود که در زبان فرانسه و عربی استاد بود و تمام قرآن را از برداشت و بعثت نابینائی مزاحمتی از لحاظ حجاب برای دختران نداشت بهمین دلیل تمام عمر در مدارس دخترانه

(۱) مطالب از طریق مصاحبه با بانو کوبک ناصرى ضرابی مدیر دبیرستان نوبادگان ضرابی تهیه شد.

تدریس کرد. از جمله فارغ التحصیلان دارالمعلمات در آترمان بانو فصیح‌الملک و درخشنده فسا بودند که بعنوان بازرس مدارس ابتدائی استخدام شدند. دارالمعلمات در ۱۳۰۰ از فرانکوپرسان جدا شد و بانو فصیح‌الملوک مهمام بمدیریت دارالمعلمات تعیین گردید.

در ۱۳۰۴ شمسی زمانیکه دکتر عیسی صدیق رئیس تعلیمات نسوان شد بانوئی فرانسوی بنام هلن‌هس را برای اداره امور دارالمعلمات تعیین کرد. او تغییرات مهمی در روش تعلیمات دارالمعلمات بعمل آورد و دروس تدبیر منزل و تعلیم و تربیت و روانشناسی کودک را بمواد درسی اضافه نمود و خود بتدریس آنها پرداخت. و بدرالملوک بامداد ناظم دبیرستان و مترجم هلن‌هس بود بهمین مناسبت کتابهایی که هلن‌هس تدریس میکرد او بفارسی ترجمه مینمود از جمله آنها تدبیر منزل و اخلاق و آداب معاشرت بود که بعد چاپ و منتشر شد.

پس از بازگشت هلن‌هس هاجر تربیت بمدیریت دارالمعلمات برگزیده شد و سپس دارالمعلمات بنام دانشسرای مقدماتی نامیده شد.

خاور و ایران خسروخاور، مؤسسين دبیرستان خسروخاور (کوکبیه)

در اوایل سال ۱۳۰۱ شمسی دوخواهر جوان و روشنفکر بنامهای ایران و خاور با پشت کار اقدام به ایجاد مدرسه‌ای بنام کوکبیه سعادت در خیابان شاهپور نمودند و پس از تحمل چند سال مشقت و مرارت باعلاقه خستگی‌ناپذیر همزمان باطلوع خورشید سعادت ایران و ظهور بنیان‌گذار ایران نوین اعلیحضرت رضاشاه کبیر در سال ۱۳۰۵ شمسی که شروع پیشرفتهای عمومی در کلیه شئون مملکت بود این مؤسسه فرهنگی جوان جهت پیشبرد تعلیم و تربیت دوشیزگان و نوباوگان به دبیرستان تبدیل شد و چند سال بعد

(۱) مطالب از صفحه ۶۰ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید و مصاحبه با افراد مطلع تهیه شد.

به دبیرستان و دبستان خاور موسوم شد و تا سال ۱۳۱۸ که مردم کم کم اقدام به سپردن فرزندان خود به کودکستان نمودند کودکستان و دبستان و دبیرستان خسروخاور در محل جدید و ساختمان مدرن که حاصل زحمات و دسترنج این دوخواهر فعال و نیک اندیش بود و صرفاً برای مدرسه بنا شده بود بادامه فعالیت پرداخت و در زمره بهترین و منظم ترین مؤسسات فرهنگی تهران درآمد.

بسیاری از بانوان تحصیل کرده امروزی که اغلب مصدر امور مهم هستند از تربیت شدگان این مؤسسه فرهنگی میباشند.

در سال ۱۳۳۸ در اثر خستگی و کسالت روحی و جسمی که برخواهران خسروخاور دست داد حاصل دسترنج چهل سال خدمتگزاری خود را به وزارت فرهنگ و اگذار نمودند و اکنون دبیرستان خسروخاور بطور نیم دولتی در همان ساختمان و محل بنام دبیرستان خسروخاور اداره میشود بجاست که نسل جوان این دوخواهر فرهنگ دوست و فعال را که جوانی و عمر و سلامت خود را برایگان در راه تعلیم و تربیت دختران کشور صرف نموده اند سرمشق قرار دهند.

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کرو ماند سرای زرنگار

ماه سلطان امیر صبحی، مؤسس مدرسه تربیت نسوان

ماه سلطان امیر صبحی در ۱۲۹۴ قمری متولد شد. پدرش یکی از تجار روشنفکر بود و دختران خود را زیر نظر استادان سرخانه بتحصیل زبان فارسی و عربی واداشت.

ماه سلطان با پیرزا اسداله مجتهد ازدوج کرد و درخانه شوهر نیز بیکار نماند و بتحصیل علوم بیشتر نزد شوهر مشغول شد.

در انقلاب مشروطیت عضو جمعیت زنان مشروطه طلب تهران و با

(۱) مطالب از طریق مصاحبه مؤلف با بانوان ایران و خاور تهیه شده است

آزادیخواهان همگام بود و در «انجمن مخدرات وطن» پرچم یا مرگ یا استقلال بدوش میکشید.

اعضای این انجمن برای کمک بمجاهدین از فروش طلا و جواهرات خود دریغ نمیکردند و حتی کودکان خود را در روی ریل خط آهن قرار میدادند و میگفتند اگر باخواسته‌های ما موافقت نشود خود و فرزندانمان را از بین میبریم و خلاصه یا مرگ یا استقلال شعار آنها بود.

بانو امیرصحنی برای پشتیبانی از زنان بتأسیس مدرسه تربیت نسوان پرداخت چون علم و دانش را چراغ راه پیشرفت زنان میدانست و در این راه انواع نامالایمات را تحمل کرد.

از خاطراتش یکی این بود که هیچکس خانه‌اش را برای مدرسه باو گرایه نمیداد زیرا متعصبین مدرسه را خانه فساد قلمداد میکردند و بتحریر مخالفین بارها تابلوی مدرسه را سنگباران مینمودند. مخالفین دیوانگان را بداخل مدرسه میفرستادند تا مزاحم شاگردان و اولیاء مدرسه شوند.

در ماه محرم که مجالس روضه‌خوانی در مدرسه ترتیب میدادند روضه‌خوانان حاضر بشرکت در این مراسم نمیشدند.

از طرف دولتهای وقت هیچگونه حمایتی از مدرسه نمیشد و مسئولیت حفظ و نگهداری و امنیت جانی شاگردان با اولیاء مدرسه بود.

باپشتکار و فعالیت بانو امیرصحنی رفته رفته وضع بهتر شد و نام دبستان ودبیرستان تربیت نسوان به فروهر تبدیل شد.

هم‌اکنون دختر او مهرانگیز امیرصحنی دنباله خدمت مادر را ادامه میدهد.

(۱) مطالب از صفحه چهل کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید و تحقیقات شخصی مؤلف تهیه شد.

بانو ناموس، اولین زنی که در شیراز مدرسه دخترانه‌ای بنام ناموس تأسیس کرد و ابتدای کار آتش و خاکستر بر سرش ریختند

بانو ناموس در سن ۹ سالگی در شیراز شوهر کرد و چند سال بعد صاحب يك دختر بنام پروین شد قبل از شوهر کردن نزد معلم خصوصی سواد خواندن و نوشتن را آموخت و بعد در زمان شوهرداری ادامه تحصیل داد در معاشرتها متوجه بود که چطور بانوان عاشق و دلباخته تحصیل علم هستند ولی از ترس شوهرانشان جرأت دم‌زدن ندارند.

باین سبب او با شجاعت و همت تصمیم گرفت مدرسه‌ای تأسیس نماید. نوشته‌هایی دست‌نویس بصورت اعلان ترتیب داد و باترس ولرز بدر و دیوار کوجه‌ها و خیابانها چسباند و مردم شیراز را دعوت کرد که دختران و زنانشان را بمدرسه (ناموس) بفرستند^۱.

در آنروزگار در شهرستانها درس خواندن و تحصیل حساب و هندسه را کفر میدانستند و واعظین تأسیس مدرسه را موجب از دست رفتن دین می‌دانستند و باین سبب شروع بانواع مزاحمتها و مخالفتها نموده و حتی از تهمت و افترا فروگذار نمی‌کردند ولی براهر مقاومت بانو ناموس مخالفین روزبروز کمتر شدند.

اولین بانوی معلمی که در مدرسه ناموس استخدام شد دختر بانو ناموس بنام پروین بود و بعد از شش سال بنا بتقاضای بانو ناموس و بخاطر توسعه و بهبود وضع مدرسه آنها بدولت واگذار نمودند و بانوان ناموس و پروین با استخدام رسمی وزارت فرهنگ درآمدند.

پس از ده سال که در شیراز دبیرستان شاهدخت و دانشسرای مقدماتی از طرف وزارت فرهنگ تأسیس شد وی بنظامت و کفالت آن منصوب شد و سرانجام پس از چهل سال خدمت فرهنگی بازنشسته شد و در سال ۱۳۵۱ وفات یافت.

(۱) بانو ناموس نقل میکند: «روزیکه در سال ۱۳۰۵ برای ثبت نام بمدرسه میرفتم مردم کمین کرده از پشت بام خاکستر مخلوط با آتش بسم میپاشیدند.»

دبستان ناموس از جمله دبستانهای پرشاگرد شیراز بشمار میرود و هنوز بهمین نام باقی است^۱.

خدیجه هرمزی، مؤسس دبیرستان لاله در خیابان چراغ‌برق (امیرکبیر) دختر ربابه مرعشی و پدرش سیدعلی شمس‌المعالی حکیم ناصرالدین‌شاه که در زمان شمس‌المعالی کلاس آموزش طب داشت و کتاب خطی در پزشکی نوشت میباشد. خانم ربابه مرعشی کلاس آموزش برای زنان در منزل داشت و با تلاشها و زحمات بسیار و مخالفت ملانمایان و خرافاتیان روبرو بود و سنگ و کلوخ‌پرانی و مزاحمت اراذل و اوباش را تحمل نمود و از تلاش و کوشش فراوان برای تعلیم و تربیت زنان دریغ نورزید. در سالهای قبل از مشروطیت در حدود ۱۲۷۰ شمسی که دبستانی درایران وجود نداشت مشغول آموزش بود.

از ربابه مرعشی که زنی فرهنگ‌دوست و شیردل بود خدیجه هرمزی (اسعدالملوک) در ۱۲۷۳ شمسی در تهران تولد یافت و بعد از آنکه تحصیلات دوره ابتدائی را در مدرسه دارالمعلمات و متوسطه را در مخدرات اسلامی و زبان فرانسه را در مدرسه آلیانسی (که بتوسط کلیمیان اداره میشد) باتمام رساند بآموختن ادبیات فارسی و عربی نزد استاد معظم فاضل اعمی پرداخت.

در ۱۳۰۶ شمسی دبستانی در خیابان چراغ‌برق سابق (امیرکبیر) بنام دبستان (پردگیان سیروس) تأسیس کرد بعد از چند سال که لیاقت و خیرگی خود را در پیشرفت اداره دبستان سنجید در ۱۳۱۰ از وزارت معارف وقت تقاضای دبستان دیگری بنام فرانکوپرسان کرد و با مخالفت روبرو شد یعنی اجازه تأسیس دومین دبستان را ندادند بعنوان اینکه بیکنفر اجازه تأسیس بیش از یک دبستان نمیتوان داد و قرار شد دبستان پردگیان سیروس بنام فرانکوپرسان شود که در آنوقت دارای شش کلاس ابتدائی و پنج کلاس

(۱) مطالب با مصاحبه مؤلف و بانو ناموس تهیه شد.

متوسطه بود. در ۱۳۱۱ شمسی که بفرمان شاهنشاه رضاشاه کبیر کلیه اسامی خارجی ملغی شد نام دبیرستان فرانکوپرسان به اسعديه بانسوان تغيير يافت. در ۱۳۱۴ اجازه تأسیس کودکستان گرفت و دوباره لغت اسعديه چون عربي بود تبديل به دبیرستان لاله شد و بهمين نام باقي ماند.

در ۱۳۲۴ شمسی، هرمزی در اثر شدت کار بیمار شد و بدستور طبيب بمعالجه واستراحت پرداخت و دبیرستان مجهز لاله را به وزارت فرهنگ و لابراتوار دبیرستان را به دبیرستان دارالفنون هديه کرد.

در ۱۳۲۹ شمسی که وضع مزاجی بانو هرمزی بهبود یافت در دبیرستان آزرمدبیری برگزیده شد و در ۱۳۳۲ شمسی به افتخار بازنشستگی نائل شد. بانو خدیجه هرمزی با ابراهیم هرمزی که تحصیل کرده امریکا و در زمان میلیسپووشوستر مشاور و مترجم وزارت دارائی بود ازدواج کرد و دارای دو دختر بنامهای:

مهرانگیز هرمزی لیسانسیه فلسفه از دانشسرای عالی که فعلا در دانشکده ادبیات فارسی تدریس میکند و فرح انگیز هرمزی لیسانسیه زبان خارجه و علوم تربیتی دبیر وزارت آموزش و پرورش و مدیر دبستان قآنی و رئیس دبیرستان فرح. و دوپسر بنامهای:

دکتر فریبرز هرمزی دارای تحصیلات در رشته روانکاوی از امریکا^۱ و رئیس باشگاه ورزشی آتش و مجله آتشپاره - و فریدون هرمزی که تحصیلات خود را در امریکا انجام داده و در هواپیمائی ایران مشغول خدمت است.^۲

(۱) نامبرده اکنون در امریکا مشغول زندگی و طبابت است.
(۲) مطالب بوسیله مصاحبه باخانم فرح انگیز هرمزی تهیه شد.

بانو شمس الضحا هوشی (خاقانی)، مدیر دبیرستان آزر
خانم شمس الضحا دختر کوچکتر درة المعالی که بیش از ۱۸ سال نداشت
باداره مدرسه درة المدارس پرداخت وی که خانمی جوان، روشن ضمیر،
پاکدل و با معلومات بود بخوبی از آنچه از مادر بارث رسیده بود نگهداری
نمود و بخاطر اینکه بتعلیم و تربیت نوباوگان عشق میورزید بتکمیل و توسعه
مدرسه پرداخت و در سال ۱۳۱۲ نام دبیرستان درة المدارس به آزر تبدیل
شد و او با کوشش بیمانند در راه توسعه آن گام برداشت و بهترین دبیران و
استادان از آنجمله مرحوم استاد نظام وفا و آقای ابوالقاسم نراقی و همایونی
و دکتر فاطمی و عده ای دیگر از استادان لایق را بامر مهم تعلیم و تربیت
دوشیزگان برگماشت.

بعد از جنگ بین الملل دوم بعثت فقر عمومی ناشی از جنگ و نداشتن
بودجه و عدم حمایت دولت وقت این بانوی فداکار ناچار شد آندبیرستان
را بدولت واگذار و خود نیز بخدمت فرهنگ درآید و تا آخرین روز زندگی
لحظه ای از آموزش و پرورش نوباوگان غافل نشد در زمان حیات ریاست
دبیرستان دآوری و همچنین دبیرستان دخترانه کرج و دبیری آنها را بعهد
داشت^۱.

استاد نظام وفا در مرثیه او این اشعار را سرود:

هزار و سیصد چون گشت باچهل مقرون

بسال شمسی در آخر مه مرداد

دریغ و درد ز شمس الضحا و آنهمه مهر

فغان و داد از این چرخ دشمنی بنیاد

سزد که فخر جهان ادب کند براو

که عمر بر سر تعلیم و تربیت بنهاد

بجز طریق صواب او ره دگر نسپرد

خداش از ره لطف و کرم بیامرزاد

(۱) مطالب از طریق مصاحبه با افراد خانواده بانو شمس الضحا تهیه شد.

بانو کوکب ناصری ضرابی، مدیر دبیرستان نوباوگان ضرابی

در ۱۳۰۴ بانو فرح‌الملوک قوامی مدیر دبستان فرحیه با تقاضای خودش و اجازه وزارت معارف وقت دبستانی بانوزده شاگرد مجانی و ۵۱ نفر غیر مجانی به بانو کوکب ناصری ضرابی که در آن تاریخ اولین دانش‌آموز دبستان فرحیه بود و ضمناً سابقه پنج سال تدریس و نظامت در همان دبستان را داشت^۱ انتقال داد وزارت معارف وقت در ۱۳۰۴ انتقال دبستان را به بانو کوکب ناصری ضرابی باین شرط رسماً انتقال داد که کاملاً مقررات قانونی و دستورهای وزارت معارف را رعایت نموده و مواد برنامه رسمی را دقیقاً اجرا نماید.

بانو کوکب ناصری ضرابی با کمال علاقه و جدیت و کوشش فراوان به انجام وظیفه پرداخت. دفعات متعدد مورد تشویق و تقدیر قرار گرفت و از آن پس مدرسه‌اش بنام نوباوگان نامیده شد. در سال ۱۳۱۰ شمسی در نتیجه ابراز لیاقت بانو کوکب ناصری ضرابی رسماً بمدیریت مدرسه نوباوگان که دارای شش کلاس ابتدائی و سیکل اول متوسطه بود منصوب شد.

در سال ۱۳۱۴ بنا به تقاضای اولیاء دانش‌آموزان بانو کوکب ناصری ضرابی با کسب اجازه از وزارت فرهنگ دوره دوم متوسطه را تأسیس نمود در ۱۳۱۶ بنا به تقاضای اهل محل و با کسب اجازه از وزارت فرهنگ وقت اقدام بتأسیس کودکانستان نمود و بسبب حسن جریان امور کودکانستان نیز مکرر مورد تقدیر و تمجید واقع شد.

در ۱۳۱۸ قسمت علمی و بعداً ششم طبیعی و ادبی را جهت رفاه دخترانیکه مایل به ادامه تحصیل بودند دائر نمود.

او در آموختن امور خانه‌داری و کارهای دستی و کارهای فوق برنامه و پیشاهنگی و امور مربوط بچوانان شیر و خورشید جدیت و کوشش وافی مبذول داشت و از طرف وزیر فرهنگ وقت (مرآت) مورد تقدیر قرار گرفت در نمایشگاه کالای ایران که مسابقه برای کارهای دستی دختران در

(۱) و بعد در همان دبیرستان دیپلمه شد.

سه سال متوالی در حضور اعلیحضرت رضاشاه کبیر بود همیشه مدرسه نوباوگان اول میشد. و سرانجام بسبب حسن خدمت مدیر دبیرستان به دریافت نشان سپاس از درجه سوم مفتخر گردید.

هدف اصلی این بانوی فرهنگ دوست تربیت دانش آموزان از نظر علمی و اخلاقی برای رشد جامعه بود او همیشه هم خود را مصروف بر این مینمود که دوشیزگانی با فضل و کمال و تقوی و وطن پرست و شاه دوست و علاقمند به استقلال مملکت و شایسته برای احراز مقام مادری تحویل جامعه دهد.

در نتیجه افراط در کار و طول سنین خدمت تصمیم گرفت دبستان و دبیرستان خود را برای اینکه مستقر بماند و از بین نرود برایگان بوزارت فرهنگ تقدیم کند و مؤسسه مزبور با تمام وسائل مرغوبیکه برای تعلیم و تربیت دانش آموزان آماده کرده بود با تعداد پانصد نفر دانش آموز بانضمام تمام وجوه صندوق که شهریه دو ماهه دانش آموزان بود طی نامه ۲۰ شهریور ۱۳۳۳ شمسی تقدیم وزارت فرهنگ نمود و تقاضا کرد دبیرستان همیشه بنام نوباوگان باقی بماند و حتی الامکان از وجود کارمندان و دبیران مشغول بکار استفاده شود. در تاریخ ۱۲ مهر ماه ۱۳۳۳ دستور وزارت باین شرح ابلاغ گردید.

« اداره کارگزینی - چون بانو کوکب ناصری ضرابی صاحب امتیاز و رئیس دبیرستان ملی نوباوگان طی شرحی دبیرستان خود را برایگان بوزارت فرهنگ واگذار نموده مقام وزارت باموافقت آن دستور فرمودند از ایشان کتباً تقدیر شود و نیز طبق مقررات پیشنهاد اعطای نشان گردد و اضافه میشود بیاس خدمات خانم کوکب ضرابی دبیرستان نوباوگان به نام (نوباوگان ضرابی) تغییر یابد.» و فعلاً بهمین نام بریاست.

خانم کوکب ناصری فرزند حسین ناصری (حاجی مبصر السلطنه) همسر آقای عباسقلی ضرابی میباشد.

(۱) مطالب بامصاحبه حضوری باخانم کوکب ضرابی و کارکنان مدرسه نوباوگان تهیه شده است.

درخشنده - گوهر نراقی، چهل سال قبل در کاشان مسجدا را بمدرسه تبدیل کرد چهل سال پیش یعنی زمانیکه اصلا زن بحساب نیامد و جزئی از اثاثیه خانه بشمار میرفت درخشنده - گوهر نراقی مدرسه دخترانه در کاشان تأسیس کرد.

درخشنده زنی موقر، متواضع، روشن فکر، خوشبین و اولین زنی بود که در اجتماع کاشان بخدمات فرهنگی روی آورد.

۱۸ سال داشت که با آقای حسن نراقی که نویسنده بود ازدواج کرد و به کاشان سفر کرد. بعد از مدتی که از زندگی او در کاشان گذشت و زمان تحصیل اولین فرزندش فرارسید متوجه شد که در کاشان فقط مکتب خانه هست و مجبور شد در منزل کلاسی ترتیب دهد که دخترش با چند نفر از همسالان درس را شروع کنند از این ابتکار خانواده ها خشنود شده او را تشویق بسیار کردند و همین امر باعث شد که بتأسیس مدرسه اقدام نماید.

خانواده نراقی در کاشان مسجدی داشتند بنام مسجد (آقا بزرگ) که سالها طلاب در این مسجد بتحصیل علوم دینی میپرداختند تولید این مسجد بعهده حسن نراقی (شوهر بانو درخشنده) بود او با همکاری شوهر و کسب اجازه از اوقاف و وزارت فرهنگ وقت مسجد آقابزرگ را بصورت مدرسه درآورد یعنی در سال ۱۳۰۸ امتیاز مدرسه آماده و بنام (دبستان دانش دوشیزگان کاشان) نامگذاری و تابلو آن نصب گردید.

دشواریهای راه زیاد و سخت بود که بامقاومت و پشتکار و سرسختی بانو درخشنده برطرف میشد. خانواده نراقی در کاشان قدیمی و سرشناس بودند، همچنین علاقه اولیاء اطفال که متوجه اهمیت سواد و تحصیل علم برای فرزندان خود شده بودند رفته رفته تعداد شاگردان را از پنج یا شش نفر به ۱۰۰ نفر رسانید.

دختران با مستخدم و یا پدر و مادر تا در مدرسه همراهی و با چادر وارد مدرسه میشدند سپس چادرها را برداشته باروپوش بکلاس درس میرفتند طرح روپوش از درخشنده نراقی بود و همچنین لباس ورزش که بلوز سفید

و شلوار سیاه و حتی پاپیون سفید در موقع ورزش زینت دختران بود که با صدای ویلون بوزرش میپرداختند.
درخشنده نراقی در ۱۳۱۴ دبیرستان دانش دوشیزگان را تأسیس کرد که هنوز هم باقی است^۱.

بانو برسابه هوسپیان، اولین کودکستان ایرانی برسابه

بانو برسابه هوسپیان در چهارمحل بختیاری در دهی بنام ماسوره در سنه ۱۲۹۶ شمسی متولد شد. پدرش نهایت هوسپیان در آنزمانها باسواد و بکار تدریس مشغول بود. یکسال بعداز تولد بانو برسابه خانواده هوسپیان بتهران آمد پدرش در کلیسای آرامنه در دروازه قزوین با کشیش کلیسا همکاری داشت.

بانو برسابه در مدرسه آرامنه تهران که دبستان مختلطی بود بنام داودیان به تحصیل دانش پرداخت و در ۱۳۰۳ فارغالتحصیل شد (در آنموقع تحصیلات فقط تا کلاس نهم بود).

بعداز تحصیلات زیر نظر استاد روانشناس بنام اصلانیان که مدیر همان دبیرستان بود روش تعلیم و تربیت آموخت و سپس در دبستان آموزگار شد. در حین تدریس بکارهای هنری در قسمت تاتر ایرانی و همکاری با آقایان دریاییگی و فکری و محمودی و عنایتالله شیبانی و بانو پری آقاباباف پرداخت. و در تاتر آرامنه بامادامترین فارونیان و گاراگاش و غیره همکاری نمود.

در ۱۳۰۸ بانو برسابه بنابعدعوت و درخواست هیئت آرامنه پهلوی از تهران برای فعالیتهای کودکستانی و هنری در پهلوی کاندید شد.
بانو برسابه در کودکستان شهرستان پهلوی مشغول کار بود که مرحوم سپهبد زاهدی در آن زمان فرمانده نظامی گیلان بود در بازدیدی که از

کودکستان ایشان بعمل آورد وی را مورد تشویق قرارداد و این آشنائی سبب پشتیبانی ایشان در تأسیس کودکستان برسابه در تهران شد.

در ۱۳۱۰ اولین کودکستان ایرانی بنام برسابه به مدیریت بانو برسابه و حمایت ممتازالدوله که رئیس شورای عالی فرهنگ بود تأسیس شد.

در اولین دوره کودکستان برسابه اردشیر زاهدی و خواهر ایشان بانو هما زاهدی نماینده محترم مجلس شورای ملی و آقای سیروس بقائی و بانو پوران بقائی و خانم پوران درویش و دکتر عبدالمجید مجیدی و بانو دکتر آذر احمدی و بعداً بانو فریده امامی (منصور) و بانو لیلا امامی (هویدا) و آقای کورش دادستان و مهندس بیژن قویمی و بانو خرمن قویمی (تفرشی) تحت آموزش بودند که هر کدام با تحصیلات کامل جزو گردانندگان ایران امروز میباشند.

بانو برسابه در ۱۳۲۰ با آقای مهندس آریس سنخچیان ازدواج کرد و از کمک و همکاری ایشان که مردی لایق و با پشتکار بود برخوردار شد.

بانو برسابه اکتفا به استفاده از نشریه‌ها و تازه‌های روش تعلیم و تربیت نکرده و در ۱۳۲۹ شمس برای آشنائی بیشتر با روش‌های جدید آموزشی بژنو مسافرت کرد و در دانشگاه ژنو بمطالعه پرداخت و در تمام کشورهای اروپائی از نزدیک کودکستانها و آموزشگاههای فرهنگی را مورد بازدید قرار داد و توانست بهتر و بیشتر از روشهای تربیتی دولتهای مترقی استفاده کند او میگوید از نتایج بازدیدها و تمرینها و ممارستی که در امر تعلیم و تربیت کودکان دارم توانستم قسمت اعظم آن روشها را در مؤسسه فرهنگی خود بکار بندم.

از جمله خاطرات لذت بخش بانو برسابه ملاقاتی بود که با تعیین وقت قبلی با مادام ماریئا موتسوری ایتالیائی در هلند انجام داد که بانوی نامبرده کتابی از نوشته‌های خود را به بانو برسابه هدیه کرد و بعداً پسرش ماریئو موتسوری دعوتهای متعددی برای کنگره روانشناسی کودک از بانو برسابه بعمل آورد.

خاطره دیگری که هنوز برایش لذت بخش است اینکه روزی در نمایشگاه کالای ایران که کارهای دستی کودکان برسابه جزو نمایشگاه آن بود و مورد بازدید اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر قرار گرفت و اعلیحضرت فقید بالطف و مهربانی فرموده بودند: «آفرین، آفرین».

در جشنهای سالانه کودکان غالباً و الاحضرتها تشریف فرما بودند حتی زمانیکه هنوز کشف حجاب بعمل نیامده بود.

بانو برسابه درست چهل و چندسال است که بفعالیت‌های فرهنگی مشغول و فعلاً کودکان و دبستان مختلط و دبیرستان سیکل اول دختران را در خیابان ویلا اداره میکند.

بانو برسابه باخذ همدال سپاس درجه ۲ و تقدیرنامه‌های متعدد از وزارت آموزش و پرورش مفتخر شد و از دوران تحصیل تاکنون همیشه بفعالیت‌های نیکوکاری و اجتماعی علاقمند بود و پستهای عضویت در هیئت مدیره بانوان ارامنه تهران و هیئت مدیره جمعیت خیریه فرح پهلوی و نمایندگی خیریه ارامنه تهران در سازمان زنان را داشت و در نتیجه فعالیت‌های اجتماعی چشم‌گیر این بانوی خیر از طرف ریاست عالی سازمان زنان و الاحضرت اشرف پهلوی بعضویت افتخاری این سازمان نائل شده است و در ضمن عضو شیر و خورشید سرخ و عضو حزب ایران‌نوین نیز میباشد^۱.

پروین اعتصامی، شاعره زبردست، دبیر ادبیات فارسی و دارای دیوان جامعی در شعر و سخنوری

پروین اعتصامی با ذوقی سرشار و طبعی روان و قریحه هنرمندی که داشت اگر چراغ زندگانش خاموش نمیشد و در جوانی بدرد حیات نمی‌گفت انتظار میرفت بسی گوهرهای درخشنده از طبع بلند خویش بجای گذارد.

(۱) تهیه مطالب از طریق مصاحبه مؤلف با بانو برسابه انجام شد.

آثار گرانبهایی که از او در دسترس ماست در جهان سخنوری پیاپی رسیده که برخی این قدرت اندیشه و قوت طبع بویژه در شعرهای عرفانی را از پروین بدور دانسته و باور نمی‌دارند در صورتیکه نبوغ و استعداد های فوق‌العاده او چون چشمه‌ایست فیاض که ناگهان جوشید و آب زلال گوارائی از او جاری شد و خوشتر از همه اینکه خود پروین در چکامه (فرشته‌انس) گوید:

بهیچ مبحث و دیباچه یا قضا ننوشت

برای مرد کمال و برای زن نقصان

پروین اعتصامی در سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز تولد یافت برنامه کامل دبستان و دبیرستان و ادبیات فارسی و عربی را نزد آموزگاران سرخانه و پدر دانشمندش شادروان یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک) بیاموخت و برای آموختن زبان انگلیسی بآموزشگاه امریکائی تهران رفت و گواهینامه گرفت. از کار و کوشش و اندیشه او دیوانی دارای ۲۲۰ صفحه در دست است که بهمت برادرش ابوالفتح اعتصامی (کارمند عالیرتبه وزارت امور خارجه) در مرداد ۱۳۱۴ چاپ و منتشر گردید و در مهر ماه ۱۳۲۰ باصفحات بیشتری تجدید چاپ شد.

پروین با آنکه خود دارای زندگی آرام و آسوده‌ای بود اما در زمانی میزیست که دردهای اجتماعی و روحی زنان زیاد و تعصبات خانوادگی تا جائی بود که حتی در مورد خود او، پدرش قبل از ازدواج او را از چاپ دیوانش بازداشت. او در سال ۱۳۱۳ با پسرعموی خود ازدواج کرد و چون این پیوند با اندیشه و آرزوهای او سازگار نبود بعد از ۴ ماه بجدائی انجامید شاید این قطعه اثر این پیوند باشد.

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی

جز سرزنش و بدسری و خارچه دیدی

ای لعل دلافروز تو با اینهمه پرتو

جز مشتری سفته بیزار چه دیدی

رفتی بچمن لیک قفس گشت نصیبت

غیر از قفس ایمرغ گرفتار چه دیدی

پروین غیر از چکامه و چامه سرائی به مناظره توجه بسزائی داشت.
مناظره هائی از زبان (کرباس و الماس) (کوه و کاه) (دام و دانه)
(چشم و مژگان) (دید و دل) (خاک و باد) سروده است.
پروین اعتصامی تمام شرایط شاعری عمل کرده و اقلاً دوازده هزار
بیت شعر از اساتید حفظ داشت و تا حد ضرورت با کلمات و اصطلاحات و
امثال متقدمین آشنا بود.

هرگاه تنها (سفر اشک) از این شاعره باقی مانده بود کافی بود که ویرا
دربارگاه شعر و ادبیات ایران جایگاهی عالی و ارجمند بخشد تا چهره رسد به
اشعار (لطف حق) (کعبه دل) (گوهر اشک) (روح آزاد) (دید و دل)
(دریای نور) (فرشته انس) (ذره) (جولای خدا) (نغمه صبح) و سایر قطعات
که هر یک برهان آشکار بلاغت و سخندانی اوست.

سفر اشک

اشک طرف دیده را گردید و رفت
اوفتاد آهسته و غلطید و رفت
بر سپهر دیده هستی دمی
چون ستاره روشنی بخشید و رفت
گشت اندر چشمه خون ناپدید
قیمت هر قطره را سنجید و رفت
تا دل از اندوه گرد آلوده گشت
دامن پاکیزه را برچید و رفت
موج و سیل و فتنه و آشوب خاست
بحر طوفانی شد و ترسید و رفت
همچو شبنم در گلستان وجود
بر گل رخساره ای تایید و رفت

مدتی در خانه دل کرد جای
مخزن اسرار جان را دید و رفت
رمزهای زندگانی را نوشت
دفتر و طومار خود پیچید و رفت
شد چو از پیچ و خم ره باخبر
مقصد تحقیق را پرسید و رفت
جلوه و رونق گرفت از قلب و چشم
میوه‌ای از هردرختی چید و رفت
عقل دور اندیش با دل هرچه گفت
گوش داد و جمله را بشنید و رفت
تلخی و شیرینی هستی چشید
از حوادث باخبر گردید و رفت
قاصد معشوقه بود از کوی عشق
چهره عشاق را بوسید و رفت
اوفتاد اندر ترازوی قضا
کاش میگفتند چند ارزید و رفت

در تاوان جرم گفته:

بی‌رنج زین پیاله کسی می نمیخورد
بی درد زین تنور بکس نان نمیدهند
تیمار کار خویش تو خود کن که دیگران
هرگز برای جرم تو تاوان نمیدهند

در ایران که کاخ سخن و فرهنگ است بانوئی عالم که دارای این
قریحه و استعداد باشد و چنین اشعاری نغز و نیکو بسراید از نوادر محسوب
میشود افسوس که رشته زندگانی گرانبهای او کوتاه بود و در ۳۵ سالگی
در تیرماه ۱۳۲۰ در اواخر جنگ جهانی دوم بدرود زندگی گفت و پیکر هترمند

اورا در آرامگاه خانوادگیش در صحن جدید زاویه مقدسه حضرت معصومه نزدیک مزار پدرش بخاک سپردند.

پس از مرگش بخط خود او در داخل نوشته‌هایش اشعار زیر را یافتند و بر سنگ مزارش نقش کردند تاریخ سروده شدنش معلوم نیست فقط نوشته بود که برای سنگ مزار خود سروده‌ام.

اینکه خاک سیهش بالین است	اختر چرخ ادب پروین است
گرچه جز تلخی از ایام ندید	هرچه خواهی سخنش شیرین است
دوستان به که زوی یاد کنید	دل بیدوست دلی غمگین است
صاحب آنهمه گفتار امروز	سائل فاتحه و یاسین است
خاک در دیده بسی جان فرساست	سنگ بر سینه بسی سنگین است
بیند این بستر و عبرت گیرد	هر که را چشم حقیقت بین است
هر که باشی و بهر جا برسی	آخرین منزل هستی این است
آدمی هر چه توانگر باشد	چون بدین نقطه رسد مسکین است
نه در آنجا که قضا حمله کند	چاره تسلیم و ادب تمکین است
زادن و کشتن و پنهان کردن	دهر را رسم و ره دیرین است
خرم آنکس که در این محنتگاه	خاطری را سبب تسکین است.

فاطمه لاری، مجتهد در کویت

فاطمه لاری دختر حاج سیدعلی که همراه پدرش از لارستان حرکت کرد و در کویت رحل اقامت گزید در ۱۳۳۰ هجری قمری متولد شد از زنان عالم و عابد و مجتهد است در کویت حسینیه‌ای برای او ترتیب داده‌اند که ازدحام غربی از بانوان در مجمع او برپاست و بدور میزش گرد می‌آیند. شیخ ذبیح‌الدین محلاتی که در کویت نیز منبر میرفت از بسط علم و

مطالب و اشعار از صفحه ۷۹ جلد اول کتاب زنان سخنور و صفحه ۷۴ رباعین - الشریعه و دیوان پروین اعتصامی تهیه شده است.

داشت و وعظ و خطابه این بانوی دانشمند که مقام اجتهاد دارد در کتاب بانوان دانشمند شیعه ریاحین الشریعه که ترجمه خود اوست ذکر کرده و می‌نویسد که: اهالی کویت ایشان را بزرگ داشته و در دهه عاشورا جمعیت منبرش از حوصله و حساب بیرون است.

وعظ و روضه او بوسیله بلندگو پخش میشود و از طرف اهالی در مجالس او از اطعام و قهوه و شربت اموال بسیار مصرف میشود.^۱

فخر السلطنه فروهر، بانوی نویسنده

بعنوان یکی دیگر از بانوان نویسنده که در بثمر رسانیدن و اداره مجله (نسوان وطن‌خواه) نقش مؤثری داشته است باید از بانو فخر السلطنه نام برد.

وی برای آزادی زنان همراه با دیگر اعضای جمعیت بسیار کوشید، او در خانواده‌ای متعصب بدنیا آمد و در سن سه‌سالگی مادرش را از دست داد. پدرش در زندگی سه بار ازدواج کرد و فخر السلطنه فرزند همسر دوم او بود.

وی در سن پانزده سالگی بامر حوم صدرالملک ازدواج کرد و از او صاحب دو دختر شد. در خانه شوهر با اینکه مخالفت‌های زیادی با افکار و عقایدش میشد، بجلب رضایت شوهر پرداخت و بفکری که از کودکی درس داشت جامه عمل پوشاند.

وی برای آزادی زنان با آنان که اقدام به تنویر افکار عمومی کرده بودند همگام شد و به تشکیل کلاسهای اکابر و ترتیب مجالس نطق و سخنرانی پرداخت و از آنجا که انتشار مقالات و مطالب را در روزنامه‌ها برای روشن کردن افکار زنان بسیار مؤثر میدانست درصدد برآمد که نوشته‌های خود را در نشریاتیکه با فکر آنان موافق بودند به چاپ برساند.

(۱) مطالب از صفحه ۲۲ جلد پنجم ریاحین الشریعه تهیه شد.

از جمله مقالاتیکه برای او در دسر ایجاد کرد و پس از آن جزو مهمترین و فراموش نشدنی‌ترین خاطرات او درآمد انتشار مقاله‌ای بود در روزنامه شفق سرخ که مدیریت آن به‌عهده علی دشتی بود. پس از انتشار این مقاله قرار شد که فخرالسلطنه را تبعید کنند ولسی خوشبختانه این قرار تعدیل شد و دستگاه وقت فقط به ۳۰ روز تبعید به‌قم در مورد او اکتفا نمود، اما در تمام مدت ماه رمضان مردم از دادن فحش بیانو فروهر خودداری نمودند.^۱ خوشبختانه امروز می‌بینیم که آن تلاشها به‌ثمر رسید و زنان به آنچه که میخواستند رسیدند.

شوکت سلامی، نویسنده‌ای در بوشهر

روزنامه (نورافشان) از جمله نشریات بانوان است که در آغاز (نهضت بانوان) در جنوب ایران منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن شوکت سلامی همسر عباس سلامی (وکیل دادگستری) بوشهر است. او در همدان متولد شد و در شیراز به‌همسری سلامی درآمد. شوکت سلامی در بدو ورود به بوشهر با کمک همسرش مدیریت نخستین دبستان دختران دولتی بوشهر بنام شاهدخت را که در سال ۱۳۰۵ شمسی و ۱۹۲۶ میلادی تأسیس شده بود عهده‌دار گردید.

هدف او این بود که رهبری زنان بوشهر را عهده‌دار شود و نخستین قدمی که برداشت تلاش برای برکناری (ملاباجی) مدیر اولین مدرسه ملی دختران در بندر بوشهر بود. ملاباجی که چهل سال قبل از او ابتدا مکتب علوم دینی و زبان فارسی را در بوشهر اداره میکرد و سپس مدرسه معینیه را تأسیس کرده بود، در بین بانوان جنوب ایران محبوبیت فراوانی داشت، با این حال بانو سلامی موفق به برکناری او شد.

(۱) صفحه ۵۱ زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید.

وی سپس در شهریور ۱۳۰۹ شمسی روزنامه (نورافشان) را تأسیس و منتشر کرد و این روزنامه تا ۱۳۱۶ دایر بود. پس از مرگ عباس سلامی، او با سید محمدعلی علوی مدیر چاپخانه علوی ازدواج کرد و یکسال بعد روزنامه مذکور بنام همسرش منتشر شد.

این بانوی نویسنده در ۱۳۴۶ در شیراز درگذشت. مقالات روزنامه نورافشان بیشتر از نظر اجتماعی جلب نظر میکرد و چون شوکت سلامی از هدفهای نهضت بانوان بی اطلاع بود. مقالاتش را بانوان تحصیل کرده بوشهر که غالباً از مدارس هندوستان و عربستان و انگلستان فارغ التحصیل شده بودند مینوشتند.^۱

مریم عمید، مزین السلطنه

مسئول روزنامه شکوفه قدیمیترین روزنامه زنان که از دوران گذشته بجا مانده است. مریم عمید از زنان دانشمند و باکفایتی بود که زندگی زناشویی نیز نتوانست او را از فعالیت اجتماعی و فرهنگی باز دارد. علاوه بر انتشار روزنامه شکوفه مؤسس دو مدرسه بود که بهمت و پشتکار او اداره میشد. تلاش او در راه پیشرفت زنان ایران بسیار چشم گیر بود.

روزنامه شکوفه در ۱۲۹۲ شمسی و ۱۹۱۲ میلادی منتشر میشد. در بالای روزنامه نوشته شده بود مسئول - مزین السلطنه - صیبه مرحوم آقا میرزا سیدرضی رئیس الاطبا. همچنین در همه شمارهها این يك بيت :

باد آمد و بوی عنبر آورد بادام و شکوفه برس آورد

چاپ میشد.

قیمت آن: يك نمره صد دینار - اعلان سطری دهشاهی اعلام شده بود.^۲

(۱) مطالب از مجله تحقیقات روزنامه نگاری - سال ۴ - شماره ۱۴ و ص ۱۷۰ از کتاب زنان روزنامه نگار و اندیشمندان ایران.

(۲) مطلب از تاریخ جراید و مجلات ایران - جلد دوم صفحه ۲۶۷

دکتر فاطمه سیاح، استاد دانشگاه

شاید کمتر کسی، اعم از زن و مرد، نام بانو فاطمه سیاح را نشنیده باشد. او اولین زن ایرانی بود که بمقام استادی دانشگاه رسید. فاطمه سیاح در سال ۱۲۸۱ در کشور روسیه، شهر مسکو، در یک خانواده دانش‌پروور ایرانی قدم بعرصه حیات گذاشت. دوران کودکی خود را در مسکو گذراند و در همانجا نیز بتحصیل علم پرداخت. چون مادرش آلمانی بود زبان آلمانی را پیش او آموخت و زبان فارسی و فرانسه را هم در مکتب پدر یاد گرفت و زبان روسی و انگلیسی را نیز در مدرسه فرا گرفت. در ضمن تحصیل بموسیقی نیز عشق میورزید و نزد استادان فن نواختن پیانو را تعلیم گرفت.

پس از پایان تحصیلات در دانشگاه مسکو، چون لیاقت و شایستگی فراوانی از خود بروز داد در همان دانشگاه با سمت استادی بتدریس پرداخت. بعد از چهار سال، در ۱۳۱۴ باتفاق خانواده خود بایران آمد. در آنموقع که هنوز زنان ایران راه خود را در اجتماع باز نکرده بودند، اهمیت زیادی برای فاطمه سیاح و معلومات او قائل نشدند و در وزارت فرهنگ شغل کوچک و کم‌اهمیتی باو واگذار کردند.

در همان ایام دانشسرای عالی افتتاح شد و چون استاد ادبیات نداشتند از خانم سیاح دعوت بعمل آمد تا در هفته پنج ساعت در دانشسرا تدریس کند. وزارت فرهنگ طی نامه‌ای از دانشسرای عالی خواست که از تدریس فاطمه سیاح جلوگیری کند ولی دانشسرا چون احتیاج زیادی بوجود این زن دانشمند داشت از انجام این درخواست چشم‌پوشی نمود.

بانو سیاح در سال ۱۳۱۷ علیرغم مخالفت‌های شدیدی که بعمل می‌آمد، بمقام دانشیاری دانشگاه رسید و بعد از پنج‌سال، در ۱۳۲۲ شورایعالی فرهنگ استادی کرسی ادبیات روسی دانشگاه تهران را باو تفویض کرد.

در همان سال، دکتر سیاح شورای زنان ایران را با کمک چند زن خیر و روشنفکر تشکیل داد و سالها رهبر و دبیر اول این جمعیت بود و چون باهور خیریه نیز بسیار علاقمند بود مدتها ریاست انجمن معاونت زنان شهر

تهران را بعهدہ داشت.

او اولین زن ایرانی بود که بعضویت هیأتی که برای شرکت در جامعه ملل بژنو میرفت برگزیده شد.

بعلت تسلطی که بزبان و ادبیات فارسی داشت در کنگره هزاره فردوسی شرکت کرد و سخنرانی‌های جامعی درباره فردوسی ایراد نمود و مقالات و کتابهائی نیز دربارهٔ این شاعر حماسه‌سرا انتشار داد.

در سال ۱۳۲۳ شمسی (۱۹۴۴ میلادی) بدعوت دولت ترکیه، باتفاق هاجر تربیت به آنکشور مسافرت کرد و کنفرانس‌هایی در آنجا ترتیب داد. یکی از سخنرانی‌های او که در تالار دانشکده ادبیات ترکیه بزبان فرانسه درباره گوته و حافظ ایراد نمود بسیار جلب توجه کرد و مورد تحسین قرار گرفت.

در سال ۱۳۲۴ شمسی (۱۹۴۵ میلادی) نیز برای شرکت در کنگره «صلح و زن» که در پاریس تشکیل شده بود بفرانسه رفت و بنمایندگی از طرف زنان ایران در این کنگره شرکت کرد.

متأسفانه این بانوی دانشمند در سال ۱۳۲۶ بمرض قند مبتلا شد و در آبان‌ماه همان سال برای معالجه باروپا رفت.

پس از مراجعت از اروپا دو سخنرانی یکی در انجمن فرهنگی ایران و شوروی و دیگری در سالن سینما مایاک ایراد نمود و این سخنرانیها آخرین سخنرانیهای او بود.

در سیزدهم اسفند ماه ۱۳۲۶ این زن دانشمند ایرانی بمرض سکتہ درگذشت.

آقای دکتر سیاسی، رئیس دانشکده ادبیات، در مجلس یادبود دکتر فاطمه سیاح گفت:

«دانشگاه تهران یکی از برجسته‌ترین افراد خود را از دست داد و این حادثه نه تنها برای دانشگاهیان، بلکه بیشتر برای جامعه زنان ایران ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر است و شاید سالها بگذرد و کسی را یارای بدست آوردن مقام دکتر سیاح و کرسی سنجش ادبیات نباشد.»

فاطمه سیاح همانقدر که درزندگی علمی واجتماعی موفق بود درزندگی زناشوئی باعدم موفقیت روبرو شد و زناشوئی او پس از سه سال، بدون داشتن هیچگونه ثمره‌ای، بجدائی پیوست.^۱

مرحوم رشید یاسمی که خود از دانشمندان و شعرای بنام ایران است شعر زیر را در رثای خانم دکتر فاطمه سیاح سروده و تاریخ درگذشت او را در این شعر ضبط نموده است:

یادبود

اهل معنی بی سرو سرور شدند	خانم سیاح چون بنهفت روی
طالبان علم بی‌رهبر شدند	بعد از استاد هنرور فاطمه
تاکتبان بی‌ینار و بی‌یاور شدند	بانوان در نهضت آزادگی
در حقیقت صد نفر کمتر شدند	رفت يك استاد و دانشگاهیان
دوستان خونین‌دل و مضطر شدند	چونکه قلب او ز گردش بازماند
جمله چون اسپند برآذر شدند	از مه اسفند رفته سیزده
صد هزاران دیده از خون‌تر شدند	سیصد و بیست و شش بعد از هزار
بهر تاریخش بفکرت در شدند	دوستان او همه چون «یاسمی»
دانش و فرهنگ بی‌مادر شدند	هاتفی سر را برون کرد و بگفت

امینه پاکروان، اولین بانوی استاد دانشگاه

امینه پاکروان در سال ۱۸۹۰ میلادی از پدری ایرانی و مادری اطریشی متولد گردید. فامیل پدری او متشکل از صاحبمنصبان دولتی و دیپلماتها بودند مادر وی دختر يك افسر نیروی دریائی و بعضی از اجدادش فرانسوی بودند. وادیات فرانسه تأثیر و نفوذ بسزائی در محیط زندگانی آنها داشت.

امینه پاکروان در سال ۱۹۱۰ میلادی با يك دیپلمات ایرانی ازدواج و

(۱) جهت تهیه مطالب فوق با حمید سیاح و دیگر افراد خانواده فاطمه سیاح مکاتبه و مصاحبه بعمل آمد.

سالهای اول زندگی زناشویی خود را در کشورهای ترکیه - ایران - مصر اطریش - آلمان و فرانسه سپری نمود و بالاخره بخاطر تحصیل فرزندانش سالیان متوالی در بلژیک و فرانسه اقامت گزید.

امینه پاکروان در سال ۱۹۳۳ برای همیشه به ایران آمد و استادی دانشگاه تهران را در رشته ادبیات فرانسه و تاریخ هنر بعهده گرفت. در سال ۱۹۴۴ شروع به نوشتن کتاب «شاهزاده گمنام» نمود و کتابها و رمانهای «شاهزاده گمنام» و «نسل چهارم» و «آغا محمدخان» و «عباس میرزا» را پی‌درپی برشته تحریر درآورد. دورانی که امینه پاکروان بدان علاقه وافری داشت تاریخ ایران در قرن نوزدهم است و کتاب «آغا محمد خان» و «عباس میرزا» را که از جامع‌ترین کتب تاریخی آن زمان است در مورد مسائل همان قرن ایران نوشت. امینه پاکروان مطالعاتی چند در زمینه هنر ایران انجام داد.

در سال ۱۹۵۷ میلادی امینه پاکروان بمنظور معرفی مینیاترور ایران مسافرتی به شهرهای مختلف اروپا مانند وین - زوریخ - پاریس - آمستردام و لندن نمود که توأم با کنفرانسهای متعددی به زبانهای آلمانی و فرانسوی و انگلیسی بود.

امینه پاکروان در ژوئیه ۱۹۵۸ میلادی دارفانی را وداع گفت. کسانی که شخصیت او را بیاد می‌آورند به معلومات وسیع و عمومی وی ایمان داشته و مطلبی که قبل از هر چیز در ذهن علاقمندانش پدیدار میگردد شخصیت استثنائی آن نویسنده میباشد.^۱

شوکت الملوک شقاقی، زنی هنرمند در نقاشی و خامه‌دوزی

مرحوم شوکت الملوک (شقاقی) خواجه‌نوری در خانوادۀ ای بادوق و

(۱) مطالب بوسیله تیمسار پاکروان فرزند امینه پاکروان سفیر ایران در فرانسه

تهیه و جهت مؤلف کتاب ارسال شده است.

هنرمند یا بعرضه وجود نهاد واز آغاز کودکی با خواهرش عفت‌الملوک خواجه‌نوری (که مدتها ریاست هنرستان بانوان را بعهدہ داشت) زیر نظر میرزا علیخان و مرحوم کمال‌الملک بفرآگرفتن هنرنقاشی پرداختند تا هنر مورد علاقه‌اش تکمیل شد و تحصیلات خود را در منزل زیر نظر استادان با تجربه پبایان رساند.

شوکت‌الملوک صدها تابلوی نقاشی جالب از مناظر و چهره‌های مختلف تهیه کرد که هر سال نمونه‌های آن در نمایشگاه نقاشی مهرگان بمعرض تماشا گذارده میشد. شوکت‌الملوک شقاقی (خواجه‌نوری) مدت کوتاهی در هنرستان بانوان بتعلیم نقاشی پرداخت و بیشتر بسبک کلاسیک کار میکرد او در خامه دوزی مهارت بسزائی داشت و تابلوهای بدیعی از مناظر طبیعت خامه‌دوزی کرده است که ریزه‌کاریهای بسیار جالب است.

شوکت‌الملوک بانوئی هنرمند و همسری مهربان و وفادار بود.
در ۱۳۰۰ شمسی با سرلشکر شقاقی پیوند زناشوئی بست که ثمره این ازدواج یک دختر و یک پسر است^۱.

فخر آفاق پارسای

فخر آفاق پارسای پس از تحصیلات زیر نظر آموزگاران در منزل، برای کمک به آموزش دختران در یکی از دبستانهای تهران به تدریس مشغول شد. پس از چندی در ۱۲۹۱ شمسی با فرخ پارسای که فرزند مدیر همان مدرسه بود ازدواج کرد.

فرخ پارسای که مدیر داخلی روزنامه ارشاد بود چندی پس از ازدواج به مشهد مسافرت کرد. بانو فخر آفاق هم در مدرسه فروغ مشهد بادامه خدمت فرهنگی مشغول شد ضمناً توانست امتیاز مجله (جهان‌زنان) را دریافت دارد

(۱) تهیه مطالب از طریق مصاحبه با بانو عفت خواجه‌نوری خواهر شوکت‌الملوک خواجه‌نوری تهیه شد.

و در شهر مشهد با انتشار آن پیردازد او میبایست مطالبی بنویسد که مورد حمله مرتجعین واقع نشود و باینجهت نهایت دقت و احتیاط را بکار میبست. فقط مطالبی مربوط به اصول زندگی بهتر و روش بهداشت و روابط افراد خانواده را به زنها می‌آموخت پس از انتقال شوهرش به تهران مشغول انتشار مجله در تهران شد که چندی نگذشت از طرف افرادی که مانع پیشرفت رشد اجتماعی زنان بودند مجله توقیف و این بانوی ارجمند به شهرستان قم تبعید شد مدت دو سال در تبعید بسربرد و در همان زمان بود که بانو فرخ‌روپارسی (وزیر آموزش و پرورش) بدنیا آمد در نتیجه اقدامات زیاد و ارسال نامه‌ها به پایتخت بالاخره باطلوع سلطنت رضاشاه کبیر اجازه بازگشت به تهران را بدست آورد از آن پس با مجله عالم نسوان که گردانندگانش عده‌ای از بانوان روشنفکر بودند همکاری نمود و به واسطه شغل نویسندگی با جمعیت نسوان و وطنخواه روابطی صمیمانه برقرار ساخت و در فعالیتهای آن تشریک مساعی نمود.^۱

شمس الضحاء نشاط، زنی سخنور

بانو شمس الضحاء نشاط که در تهران بسال ۱۲۷۹ شمسی متولد شد و دارای چهار فرزند بنام صفیه و صغیعی و حسنی و مزین است او دختر شادروان حسن صغیعی‌شاه^۲ که مردی عارف و دانشمند بود و دارای چند کتاب عرفانی و اخلاقی است میباشد.

بانو شمس دارای گواهینامه و مدال طلای فنی از دانشگاه هاروارد میباشد او دبیر وزارت آموزش و پرورش در قسمت هنرهای زیبا است و تابلوهائی در ابریشم دوزی دارد که برای هر کدام از کشورهای امریکا و

(۱) مطالب از صفحه ۵۸ کباب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید و نیز از طریق مصاحبه با افراد مطلع تهیه شده است.

(۲) آرامگاه او در تهران به‌خانقاه صغیعی‌شاه مشهور است.

بژیک مدال گرفته است و کارهای نقاشی را باراهنمائی علیخان مشغی دنبال کرد و سپس هنر ابریشم‌دوزی را انتخاب کرد و میخواست هنری بیاموزد که دیگران کمتر بآن دسترسی داشته باشند. تابلوی نقاشی او در بروکسل مورد ستایش لئوپولد پادشاه آن کشور قرار گرفت.

این بانوی هنرمند در دبیرستانهای نوربخش و نمونه و آزرم و هنرستان دختران ابریشم‌دوزی و نقاشی میاموزد با آنکه چهار فرزند دارد هنگام فراغت بسرودن شعر مشغول است و اشعار او در حدود ۲۰۰۰ بیت میشود. تابلوی خامه‌دوزی شمس که از یک زندگی روستائی الهام گرفته در سال ۱۲۹۶ شمسی بامریکا فرستاده شد و پس از یکسال برنده جایزه طلا شناخته شد انجمن صنایع زیبای امریکا تابلوی این هنرمند ایرانی را مورد تشویق قرار داد. تا آن زمان سه تن از ایران برنده چنین جایزه‌ای بودند شادروان کمال‌الملک در نقاشی، و صنایع خانم در خاتم‌سازی و سومین نفر بانو شمس‌الضحاء نشاط بود که در خامه‌دوزی موفق بدریافت این جایزه شد. اینک چند نمونه از سروده‌های او بنام ترانه‌های دل.

بیاد دوست

عشقت برون نمود زفکرم حساب را

یکجا بسوخت دفتر و درس و کتاب را

پرسند گرزمن چه بود راه دین و زهد

کوته شدم زبان و ندانم جواب را

باهیج منطق و سخن و ذکر و مباحثی

تتوان نمود قصه حال خراب را

آنانکه چاره از من بیچاره جسته‌اند

گم کرده‌اند مقصد راه صواب را

سرگشتم چگونه دلیل رهی شوم

گمگشتم چگونه کنم فتح باب را

بیچاره‌تر شدم چه کنی لطف بیشتر

از دیده برده است خیال تو خواب را

شعری بگفت سعدی و بیتی بجا سرود
باخویش کرده‌است چهخوش این خطاب را
گفتم مگر بوصل رهائی بود ز عشق
بیحاصل است خوردن مستسقی آب را
مستی خوش است گر بود از عشق باده‌اش
دور افکن ایحریف شبانگه شراب را
ای (شمس) باش خرم و خوشدل بیاد دوست
از عشق سوزی افکند اوهم نقاب را^۱

نور الهدی منگنه، نویسنده و روانشناس

نور الهدی منگنه از زنان دانشمند و هنرمند ایران است که در سال ۱۲۸۲ هجری در تهران متولد شد پدرش علی ملقب به مشیردفتر از مستوفیان بود و مادرش رخساره ملقب به مهرالدوله که از معلومات قدیمه و هنرهای دستی بهره داشت. بانو منگنه با تحصیلات قدیمه که داشته توانست در رشته روانشناسی کودک در دانشگاه بیروت ادامه تحصیل داده و معلوماتی در حدود لیسانس کسب کند و بزبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی نیز آشنا است. ضمناً بانجام امور هنری و ادبی علاقمند و دارای امتیاز مجله‌ای بنام «بی‌بی» بود. او نویسنده‌گی و موسیقی و نقاشی و ابریشم دوزی را در حدقابل ستایش میدانند و تابلوهای ابریشم دوزی جالبی که مبین زبردستی و ذوق هنری او میباشد دارد.

این بانوی نویسنده در پایه گذاری جمعیت نسوان وطنخواه عضو مؤثر بود و در تنویر افکار و هدایت و ارشاد زنان و بسط فرهنگ کوشش و فداکاری نمود او با کانون بانوان همکاری داشت. نور الهدی صاحب ذوق سرشاری در نویسندگی است و اشعاری بر سبیل تفنن سرود و علاوه بر مقالات منتشره

کتابی چند تألیف نمود. از جمله کتاب «دوست شما» در دو جلد و راه‌آموز خانواده در یک جلد. آداب معاشرت و تدبیر منزل که در عین زیبایی تازه و جالب است همچنین کتاب بنفشه - پندآموز - تگرگ - دیوان اشعار - صحنه‌های زندگی - ناقوس و گلگشت نیز از آثار اوست.

دکتر شفق دیباچه‌ای بر کتاب «دوست شما» نوشت و این کتاب را بخوبی معرفی نمود و متذکر شد که این زن دانشمند سالهاست که باهدفی عالی و منظوری شریف در راه فرهنگ کشور از طریق سخنرانی و تالیف مقالات اذهان فرزندان و مادران را روشن کرده و چراغ رستگاری را بر سر راه اطفال بیگناه که دیوهای جنایتکار برای روح آنان در کمین نشسته‌اند گرفته و آنها را راهنمایی نموده است.

آقای حبیب یغمائی در مقدمه کتاب راه‌آموز خانواده نوشت خانم منگنه در تألیف و تدوین و انتشار این کتاب در راهنمایی مادران پیش‌کسوت است او ضمن مباحثاتی که بسادگی بیان داشته داستانی لطیف و شیرین بمناسبتی نقل کرده که خواننده بانهایت شوق و بدون خستگی آنرا میخواند.

قسمتی از ابیات او که در وصف کار آزاد سروده:

تو که باشی که در این دامگه تاروسپاه

فقر و ذلت بزدائی زبر ما ناگاه

غم و بیچارگی و نکبت افراد فقیر

شد مبدل بخوشی از توایا پاک ضمیر

کار آزادم و آسوده‌زمن جان‌وتن‌است

زرو گنجینه عالم همه در دست من‌است

حرف زور

برهنه ناخوش و بیمار سخت است

گرسنه زیر سنگین بار سخت است

نگاه لرزونت با پای مجروح

دویدن روی تیغ و خار سخت است

بدون رهنما در دشت و هامون
بهنگام شبان تار سخت است
تن عربان میان فوج زنبور
قبول درد ناهموار سخت است
بزیر بار زور و یاوه رفتن
بسان سوز و نیش مار سخت است^۱

شمس الملوك جواهر کلام، بانوئی که فعالیت فرهنگی از سال ۱۳۰۰ شمسی شروع شد

شمس الملوك جواهر کلام در تهران متولد شد و تحصیلاتش در مدرسه آمریکائی و ناموس به پایان رسید در سال ۱۳۰۰ شمسی از طرف وزارت فرهنگ بعنوان معلم دولتی دختران شماره ۳۱ تعیین شد و در سال ۱۳۰۷ که بامر اعلیحضرت رضاشاه کبیر مدارس ایرانی قفقاز و استانبول توسط معلمان و مدیران ایرانی اداره میشد با شوهرش علی جواهر کلام از طرف وزارت معارف روانه تفلیس شد شوهرش مدیر مدرسه او معلم ادبیات فارسی شد و سه سال بعد با استانبول رفت اولین زن ایرانی بود که بدون حجاب از تهران خارج و در مدرسه آرامنه جلفای اصفهان سه سال مأمور شد و در سال ۱۳۱۴ شمسی که کانون بانوان تشکیل یافت در روز تاریخی ۱۷ دی در دانشسرای دختران موقع تشریف فرمائی اعلیحضرت رضاشاه کبیر افتخار حضور داشت، و مدتی هم بعنوان دبیر و بازرس مشغول کار بود تا در ۱۳۴۲ بازنشسته شد.

شمس الملوك علاوه بر مقالات متعددی که راجع بزنان ایران در روزنامه‌ها و مجلات نوشت در ۱۳۳۸ شمسی کتابی بنام «زنان اسلام در ایران»

(۱) مطالب از صفحه ۳۲۳ جلد دوم زنان سخنور و نیز با استفاده از آرشیو کتب کتابخانه مجلس شورای ملی تهیه شده است.

تألیف و منتشر کرد و در حال حاضر نایب رئیس انجمن محلی داودیه و عضو شورای همکاری شهرداری شیران میباشد و در جمعیت‌های مختلف بانوان ایران عضویت دارد.

او در سال ۱۲۹۶ با علی جواهر کلام ازدواج کرد و ثمره این ازدواج ۲ پسر و یکدختر است که فروغ جواهر کلام لیسانسیه مامائی است و دکتر شمس‌الدین جواهر کلام دارای درجه دکترای سیاسی و قضائی از فرانسه و فرید جواهر کلام لیسانسیه و دبیر زبان میباشد^۱.

صفیه فیروز

بانو صفیه فیروز پیشقدم در خدمات اجتماعی و زنده کننده نام زنان ایران در مجامع بین‌المللی در ۱۲۸۷ شمسی در هنگ کنگ بدنیا آمد. پدرش حاجی محمدحسین نمازی، بزبانهای انگلیسی، فرانسه و چینی صحبت میکند. در زمان جنگ بین‌الملل دوم که قحطی و شیوع بیماری‌های مختلف‌بیداد میکرد در مانگاه زنان را شخصاً اداره کرد و بخدمت مشغول بود و با همکاری عده دیگری از بانوان ارتش در ۱۳۲۰ شمسی انجمن بانوان افسران را برای کمک و مساعدت بخانواده‌های افراد ارتش تأسیس نمود او عضو انجمن معاونت شهر بود و از جمله نخستین زنانی است که در بنگاه‌های خیریه و شیر و خورشید سرخ وارد شد و از هیچگونه خدمت مادی و معنوی دریغ نداشت.

در انجمن‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی زنان پیوسته حضور داشت و نام ایران را که در آنموقع بدرستی شناخته نشده بود معرفی کرد در اجتماع بین‌المللی زنان در نیویورک بسال ۱۳۲۵ شمسی در کمیسیون حقوق زن در بیروت بسال ۱۳۲۸ شمسی و در کنگره آسیائی دهلی بسال ۱۳۲۶ و در ژنو بسال ۱۳۲۱ بنمایندگی از طرف ایران حضور یافت و غالباً در این مجامع

(۱) مطالب از طریق مصاحبه مؤلف با بانو شمس‌الملوک جواهر کلام تهیه شد.

بریاست و یا نیابت انتخاب شد.

برای مبارزه با فساد غالباً بدارالتأدیب کودکان و زندان زنان سرکشی و رسیدگی میکرد و کلاس درس و هنرآموزی حرفه‌ای برای زنان منحرف تأسیس نمود که تاکنون عده زیادی از آنها از منجلاب بدبختی نجات یافته‌اند. صفیه فیروز مدتی ریاست شورای زنان را دارا بود. همواره در تظاهرات و اقداماتی که بمنظور تأمین حقوق زنان برپا میشد پیشقدم بود. نمایشگاه هنری برای تشویق زنان هنرمند ترتیب می‌داد. • خدمات این بانوی خیر و روشنفکر توأم با پشتکار و فعالیت خستگی‌ناپذیر بود.

فصیح‌الملوک مهام

فصیح‌الملوک مهام فرزند حسین مهام (مهام‌الدوله دانشمند و سیاستمدار) و همسر تیمسار مصطفی شوکت بود و فرزندی نداشت. او فارغ‌التحصیل مدرسه فرانکوپرسان و دارای تحصیلات عالی در رشته زبان خارجه از دانشکده ادبیات پاریس بود. و فقه و منطق و فلسفه را در منزل زیر نظر استادان آموخت و چون خط زیبایی داشت از مرحوم میرعماد میرفندرسکی خوشنویس وزارت خارجه تعلیم گرفت و بر اثر استعداد درخشانی که وی در فراگرفتن علوم مختلف نشان میداد موفق بدریافت نشان علمی از طرف وزارت فرهنگ زمان خود گردید درضمن در تأسیس و اداره دارالمعلمات مرکزی تهران سمت مدیری داشت و مدتی هم در آنجا تدریس میکرد و بخاطر سرودن قصاید نغز بارها مورد تشویق قرار گرفت و باخذ مدال و نشان علمی نائل شد. نمونه خط وی در نمایشگاه کالای صنایع ایران در ۱۳۱۸ بتوسط

(۱) قسمتی از مطالب از صفحه ۷۷ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید اخذ شده است.

مرحوم حاجی محترم السلطنه اسفندیاری تشکیل یافت و بمعرض نمایش گذاشته شد و در انجمن مطالعات و صنایع ایران در پاریس نیز نمونه خط وی جلوه گر بود.

چندین سال امتیاز مجله تحفه نو را عهده دار بود و همچنین در انجمن مجمع خوشنویسان عالم که در توکیو تشکیل شده بود از ایران خط خانم فصیح الملوك بوسیله وزارت فرهنگ سابق و هنرهای زیبای ایران فرستاده شد.

در تأسیس مدارس چهل گانه دولتی در ۱۳۰۰ شمسی بانو مهام با بانو امیلی ریشارد نایب رئیس تعلیمات نسوان همکاری داشت و بعد مأمور تأسیس دارالمعلمات مرکزی شد سپس برای تکمیل مطالعات خود پاریس و منچستر رفت و بعد از بازگشت مدت سه سال در دبیرخانه شورای عالی فرهنگ بسمت خوشنویس مشغول بکار شد.

چندسالی نیز در دبیرستانهای ناموس و شاهدخت تدریس کرد و در اداره امتحانات به سمت خط‌شناس و خوشنویس انتخاب شد تا در ۱۳۴۰ بازنشسته و در سال ۱۳۵۱ شمسی وفات یافت^۱.

عفت الملوك خواجه‌نوری، زن هنرمندیکه بیاس خدمات برجسته اش هنرستان خواجه‌نوری بنام او نام‌گذاری شد

عفت الملوك خواجه‌نوری فرزند ابوتراب خواجه‌نوری (نظم الدوله) در ۱۶ سالگی با کاظم خواجه‌نوری (نظم الملک) ازدواج کرد و ثمره این ازدواج، دکتر عباسقلی خواجه‌نوری (استاد دانشگاه) و دختری بنام فرح خواجه‌نوری (کارمند وزارت کار) میباشند.

عفت الملوك از ابتدای طفولیت ذوق هنری گل دوزی و نقاشی داشت و

(۱) مطالب فوق در سال ۱۳۴۷ از طریق مصاحبه مؤلف کتاب با بانو فصیح الملوك مهام تهیه شد.

زیر نظر استادان فن تعلیمات کافی گرفت و تابلوهای متعددی از خود بیادگار دارد.

از سال ۱۳۰۲ شمسی امتیازی برای تأسیس مدرسه صنعتی از وزارت فرهنگ وقت گرفت و مدت ۷ سال بخرج خود مدرسه صنعتی را اداره کرد تا زمانی که از طرف وزارت پیشه و هنر مدرسه‌ای بنام دارالتعلیم صنعتی تأسیس او و بسمت مدیر در آنجا مشغول کار شد در سال ۱۳۲۵ این دارالتعلیم صنعتی بوزارت فرهنگ منتقل و بنام هنرستان بانوان و بعد بیاس خدمات بانو خواجه نوری هنرستان خواجه‌نوری نام نهاده شد و هنوز هم این هنرستان باقی و بهمین نام معروف است. در این هنرستان انواع کارهای هنری نقاشی، آشپزی، خیاطی، مینیاتور، منبت‌کاری، آرایش و غیره تدریس میشود.

عفت‌الملوک از سنه ۱۳۰۰ عضو جمعیت نسوان وطن‌خواه شد و بعد در حزب زنان که بنام شورای زنان بود فعالیت‌های اجتماعی داشت و از سال ۱۳۳۶ بافتنخار بازنشستگی نائل شد و هنوز هم در ایام بیکاری بخلق تابلوهای زیبا مشغول است.^۱

مهرانور سمیعی

او از دیپلمه‌های سالهای اول مدرسه امریکائی و دارای ۴۶ سال سابقه خدمت فرهنگی میباشد، فرخنده (مهرانور) سمیعی متولد سال ۱۲۷۲ شمسی و دختر ابوالقاسم‌خان سمیعی (مقرب‌السلطنه) می‌باشد. او تحصیلات مقدماتی عربی و فارسی و فقه و ترجمه قرآن را نزد شیخ نصرالله که از استادان فارسی و عربی آترمان بود تکمیل کرد و برای اخذ گواهینامه شش ابتدائی بدیبرستان ناهوس که تحت مدیریت شیرزن لایق و فداکار طوبی آزموده اداره میشد باخذ تصدیق شش ابتدائی نائل شد و برای ادامه تحصیلات متوسطه بمدرسه امریکائی رفت و در ۱۹۱۷ میلادی باخذ دیپلم که در شورای عالی

(۱) مطالب بوسیله مصاحبه مؤلف با بانو عفت‌الملوک خواجه‌نوری تهیه شد.

فرهنگ، شش ادبی شناخته شد موفق گردید او در حین تحصیل در مدرسه ناموس تدریس میکرد و در زمان ریاست فرهنگی میرزا رضاخان در ۱۳۰۱ شمسی، چون در آزمون تعداد دیپلمه در ایران انگشت شمار بود با ماهی ۱۸ تومان وارد خدمت فرهنگی شد و در دبستان ۳۴ و ۳۵ در کلاس ششم ابتدائی مشغول تدریس شد و در ۱۳۰۹ شمسی بیازرسی مدارس ملی برگزیده و در ۱۳۱۰ بمدیریت دبستان شماره (۱۰) مازیار واقع در خیابان شاهپور گمارده شد ضمناً اداره دبستان جدیدالتأسیس شاهرخ را هم عهددار بود. در ۱۳۳۴ با سمت مدیریت دبستان ملی خوارزمی منتقل شد و سالهای متمادی خدمت فرهنگی اش همیشه در دبستان بود و باینکه بارها پیشنهاد دبیری دبیرستانها از طرف وزارت فرهنگ بایشان شد قبول نکرد چون عقیده داشت پایه صحیح تعلیم و تربیت اول از دبستان است و بدست آوردن روحیه خردسالان و رفتار صحیح در سنین دبستانی اساس تربیت دانش آموز می باشد.

سجایای اخلاقی و روش تربیتی این بانوی خدمتگذار بحدی مورد قبول شاگردان و آشنایان ایشان بود که سبب گردید در این مجموعه بزرگداشتی در خور حال ایشان بعمل آید.

این بانوی فرهنگی در طول ۴۶ سال خدمت خویش واقعاً استاد تعلیم و تربیت بود و باگذشت سالیان دراز تجسم دقایق کلاس ایشان دشوار نیست زیرا لذت غرور و شخصیتی را که در محضرشان احساس میشد فراموش نمیتوان کرد. شاگردان این بانوی ارجمند آنچنان روحیه قوی و سازنده و مفید بارمغان گرفته اند که در تمام طول سالیان عمر آنها را یار و مددکار بوده و سربلند ساخته است.

عالم شدن و یافرا گرفتن آموخته ها کار بست درخور اراده فردی ولی خوب و صحیح زندگی کردن و روحیه قوی داشتن نعمتی ارزنده است که شاگردان این بانوی خادم فرهنگ و کشور بدست آورده و بآن مفتخر بوده است.^۱

(۱) مطالب از طریق شناسائی شخصی مؤلف که افتخار شاگردی بانو مهرانور سیمی را در سال ۱۳۰۲ شمسی داشت و نیز مصاحبه مجدد با ایشان تهیه شد.

پروین پیرمارشال غیبی، زنی سخنور و نویسنده کتاب اسرار تاریخ پروین پیرمارشال غیبی که بنام (پروین) تخلص مینماید بانوئی است سخنور و نویسنده دارای سوابق طولانی خدمت بفرهنگ، زادگاه او شهر شیراز (جائی که سعدی و حافظ را پرورانده است) و تولدش در ۱۲۸۲ خورشیدی و نام پدرش قراهان بود او در مدرسه ارسنجان سواد فارسی و تازی را آموخت و در ۱۳۲۲ شمسی دانشسرای مقدماتی شیراز را پایان رساند و زبانهای انگلیسی و تازی را میداند و در هنر گلدوزی دست دارد. این بانو ذوق و استعداد سخنوری داشته و چکامه‌های بسیار ساخته است و کتبی نیز تألیف نموده از جمله کتاب «اسرار تاریخ پارس». او سالها بفرهنگ کشور خدمت نمود و مدتهای زیاد مدیریت دبستان دولتی دوشیزگان پهلوی را در شیراز داشت و همچنین کلاس سالمندان را نیز سرپرستی می‌نمود و کوشش‌های او در راه آموزش و پرورش و سخن‌سرائی و نویسندگی مورد تحسین پیاپی فرهنگ استان فارس و همچنین وزیران و دربار شاهنشاه فقید اعلیحضرت رضاشاه کبیر بود. او دارای سه دختر و سه پسر میباشد بعد از درگذشت رضاشاه کبیر سرسلسله خاندان پهلوی این اشعار را سرود:

ماده تاریخ درگذشت رضاشاه کبیر

روان پاک تو شاها قرین رحمت باد
 شهید راه وطن ایشه نکو بنیاد
 بشرح خدمت تو خامه‌ام بود الکن
 چگونه شرح وطنخواهیت کنم ایشاه
 زبهر میهن از تاج و تخت بگذشتی
 ترا چه غم که همی رفت تخت جم‌برباد
 بخط آهن ایران چه رنجها بردی
 که شد کهن غم شیرین و زحمت فرهاد
 بقدرت از رخ نسوان حجاب بگرفتی
 بیک اراده نمودی پریرخان آزاد

(۱) صفحه ۱۰۸ جلد اول کتاب زنان سخنور

قضاوت عملت ای شها بتاریخ است
بنوك خامه دانش پژوه مردم راد
نسیم صبح ز ایران بخاك افریقا
درود گفت شهشه زعشق او جان داد
بسال رحلت آتشاه راد پروین گفت
که سنه‌ن شد و (یوهانسبورك) وزبیداد^۱

بانو جین دولتیل، زنی از امریکا که مدت پنجاه سال به زنان ایران خدمت کرد
جین دولتیل وقتی از امریکا بایران آمد ۲۲ سال داشت در آن زمان
او خدمت بامور آموزشی و اجتماعی زنان را بعهدہ گرفت.
اکنون که او قدم به ۷۲ سالگی نهاده است آثار خدماتش میدرخشد
حتی میتوان کارنامه او را بعنوان خدمتگذار دیرین جامعه ایرانی در این
کتاب جا داد و خدمات او را ستود.

دولتیل میگوید پنجاه سال پیش دانشگاه «ولز» امریکا به عده‌ای از
دانشجویان تکلیف کرد که یک نفر از آنان برای خدمت در ایران به این کشور
اعزام شوند ولی هیچیک از دانشجویان تکلیف دانشگاه را نپذیرفتند گرچه
من ابتدا قصد داشتم پس از دریافت گواهینامه دکترای پزشکی به افریقا بروم
وبه افریقائیان محروم خدمت کنم ولی وقتی مأموریت خدمت اجتماعی در
ایران به من پیشنهاد شد بخاطر علاقه قلبی که به این سرزمین باستانی داشتم
مأموریت دانشگاه را از دل و جان پذیرفتم و راهی ایران شدم. مدت سه ماه
طول کشید تا بوسیله کشتی از راه هندوستان و بندر بوشهر به ایران آمدم و
از همان زمان خدمات اجتماعی من آغاز گشت.

ابتدا مدت سه سال در مدرسه امریکائی دختران که در سال ۱۸۷۴ میلادی
در ایران تأسیس شده بود تدریس کردم. پس از آن برای مدت دو سال

(۱) بیان سال تاریخ وفات رضاشاه کبیر با حروف ابجد است

بمنظور دریافت فوق لیسانس در روش تدریس به امریکا رفتم و آنگاه مجدداً برای ادامه خدمت به ایران مراجعت کردم در این زمان تدریس در مدرسه امریکائی‌های همدان به من محول شد و در همدان بود که زبان شیرین فارسی را آموختم.

آنگاه با سمت رئیس مدرسه امریکائی در تهران مشغول کار شدم. در طول مدت سیزده سالی که ریاست این مدرسه را بعهده داشتم با شور و شوق فراوان دختران مدرسه را به شرکت در کارهای اجتماعی تشویق کردم و حس تعاون و همبستگی را در آنان بیدار ساختم.

در همان سالها دستور دادم زمین ورزشی ایجاد شود تا دختران مدرسه از نظر جسمی نیز تقویت شوند. در سال ۱۹۴۰ میلادی مدرسه امریکائیها در تهران تعطیل شد و من از آن پس به تدریس زبان انگلیسی در منزل پرداختم و کارم با استقبال دختران روبرو شد.

از شهریور ۱۳۲۰ که شعله جنگ جهانی دوم زبانه کشید سرگرم خدمات و فعالیتهای اجتماعی شدم که تعلیم خیاطی و کارهای دستی به زنان ایران از آنجمله است.

در آن زمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر مبلغ یکصد هزار تومان در اختیار من گذاشتند تا بین مستمندان تقسیم کنم.

رفته رفته کلاسهای خصوصی من حالت یک مدرسه را پیدا کرد بطوریکه در سال ۱۹۴۴ مدرسه‌ای بنام ایران بتیل تأسیس کردم که امروز بنام مدرسه دماوند باقی است.

در سال ۱۹۶۶ میلادی از طرف دولت امریکا بازنشسته شدم و مطابق قانون میبایستی دوران بازنشستگی را در امریکا میگذراندم ولی چون ایران وطن دوم من شده ترجیح دادم که دوران بازنشستگی را نیز در وطن دوم خود بگذرانم زیرا در اینجا تعداد دوستان مهربان و فداکارم بیشتر از اقوام و خویشان امریکائیم شده در سال ۱۹۴۸ به کمک ایرانیان نیکوکار فارغ‌التحصیلان مدرسه امریکائی در مانگاهی در چهارراه سیدعلی تهران کوچه یوسف حکیم بنام در مانگاه دولتیل تأسیس شد و من به عنوان سرپرست آن

درمانگاه انتخاب شدم و اکنون نیز سرپرستی آن را برعهده دارم. کلیه هزینه این درمانگاه از طرف فارغ التحصیلان مدرسه امریکائی و دوستان ایرانیم تأمین میشود. علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی از این درمانگاه بازدید فرمودند و مرا مورد تقدیر و عنایت قرار دادند همچنین سرکار علییه بانو فریده دیبا از درمانگاه دیدن کردند و یکصد هزار ریال کمک نقدی فرمودند. زمانی که جناب دکتر خانلری وزیر آموزش و پرورش بود کتباً مورد تقدیر ایشان قرار گرفتم.

دولتیل یکی از کسانی است که تمام پیشرفتهای ایران را در عهد پر برکت دودمان جلیل سلطنت پهلوی شاهد و ناظر بوده و اکنون یکی از ستایشگران انقلاب سفید ایران بهر هبری پیشوای عالیقدر ملت یعنی شاهنشاه آریامهر بخصوص در جهت اعطای آزادی و حقوق سیاسی زنان ایران است. از جمله خاطرات شیرین دولتیل مربوط به روز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴ میباشد که در آن روز بدست مبارک علیاحضرت ملکه پهلوی تحصیل کرده‌های مدرسه دخترانه امریکائی بدریافت گواهینامه دیپلم نائل شدند.

از خودگذشتگی و پشتکار بینظیر یکی از خصایص دولتیل است بانوئی که حتی در مواقع عید یا جشن تولد خود به دوستانشان توصیه میکند که بجای هدیه خصوصی وسیله‌ای تهیه کنند که در کار درمانگاه و درمان بیماران مستمند مؤثر باشد.

در جشن پنجاهمین سال خدمتش در ایران که طرفدارانش در هتل (شرایتون) برپا کرده بودند طی مراسمی نشان سپاس درجه یک آموزش و پرورش توسط جناب دکتر فرخ‌رو پارسای باو اهدا شد و همچنین از طرف جناب هویدا نخست‌وزیر نشان مخصوص جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران همراه بانامه تشکر آمیز از خدمات پنجاه ساله‌اش دریافت نمود.^۱

(۱) مطالب از طریق مصاحبه با بانو دولتیل تهیه شده است.

واریتو طریان

واریتو طریان اولین زنی بود که اشعار فارسی را دکلامه کرد و شعر شمع و گل و پروانه را در جامعه بارید و ایران جوان خواند. این بانوی میهن پرست و هنرمند در نمایشنامه‌های چندی شرکت کرده هر يك بجای خود شامل نکات دقیق انتقادی بود. نمایشنامه جالبی از زندگی زنان آترمان که در اندرون خانه نشین و مردان بانواع حیل و تزویر درصدد فریب دادن زنان پرده‌نشین رفقای خود بودند و در اینراه از هیچگونه رذالت و پستی دریغ نداشتند تهیه کرد و داستان در مورد زنی بود باتدبیر که هرچه کرد نتوانست شوهرش را سر مهر بیاورد و از دنبال کردن زنان دیگر بازدارد و حيله‌ای بکار برد و بهمراه خواهرش در پناه پوشش چادر سیاه بطرز ناشناس در سر راه شوهر قرار گرفت و بنای دلربائی گذاشت. شوهر در حالیکه تحسین و تمجید از اطوار و گفتار او را بحد مبالغه رسانده بود چنین نمود که از عشقش سرآزپا نمیشناسد و باعجز و التماس تمنای وصال او را داشت تا اینکه روزی او را به بیرونی منزلش دعوت کرد و در مدتی که شوهر با او به راز و نیاز مشغول بود چهره خود را ننگشود و اینکار را بوقت دیگری وعده نمود هنگام بازگشت همینکه خواست بسوی اندرونی رهسپار شود شوهرش دیوانه‌وار جلوی او را گرفت و از این عمل بازش داشت و گفت زنی نابکار در خانه دارد که نباید بر این سر واقف گردد در این موقع ماهیار (بانو طریان) پیچه را از روی خود برمی‌گیرد باخشم آمیخته بغرور خطاب بشوهرش سخنرانی جالبی ایراد کرده میگوید من همان هستم چون تعلق بتو دارم قابل دوست داشتن نیستم ولی در کسوت ناموس دیگری اینطور در مقابلم اظهار عشق و فداکاری میکنی و با این سخنان مؤثر و مستدل بتماشگران زن و مرد هشدار داد و آنها را درباره اوضاعی که چون عادی شده بود معایبش را درک نمیکردند به اندیشه واداشت.

پس از اتمام نمایش بانوان بانو طریان را در آغوش کشیدند و یکی از آنها گفت این سرگذشت من بود شما از کجا فهمیدید و دیگری اظهار کرد

چه خوب از قول من بشوهرم حرف زدی و او را سرزنش کردی.. شوهر بانو طریان افسر ارتش بود و بخاطر اصراری که زنش در ادامه خدمت در تاتر داشت و میخواست با هنر خود زنها را بواقع بینی و تغییر مسیر زندگی و ادارد بارها مورد بازخواست واقع شد و یکبار بیست ماه بهمین علت از شغلش برکنار شد ناچار بانو طریان چند دفعه بانام مستعار (لاله) در نمایشها شرکت کرد.

لر تا، با ارزش ترین هنرمند زن و پیش کسوت تاتر ایران لرتا تا ۹۵ سال دارد مدت ۴۳ سال روی صحنه تاتر ایران زندگی کرد و در محیط بسته خفقان آور و تحت شرایط سخت و جان فرسا کار هنریش را شروع نمود.

او میگوید متأسفانه فعلا تاتر برای گرداندن گانش مرتب ضرر مالی میدهد و اگر این وضع ادامه یابد بطور مسلم تاتر محکوم ب فنا میشود لذا دولت که به فرهنگ جامعه خود علاقمند است بناچار باید این قبیل ضرر های مادی را بخاطر منافع معنویش تقبل کند و تاتر را در دایره وسیعتری که جوابگوی نیازهای هنرمندان از یکطرف و احتیاجات جامعه از طرف دیگر باشد تهیه کند.

لر تا جهت ارزشیابی هنر تاتر در دوره زندگی خود سه دوره قائل شده یکی دوران جوانی او دیگری دوره بعد از ازدواج و بالاخره دوره (اخیر) که در این دوره ها او شاهد تغییرات و تحولات تاتر در این مملکت بود و خودش می گوید:

دوره جوانی من با تعصبات شدید جامعه که مانع پیشرفت تاتر بود روبرو بودیم.

(۱) مطالب از صفحه ۷۶ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید تهیه شده است.

دوره دوم (بعد از ازدواج) را من اوج اعتلای هنر تاتر در این مملکت میشناسم یعنی زمانیکه تاتر با استقبال مردم مواجه بود و کارگردانان تاتر باعلاقه و کوشش خستگی ناپذیری همه تلاش خود را در این راه بکار می بردند و دوره اخیر که دوره اضمحلال تاتر است.

لرتا حین کار بسیار جدی بود و همین امر سبب شد که یکبار بر اثر پیش آمدی صدای گرم و گیرای خود را از دست داد او در حین بازی (چراغ گاز) در ۱۳۳۰ شمسی که چراغ گازی روی صحنه بازی بود شبی یکی از شیرهای گاز بعلت نقص فنی بعد از خاموش کردن بازماند و لرتا در حالیکه بوی شدید گاز را حس میکرد مجبور بود نیمساعت روی صحنه حرف بزند و پس از اتمام نمایش از شدت مسمومیت صدای او بکلی گرفت و چندین شب برنامه تعطیل شد و بعد از آن واقعه بود که صدایش را از دست داد از تاتر های معروفی که او بازی کرد، چراغ گاز و تاجر و نیزی اثر شکسپیر را میتوان نام برد.

قمر الملوک وزیری، هنرمند خوش آهنگ با قلبی مهربان

قمر - یا قمر الملوک وزیری که در اصل کاشی بود مدتی در قزوین زندگی کرد و سپس بتهران آمد در آن زمان او دختر بچه کوچک و لاغر اندام و با صدائی خوش و مایه دار بود که با مادرش در مجالس روضه خوانی نوحه سرائی میکرد.

مرتضی نی داود آهنگ ساز معروف همان زمان او را شناخته چون صدای مایه دارش را مستعد و قابل تعلیم دانسته بود بتعلیم آواز او پرداخت و با ساختن آهنگهای مختلف و همکاری برادرش موسی نی داود که ویلون می نواخت آن دختر بچه خوش صدا را بشهرت رسانید.

اولین آهنگ معروف قمر، مرغ سحر ناله سرکن، داغ مرا تازه تر کن،

که شعر آن از مرحوم ملك الشعرا بهار استاد عالیقدر و آهنگ آن از ساخته های مرتضی نی داود بود.

آهنگهای ضربی قمرالملوک مثل شبی یاد دارم که چشم نخفت، شنیدم که پروانه باشمع گفت. از ساخته های سابق درویش خان معروف و شعرش از سعدی بود که براهنمائی مرتضی نی داود آماده شد. قسمتی از اشعار معروفش براهنمائی آقایان ارسلان درگاهی و رضاقلی خان نوروزی انتخاب میشد، دوران معروفیت و محبوبیت قمرالملوک نزدیک بیچهل سال طول کشید.

او زنی مهربان و باقلبی پاک و دادرس مستمندان بود و غالباً جهت کمک باجرای نیات خیر و مقاصد مفید اشخاص تا حد امکان کوشش میکرد و مردم با استفاده از خوش بینی و محبوبیت او نزد بزرگان و افراد سرشناس برای رسیدن بخواسته های خود بهره میبردند.

قمر زنی با سخاوت و بخشنده بود و هر چه داشت با مردم میخورد و پیوسته در دستگیری مستمندان پیش قدم بود مرتضی نی داود که در تمام کنسرتهاى تهران و شهرستانها با او همکاری میکرد و غالباً همراه او بود میگوید که تمام رنج سفر وزحمات بسیار در تنظیم يك کنسرت را تحمل میکرد تا درآمد حاصله را باین و آن ببخشد بطوریکه وقتی بتهران میرسید دیناری وجه برایش باقی نمانده بود.

همین ولخرجی ها و کمکهای مالی بی حدی که بدون عاقبت اندیشی میکرد باعث فقر و تنگدستی او در اواخر عمر شد.

رفقا و همکاران هنرمندش بخصوص مرتضی نی داود چندین کنسرت بنفع او ترتیب دادند که تا اندازه ای برای رفع مشکلات مالیش مفید واقع شد.

درابتدای تأسیس رادیو ایران مدت هشت سال با رادیو همکاری داشت و در ۱۳۴۰ وفات یافت و پسری از خود بیادگار گذارد^۱.

(۱) مطالب بوسیله مصاحبه با استاد مرتضی نی داود تهیه و تنظیم شده است.

ملوک ضرابی، زنی هنرمند

هنرمندی که فعالیتش در حدود نیم قرن بطول انجامید. ملوک ضرابی در سن ۱۳ سالگی در ۱۳۰۲ شمسی فعالیت‌های هنری را آغاز نمود او دوبار ازدواج کرد، و بجای رفتن بمدرسه تعلیم آواز میگرفت و غالباً بطور افتخاری برنامه اجرا میکرد، در خانواده او داشتن صدای دل‌انگیز ارثی بود پدر بزرگش بسبب بر خوردار بودن از صدای دلنشین مفتخر بدریافت لقب بلبل از ناصرالدین شاه شد و (حاجی جعفر بلبل) شهرت داشت.

ملوک از هفت سالگی پی برد که صدای خوب و جالبی دارد البته زیاده تعجب نکرد از همان روزگار درصدد برآمد که صدایش را تعلیم دهد اما با يك مانع بزرگ تسلیم ناپذیر روبرو شد و آن مخالفت خانواده بود ولی او عاشق خواندن بود و دلش در هوای خواندن پرمیزد در مدرسه و در خانه خلاصه همه جا لبانش بزمره آواز و ترانه می‌جنید چندین بار او را از مدرسه بیرون کردند و قیود سختی برایش بوجود آوردند اما از میدان درنرفت اغلب دور از چشم پدر و مادر در خانه گرامافون را بکار می‌انداخت و صدای خوانندگان را بدقت گوش میداد و فوت و فن خوانندگی را بدقت میآموخت در آن ایام مردی در همسایگی آنها زندگی میکرد که خواجه‌خانه عین‌السلطان بود روزی این دخترک دبستانی را با چند نفر از همکلاسیهایش پنهانی بمنزل عین‌السلطان برد در آنجا استادان موسیقی و هنر همیشه جمع بودند باصرار صاحب‌خانه چندین تصنیف خواند بسیار سورد تشویق و تعریف قرار گرفت و از فردای آنروز پنهان از پدر و مادر بدستور عین‌السلطان زیر نظر استادان بتعلیم تصنیف ضربی و آواز پرداخت تا اولین صفحه او بنام (عاشقم من عاشقم منعم نکنید) بوسیله کمپانی ادئون پرشد او تا حال ۳۰۰ صفحه مختلف پر کرده و بیشتر ترانه‌هاییکه خوانده آهنگ آنرا خودش ساخته مثل (تو رفتی و عهد خود شکستی) بعد از کشف حجاب اولین ترانه که بدون حجاب خواند (عروس گل از باد صبا) بود و غالباً درآمد قسمتی از اجرای برنامه‌ها را بامور خیریه میپرداخت با تأسیس رادیو ملوک میدان تازه‌ای برای فعالیتها پیدا کرد او از بابت فعالیت‌های رادیویی هیچ پول نمیگرفت در

بیشتر انجمن‌های خیریه مثل انجمن مسلولین و نابینایان و دیوانگان و پرورشگاه شهرداری خدمت میکرد. او در کانون بانوان و انجمن اطلاعات و شیر و خورشید سرخ فعالیت مینمود. ملوک معتقد است شبی که خدمتی در امور خیریه میکرد آسوده‌تر و خوشحال‌تر می‌خواهید تا شبی که در مجالس اعیان هنرنمایی میکرد و معروف است که ملوک ضرابی از هیچ طبقه در مجالس اعیان پولی نگرفته و ارکستر مخصوص نداشته است ولی باتمام موزیسین‌های معروف کار کرده و میکند و تا بحال سه نشان از دربار و وزارت فرهنگ و شیر و خورشید سرخ دریافت نموده است.

ملوک ضرابی باهمان لطف سخن و گرمی صحبتش میگوید: «من از روز تاج‌گذاری که بدعوت وزیر دربار افتخار حضور داشتم و آن مناظر دیدنی و فراموش نشدنی را از نزدیک دیدم و روز چهارم آبان همان سال بامر مبارک شاهنشاه آریامهر نشان تاج دریافت داشتم خود را جوان‌تر و با نشاط‌تر احساس میکنم و مثل اینکه زندگی از سر گرفته‌ام»^۱ و بقول شاعر معروف:

کیمیائی است عجب بندگی پیر مغان

خاک او گشتم و چندین درجاتم دادند

بانو فریده (فلوریدا)

دوشیزه فلوریدا دیمردولوپس فرزند یک خانواده سرشناس فرانسوی همراه پدر و مادرش برای گذراندن تعطیلات از پاریس به کریمه در روسیه تزاری رفتند. زیرا یکی از رسوم اشرافی آن زمان گذراندن تعطیلات در کناره‌های دریای بالتیک و بخصوص در بندر زیبای کریمه بود.

پایان تعطیلات نزدیک بود که روزی دوشیزه فلوریدا همراه خانواده‌اش برای انجام امور پاسپورت به سفارت فرانسه در تفلیس مراجعه میکنند و در

(۱) مطالب از طریق مصاحبه مؤلف با بانو ملوک تهیه شد

میهمانی شام این سفارت با جوانی ایرانی بنام فرخ‌خان که تازه تحصیلاتش را در روسیه به پایان رسانیده و در سمت ریاست بانک انجام وظیفه میکرد آشنا میشود. این آشنائی بزودی باز دواج می‌انجامد و دوشیزه فلوریدا دیمر - دولوپس همسر فرخ‌خان سعید الممالک میگردد.

دوشیزه فلوریدا قبل از ازدواج آئین اسلام را میپذیرد و تا پایان عمر بکلیه فرایض دینی با اعتقاد تمام عمل میکند و از آن پس او را فریده می‌خوانند.

بانو فریده پس از ازدواج نیز در روسیه تزاری به تحصیلات خود ادامه میدهد بطوریکه موفق میشود جمعا ۲۳ دیپلم از مؤسسات آموزشی پاریس و روسیه تزاری دریافت دارد و در بسیاری از رشته‌های هنری از جمله نقاشی، چاپ روی پارچه، نقاشی تزئینی، گلدوزی، طراحی، رقص باله، زبان، کارهای دستی، گلسازی، کلاهدوزی، توربافی دستی، خیاطی کامل و غیره تخصص یابد.

او با فوت ناگهانی همسرش به‌دنیای تازدای از فعالیت‌های اجتماعی آنروز قدم میگذارد. ابتدا بکمک هنرمندان بازنشسته روسی میشتابد و موفق میشود جمعیتی متشکل برای آنان سازمان دهد و اکثر آنان را که زندگی بسیار فلاکت‌باری داشتند یاری کند.

عشق به فرزند این بانوی هنرمند را در سال ۱۳۰۳ شمسی به‌موطن دومش ایران میکشاند. زیرا دخترش فرخنده فرح‌دخت را خانواده پدری بعد از فوت سعید الممالک بایران می‌آورند.

این بانوی هنرمند و فعال که زبان فارسی را نیز علاوه بر بسیاری زبانهای زنده دنیا آموخته بود و اولین بانوی فرانسوی مقیم ایران بود که دست بکوشش تازه‌ای زد و بمناسبت آشنائی با خانواده‌های طراز اول ایران به پرورش فرزندان آنان پرداخت و کار شریف معلمی را از همان زمان آغاز کرد. بسیاری از بانوان فاضل و رجال این مملکت زبان فرانسه را در نزد او فرا گرفته‌اند. از جمله فرزندان خانواده‌های ناظم‌الدوله دیبا و فرمانفرمائیان و مرحوم مجید آهی وزیر دادگستری وقت.

بانو فریده مثل هر بانوی متمکن دنیای ما شکرانه نعمات خدادادی را در بگرفتن دست مستمندان بخصوص کودکان بی سرپرست میدانست و بطور پراکنده تا حد امکان بیاری آنان می‌شتافت. علاقمندی این بانو توجه مرحوم مجید آهی وزیر دادگستری وقت را جلب کرد تا به کمک ایشان صغار زندانیان آن روز را که در گوشه و کنار شهر به ولگردی و بزه کاری اشتغال داشتند و شب را پشت مغازه‌ها و درون خرابه‌ها و بیغوله‌ها میگذراندند سرانجامی نو ببخشند.

در دادگستری به همت مرحوم مجید آهی بنگاه صغار تشکیل گردید و گروهی از کودکان ۵ تا ۱۳ سال را در زیر سقفی مطمئن و درون چهار دیواری گرم گردهم آورد.

کودکانی را که دچار کمبودهای عاطفی و بهداشتی بودند و در منجلابی از فساد غوطه میخوردند در پناه خود گرفت. فرزندان که در زندان بد دنیا آمده بودند، آنها که پدر را از دست داده و سرپرستی نداشتند و آنها که اولیایشان روزگار درازی را باید در پشت میله‌های زندان بسر برند بدامان بانوئی دلسوز آویختند و به زندگی پرداختند. اشتغال به بازیهای متنوع و صرف غذای سالم و بموقع، حضور در کلاس درس، فراگیری هنرهای گوناگون و تکلم به زبان فرانسه چون زبان مادری این کودکان را به دنیای نو و امیدبخشی کشانید.

مجله اطلاعات هفتگی ۲۶ شهریور ماه ۱۳۲۱ چنین مینویسد (مدتی بود در موقع عبور از خیابان ژاله تابلوئی بعنوان «بنگاه صغار داندسرای تهران» نظر مرا جلب مینمود و خیلی میل داشتم فرصتی یافته از وضع این بنگاه اطلاعاتی بدست آورم. یکروز ساعت ۹ صبح بود که وارد حیاط آموزشگاه شدم کلاسها تعطیل شده بود و کودکانی چند از پسر و دختر در کنار حوض بزرگ بنگاه تحت نظر مربی مخصوص مشغول فراگرفتن فن شنا بودند و عده‌ای دیگر نیز در صحن آموزشگاه گردش و بازی میکردند. گونه‌های سرخ و برافروخته و نشاط و فعالیتی که در این کودکان دیده میشد حاکی از این بود که این اطفال در محیط آرام بنگاه در کمال آسایش و رفاه بسر

برده و از تربیت صحیحی برخوردارند.

طبق اطلاعاتی که در نتیجه پرسش از اولیای آن بنگاه بدست آوردم معلوم شد این بنگاه بموجب تبصره ماده ۱۷ آئین‌نامه هیئت وزیران در ۱۳ مرداد ماه ۱۳۱۶ برای صغاری که مربی مخصوص ندارند تشکیل شده و هزینه آن از محل صدی ۱۴ اوقاف و اموال بی‌صاحب پرداخت میشود. تاچند ماه پیش این بنگاه ساختمان مرتبی نداشت که متناسب بایک محل پرورش صحیح باشد و اطفال در محوطه کوچکی بسر میبردند که گنجایش بازی و استفاده از هوای آزاد را نداشت تا اینکه این نقیصه هم بر اثر توجه اعلیحضرت همایونی رضاشاه کبیر برطرف شد و یک باغ مشجر بزرگ به مساحت ۳۳۰۰ متر که دارای یکدستگاه عمارت است از محل عطیه ملوکانه در خیابان ژاله خریداری گشت و برای این بنگاه سودمند مورد استفاده قرار گرفت.

وسائل آموزش و پرورش کودکان در این آموزشگاه ازهر حیث فراهم و وزارت دادگستری توجه خاصی نسبت به آماده نمودن وسایل این آموزشگاه مبذول میدارد و بهمین جهت یکی از کارمندان عالی‌رتبه و وظیفه‌شناس خود «علی‌اکبر یزشکیان» را بسمت مدیریت بنگاه و یک نفر کارشناس ویژه تعلیم و تربیت «بانو فریده فرانسوی‌الاصل» را بسمت مدیر فنی این آموزشگاه گماشته است.

اطفال در این آموزشگاه علاوه بر تعلیمات دبستانی، کارهای دستی گوناگون نیز آموخته و بهترین وجهی هنرهای مختلف را فرامیگیرند. بانو فریده در تربیت این فرزندان بدو اصل اساسی توجه خاصی داشت اول رعایت شعائر دین مبین اسلام و دوم رشد و تربیت عواطف میهن‌پرستی و شاه‌دوستی در قلب و روح آنان.

رابطه بانو فریده و فرزندان از رابطه مربی و شاگرد تجاوز کرد و در دل فرزندان بنگاه مهر مادری مهربان و دلسوز و شایسته را زنده نگه میداشت. فرزندان صغار پس از دریافت گواهی‌نامه ششم ابتدائی بنگاه را میبایست ترك کنند. اکثر آنان مجدداً تنها و بی‌سرپرست میشدند و بانو

فریده آنان را در پناه خویش میگرفت و وسایل ادامه تحصیل و رفاه آنان را فراهم میکرد. البته بعلمت شناسائی و نفوذی که در خانواده‌های متمکن داشت کمکهای نیکوکاران را بنفع این فرزندان جلب و از در بدری مجدد آنان جلوگیری میکرد.

بیشتر این فرزندان هم که هنرهای مختلف و زبان فرانسه را بخوبی آموخته بودند توانسته‌اند موفقیت‌های اجتماعی مناسبی بدست آورند. دوستان فریده معتقد بودند که تنها مشکلی که او را در انجام خدماتش نگران میساخت ضیق مالی بنگاه بود و اذعان دارند که او در رعایت اقتصاد کامل و منتهای صرفه‌جویی هرگز در انجام وظایف محوله کمترین تردیدی بخود راه نداد.

فریده سرمشقی از صبر و حوصله و فداکاری بود. این بانو به بهبود سلامت جسم و روان این فرزندان آشنائی کامل داشت و در طول ۲۸ سال خدمت اجتماعی خود که مملو از عالیت‌ترین عواطف انسانی نسبت به هممنوع بخصوص کودکان بود چون چراغی فروزان در تاریکیهای جامعه پیرامون خویش درخشید تا آنجا که همواره مورد محبت دیگران بود.

فرخنده فرح‌دخت فرزند او که همسر علینقی سعیدانصاری پیشکار و الاحضرت شاهدخت شمس پهلوی میباشد میگوید: «من و همسرم گاهی گله‌مند میشدیم که شاید مادرم به‌نوه‌های خود بی‌علاقه است و یا آنها را فراموش کرده است زیرا بچه‌های ما همواره کم‌محبتی او را نسبت بخود یادآور میشدند. بالاخره فهمیدیم که حقیقت در چهره انسانی خاصی نهفته شده و مادرم بخاطر اینکه مبدا در مدت غیبتش بچه‌های بنگاه دچار حادثه‌ای بشوند و یا نیازی داشته باشند از دیدن ما خودداری میکرد و حتی در مأموریت‌هایی که شوهرم به فرانسه موطن اصلی ایشان داشت ما را همراهی نمیکرد.»

دوستان بانو فریده میگویند که این بانوی نیکوکار و مهربان بچه‌های بیمار را در اطاق مسکونی خویش نگهداری میکرد تا زودتر بهبود یابند و عاقبت علی‌رغم یادآورهای پزشکان معالج خویش در حالی زندگی را بدرود

گفت که شخصاً سینی صبحانه یکی از فرزندان بنگاه را تدارك میدید.
بانو فریده در سال ۱۸۹۱ میلادی در پاریس متولد و در دوم آذرماه
سال ۱۳۴۴ در تهران بدرود حیات گفت^۱.

جناب هاجر تربیت، نماینده مجلس سنا

هاجر تربیت یکی از زنان فعال، دانشمند و لایق کشور است که از
آغاز جوانی برای اعتلای سطح فکر و فرهنگ زنان و بدست آوردن حقوق
سیاسی واجتماعی آنان زحمات زیادی کشید.

او در تابستان سال ۱۲۸۵ شمسی که مصادف با آغاز مشروطیت در ایران
بود بدنیاً آمد. پدرش از اعضای محلی سفارت ایران در ترکیه بود و همراه
باهمسرش مقیم ترکیه بودند.

بانو تربیت پس از اتمام دوره دبیرستان در ترکیه با مرحوم محمدعلی
تربیت یکی از رجال و دانشمندان آذربایجان نامزد و بایران مسافرت کرد
(شوهرش ریاست آموزش و پرورش استان آذربایجان را بعهدہ گرفت).
مدارس دختران هنوز در تبریز موجود نبود فقط سه چهار مکتبخانه برای
دختران دائر بود.

بانو هاجر تربیت باجمع آوری دانش آموزان سه مکتبخانه موفق شدیک
دبستان بسبک جدید دائر کند و باوجود مشکل کمبود وسائل بخصوص
آموزگار و دبیر کافی در مدت ده سالی که در آذربایجان اقامت داشت نه
تنها موفق شد دبیرستان کاملی ایجاد نماید بلکه در پیشرفت سایر آموزشگام
های دختران در تبریز نیز سهم بسزائی داشت.

در سال ۱۳۱۱ شمسی بنهران آمد و بخاطر گزارشاتی که درباره خدمات
او بفرهنگ آذربایجان بوزارت آموزش و پرورش رسیده بود وی را

(۱) مطالب از طریق مصاحبه بادختر بانو فریده تهیه شده است در ضمن مؤلف
آشنائی نزدیک با او داشت.

بریاست (دارالمعلمات) یعنی دانشسرای مقدماتی انتخاب نمودند. بانو تربیت که در تبریز در مدارس پوشیدن روپوش را متداول کرده و چادر نمازها را برچیده بود دست بکار شد و به دخترانی که خانواده آنها متجدد بودند اجازه داد که در داخل مدرسه اونیفورم مخصوص (روپوش) بتن کرده و چادر نمازها را بردارند چندماه نگذشت که شاگردان بچشم وهم چشمی یکدیگر روپوش پوشیدند و دیگر در داخل آموزشگاه از چادر اثری نماند. اما بانو تربیت باین وضع قانع نبود او میدید که چادر پوشیدن دختران و زنان مانع تحریک و پیشرفت آنان است لذا در اسفند سال ۱۳۱۳ بایکعه از دبیران و دوستان در حدود سی نفر قرار گذاشتند بعد از تعطیلات نوروز بدون حجاب با لباسهای مرتب و موقری که تهیه دیده بودند در مدرسه واجتماع حاضر شوند البته این اقدام شجاعانه بانوان در وهله اول موجب حیرت و حتی غرغر و بدگوئی اهل کوچه و بازار و کسبه بود. اما این زنان مشهور میدانستند در پرتو امنیت و آسایشی که تحت توجهات اعلیحضرت رضاشاه کبیر بود و پشتیبانی ایشان از بانوان ایران کسی جرئت نداشت نسبت بآنان اسائه ادب کند.

هاجر تربیت در ۱۳۱۴ اولین جمعیت متشکل زنان را بنام کانون بانوان تأسیس کرد و هنوز از تأسیس کانون چند ماه نگذشته بود که عده اعضاء از سیصد نفر تجاوز کرد. او برای اینکه بانوان از هر حیث از این کانون استفاده کنند کلاسهای اکابر هنر، کتابخانه و میدان ورزش و تنیس در محل کانون که آنوقت در خیابان سپه بود دائر نمود. ریاست عالی کانون باوالاحضرت شاهدخت شمس پهلوی بود و برای تشویق اعضای کانون در سخنرانیها و نمایشاتی که هر پانزده روز یکبار در سالن بزرگ کانون دائر بود باتفاق والاحضرت اشرف پهلوی تشریف میآوردند این سخنرانیها از طرف رجال دانشمند کشور مانند حاج محتشم السلطنه رئیس مجلس، وثوق الدوله، حکیم الدوله، علی اصغر حکمت و همچنین عدهای از بانوان فاضل ایراد میشد محور سخنرانیها بیشتر براساس اهمیت و مقام زن در جامعه و منافع تحصیل دانش و آزادی زنان دور میزد اعلیحضرت رضاشاه کبیر بنیان-

گذار ایران نوین همواره توجه و علاقه مخصوص آزادی و پیشرفت زنان ایران داشتند و پشتیبان نهضت بانوان ایران بودند و در روز تاریخی ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ منشور آزادی زنان ایران را اعلام فرمودند و باتفاق علیاحضرت ملکه پهلوی و والاحضرتین شاهدخت شمس پهلوی و شاهدخت اشرف پهلوی جهت شرکت در جشن فارغ التحصیلی به تالار دانشسرای مقدماتی پسران ترولاجلال فرمودند و در حدود ۵۰۰ نفر از بانوان فرهنگی با لباسهای مخصوص او نیفورم سرمه‌ای رنگ و با کلاه در این تالار حضور بهم رسانده بودند.

علیاحضرت و شاهدختها نیز با کلاه و مانتوهای زیبا ملبس بودند در این جشن این افتخار نصیب بانو هاجر تربیت شد که در سپاسگراری زنان ایران از این اقدام شاهانه و درباره مسئولیتهای اجتماعی که در قبال کسب این آزادی بعهدہ دارند خطابه‌ای ایراد کرده و مورد تقدیر قرار گرفت.

در عرض سه سال تصدی کانون بانوان جهت ارشاد و راهنمایی زنان و آشنا نمودن آنان بوظائف ملی و اجتماعی از هر گونه اقدامی فروگذاری نکرد و دائم با انتشار مقالات در جرائد و مجلات و ایراد سخنرانیها در این باره فعالیت مینمود و کانون بانوان مرکز تجمع و تحریک اغلب بانوان روشنفکر ایران بود.

در سال ۱۳۱۸ شمسی شوهر او وفات یافت و در سال ۱۳۱۹ بانو تربیت بامر اعلیحضرت رضاشاه کبیر بریاست دبیرستان نوربخش که تا آن تاریخ از طرف میسیون امریکائی اداره میشد تعیین گردید و در همانسال بعضویت هیئت مدیره بنگاه حمایت مادران درآمد که از آن تاریخ تاکنون دبیر و عضو هیئت رئیسه بنگاه حمایت مادران میباشد.

او از سال ۱۳۱۹ الی ۱۳۲۶ شمسی در مدت هفت سال تصدی ریاست دبیرستان رضاشاه کبیر در اداره آن دبیرستان موفقیتهای شایانی داشت و ساختمان دبیرستان و تالار فرهنگ در زمان تصدی او بناشد. در سال ۱۳۲۶ که سه نفر از توده‌ایها در کابینه شرکت داشتند و دکتر کشاورز وزیر آموزش و پرورش بود که به تربیت پیشنهاد کرد که باتوده‌ایها همکاری کند

تا در وزارت آموزش و پرورش سمت مدیر کلی باو داده شود و تمام مدارس دختران در کشور تحت سرپرستی وی قرار گیرد ولی این بانوی شجاع بوعددها و تهدیدهای آنان وقعی نگذاشت و بالاخره از ریاست دبیرستان وی را کنار گذاشته بازرس وزارت آموزش و پرورش کردند.

در سال ۱۳۲۹ با سمت ریاست اداره امور اجتماعی در وزارت کشور مشغول کار شد و با تأسیس باشگاه برای کارمندان، کودکان و فرزندان کارمندان، کلاسهای اکابر برای مستخدمین جزء و تشکیل جلسات سخنرانی در باشگاه و حتی برگزار کردن جشنهای عروسی کارمندان و سالن باشگاه جهت رفاه کارمندان اقدامات مفیدی نمود.

در سال ۱۳۴۲ از تهران نمایندگی دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی انتخاب شد. در این دوره باتفاق سایر بانوان نماینده تمام کوشش او متوجه ایجاد اصطلاحات در حقوق مدنی و حقوق زناشویی و خانوادگی زنان ایران بود. بخصوص در گذراندن قانون حمایت خانواده که بانو تربیت در آن دوره نائب رئیس کمیسیون دادگستری مجلس شورایی ملی بود زحمات فراوانی کشید.

او در دوره بیست و دوم نیز دوباره از تهران بسمت نماینده انتخاب شد. او اکنون يك فرزند بنام دکتر فیروز تربیت دارد که استاد هیدرولیک دانشکده‌های تهران و تبریز میباشد.

خانم تربیت علاوه بر انجام وظیفه سناتوری اکنون جزء هیئت رئیسه بنگاه حمایت مادران و رئیس انجمن معاونت زنان در سازمان زنان ایران مشغول انجام خدمت بجامعه میباشد^۱.

(۱) تهیه مطالب از طریق مصاحبه با بانو هاجر تربیت انجام گرفته است.

فروغ حکمت، نویسنده و هنرمندی از شیراز که با معرفی تمدن و آداب و رسوم ایران شهرت فراوانی بدست آورد

فروغ حکمت در خانه‌ای چشم بجهان گشود که محفل ادبا و شعرا و روشنفکران در شیراز بود پدر و مادری باسواد و خوش ذوق و ادیب داشت از همان اوان کودکی بغزلیات حافظ و ترانه‌های محلی آشنائی داشت بیش از شش سال نداشت که بخواندن و نوشتن زبان فارسی آشنا شد و علاقه عجیبی بآموختن زبان خارجه نشان داد. ولی مشکل آن بود که در سالهای خیلی پیش محیط شیراز امکانات محدودی داشت و فرا گرفتن زبانهای دیگر مشکل بود اما مقدمات کار فراهم و فروغ خردسال شروع بآموختن زبان انگلیسی کرد و ضمن ادامه تحصیل مقالاتی درباره زنان ایرانی در روزنامه (سحر) و (خاور) مینوشت که مورد توجه قرار گرفته بود. او با استاد ارفع‌السلطنه فرخ استاد کرسی ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران ازدواج کرد ثمره ازدواج آنها نسرین حکمت است که یکی از ستارگان موسیقی اپرا و رقص ایران است و در اپرای رم فعالیت‌هایی دارد فروغ بعد، از شوهرش جدا شد و بشیراز برگشت و با آقای مشاورالدوله حکمت برادر سردار فاخر حکمت ازدواج کرد باین شرط که ادامه تحصیل دهد.

تحصیلات خود را ادامه داد و موفق باخذ درجه دکترای ادبیات فارسی و انگلیسی شد و هشت رساله درباره مسائل مختلف ادبی نوشت که بیوگرافی (شلی) شاعر انگلیسی بزبان انگلیسی و چند رساله درباره فلاسفه هفتگانه یونان و شرح حال شیخ عبدالقاهر جورجانی و شرح حال وانتقاد از امیر حسین هروی از آنجمله است. در تأسیس شورای زنان روشنفکر همکاری داشت و کتبی در زمینه ادبیات و افسانه‌های ایران برای کودکان نوشت و در ضمن کتابی درباره آداب و رسوم ایرانی در امریکا نوشت که مورد توجه محافل امریکائی قرار گرفت و نیز کتاب هنر طبخ‌خی در ایران را نوشت که در امریکا بعد از انجیل پرتیراژترین کتب است و کمپانی (دیل‌دی) چاپ و آنرا منتشر ساخت و از انگلیسی بفارسی کتابی با اسم شرح حال

(گاریبالدی) ترجمه کرد آخرین درجه تحصیلی او دکترای ادبیات زبان انگلیسی است^۱.

سرکار شوکت ملك جهانبانی

که از نمایندگان فعال مجلس شورای ملی است بیوگرافی خود را در چندسطر زیر چنین نوشته است:

«از ۱۳۰۷ شمسی بخدمت اشتغال دارم و پیوسته بکار خویش بدون وقفه ادامه داده و کار خود را از خدمت در بانک ملی بعنوان مترجم و پس از آن در خدمت به آموزش و پرورش در دبیرستان ودبستان و کودکستان ملی ایران آغاز نمودم و اکنون:

- ۱- نماینده مجلس شورایملی
 - ۲- عضو هیئت مدیره جمعیت خیریه فرح پهلوی
 - ۳- عضو هیئت اجرائی حزب ایران نوین و مسئول شورای زنان حزب
 - ۴- عضو هیئت امنای دانشگاه صنعتی آریامهر
 - ۵- عضو هیئت مدیره جمعیت شیر و خورشید سرخ تهران
- میباشم و در کمیته آموزش سازمان زنان نیز فعالیت دارم. هیجده بار به کشورهای فرانسه، انگلستان، سویس، ایتالیا و اسپانی مسافرت نموده و در کنگره‌های تعلیم و تربیت مثل کنگره (سور پاریس) شرکت نموده‌ام و مدت ۴۲ سال است که ۱۱ ساعت در روز بکار اشتغال دارم.
- بزبان فرانسه آشنائی کامل دارم و دارای مدارك علمی میباشم.
- سرودهای بسیاری برای کودکان ساختم که اخیراً وزارت فرهنگ و هنر اقدام بچاپ و نشر آن تحت عنوان نغمه‌های کودك نموده است^۱.
- علاوه براینهمه خدمات، چون نگارنده از تردیک شاهد و ناظر فعالیت‌های

(۱) مطالب از طریق مصاحبه مؤلف با بانو فروغ حکمت تهیه و تنظیم شد.

(۲) بقلم بانو شوکت ملك جهانبانی.

اجتماعی و فرهنگی ایشان هستم باید این حقیقت را بازگو کنم این بانوی گرامی با عشق و علاقه و ایمان کامل بدولت و ملت خدمت میکند. رفتار و کردار و گفتارش که پراز مهر و محبت و صمیمیت و وفا و صفا میباشد بدل می‌نشیند و هم‌آهنگی و فداکاری در امور فرهنگی و اجتماعی و کوشش مداوم در راه پیشرفت نیات شاهنشاه آریامهر را هدف اصلی رسیدن بسرحد کمال بانوان ایرانی میداند و در واقع کرسی سیاست زنان ایرانرا عهده‌دار است. غالباً اثرات گفته‌ها و سخنرانیهایش در روح و احساس شنونده مدتها باقی مانده ایمان بکار و علاقه بخدمتگزاری را در افراد مستحکم میکند.

سخن کر دل برون آید نشیند لاجرم بردل

جناب ساتور مهرانگیز منوچهریان

مهرانگیز منوچهریان فرزند منوچهر منوچهریان و بانو درةالتاج می‌باشد او در رشته‌هایی چند تحصیل و بشرح زیر موفق باخذ درجه علمی شده است:

لیسانس فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تهران

لیسانس در حقوق قضائی از دانشگاه تهران

دکتر در حقوق جزا از دانشگاه تهران

تحصیلات تخصصی او شامل مطالعه در زمینه حقوق خانواده و محاکم خانوادگی و محاکم اختصاصی اطفال در اروپا و امریکا است.

مشاغل او شامل:

دبیری دانشسرایعالی

وکالت پایه‌یک دادگستری و مشاور حقوقی

استاد حقوق جزای مؤسسه عالی حسابداری

رئیس اتحادیه بین‌المللی ایران و عضو شورای عالی داوطلبان شیرو

خورشید سرخ ایران

عضو هیئت مؤسس شیر و خورشید سرخ ایران و چند سازمان دیگر ملی بین‌المللی و اولین برنده جایزه صلح حقوق بشر از سازمان ملل متحد. تألیفات او در حدود ۴۲ کتاب و رساله در زمینه‌های روان‌شناسی، حقوق تطبیقی و اجتماعی میباشد و متجاوز از هزار مقاله انتقادی و تربیتی و علمی و حقوقی در مطبوعات داخل و خارج از او چاپ و منتشر شده‌است.^۱

بدرالملوك بامداد

تحصیلات ابتدائی را در خانه ترد معلم و نیز دو سال در يك مدرسه فرانسوی تهران انجام داد. نخستین سالی که دارالمعلمت تحت سرپرستی مؤدب‌الملک ریشارد در ۱۲۹۷ گشوده شد در آنجا بتحصیل ادامه داد پس از خاتمه دوران دارالمعلمت با رتبه شاگرد اولی بلافاصله در همان مدرسه بتدریس مشغول شد.

سال ۱۳۰۴ شمسی پس از چندی ترك تدریس بمعاونت و نظامات دارالمعلمت که ریاست آن بعهده يك بانوی فرانسوی بود برگزیده گردید درس خانه‌داری همان سال برای اولین مرتبه در برنامه مدارس متوسطه دختران معمول گردید ولی نه کتاب داشت و نه معلم. بدرالملوك تدریس آنرا در دارالمعلمت پذیرفت و کتاب تدبیر منزل را نوشت از آنجا که از زن آنروز باتحصیلات محدود انتظار انجام چنین کاری را نداشتند اولیاء وزارت فرهنگ حتی مطالعه جزوه خطی آنرا اتلاف وقت شمرده قبول نکردند آنرا منتشر سازند لذا بدرالملوك به اعلیحضرت رضاشاه پهلوی (در آنموقع سردار سپه) متوسل شد حسب الامر در چاپخانه قشون بچاپ رسید و فوق العاده طرف توجه خانواده‌ها و اشخاص علاقمند بتربیت دختران و اولیاء معارف واقع شد و سالها بطور مختصر در تمام مدارس متوسطه ایران تدریس

(۱) تهیه مطالب از طریق مصاحبه مؤلف بابانو مهرانگیز منوچهریان انجام گرفت.

میشد. کتابهای اخلاق و آداب معاشرت را طبق برنامه منتشر کرد و نیز روان‌شناسی از لحاظ تربیت را نوشت که در دانشسراهای پسران و دختران تدریس میشد. خانه‌داری برای دوره دوم متوسطه و هدف پرورش زن، هنر طباشی، تعلیم و تربیت، دمکراسی در ایران از تألیفات اوست که هر یک مورد تقدیر دانشمندان فن واقع شده است و بالاخره کتاب «زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید» از تألیفات اوست. در دوران تحصیل نوشته‌ها و طرز فکر او مورد توجه معلمان بود آثار قلمی بدرالملوک از سال ۱۳۰۰ در روزنامه‌ها و مجلات هفتگی منعکس شده است روزنامه زن امروز را در دونوبت بسال ۱۳۲۳ و ۱۳۲۸ منتشر کرد در سال ۱۳۱۴ که ورود زنها به دانشگاه آزاد شد جزو ده نفر دانشجوی زن بود که اولین بار وارد دانشسرای عالی شدند در رشته فلسفه و علوم تربیتی باخذ درجه لیسانس نائل و در سال ۱۳۱۸ یعنی موقع افتتاح رادیو ایران بنا پیشنهاد هیئت مرکزی سازمان پرورش افکار به‌عضویت کمیسیون رادیو و ریاست کمیسیون فرعی خانه‌داری دعوت و مشغول کار شد در سال ۱۳۴۰ مجدداً بسمت تهیه و تنظیم کننده برنامه مشکل‌گشای زن و زندگی در رادیو ایران تعیین و در سال ۱۳۲۵ پس از اینکه چند سال ریاست دانشسرای دختران را بعهده داشت عازم امریکا شد تا مشکلات تربیتی را که ضمن عمل به آنها برخورد کرده بود حل کند، از دانشگاه نیویورک درجه فوق لیسانس در اداره مدارس متوسطه و تربیت جوانان دریافت نمود و پس از مراجعت کتاب تعلیم و تربیت (دمکراسی در ایران) که در آن زمان از اشکالات تربیتی ما و راه حل آن بحث شده منتشر کرد، ضمن اینکه در دانشسرای عالی قسمت ورزش دبیری، خدمت میکرد شالوده دبستان نمونه بامداد را باروش تازه تعلیم و تربیت ریخت و بسال ۱۳۳۰ برای اولین بار در ایران دبستان مختلط با برنامه مشابه با سازمانهای فرهنگی کشورهای متمدنی تأسیس کرد. کارهای دستی، سرود، زبان خارجه و تعلیمات سمعی و بصری را در برنامه دبستان وارد کرد روش تعلیم الفبا را بطور آسان معمول نمود تا کودکان در مدت کم خواندن و نوشتن را بیاموزند باین طریق سنگ بنای دبستانهای تازه را گذاشت.

در خلال کارهای تربیتی بدرالملوک بامداد از خدمت به رشد اجتماعی غافل نه‌نشست و در کلاسهای درس وسخن‌رانیها زنها را بقبول مسئولیت وسیعی در احقاق حقوق انسانی خود تشویق میکرد از ۱۳۱۴ بیسعد در جمعیتهای زنان بفعالیت پرداخت و سازمان زنان طرفدار حقوق بشر را بهمین منظور باهمکاری عده‌ای از بانوان فرهنگی تشکیل داد. بانو بدرالملوک تکین دختر تکین و همسر ابوالفضل بامداد و صاحب دودختر بنامهای پروین (شاعر) و نسرین دبیر وزارت آموزش و پرورش میباشد.^۱

عصمت‌الملوک دولت‌داد

بانوئی دانشمند و وجودی پرارزش از زنان ایران است که سالهاست بخدمات اجتماعی مشغول است.

در ۱۳۰۷ شمسی بعداز اتمام تحصیلات در ایران باروپا رفت تحصیلات عالیه را در بروکسل بیابان رساند پس از بازگشت بایران در دارالمعلمات بتدریس پرداخت و بعداز چندی اولین کودکستان ایرانی دولتی بنام کودکستان شکوفه را باوسپردند و با استفاده از روشهای جدید تعلیم و تربیت باداره آن پرداخت.

از آن پس مدیر کودکستانها شد و در راهنمایی مربیان آموزش و پرورش خدمات شایانی نمود در زمینه فعالیتهای اجتماعی عضوی مفید و دارای مقام ارجمندی است. عضویت در هیئت مدیره شورای زنان انجمن معاونت شهر و کانون بانوان و شورای عالی جمعیتهای زنان (که بسازمان زنان تبدیل شد) و یکی از افراد مؤثر سازمان زنان طرفدار اعلامیه حقوق بشر است که چندی هم ریاست آنرا عهده‌داربود و همواره بوسیله سخنرانیها و نگارش مقالات در هدایت افکار زنان و تحقق بخشیدن به هدفهای اعلامیه

(۱) مطالب باتوجه به‌شناسائی مؤلف با بانو بامداد و نیز مصاحبه بانامبرده تهیه شده است.

جهانی حقوق بشر کوشا بوده است.^۱

اختر الملوك معدل

اکنون با نخستین دبیر ادبیات فارسی در اولین دبیرستان دخترانه فرهنگ معاصر ایران آشنا میشوید.

وی اختر الملوك معدل است که بعد از تحصیلات متوسطه در مدرسه ناموس در سال ۱۳۰۵ در همان جا به تدریس ادبیات فارسی پرداخت.

پس از آنکه بفرمان رضاشاه کبیر بنیانگذار ایران نوین دانشگاه تهران تأسیس شد بانو معدل به ادامه تحصیلات عالیّه پرداخت و بدریافت دانشنامه لیسانس نائل گشت. در سال ۱۳۲۲ شمسی او مدیریت دبستان گیورا از طرف انجمن زرتشتیان با موافقت وزارت فرهنگ وقت بعهدّه گرفت. و در سال ۱۳۳۱ بعنوان دبیر در دبیرستان دخترانه انوشیروان دادگر تدریس کرد و بعد از یکسال ریاست دبیرستان بعهدّه وی واگذار شد. از سال ۱۳۳۷ بسمت بازرسی وزارتی در مدارس دختران مشغول کار شد و از آن پس بنا به تقاضای شخصی به افتخار بازنشستگی نائل آمد.

علاوه بر این خدمات فرهنگی خانم معدل از سال ۱۳۱۷ در کانون بانوان ایران عضویت یافت و بعد عضو مؤسس شورای عالی جمعیت‌های زنان شد و تا سال ۱۳۴۶ نیز عضویت هیئت عامل سازمان زنان را عهده‌دار بود و فعلاً نیز در سازمان زنان ایران عضویت دارد.

در سال جاری بر طبق امریه والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی ریاست عالیّه سازمان زنان ایران به عضویت افتخاری آن سازمان مفتخر شد. او همچنین رئیس انجمن بانوان فرهنگی و عضو اداره ورزشی بانوان و عضو هیئت مدیره کانونهای کودک شهرداری تهران است.

(۱) تهیه مطالب از صفحه ۸۳ کتاب «زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید» و همچنین آشنائی شخصی مؤلف با بانو عصمت الملوك دولتداد انجام شد.

اختر الملوك معدل دختر مرحوم حاجی آقا معدل میباشد و اصلا ازدواج نکرده است^۱.

ماه‌منیر نفیسی، استاد دانشگاه

ماه‌منیر نفیسی دختر مرحوم مؤدب الدوله نفیسی همسر دکتر شمس‌الدین جزایری مادر سه دختر و یک پسر است.

تحصیلات خود را تا درجه لیسانس در سوئیس گذراند و مقارن جنگ جهانی دوم بایران آمد و بشغل دبیری پرداخت.

او علاقه زیادی بمطالعه داشت و باوجود گرفتاریهای ناشی از اداره امور زندگی از خانه‌داری و تربیت فرزند و شغل دبیری، از کوتاهترین فرصت اوقات فراغت استفاده کرده بخواندن کتب میپرداخت و میگوید لذتی که از خواندن يك كتاب میبرم قابل مقایسه باهیچ تفریح دیگری در زندگی نیست.

بعد از ۱۸ سال دبیری باخذ دکترای خود در رشته ادبیات فرانسه موفق شد و ابتدا دانشیار و سپس در ۹ سال پیش بکرسی استادی دست یافت. او روزی را که بمقام استادی رسید بهترین روز زندگی خود میدانند^۲.

عذرا ضیائی، مدیر کل در وزارت آبادانی و مسکن

عذرا ضیائی دیپلمه دارالمعلمات سابق، بعد از دریافت دیپلم ۱۲ سال در مدرسه ژاندارک بتدریس دروس طبیعی و ریاضی پرداخت و در ضمن ارسال ۱۳۰۶ در جمعیت بانوان شیر و خورشید سرخ دست بکار فعالیتهای اجتماعی شد و پایای سایر خانمها فعالیت قابل توجهی عرضه کرد و در سال ۱۳۱۶

(۱) مطالب از طریق شناسائی و مصاحبه مؤلف با بانو معدل تهیه شد.

(۲) مطالب از طریق مکاتبه مؤلف با بانو ماه‌منیر نفیسی تهیه شد.

برای ادامه تحصیلات و مطالعات در رشته خانه‌داری و امور اجتماعی که رشته اصلی تحصیلی او بشمار میرود رهسپار بروکسل شد و با دکتر ضیائی پزشک زنان ازدواج کرد و دارای یک پسر است. در انجمنهای مشهد مخصوصاً شیروخورشید بانوان مشهد به ایجاد مهد کودک و تشکیل کلاسهای کمک‌های اولیه و کمک پرستاری همت گماشت و همچنین در بهبود وضع جذامخانه مشهد نقشی داشت. ضیائی عضو هیئت مدیره انجمن حمایت جذامیان است و در تهران در بنگاه عمران با سمت رئیس فعالیت امور اجتماعی زنان بفعالیت پرداخت و کار او آماده کردن زنان روستائی برای یک زندگی بهتر بود اکنون مدیر کل وزارت آبادانی و مسکن و دبیر کل شورای زنان و رئیس کلوپ زنان میباشد.

او فرزند عباسقلی مشیری است^۱.

شمس الملوک مصاحب

دکتر شمس الملوک مصاحب، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدرسه (ناموس) تهران و تحصیلات عالی را در دانشسرایعالی (رشته ادبیات فارسی) و دانشگاه تهران (دکترای زبان و ادبیات فارسی) بیابان آورد سپس مطالعات خود را در رشته تعلیم و تربیت در دانشگاه‌های (لاوال) در کانادا و (ایندیانا) و (فلوریدا) در امریکا تکمیل نمود.

چند سال عهده‌دار مشاغل مهم فرهنگی از قبیل ریاست چند دبیرستان دختران پایتخت و ریاست بازرسی فنی تعلیمات دختران و ریاست تعلیمات متوسطه و تربیت معلم و مشاور وزیر آموزش و پرورش در امر مبارزه با بیسوادی و عضو شورای عالی مبارزه با بیسوادی و آخرین شغل دولتی او معاونت وزارت آموزش و پرورش بود و اینک سناتور انتصابی تهران و مشاور و سرپرست امور فرهنگی بنیاد پهلوی است از تألیفات او ساده‌نویسی در زبان فارسی - راهنمایی آموزش سالمندان - بعداز بسواد بی به فارسی

(۱) مطالب از طریق مکاتبه با بانو عنرا ضیائی تهیه شد.

وانگلیسی، - حماسه جاویدان - به نظم و از ترجمه‌های او در ادبیات نوجوانان، افسانه‌های شیرین - قصه‌های برگزیده از هزار و یکشب - باغ اسرارآمیز - سرزمین مردم اسپانیا و غرور و تعصب از جین اوستین است.^۱

عفت سمیعان

بانو عفت سمیعان در خانواده روشن‌فکری دنیا آمد. پدرش حسین سمیعان و مادرش اختر هر دو از آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان بودند مادرش با چادر باعده دیگری از زنان آزادیخواه در مسجد سپهسالار بعد از واقعه بتوپ بستن مجلس شورایی برای برانداختن بساط استبداد فعالیت میکردند، پدر و مادر عفت سمیعان سعی کردند که با بهره‌مند نمودن دخترشان از تحصیلات عالی بتوانند وی را یکی از پیشقدمان نهضت آزادی زنان ایران بسازند.

عفت سمیعان تحصیلات ابتدائی خود را در مدارس ناموس و زرتشتیان بیابان رسانید و برای تحصیلات متوسطه و عالی به مدرسه عالی دختران امریکائی در تهران رفت و سپس در کالج امریکائی در تهران به تحصیل روان‌شناسی و تعلیم و تربیت پرداخت.

از سال ۱۳۰۷ شمسی شروع به فعالیت اجتماعی نمود و در سال ۱۳۲۵ جهت مطالعه فعالیتهای اجتماعی و جمعیت‌های خیریه زنان از روستاها و شهرهای یونان بازدید نمود و بعد از ممالک هندوستان - تایلند - هنگ‌کنگ و چین کمونیست - ژاپن و آمریکا بازدید کرد. و در مواقع مقتضی از پیشرفت‌هایی که تحت رهبری خردمندان قانده بزرگ ایران انجام گرفته سخنرانی نمود عفت سمیعان بموازات کارهای فرهنگی به خدمات اجتماعی داوطلبانه علاقه زیادی داشت. او زمانی دبیر مدرسه امریکائی و سپس ۱۲ سال مدیر دبیرستان و دبستان دخترانه زرتشتیان بود او در سازمان زنان

(۱) منابع اخذ اطلاعات در مورد مطالب فوق سازمان زنان و بنیاد پهلوی میباشد.

شیر و خورشید سرخ و جمعیت خیریه فرح پهلوی فعالیت میکرد و موفق بدریافت نشان علمی و درجه چهارم تاج از طرف شاهنشاه آربامهر گردید و در سال ۱۳۴۲ بسمت مدیر عامل موظف شورای عالی جمعیت‌های زنان ایران انتخاب گردید و پس از آن با ۹ نفر دیگر از بانوان پیشقدم بسمت عضو افتخاری سازمان زنان ایران برگزیده شد و از طرف والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی ریاست عالی شورایی عالی زنان بدریافت فرمان آن مفتخر شد و پیوسته در راه مبارزه بایسواد و پیشرفت زنان کوشا بود و ۱۷ دی ۱۳۱۴ در حضور شاهنشاه فقید در صف فرهنگیان افتخار حضور داشت.

عفت سمیعان در حال حاضر مشاور امور اجتماعی سازمان بیمه‌های اجتماعی میباشد او ضمناً از ایفای وظائف همسری و مادری غافل نبوده و از همسر و زندگی داخلی خود نهایت رضایت را دارد و درباره به‌ثمر رساندن نهال خانواده و کودکان خود نهایت جدیت را بکار برده است و دارای شش اولاد میباشد که:

شهرزاد گوهریان ناظمه دبیرستان انوشیروان دادگر
 دکتر بهدخت اسکوئی دانشیار دانشگاه تهران و متخصص بیهوشی
 برارنده مهندس ترمینات داخلی
 لیلی پورمند معلم زبان فارسی خارجیان در انجمن ایران و امریکا
 زهره سمیعان دانشجوی دانشگاه
 ودکتر محمدرضا سمیعان دانشجوی دوره تخصصی جراحی ترمیمی
 پلاستیک در امریکا است.^۱

ماهدخت آهی، خدمتگزار فرهنگ کشور

ماهدخت آهی لیسانس علوم تربیتی و فلسفه و روانشناس از خانواده‌های اصیل ایرانی و از فارغ‌التحصیلان سال ۱۳۱۹ دانشسرای عالی است او تمام

(۱) مطالب از طریق مصاحبه مؤلف با بانو عفت سمیعان تهیه شد.

دوران تحصیلات ابتدائی و متوسطه و عالی خود را بار تبه شاگرد اولی طی کرد و موفق بدریافت مدال از نخست‌وزیر وقت (منصورالملک) شد و بعد وارد خدمات دولتی و فرهنگی شد تا سال ۱۳۴۲ در کمال درستی و شایستگی بکار تدریس پرداخت و نیز ریاست دانشسراهای مقدماتی یا دبیرستانهای بزرگ دولتی دختران مانند ناموس، شاهدخت، رضاشاه کبیر... را بعهده داشت.

مطالعات ایشان بخصوص در روشهای نوین تعلیم و تربیت و چگونگی تدریس مواد مختلف برنامه در دبیرستانها و دبستانها و اعمال آن روشها مخصوصاً در ریاضیات و علوم و الفباء فارسی بنحو علمی و محسوس و آموختن آنها به آموزگاران و مربیان جوان برای تعلیم به خردسالان از ابتکارات و خدمات در خور توجه نامبرده محسوب و بجای خود از تازهای تعلیم و تربیت بشمار میرود که در هدایت و تقویت استعدادهای ذهنی و روحی نوجوانان و کودکان بسیار مؤثر میباشد.

بسبب ایمان محکم و معتقدات اخلاقی و فعالیت و خلوصی که بطور وضوح در روش اداری و تعلیماتی خود در تمام دوران خدمتگذاری ابراز میداشت همه آموزگاران تعلیم یافته او و دانش‌آموزان و اولیاء آنها و کلیه همکاران و دوستان فرهنگی و اولیاء امور خدمات‌صادقانه و پیرا بانظر تقدیر و احترام می‌نگرند.

لازم به تذکر است که دوران تصدی نامبرده در پست ریاست دانشسراهای مقدماتی و دبیرستانهای بزرگ دولتی یکی از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین دورانهای سیاسی کشور عزیز ما بشمار میرفت.

مخصوصاً سالهای ۲۵ تا ۳۲ که اخلال‌گران و دشمنان مملکت برای اجرای نیت خائنانه خود فرهنگ و مؤسسات مهم آموزشی و جوانان کشور را هدف قرار داده با تحریکات ناروا مؤسسات حساس آموزشی را از خط مشی سالم خود منحرف میساختند، ماهدخت آهی باشهامت و هشیاری و علاقمندی و جدیت خستگی‌ناپذیر خود توانست در بحبوحه گرفتاریهای کشور و فرصت‌های نامساعد در راه هدف عالی خود که خدمت به مملکت و هدایت و

اصلاح افکار جوانان و پیشرفت اصول صحیح آموزش و پرورش است. خدمات ذیقیمتی بفرهنگ کشور عزیز ایران بنماید و بهمین جهت در مقابل زحمات طاقت‌فرسای شبانروزی خود دارای تقدیرنامه‌های متعددی از وزراء فرهنگ زمان خدمت خود میباشد. نامبرده در سال ۱۳۴۲ بعلت گرفتاریهای شخصی بنابر تقاضای خود بازنشسته شد^۱.

قدرت‌الزمان شیبانی

او دختر مرحوم سعید شیبانی معدل‌الدوله است. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه ژاندارک و متوسطه را در مدرسه امریکائی در تهران پایان رساند بعد از ازدواج بامهندس فتح‌الله شیبانی که بعد از دو سال فوت نمود در مدرسه امریکائی مشغول تدریس شد. ضمناً از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در رشته کتابداری و بایگانی و روش تدریس و زبان باخذ درجه لیسانس نائل شد.

مدتها در دبیرستانهای تهران خدمت نمود و نیز در کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران بکتابداری و مترجمی اشتغال داشت و پس از بازنشستگی سرپرستی و اداره کتابخانه سازمان زنان ایران را بعهده گرفت. علاوه بر خدمت فرهنگی در زمینه خدمات اجتماعی نیز فعالیت نمود و عهده‌دار مسئولیتهای زیر بود:

ریاست فارغ‌التحصیلان مدرسه امریکائی، دبیر کمیسیون سازمان زنان ایران، دبیر کمیسیون انتشارات جمعیت مبارزه باسرطان، عضو مؤسس و معاون جمعیت زنان دانشگاهی ایران، عضو مؤسس کلوپ زوتنای ایران، عضو مؤسس انجمن کتابداران ایران، عضو مؤسس کلینیک دولیتل، عضو هیئت مدیره جمعیت راه‌نو.

به‌بسیاری از ممالک اروپا و امریکا و کشورهای شرقی برای مطالعه و

(۱) مطالب از راه شناسائی مؤلف بر احوال و شخصیت ماهدخت آملی تهیه شد.

بازدید مسافرت‌های متعددی نمود که قسمتی از این مسافرت‌ها بنماینده‌گی از طرف جمعیت زنان دانشگاهی ایران و برای شرکت در کنفرانسها و شوراها و سمینارهای فدراسیون بین‌المللی زنان دانشگاهی بود. قدرت‌الزمان شیبانی دارای فرزندی بنام سعید شیبانی است که مهندسی خود را از سرین و دکتر را از انستیتو نفت فرانسه دریافت داشته و فعلاً در شرکت نفت در قسمت تحقیقات پتروشیمی و در دانشگاه تهران مشغول کار می‌باشد.^۱

دکتر ایران اعلم، اولین زن ایرانی که بمقام استادی دانشکده طب رسید بانو ایران اعلم دختر امیراعلم و افسر وثوق و همسر دکتر قاسم طبیب عمومی و دارای دختری بنام مریم می‌باشد. تحصیلات ابتدائی را در تهران و متوسطه را در بیروت در مدرسه شبانه‌روزی فرانسه بادیافت دیپلم با کالورا گذراند و دوره عالی را در دانشگاه طب پاریس طی کرد و متخصص طب و مائاتی و امراض زنان از همان دانشگاه شد و به‌دریافت دیپلم دولت فرانسه یعنی دیپلم «دتا» با اجازه طبابت در مملکت فرانسه نائل شد. در سال ۱۹۴۲ بعد از اتمام تحصیلات بتهران برگشت و در همان سال بتدریس در دانشگاه پرداخت و بسمت استادی برگزیده شد و مشاغل اداری واجتماعی او بشرح زیر می‌باشد:

استاد دانشگاه تهران

رئیس بخش زنان در بیمارستان رضاپهلوی

رئیس بخش زایمان در بیمارستان بانک‌ملی

رئیس شورای مرکزی سازمان زنان.^۲

(۱) مؤلف در سازمان زنان بانو شیبانی مصاحبه نمود.

(۲) جهت تهیه مطالب فوق مؤلف با بانو ایران اعلم مصاحبه نمود.

دکتر قدسیه حجازی، از زنان حقوقدان ایرانی

قدسیه حجازی دختر آقا مصطفی موسوی حجازی از علمای معاصر و وکلای زبردست ایران، مادرش دختر حاجی سید موسی خلیلی از علمای این عصر است.

با وجود مشکلات زیاد که در راه کسب علوم جدید از طرف خانواده خود داشت پس از اخذ لیسانس از دانشگاه تهران پیاریس رفت و از دانشگاه پاریس باخذ درجه دکترا نائل شد. دکتر قدسیه حجازی رساله پایان تحصیلی‌اش را در مورد ارزش زن برشته تحریر درآورد و نیز تألیفات دیگری از قبیل بررسی جرائم زن، ازدواج در دین اسلام و زن از نظر قضائی و اجتماعی دارد و باتسلط کاملی که به زبان عربی و فرانسه دارد تألیفاتش حائز اهمیت بسیار است و در آنها مدلل داشته که زن در اسلام دارای چه مقام ارجمندی میباشد.

طلعت بصری، (قبله)

بانو طلعت بصری (قبله) از مردم مازندران و در سال ۱۳۰۲ در شهر بابل متولد شد پدرش عطاءالله بصری از کارمندان عالی‌رتبه دولت و مادرش بانو بلقیس بصری است.

طلعت بصری دارای دکترای زبان و ادبیات فارسی و سخنوری شیرین سخن است و علاوه بر کار دبیری بانوئی لایق در اداره امور منزل و علاقمند به هنر خیاطی و ابریشم دوزی و انواع کارهای دستی میباشد و در نتیجه کار و لیاقت بدریافت نشان درجه دوم علمی مفتخر گردید.

همسرش ابوالقاسم قبله دبیر دبیرستانها و ثمره ازدواج آنها دو دختر و یک پسر میباشد طلعت بصری در سخنوری و روش عراقی پای‌بند است و

(۱) مطالب از صفحه ۸۴ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید و بررسی بایگانی کتابخانه مجلس شورای ملی گردآوری شد.

دویبتی را دوست میدارد سروده‌هایش به ۲۰۰۰ بیت رسیده و مدتی است مشغول آماده کردن تاریخ مازندران و بررسی کامل بلهجه طبری است و مقدار زیادی از دویبتیهای محلی را بفارسی امروز برگردانده است. او اعتقاد دارد که نوپردازان از طریق بکار بردن اندیشه‌های نو در قالبها ووزان کهن بهتر میتوانند ادبیات فارسی را بسوی تکامل رهبری کنند.

از آرزوهای او یکی برابری زنان با مردان و بدست آوردن حقوق اجتماعی بانوان بود و خدا را شاکر است که به‌همت شاهنشاه آریامهر محمدرضا پهلوی این آرزوی او و عموم زنان ایران جامه عمل پوشید. نمونه‌ای از سروده‌های روان و دل‌انگیز او:

آرزو

چیست این دریای ژرف آرزو چیست این صحرای پرنقش و نگار
گر نبودی آرزو اندر جهان آمدی کی زندگی ما را بکار

واز تألیفات او:

دستور زبان فارسی در سال ۱۳۴۸ - زنددخت و زبان فرهنگ ایران
در ۱۳۳۶ - نمونه‌های تجزیه و ترکیب ضمیمه دستور مختصر زبان فارسی
در ۱۳۴۶ .^۱

بانوزهرها خانلری، (کیا)

بانو دکتر زهرایکیا فرزند هادی نوری از نواده حاج شیخ فضل‌الله نوری میباشد و در سال ۱۲۹۴ شمسی در تهران متولد شد و تحصیلات

(۱) از صفحه ۳۱۳ جلد اول کتاب زنان سخنور و بررسی یایگانی کتابخانه مجلس

شورای ملی

دبستانی را در مدرسه ناموس که معروفترین مدرسه آن زمان بود پیمان رساند و تحصیلات دبیرستانی را در دارالمعلمات مرکزی (دانشسرای مقدماتی) انجام داد و بلافاصله در سن هفده سالگی به تدریس در مدارس ملی و دولتی پرداخت و خود را برای گذراندن امتحانات دوره کامل متوسطه با پسران آماده کرد و اجازه آنرا نیز از وزارت معارف دریافت نمود و در سال ۱۳۱۴ یعنی سال کشف حجاب (که دختران اجازه ورود به دانشگاه را بدست آوردند) پس از گذراندن امتحان ورودی در رشته ادبیات فارسی دانشکده ادبیات تهران که در آن زمان دانشسرای عالی نامیده میشد قبول شد و در سال ۱۳۱۸ به اخذ لیسانس نائل آمد و سپس ضمن خدمت دولتی در رشته دکتری زبان و ادبیات فارسی که تازه تأسیس شده بود ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۲۳ با گذراندن رساله دکتری درباره «سبک ادبی تواریخ ایران بعد از اسلام» با درجه بسیار خوب به اخذ دکتری نائل آمد و در همان سال در جشن دانشگاه تهران برای سخنرانی در پیشگاه شاهنشاه برگزیده شد.

پس از چند سال تدریس در دبیرستان به ریاست دبیرستان نوربخش (رضا شاه کبیر) منصوب و چند سال بعد به سمت دانشیاری و پس از آن به مقام استادی دانشکده ادبیات منصوب شد.

در سال ۱۳۲۰ شمسی با پرویز ناتل خانلری همکلاسی رشته دکترای خود ازدواج کرد و با تفاق «مجله ادبی سخن» را در سال ۱۳۲۲ شمسی منتشر کردند و در این ایام در شورای زنان با مرحوم دکتر فاطمه سیاح و عده‌ای دیگر به فعالیتهای اجتماعی پرداخت و به سمت منشی هیئت مدیره شورا منصوب شد او دختری به نام ترانه دارد که اکنون در پاریس در رشته ساختمان بتحصیل مشغول است. زهرا خانلری پس از مرگ دردناک پسر هشت ساله‌اش از هرگونه فعالیت اجتماعی دست برداشت و تنها به کارهای ادبی خود ادامه داد.

او از هفده سالگی بنا بر ذوق شخصی به مطالعه و نوشتن مقالات درجراید روز پرداخت و در همان ایام دو داستان بنام «پروین و پرویز» و «ژاله یا

رهبر دوشیزگان» نوشت و چنانکه ذکر شد در مجله ادبی «سخن» داستان و ترجمه مقالات فراوانی نشر کرد و همچنان به ترجمه و نویسندگی ادامه داد تا سال ۱۳۳۹ که برای مطالعه درباره کتب درسی به کشورهای فرانسه و انگلستان سفر کرد و در بازگشت در سازمان کتابهای درسی با عده‌ای از همکارانش دست به تغییر و تحولی بزرگ در کتابهای درسی مدارس زد و کار را از اولین کتاب دبستانی آغاز نمود و بکلی سبک کتابهای کهنه و قدیم را عوض و کتابهای تازه را به سبک آخرین روش کتابهای درسی دنیا با در نظر گرفتن محیط و زبان کشور خود تألیف کرد و برای آموزگاران نیز روش تدریس نوشت تا با سهولت بتوانند کتابهای تازه را تدریس نمایند و این همکاری را تا کتاب فارسی اول دبیرستان ادامه داد و کتابهای سال پنجم و ششم دبیرستان را شخصاً نوشت و این کتابها از سال ۱۳۴۱ به تدریج بصورت کتابهای رسمی در سراسر کشور تدریس شد. و چون همیشه در ضمن تدریس در دبیرستان و دانشگاه به این نکته برمیخورد که شاگردان از داستانهای منظوم و معروف ادبی زبان فارسی بکلی بی‌اطلاع‌اند و هرگز فرصت خواندن آنها را ندارند بنابراین درصدد برآمد که این داستانها را خلاصه کند و به لباس نثر درآورد. این مجموعه که با شیوه خاصی نوشته شد به نام «داستانهای دل‌انگیز ادبیات فارسی» منتشر و دوبار تجدید چاپ و برنده جایزه یونسکو در ایران شد.

دیگر از کارهای ادبی او تألیف کتاب لغتی است که شامل معرفی بزرگان و رجال ادب ایران و نام و احوال اشخاص بزرگ داستانی و پیغمبران یاکسانی است که بنحوی در ادبیات فارسی مورد تمثیل و اشاره قرار گرفته‌اند و همچنین نام کتابهای مهم ایرانی به زبان فارسی یا عربی و اصطلاحات نجوم و منطلق و نکته‌های مهم عروض و قافیه و صنایع بدیع.

اینک شمه‌ای از آثار او:

پروین و پرویز داستان
ژاله یا رهبر دوشیزگان داستان
راهنمای ادبیات فارسی

داستانهای دل‌انگیز ادبیات فارسی
فرهنگ ادبیات فارسی
نمونه فارسی در سلسله شاهکارهای ادبیات فارسی
داستان حسنک از تاریخ بیهقی
برگزیده قابوسنامه از قدیمیترین نسخ
کتابهای فارسی و دستور در سلسله کتابهای درسی
افسانه سیمرغ (از منطق الطیر عطار) برای کودکان

ترجمه

شبهای روشن اثر داستایوسکی نویسنده روسی
رنجهای جوانی و رتر اثر آندره موروا نویسنده فرانسوی
۲۰ داستان اثر پیراندلو نویسنده ایتالیائی (برنده جایزه نوبل ۱۹۳۴)
آقای رئیس جمهوری اثر میگل انجم استوریاس (برنده جایزه نوبل
۱۹۶۷)
دنیای خیال اثر آندره موروا
سه داستان حماسی فارسی برای گنجینه ادبیات کودکان که بزودی
چاپ میشود.

مه‌ری آهی، استاد و عضو هیئت امنا دانشگاه تهران
در شهر تهران دنیا آمد و تقریباً تمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه
خود را در مدرسه فرانسوی ژاندارک انجام داد. از دانشسرای عالی و دانشکده
ادبیات دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات فارسی لیسانس گرفت و مشغول
تحصیل در کلاسهای دکترای رشته مزبور شد که پدرش مرحوم مجید آهی
بسفارت ایران در اتحاد جماهیر شوروی منصوب گشت و مشارالیه که فرزند
ارشد خانواده بود با تفاق پدر خود به شوروی رفت و چهار سال ابتدا در

(۱) تهیه مطالب از طریق مصاحبه مؤلف با بانو زهرا خانلری صورت گرفت.

کوبیشف و سپس در مسکو بسربرد و برای تکمیل معلومات خود در زبان و ادبیات روسی که با آن آشنائی داشت رسماً در دانشگاه دولتی مسکو ثبت نام نمود و مدت سه سال در آنجا به تحصیل پرداخت و بیشتر امتحانات لازم را داده بود که بدلیل بیماری مرحوم آهی و مراجعت خانواده خود بتهران به ایران بازگشت.

پس از فوت پدر واقامتی کوتاه در تهران وی مجدداً برای تکمیل معلومات خود به اروپا رفت و پس از ۷ سال تحصیل در لندن و پاریس و اخذ دکترا در رشته زبان و ادبیات روسی به تهران بازگشت و به تدریس در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران پرداخت. او اکنون در دانشکده مزبور استاد و مسئول رشته زبان و ادبیات روسی است و پست فعلیش رئیس مرکز زبانهای خارجی دانشگاه تهران میباشد. او به زبانهای فرانسه و انگلیسی نیز مسلط است و تدریس ادبیات تطبیقی را هم در دانشکده نامبرده برعهده دارد.

مهری آهی علاوه بر دلبستگی به ادبیات به کارهای اجتماعی هم از اوان جوانی علاقه زیاد داشته است و بهمین دلیل از دوره اشتغال به تحصیل در سازمان شیروخورشید سرخ ایران و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی مشغول انجام خدمات داوطلبانه شد. بعداً نیز پیوسته قسمتی از وقت خود را به چنین خدماتی مصروف مینمود. وی از اعضاء مؤسس و فعال جمعیت راه‌نوی، شورای کتاب کودک، انجمن کتاب و شورایعالی جمعیت‌های زنان ایران بود و از همین رو در بسیاری از کنفرانس‌های بین‌المللی به نمایندگی ایران حضور داشت در ۱۳۳۶ شمسی در کنفرانسی که در مسکو از طرف سازمان ملل متحد تشکیل شد باعده‌ای از بانوان دیگر شرکت جست.

در ۱۳۳۸ از طرف کمیته کورسپوندانسی برای شرکت در سمینار مربوط به زنان و کودکان به نیویورک دعوت شد و سپس بنا به دعوت سازمان ملل در کنفرانس جمعیت‌های غیردولتی شرکت نمود و نیز در چهار دوره به‌عنوان نماینده ایران در کمیسیون مقام زن سازمان ملل متحد منصوب گردید و همچنین به نمایندگی ایران در دوسمینار مربوط به حقوق بشر به مغولستان و مانیل اعزام شد. در سال ۱۳۴۳ جزو هیئت نمایندگی ایران برای شرکت

در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و نمایندگی ایران در کمیسیون سوم (کمیسیون امور اجتماعی و اقتصادی) انتخاب شد و انجام وظیفه نمود. در همین سال بنا بر دعوت دانشگاه «هاروارد» در سمینار تابستانی آن شرکت کرد.

مهری آهی نویسنده چندین مقاله انتقادی و ادبی و اجتماعی است که در مجلات مختلف آنها را به چاپ رسانیده است. از ترجمه‌های وی میتوان به کتابهای: پدران و پسران (از تورگنیف) - قهرمان عصر ما (از لرماتف) - جنایت و مکافات (از داستایفسکی) اشاره نمود که همه با پیش گفتارهای جامعی منتشر شد.

مهر آهی اکنون از فعالیتهای اجتماعی خود کاسته و بیشتر اوقات را صرف مطالعه و امور دانشگاهی مینماید.

سرکار مهر انگیز دولتشاهی، نماینده مجلس شورا و مؤسس جمعیت راه‌نو مهر انگیز دولتشاهی گامهای مؤثری برای متشکل کردن زنان و آشنا ساختن آنها بحقوق قانونی خود برداشت او تحصیلات دانشگاهی را در آلمان بپایان رساند و فعالیتهای اجتماعی را از ۱۳۲۵ شمسی در سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی وانجمن حمایت زندانیان شروع کرد. بمناسبت شغلی که در نگاه عمران کشور داشت با طرز زندگی روستائیان آشنا شد و در سال ۱۳۳۴ جمعیت راه‌نو را تأسیس نمود که مهمترین فعالیت این جمعیت طرح قانون حمایت خانواده و ایجاد کانون خدمات جمعیت در جنوب تهران در ۱۳۳۵ می‌باشد.

بمنظور بالا بردن سطح زندگی و معلومات زنها کلاسهای مبارزه با بیسوادی و خانه‌داری و بچه‌داری ترتیب داد.

نمایشگاه بین‌المللی فعالیت زن را با شرکت ۳۰ کشور آسیائی و اروپائی

(۱) مؤلف برای تهیه مطالب فوق با مهری آهی مصاحبه نمود.

تشکیل داد که بسیار جالب و آموزنده بود.

بانو دولتشاهی مسافرت‌های چندی به کشورهای خارجی کرد و در شورای بین‌المللی زنان بنماینده‌گی شورای عالی زنان و به‌نیابت از طرف والا حضرت اشرف پهلوی حضور یافت و از سال ۱۳۳۵ با سازمان‌های زنان در کشورهای مختلف و در مجامع بین‌المللی از قبیل کمیسیون مقام زن، کنفرانس کار، سمینارهای مختلف همکاری و از تجربیات آنها استفاده‌شایان توجه کرده است. او شرکت مؤثر در شورای بین‌المللی زنان نمود و مقامات مختلف تا نیابت ریاست شورای مذکور را داشت. او از اعضاء مؤسس حزب ایران نوین و عضو هیئت اجرائی شورای مرکزی آن حزب و مؤسس شعبه حزب در کرمانشاه و نماینده دوره بیست و دوم و بیست و سوم مجلس شورای ملی از کرمانشاه می‌باشد.^۱

بانو سیمین دانشور، نویسنده پراج و گرانمایه

دکتر سیمین دانشور که فعلاً دانشیار تاریخ هنر و زیبایی‌شناسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است در سال ۱۳۰۰ شمسی در شیراز تولد یافت از پدری پزشک و مادری که علاوه بر تربیت شش فرزند نقاش هم بود. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در دبیرستان مهرآئین شیراز با تمام رساند و سپس برای ادامه تحصیلات بتهران آمد و در دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ابتدا لیسانس و سپس در سال ۱۳۲۸ درجه دکترا در ادبیات فارسی گرفت. چون موضوع رساله دکتری او «علم‌الجمال و جمال در ادبیات فارسی» بود برای مطالعه بیشتر در این باره سال‌های ۱۳۳۱ و ۳۲ با استفاده از بورس فولبرایت با آمریکا رفت و در دانشگاه استنفرد با ادامه تحصیل در این رشته پرداخت. بعدها مسافرت‌های دیگری به اروپا و اسرائیل و بار دیگر بدعوت دانشگاه هاروارد برای شرکت در سمینار بین‌المللی

(۱) از صفحه ۸۰ کتاب زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید

هاروارد بامریکا نمود.

از نظر خدمات دولتی ابتدا دبیر دبیرستانهای پایتخت بود. مدتی نیز مدیریت مجله نقش و نگار را در اداره کل هنرهای زیبای کشور (وزارت فرهنگ و هنر فعلی) برعهده داشت تا بدانشگاه تهران منتقل و زیر نظر استاد علینقی وزیری بتدریس در دانشکده ادبیات مشغول شد. هدف عمده سیمین دانشور در تمام عمر نویسندگی بود و ضمن مشاغل رسمی که برشمرده شد همواره بکارهای ادبی و هنری پرداخته است. علاوه بر مدیریت مجله نقش و نگار با مجلات «قلم و زندگی» و کتاب ماه کیهان هم همکاری نزدیک داشت و در هر فرصت مقالات و داستانهای نوشت و در مجلات پایتخت بچاپ رساند.

از آثار او میتوان بدو مجموعه داستان اشاره کرد. یک مجموعه داستان که زیر عنوان «آتش خاموش» بچاپ رسید و مجموعه دیگری که نام آن «شهری چون بهشت» است و فعلا داستان بلندی برای چاپ آماده دارد که عنوان آن «حادثه در جنوب» میباشد.

سیمین دانشور علاوه بر تخصص در رشته ادبیات فارسی بزبان انگلیسی تسلط کامل دارد و این امر او را بترجمه آثاری از نویسندگان غربی سوق داده است که در اینجا بذکر چند ترجمه او اکتفا میشود.

سرباز شکلاتی نمایشنامه از برناردشاو

دشمنان مجموعه داستان از داستانهای چخوف

پیک مرگ و زندگی داستان بلند از ویلیام سارویان

همراه آفتاب مجموعه ای از قصه های ملل مختلف

داغ ننگ داستان بلند از تاتانیل هائورن

بئاتریس داستان بلند از آرتور سینتسلر

سیمین دانشور همسر نویسنده بزرگ معاصر جلال آل احمد بود و فرزند

هم ندارد^۱.

(۱) مطالب از طریق مصاحبه با بانو سیمین دانشور تهیه شد.

دکتر آلتوش طریان، استاد دانشکده علوم دانشگاه تهران

آلتوش در تهران متولد شد و پدرش مرحوم طریان علاوه بر اینکه یک نظامی بود و تا درجه سرتیپی رسید اکثراً مشاغل مهمی برعهده داشت و دارای ذوق و قریحه نویسندگی نیز بود.

آلتوش طریان تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه را در مدرسه آرامنه تهران و دوره دوم متوسطه را در دبیرستان انوشیروان دادگر بانجام رساند.

چون علاقمند به فیزیک بود به تحصیل در این رشته پرداخت و در سال ۱۳۲۶ شمی به دریافت درجه لیسانس از دانشکده علوم دانشگاه تهران نائل آمد. سپس بعنوان دبیر فیزیک در دانشکده علوم بکار پرداخت. پس از دو سال برای ادامه تحصیل بفرانسه رفت در سال ۱۳۳۴ موفق بدیافت درجه دکترای دولتی در رشته فیزیک (از دانشگاه پاریس) گردید و پس از بازگشت با رتبه دانشیاری بکار تدریس ترمودینامیک و سپس فیزیک ستاره‌ها در دانشکده علوم دانشگاه تهران پرداخت و از ۱۳۳۸ یعنی بدو تأسیس رصدخانه فیزیک خورشید مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه ریاست و اداره آنرا عهده‌دار شد. وی در خرداد ۱۳۴۲ بمقام استادی رسید^۱.

دکتر لیلا نوربخش، اولین زن ایرانی که مؤسس داروخانه شد

دکتر لیلا نوربخش فرزند مرحوم دکتر محمد نوربخش در سال ۱۳۰۲ در تهران متولد شد خانواده وی از محترمین تهران بودند و همیشه باعقاید و قیودات پوسیده و کهنه قدیمی مخالفت میورزیدند و بخاطر مبارزه با این افکار پوسیده و خرافات از تهیه وسایل تحصیل تنها دخترشان کوتاهی و مضایقه نکردند و تاسرحد امکان وسایل تحقیقات و مطالعات او را فراهم نمودند لیلا دوران تحصیلات ابتدائی خود را در مدرسه تربیت گذرانند و

(۱) تهیه مطالب با مصاحبه مؤلف و بانو طریان انجام شد.

سپس وارد مدرسه آمریکائی گردید. پس از اخذ دیپلم برای تحصیل در رشته عالی داروسازی و دکترای آن وارد دانشگاه تهران شد و پس از تلاش و پیکار شبانه‌روزی در سال ۱۳۲۳ باخذ پایان‌نامه فارغ‌التحصیلی در رشته داروسازی نائل آمد.

ولی هنوز لیلا نوری بخش این تحصیلات را برای خود کافی نمی‌دانست و بهمین مناسبت با اشتغال مجدد بتحصیل موفق شد که دانشنامه دکترای خود را نیز دریافت دارد و پس از آن ابتدا در خیابان امیریه جنب منزل شخصی داروخانه خود را افتتاح نمود.

وی اولین بانوئی بود که داروخانه تأسیس نمود آنهم بصورت شبانه‌روزی که در آن زمان در تهران داروخانه شبانه‌روزی بیش از یکی دوتا نبود بهمین مناسبت چندین بار مورد تقدیر واقع گردید. پس از چند سال فعالیت شبانه‌روزی احساس نمود که باید مؤسسه خود را گسترش بدهد لذا محل آنرا به چهارراه حسن‌آباد اول خیابان شاهپور منتقل نمود و یکبارہ فعالیت خود را دوبرابر کرد. او عقیده دارد چون اداره داروخانه‌ها بایستی زیر نظر دکتر داروساز انجام گیرد و حرفه داروسازی و پزشکی مستقیماً بیکدیگر ارتباط دارد لازم است نظام پزشکی با جامعه داروسازان همکاری داشته و مشکلات داروئی و پزشکی مملکت را حل نمایند.

دکتر نوری بخش در سال ۱۳۲۸ ازدواج کرد و از این وصلت دارای سه دختر گردید او برای تکمیل مطالعات و تحقیقات خود مدت یکسال در کشورهای مختلف اروپائی مشغول مطالعه بود و پس از مراجعت بایران در صدد تهیه لوازم آرایشی برآمد که بنام لوازم آرایشی لیلا معروف میباشد. از جمله فعالیت‌های اجتماعی وی عضویت در جمعیت راه نو وانجمن فارغ‌التحصیلان مدرسه امریکائی تهران (ایران بیتل) و عضو رسمی هیئت مدیره انجمن بین‌المللی زونتا و عضو هیئت مدیره جامعه داروسازان ودبیر جامعه میباشد.

دکتر لیلا نوری بخش تاکنون از طرف اولیاء امور بواسطه خدمات صادقانه و زحمات شبانه‌روزی در امر اداره داروخانه موفق بکسب تقدیر-

نامه‌های فراوانی گردیده است. او معتقد است: «همانطوریکه بانوان ممالک مترقی دنیا از تساوی حقوق و شرایط زندگی با مردان برخوردارند باید زنان ایران نیز دارای چنین حقوق و مزایایی باشند. رضاشاه کبیر بانی ایران نوین که پایه آزادی زن را در دوران سلطنت پرافتخارش بنا نهاد و سپس فرزند رشید و برومندش اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمدرضاشاه پهلوی آریابه‌هر بانقلاب کبیر و عظیم ششم بهمن این نهضت مترقی را تکمیل نمود تا زنان بتوانند با پشت گرمی و اطمینان کامل و آسایش خاطر بوظایف اجتماعی و حقه خود عمل نمایند و از طرف دیگر در اداره امور زندگی خانوادگی خود تحولات نوینی را ایجاد کنند.»

لیلا نوربخش زنی است فعال و خوش‌قلب و در زندگی داخلی خود با راهنمایی و تهیه وسائل تحصیل برای فرزندان و رسیدگی دقیق بوضع داخلی خانه توانسته است محیطی گرم و صمیمی برای خود و فرزندان و همسرش فراهم آورد و امید دارد که باتربیت صحیح فرزندان خود بتواند افرادی صحیح‌العمل و نافع بحال کشور با اجتماع تحویل دهد^۱.

تیمسار دکتر مرضیه ارفعی، اولین بانوی ایرانی که بدرجه سرتیپی رسید دکتر مرضیه که در ۱۲۸۰ شمسی در استانبول بین یک خانواده ایرانی علاقمند بوطن قدم بعرصه وجود نهاد، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در همان شهر بیابان رساند و اکثر افراد خانواده‌اش را افسران تشکیل میدادند. در ۱۳۰۸ دوره طب را باموفقیت گذراند و مدت دو سال در ترکیه در رشته اطفال و زنان بطبابت مشغول شد. و سرانجام بر اثر شوق خدمت بمیهن رهسپار ایران گشت و اولین سمتی که وزارت بهداری بایشان داد ریاست بخش ۲ بیمارستان پهلوی بود در آترمان که زنان ایرانی در حجاب بسر میبردند و

(۱) تهیه مطالب باکمک منصورالزمان سلطانی (از بستگان بانو نوربخش) انجام

شد.

بندرت در مدارس بتحصيل و تدریس اشتغال داشتند او چنان شایستگی از خود نشان داد که بدستور اعلیحضرت فقید بریاست آموزشگاه زنان ارتش منصوب شد و بعد از آن بتدریج در بیمارستانهای ارتش بطبابت اشتغال ورزید و ضمناً مدت ۱۹ سال در هنرستان دختران مشغول تدریس بهداشت و پزشکیاری بود این افسر لایق و پزشک عالیقدر که بانوئی خیر و نیکوکار است مدتی در سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بمعالجه بیماران مشغول بود و همردیف سرتیپ دکتر مرضیه ارفعی هرروز صبح ناظر در درمانگاه ارتش با لباس افسری مشغول مداوای مرضا میباشد و اولین زن ایرانی است که بچنین درجهای در ارتش نائل شد او سالها قبل با سروان دکتر پیشوا ازدواج کرد ولی مدت ازدواج طولی نکشید و دست اجل خیلی زود همسر او را گرفت سپس چندسال بعد با دکتر بختیاری پیوند زناشوئی بست.

میمنت دانا، پرستار، نویسنده و مترجم ارزشمند

میمنت در شیراز متولد شد تحصیلات خود را در هزارویسصد و چهارده در رشته پرستاری در بیروت پایان رساند و در سال ۱۳۳۹ با آمریکا رفت و در رشته مدیریت موفق باخذ درجه فوق لیسانس شد. این خانم علاوه بر فن پرستاری نویسنده ماهره است که داستانهای متعدد بسیار لطیف و دلانگیز باثری شیوا بشیوه نو برشته تحریر در آورده و طرفداران بسیاری بین مردم پیدا کرده است. معروفیت زیاد او بر اثر ترجمه کتاب معروف پر اثر ماتیسن میباشد که با مهارت تحسین آمیزی بزبان فارسی ترجمه نمود و بعد کتاب بابالنگ دراز، دم غنیمت است، تسخیرناپذیر، عشق و یک دروغ که همگی را میتوان در شمار ترجمه های بسیار خوب بحساب آورد و هر کدام در محافل ادبی باحسن استقبال مواجه شده است.

میمنت دانا در زمینه امور اجتماعی نیز بانوئی فعال و موفق است و سمتهای

(۱) برای تهیه مطالب فوق مؤلف باتیمسار مرضیه ارفعی مصاحبه بعمل آورد.

او رئیس شورای زنان شیراز و رئیس انجمن ایران و آمریکا و رئیس انجمن پرستاران دیپلمه شیراز و رئیس جمعیت پرستاری بیمارستان ریوی شیراز میباشد. او بااطلاعات بانوان همکاری مؤثر دارد. این نویسنده دانا محبوبیت بسزائی بین بانوان همشهری خود (شیراز) کسب کرده است. از فعالیت ادبی او همچنین میتوان از کتاب آهنگ جدائی نام برد که در بنگاه مطبوعاتی امیرکبیر در سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۴۹ تجدید چاپ شد.

آرشی، (آرشالوس بابایان) شاعره ارمنی الاصل ایرانی
آرشی، آرشالوس بابایان در سال ۱۹۰۵ میلادی در تبریز چشم بجهان
گشود تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در تبریز در دبیرستان «هایکازیان
تاماریان» پایان رساند اولین اثرش در نشریه ارمنی «نوربادگام» و آثار
دیگرش در نشریه‌های مختلفی نظیر لوسایر، آلیک، ایران، هارینیم
(امریکا) و بلگین (بیروت) بچاپ رسید.
اولین مجموعه اشعارش بنام (خواب و خاطرات) در سال ۱۹۲۵
میلادی در تبریز و مجموعه دیگر بنام (همراه نژاد و وطنم) در سال ۱۹۳۸
میلادی در تهران منتشر شد.
او آثار بسیاری دارد که مهمترین آنها عبارتند از نبرها يك و بل و باغ
کودکان...

آرشی عضو گروه نویسندگان ارمنی الاصل ایرانی میباشد اینک شعری
از او که ترجمه داوید است:

غروب

ای اشعه آفتاب. برای خفتن مروید
بگذارد آسمان جامه آبی برتن داشته باشد
قلب دنیا از غروب لبریز باشد

(۱) برای تهیه مطالب از بایگانی سازمان زنان و مجله اطلاعات بانوان استفاده شد.

این دشت پوشیده از رنگین کمان گل
بسان شرابی نارس خوش بوست
ای اشعه آفتاب. غروب نکنید
ظلمت بردنیا فرود خواهد آمد
دوست دارم همراه طبیعت درخشان
روجم احساس آرامش بکند!

سرکار بانو نیره سعیدی، نماینده مجلس شورای ملی

بانو نیره سعیدی (میرفخرائی) سخنور، نویسنده و مترجم معاصر فرزندان مرحوم معیرالملک و نظم الملوک خواجه نوری میباشد.

تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران مدرسه ژاندارک و دانشسرای عالی طی کرد و سپس چند سالی در پاریس برای مطالعه ادبیات و زبان گذراند و تخصص در ادبیات فارسی و فرانسه کسب کرد. اجرای برنامه بانو در رادیو زیر نظر او انجام شد و مدت سه سال مجله بانو را منتشر ساخت و چندین نمایشنامه و کتاب ترجمه کرد که از جمله آنها قصه های لافوتتن بود که بنظم درآورد و جایزه یونسکو را برد. کتب سرگرمیهای جوانان را تألیف و منتشر کرد و نیز مقالات و اشعار زیادی در مجلات مختلف از او بچاپ رسید.

سمتهائی که در زمینه فعالیتهای اجتماعی دارد عبارت است از عضویت هیئت رئیسه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی که بفرمان شاهنشاه آریامهر از اعضای مؤسس آن بود.

او از اعضای مؤسس شورای عالی جمعیتهای زنان است که ریاست والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی تأسیس شد و سالها سخنگویی و ریاست روابط عمومی آن برعهده نیره سعیدی بود.

بفرمان شاهنشاه عضویت شورای فرهنگی سلطنتی و نیز عضویت هیئت امناء کتابخانه پهلوی را دارد و فعلا نماینده دوره بیست و دوم مجلس شورای ملی می‌باشد.^۱

بانو سپهر خادم، مدیر مجله پست‌تهران و رئیس جمعیت بیداری زنان این بانو از نواده لسان‌الملک سپهر نویسنده ناسخ‌التواریخ است و در خانواده علم و ادب بدنیا آمد. پدرش نیز مدیر و صاحب امتیاز دو نشریه زشت و زیبا و بیداری ما و برادرش علی سپهر مدیر روزنامه دیپلمات بود. بانو سپهر خادم از سن دوازده سالگی نخستین اشعار و مقالات ادبی خویش را در جرائد مختلف کشور منتشر کرد و در شانزده سالگی نوع نوشته‌های وی از ادبی به نقد و مسائل اجتماعی تغییر یافت و برای اولین بار در رادیو برنامه‌هایی در زمینه تساوی حقوق بانوان و آقایان ترتیب داد و همچنین صفحات درددل هفته‌ها در مجلات تراز اول مملکت افتتاح کرد که با استقبال بی‌شمار هموطنان روبرو شد او در معروفترین روزنامه‌های کشور با سمت هیئت تحریریه و سردبیری صفحات زن و ریاست سازمان نیکوکاری و نظایر آن مشغول فعالیت بود.

رشته تحصیلی وی روزنامه‌نگاری است که پس از فارغ‌التحصیلی در این رشته باغلب ممالک بزرگ جهان برای مطالعه سفر کرد.

بانو سپهر خادم همچنین در روانشناسی و حقوق زنان هم مطالعات طولانی بعمل آورد و در حدود دوسال در تلویزیون کانال سه (قدیم) برنامه «نامه‌ای از نامه‌ها» و «مشکلات حقوق بانوان» را مطرح نمود. او دوسال قبل که از ایران برای شرکت در انجمن جهانی زنان روزنامه‌نگار در مکزیک به آن کشور عزیمت کرد بسمت نیابت ریاست انتخاب شد.

سپهر خادم علاوه بر فعالیت در وزارت اطلاعات در انجمن برادری

(۱) مطالب از ط یق مصاحبه و شناسائی مؤلف با بانو نیره سعیدی انجام شد.

جهانی و درانجمن فرهنگی ایران و ترکیه بعنوان عضو هیئت مدیره فعالیت دارد و در کنفرانسها و شورای بین المللی زنان، اکافه و R. C. D که در ممالک مختلف تشکیل شد شرکت نموده است.

وی همسر مهندس نصرالله خادم مدیر عامل سازمان زمین شناسی کشور و دارای سه فرزند، یک دختر و دو پسر میباشد. نامبرده دارای اشعار متعددی است که بصورت دیوان منتشر میشود و کتاب ناآشنا اثر جرج مایکلز را از انگلیسی بفارسی برگرداند و اکنون ترجمه های دیگری برای چاپ در دست دارد.^۱

دکتر صغری آزرمی، متخصص در آسیب شناسی

دکتر صغری آزرمی مسئول پایگاه سیتولوژی جمعیت ملی مبارزه با سرطان در زایشگاه فرح وابسته به بنگاه حمایت مادران و نوزادان، در سال ۱۳۱۹ بعلت وجود مقررات خشک نتوانسته بود در دانشکده پزشکی ثبت نام نماید بالاخره باتلاش و کوشش و مبارزه توانست در رشته پزشکی پایگاهی ارزشمند بدست آورد. پزشکی که باسلاح علم و دانش خویش در کمین نشسته که بیماری سرطان را پیش از توسعه در وجود مادران و زنان کشف کند تا مگر در سایه این هشیاری زندگی ها را از چنگال مرگ برهاند و بدینسان عمر و دانش خویش را در خدمتی زندگی بخش مصرف دارد.

در گرما گرم جنبش آزادیخواهان ایران برای استقرار حکومت مشروطه پدرش که مردی کم سواد و از قشر خرده مالکان اسدآباد همدان بود بععلت خانوادگی از زادگاه خویش دور شد و بشهر کرمانشاه رفت مردی که از روستا آمده بود تحت تأثیر افکار نو و مبارزات ملل دل بخواندن و مطالعه بست و برای همه عمر در صف دوستداران علم و ادب و مطالعه قرار گرفت سرانجام صغری آزرمی و خواهرانش در کرمانشاه چشم بزنگی گشودند و

(۱) مطالب از طریق مصاحبه مؤلف با بانو سپهر خادم تهیه شد.

از آنجا که پدر با همه اشتیاق و آرزو هرگز صاحب پسر نشد برخلاف رسم زمان بر آن شد که دخترانش را بدنبال کسب علم و دانش روانه کند صغری آزرهی تحصیلات ابتدائی را در مدرسه تایید همدان پایان رساند و در این هنگام که دخترکی سیزده ساله بود بنا به پیشنهاد اولیای دبستان در همانجا به تدریس پرداخت و جالب اینکه از همان سنین نوجوانی تدریس کلاسهای پنجم و ششم دبستان را بعهدہ گرفت. پس از چندی خواهر کوچکترش نیز گواهینامه ششم ابتدائی را بدست آورد اما چون او اندامی کوچک و کودکانه داشت و برازنده آموزگاری نمینمود پدر تصمیم گرفت وسائل ادامه تحصیل وی را فراهم آورد. از این رو پس از جستجوی فراوان دختر کوچکتر را بمدرسه امریکائی سپرد تا بفرآ گرفتن زبان انگلیسی بپردازد صغری که همواره در آتش شوق بیشتر یاد گرفتن میساخت از خواهرش خواست تا آنچه را در مدرسه می آموزد در خانه با او درس بدهد و بدینگونه بادشواری بسیار نخستین آشنائی بازبان انگلیسی آغاز شد و روزی که اولیای مدرسه امریکائی بدیدن آنها آمده بودند و از ماجرای آموختن صغری در منزل باخبر شدند پیشنهاد کردند روزهای جمعه نزد ایشان برود و درس انگلیسی بگیرد اندکی پس از این آشنائی مدیر مدرسه از او خواست که از تدریس در مدرسه دولتی دختران چشم پیوشد و در مدرسه امریکائی تحصیل و تدریس کند، او از این پیشنهاد باشادی استقبال کرد و دوسالی بدین منوال گذشت ولی باردیگر چون يك دانش آموز عادی بمدرسه رفت تا سرانجام دیپلم مدرسه امریکائی همدان را که برابر دوره دهساله بود بدست آورد و به سمت دبیری در دبیرستان امریکائی مشغول کار شد و توسط دبیران خصوصی خود را آماده کلاس یازدهم نمود و آنگاه رهسپار تهران شد و بادامه تحصیل در مدرسه امریکائی تهران بسال ۱۳۱۱ گواهینامه دوره دوم متوسطه را بدست آورد.

هنگامیکه به همدان بازگشت بدستور وزارت فرهنگ وقت مدارس ابتدائی خارجی بسته شد و او به پیشنهاد دبیرستان امریکائی همدان امتیاز دبستان اکباتان را بدست آورد و مدت پنجسال ریاست این دبستان را که در

واقع به همان شیوه دبستان امریکائی اداره میشد بعهده داشت اما از آنجا که همواره هدف اصلی و منظور نهائی او پرداختن به تحصیلات عالیه بود از سمت ریاست دبستان استعفا داد و بتهران آمد و در کالج امریکائی دوره چهارساله را در سه‌ساز طی کرد. و یک بورس تحصیلی در امریکا بدست آورد و در دانشکده پزشکی فیلادلفی امریکا پذیرفته شد. دریغا که در آن زمان تهیه گذرنامه برایش مقدور نشد و بادنیهائی نأسف از استفاده از این بورس چشم پوشید و بدانشکده پزشکی تهران مراجعه کرد تا در آنجا نامنویسی کند و در آنجا بود که رئیس دفتر دانشکده گواهینامه دوره دوم متوسطه دختران را برای شرکت در کنکور کافی ندید و قبولی را موکول بآن دانست که یکسال در کلاس ویژه دانشسرایعالی تحصیل کند جالب اینکه همه تلاش و کوشش او برای قبولاندن دیپلم کالج امریکائی بجای دیپلم دوره دوم دبیرستانهای پسران بثمر نرسید اما چندی بعد وزارت فرهنگ همان دیپلم کالج امریکائی را معادل لیسانس شناخت.

سرانجام بسال ۱۳۲۶ شمسی دوره دانشکده را پایان رساند و همانسال عازم امریکاشد و در بیمارستان زنان شیکاگو به طبابت پرداخت. بسال ۱۳۲۸ بتهران بازگشت و از اینکه توانست سرانجام تخصصی بدست آورد وبعنوان پزشک متخصص آسیب‌شناسی در تسکین آلام و درمان بیماران کشور سهمی بعهده گیرد خرسند وسعادتمند بود.

در سال ۱۳۳۶ در انستیتو تاج وابسته به دانشگاه تهران مشغول کار و رئیس درمانگاه شد.

بسال ۱۳۴۴ بدعوت دولت استرالیا در دانشگاه ملبورن در بخش آسیب‌شناسی مشغول کار شد و سال بعد در دانشگاه معروف جان هاپکینز امریکا (بالتیمور) در بخش سلول‌شناسی کار کرد و پس از بازگشت از این سفر در انستیتو تاج پهلوی تا پایان دوره خدمت دولتی در همانجا کار کرد و اینک از طرف جمعیت ملی مبارزه با سرطان بسمت مسئول پایگاه سیتولوژی زایشگاه فرح وابسته به بنگاه حمایت مادران ونوزادان بخدمات پزشکی خویش ادامه میدهد و در این زمان کوتاه بموجب آمار دقیقی که در دست است در

مورد سی هزار زن در این پایگاه آزمایش سلول‌شناسی بعمل آمد و از میان این گروه زنان و مادران بسیاری که در آستانه ابتلا به بیماری قرار داشتند شناخته شدند و برای درمان به‌مراکز مربوطه فرستاده شدند و از خطر مرگ رهایی یافتند.

دکتر هایده مائک، استاد دانشگاه

پس از اتمام دبیرستان ژاندارک و نیز اخذ لیسانس مامائی وارد خدمت وزارت بهداشتی شد و در ضمن آن به تحصیل ادامه داد و وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شد. بعد از اتمام دوره دانشکده و اخذ درجه دکترای طب با پایان‌نامه ممتاز و تقدیرنامه کتبی از پرفسور شارل ابرلین (رئیس وقت دانشکده) مطب خود را در قسمت بیماریهای زنان افتتاح نمود ولی چون علاقه زیادی به کار در يك محیط تحقیقاتی و آموزشی داشت از موقعیت استفاده نمود و در مسابقه‌ایکه برای انتخاب یکنفر رئیس درمانگاه از طرف دانشکده پزشکی ترتیب داده شده بود شرکت کرد و بین کلیه داوطلبان حائز رتبه اول شد و بدین ترتیب از وزارت بهداشتی به دانشگاه منتقل گردید و پس از طی مراحل رئیس درمانگاهی باحق آموزشی و رئیس بخش وابسته و ریاست بخش، در سال ۱۳۴۵ به‌مقام استادی دانشکده پزشکی نائل گردید. پس از آن عازم کشور فرانسه شد و در بخش زنان تر دپرفسور موریس مایر در بیمارستان سنت آنتوان پاریس مشغول کار و مطالعات جدید علمی شد.

علاوه بر کارهای دانشگاه و مطب به‌سمت پزشك زنان در شرکت سهامی بیمه ایران - میسیون امریکائی - بیمه کارمندان دولت و فرهنگیان - سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران و شرکت دخانیات ایران نیز بانجام وظیفه پرداخت.

(۱) تهیه مطالب بوسیله مصاحبه با بانو صغری آزرمی انجام گرفت.

تألیفات او عبارتند از:

- ۱- تریکومناس و رژیالیس درتزد زنان و تحقیق و آمار آن در ایران.
 - ۲- کتاب پاستور و میکروب‌شناسی.
 - ۳- بیماری بینه‌بوک‌شومان و تظاهرات گوناگون آن.
 - ۴- تست‌های کلیوی
 - ۵- اختلال متابولیسم گلوئیدها.
 - ۶- یادآوری دانستیهای آزمایشگاهی برای پزشکان.
 - ۷- آزمون‌های حساسیت نسبت به آنتی بیوتیکها.
- که دو کتاب اخیر تحت طبع‌اند - به‌انضمام ۱۲ مقاله تحقیقی^۱.

بانو دکتر فرخ‌رو پارسای، «وزیر آموزش و پرورش»

بانو فرخ‌رو فرزند فرخ‌دین پارسای در اسفند ماه هزار و سیصد و یک شمسی در قم متولد شد در آن موقع مادر وی بانو فخرآفاق بمناسبت انتشار مقاله‌ای درباره لزوم تعلیم و تربیت مساوی برای دختر و پسر بقم تبعید شده بود.

تحصیلات ابتدائی او در مدرسه هما شماره ۷ در تهران و تحصیلات متوسطه در دانشسرای مقدماتی تهران انجام گردید.

چون در امتحانات دانشسرای مقدماتی شاگرد اول بود بدانشسرای عالی اعزام شد و در سال ۱۳۲۱ شمسی در رشته علوم طبیعی و تعلیم و تربیت باخذ درجه لیسانس نائل شد از همان سال خدمت دبیری را در دبیرستان رضاشاه کبیر آغاز نمود.

سال ۱۳۲۳ باتیمسار سپهد احمد شیرین‌سخن ازدواج کرد و ثمره ازدواجش یک پسر بنام حمید و سه دختر بنامهای ناهید، مهشید و نوید است. در همان سال وارد دانشکده پزشکی گردید و در سال ۱۳۲۹ با دریافت

(۱) با انجام مصاحبه مؤلف و بانو دکتر هایده مالک مطالب تهیه شد.

درجه دکترا از این دانشکده فارغ‌التحصیل شد اما بمناسبت علاقه‌ای که به کار تعلیم و تربیت داشت از معلومات پزشکی بخصوص در مورد اطفال برای پیشرفت کار تعلیم و تربیت استفاده کرد و هرگز از پزشکی بمعنای حرفه‌ای آن استفاده نمود.

در سال ۱۳۳۶ بسمت رئیس یکی از بزرگترین دبیرستانهای دختران پایتخت و در سال ۱۳۴۲ بعنوان نماینده مجلس انتخاب و در سال دوم دوره بیست و یکم بسمت منشی هیئت رئیسه مجلس شورای ملی انتخاب شد. در اردیبهشت سال ۱۳۴۴ بمعاونت وزارت آموزش و پرورش منصوب گردید و از ششم شهریور ۱۳۴۷ بوزارت آموزش و پرورش منصوب گردید. غیر از خدمات موظف اداری همیشه بکارهای اجتماعی و داوطلبانه بشرح زیر مشغول بود:

ایجاد و تأسیس انجمن بانوان فرهنگی، تهیه برنامه آموزشگاه خدمات اجتماعی، رئیس جمعیت زنان دانشگاهی ایران، رئیس سازمان همکاری جمعیت‌های زنان، نایب‌رئیس هیئت مدیره شرکت تعاونی فرهنگیان، عضو شورای ورزشی بانوان، رئیس کمیسیون فرهنگی شورای عالی جمعیت‌های زنان (در این سمت با همکاری سازمان زنان موفق به باسواد کردن بیش از ۴۵۰۰۰ نفر از زنان شده است).

تألیفات:

یک‌سری کتب مربوط بروشهای جدید بهداشت و پرستاری و بچه‌داری برای زنان جوان، زن در ایران باستان با همکاری دونفر از بانوان عضو جمعیت زنان دانشگاهی.

بنظر مؤلف این کتاب، قدرت بیان و وسعت معلومات و اطلاعات این بانوی دانشمند احتیاج به توصیف و تعریف ندارد زیرا در حال حاضر تمام دانشگاهیان و روشنفکران و سایر طبقات فرهنگ‌دوست و فرهنگ‌پژوه که آشنائی تردید با این بانوی فرهنگی دارند و یا در مجالس سخنرانی ایشان حضور داشته‌اند جملگی بر این عقیده‌اند که در نطق و خطابه و بیان مطالب بسیار آموزنده و در خور فهم ودانائی مستمعان ، بافعالیت فصاحت کامل،

بدون یادداشت قبلی و فی البداهه به نیکوترین وجه بیان مطلب مینماید و حضار را در خدمت به فرهنگ و اصول شاهدوستی و میهن پرستی و اعتقاد راسخ به اصالت اصول انقلاب شاه و ملت و فداکاری و کوشش جهت تحقق بخشیدن روزافزون آرمانهای ملی و میهنی ترغیب مینماید.

این شخصیت فرهنگ دوست اولین بانوئی است که در ایران بمقام وزارت نائل آمد و بزرگترین تحولات آموزشی و فرهنگی را بالاخص در زمینه فعالیت های آموزشی سپاهیان دختر و گسترش تعلیمات فنی و حرفه ای و تعلیم آموزش بزرگسالان با سیاست و درایت کامل و با بکار گرفتن نیروهای فعاله فرهنگیان کشور بوجود آورد و اصول آموزش نوین را منطبق با سایر پیشرفتها و تحولات اخیر کشور شالوده ریزی نمود.

فروغ فرخزاد

فروغ فرخزاد از سخنوران معاصر و زنی با احساس و هنرمند بود که در سال ۱۳۱۲ شمسی در تهران متولد شد زمانیکه دانش آموز دبیرستان بود با جوانی بنام پرویز (شاپور) که کارمند وزارت دارائی بود ازدواج کرد و پسری بنام کامیاب از او بیادگار ماند. بعد از ازدواج تحصیلاتش را دنبال کرد و در ضمن در هنرستان کمال الملک هنرنقاشی را آموخت. اولین سرودش بنام شعله رمیده است که در همان سال در مجله روشنفکر انتشار یافت و در سفری که باهواز کرد شعری بنام (یاد گذشته) گفت که مشهور است.

فروغ غالباً دویبیتی هائی بروش نو میسزائید و هنر خود را در این میدانست که به (احساس) بیش از هر چیز اهمیت میداد و میگفت واژه ها برای من در شمار قابهای زرین و زیبایی هستند که من پندار و احساسم را در آنها میکشانم او عقیده داشت که زندگی دو روی بیشتر ندارد حقیقت و

(۱) مطالب از پایگانی دفتر وزارتی آموزش و پرورش استخراج شد.

مجاز، دامنه مجاز همیشه بی‌پایان و نامحدود است اما حقایق زندگی هیچگاه از حدود معینی پیشی نمی‌جوید، بدون آنکه اراده بتواند کوچکترین دست‌اندازی در ماهیت آنها بنماید من از حقیقت نمی‌ترسم و بند از پای دلم بر میدارم و هرچه در دل دارم می‌گویم.

بلب زن قفل خاموشی که دردل نغمه‌ای ناگفته دارم
زبانم باز کن بند گران را که من سودا دلی آشفته دارم
مرا می‌بخشد آن پروردگاری که شاعر را دلی دیوانه داده

میگفت زندگی یکنواخت برای شاعر آفریده نشده و اگر کسی بخواهد شاعر شود باید خود را قربانی شعر کند از خیلی حرفها و خوشبختیهای راحت کننده میگذشت و عقیده داشت که یک شاعر باید دور خود را دیواری بکشد و در داخل این دیوار دنیا آمدن و شکل گرفتن و فکر کردن و مکاشفه معانی و مفاهیم مختلف که البته تلخ است و استقامت و ظرفیت می‌خواهد را بانجام رساند.

او میگفت زندگی حقیقی من تخیل است زندگی و دنیای مادی برای من زنگ تفریح است تفریحی برای آسودن از خستگیها و اشتغال بر رویاها و تخیلات خود.

او گوینده‌ئی بی‌پروا شناخته شد و آنچه را زیبا میدانست و زیبا میشناخت آشکارا نمایان ساخت. سرود گناه او، نمونه‌ای از بی‌پروائی اوست.

گنه کردم گناهی پر زلذت در آغوشی که گرم و آتشین بود
گنه کردم میان بازوانی که داغ و کینه‌جوی و آهنین بود

از آرزوهایش همیشه پیشرفت زنان بود که دوشادوش مردان و چون مردان خواسته‌هایشان را در تراوشهای خود بنمایانند. چامه‌های حافظ و مولانا جلال‌الدین بلخی را بسیار دوست میداشت و میگفت این چامه‌ها برای من شیرین‌ترین ترانه‌های آرامش‌بخش زندگی است بویژه چامه‌های حافظ شیرازی در حالیکه آدم را براوج بلندبهای پندار و میان احلام دور دست

پرواز میدهد یکباره بزیر میکشد تا توانائی و زیبایی اندیشه‌های خود را
باین زیروبمها بنمایاند و روان خواننده را نوازش دهد.

فروغ به (بودلر) و (امیل زولا) و (آندره ژید) نویسندگان نامدار
پای بند بود و نوشته‌های آنانرا میپسندید از سخنوران معاصر شعرهای فریدون
توللی و نادر نادرپور و سایه را دوست داشت قطعه (شجر آغ) سهراب
سپهری را مثل يك سمفونی لذت بخش میدانست، مجموعه‌های زیر از تألیفات
اوست.

اسیر - عصیان - دیوار - تولدی دیگر - جاودانه - یادی از گذشته
فروغ فرخزاد علاوه بر سخنوری و نقاشی سناریو نویس فیلم‌های جذام
و خانه سیاه بود و در فیلم خشت و آینه با ابراهیم گلستان همکاری داشت.
او زنی با ذوق و با احساس و پر شور و با استعداد بود. اشعارش با وجودیکه
بقول سخنوران سرحد کمال نرسیده ولی خالی از زیبایی اندیشه و تازگی
پندار نیست مضمون‌های نو دارد و رازهای درونی را نیز آشکار میسازد
خواننده در ضمن ترس از این بی‌پروائی پیش خود احساس لذت مینماید.
او میگفت: « بعضی وقت فکر میکنم که ترك کردن زندگی برای من دريك
ثانیه امکان دارد چون بهیچ چیز دلبستگی ندارم آدمی بی‌ریشه هستم فقط
دوست داشتن من است که حفظ میکند اما فایده‌اش چیست. » همیشه از
کوتاهی عمر خودش صحبت میکرد تا اینکه در حوالی ۳۰ سالگی در يك
سانحه اتومبیل در سال ۱۳۴۶ درگذشت.

نمونه‌ای چند از اشعار او:

شعر و اشک

برو خود را ز چشم من نمان کن	برو دیگر مسوزان قلب زارم
زمن بگذر بمن بگذر بیندیش	که من با دیگری پیوند دارم
برو از من گریزان شو که دیگر	ندارم قدرت پرهیزکاری
برو مگذار اشک غم بریزد	ز چشم کسودک امیدواری

!

زیور زن

از بهر حقوق خود همیکوش ای زن
بنمای زعفت و شرف جامه بتن
از علم و هنر وجود خود زینت کن
تا مرد نکو پیروری در دامن

سرود پیکار

تنها تو مانده‌ای ای زن ایرانی
در بند ظلم و نکبت و بدبختی
خواهی اگر که پاره شود این بند
دستی بزن بدامن سرسختی
تسلیم حرف زور مشو هرگز
با وعده‌های خوش منشین از پای
سیاهی بشو ز نفرت و خشم و درد
سنگ گران ظلم بکن از جای
آنکس که آفریده دست توست
رجحان و برتریش ترا ننگ است
ای زن بخود بجنب که دنیائی
در انتظار و با تو هم‌آهنگ است

قلمر آریان، رئیس هنرستان هنرهای زیبای دختران

دکتر قمر آریان که مدیری کاردان ولایق است بعد از پایان تحصیلات
متوسطه در دانشسرای مقدماتی مشهد با سمت نظامت و دبیری در دبیرستانها
مشغول بکار شد و بعد از مدتی برای ادامه تحصیل بتهران آمد و بدانشکده

(۱) صفحه ۴۶ جلد سوم کتاب زنان سخنور و اطلاعات بانوان سال ۱۳۵۰ بقلم
فروغ فرخزاد.

ادبیات رفت و پس از پایان دوره لیسانس ادبیات فارسی در دوره دکترا بتحصیل پرداخت و یکی از رساله‌های جالبی که ضمن تحصیل دوره دکترای ادبیات فارسی برشته تحریر کشید زن و نقشی که در قصه‌ها و افسانه‌های تورات و قرآن داراست بود. رساله دکترای خود را نیز درباره مسیحیت و آئین مسیح و تأثیر آن در شعر و ادبیات فارسی نوشت که بسیار مورد تحسین و توجه استادان دانشکده ادبیات واقع شد.

قمر آریان فرزند عبدالوهاب آریان و همسر عبدالحسین زرین کوب نویسنده معروف است او به‌زبانهای فرانسه و عربی و انگلیسی آشنا است در ادبیات نیز ذوق و قریحه سرشاری دارد و تاکنون داستانهای فراوان از نویسندگان خارجی ترجمه کرده و اشعار دل‌انگیزی نیز سروده است.

دریا

کف کرده، تفته، جوش برآورده	دریا نگر خروش برآورده
باگونه‌گون نقوش برآورده	از موج و از حباب یکی دیبا
ضحاک‌سان بدوش برآورده	پیچنده مارهای سپید ایدون
باموج سخت کوش برآورده	وان بی‌ملال صخره نگر کاویز
از آن لب خموش برآورده	فریاد بین که آن دل ناآرام

*

وان شورناک تند پر آوا را	بشنو غریبو و ناله دریا را
آن خشم کرده چهره زیبا را	در پیچ و تاب موج غریوان بین
حیران نگاه ماه و ثریا را	در آن شکسته آینه بین پیدا
آن مرغکان ناز فریبا را	و آنجا فراز موج معلق بین
بهرتر شتاب موج سبک پا را	دنبال سرنوشتی بی‌فرجام

*

دریا نگر ز شرم سرافکنده
از خجلت گناه شب دوشین
صبح آمده نمانده نشانی باز
و نیک در آفتاب تب آلوده
وان موج تا که بوسه زند دامانش
جان را بورطه خطر افکنده

*

ای جان پر خروش شکبیا باش
در چهر خویش جلوه هستی بین
آئینه دار طلعت انجم شو
خونخوار و پاکدامن چون مائی
نی نی ز هر چه هست بگیتی در
از خود دمی برون شو و باها باش
در ذات خویش محو تماشا باش
نقش آفرین صورت گلها باش
در پاکدامنی چو مسیحا باش
دریا نکوتر آمد دریا باش

بدری وزیری

هنرمندی که در ۹ سالگی بنواختن تار پرداخت و از مدرسه شاهی بلژیک در رشته آردراماتیک مدال طلا گرفت. بدری فرزند یگانه استاد کلنل وزیری (استاد کم نظیر موسیقی ایران و زنده کننده موسیقی اصیل ایرانی و مؤسس مدرسه موسیقی که ابوالحسن صبا از شاگردان او بشمار میرفت. او علاوه بر فعالیت موسیقی استاد در رشته باستان شناسی از دانشگاه بود.) می باشد.

بدری از ۹ سالگی با استادی پدرش بدنیای موسیقی گام نهاد و برای ادامه تحصیلات به مدرسه موسیقی رفت و با موفقیت آنرا طی کرد او علاوه بر موسیقی بدنیای تاتر نیز علاقمند بود و مدتی در کلوپ موزیکال که لرتا هنرپیشه معروف آن را اداره میکرد بفعالیت پرداخت اما این فعالیت های

(۱) تهیه مطالب بامصاحبه مؤلف و بانو قمر آریان صورت گرفت.

مختلف امیال تازه‌جوئی و نوآوری او را اقناع نمیکرد. با کمک پدرش در ۱۹۳۷ رهسپار اروپا شد در مدرسه شاهی بلژیک در قسمت تاتر و بالت بتحصیل پرداخت و اولین دختر ایرانی بود که باین مدرسه وارد شد. مدت ۵ سال در بلژیک بتحصیل و مطالعه پرداخت و یک مدال طلا بعنوان شاگرد برجسته گرفت و بعد از اخذ دیپلم از مدرسه شاهی بلژیک رهسپار سویس شد و برای تکمیل معلومات هنری خود در کنسرواتوار ژنو در رشته آدراماتیک باخذ دیپلم هنرپیشگی و پداگوژی و ادبیات و فن‌تعلیم مطالعه کرد و بدریافت دیپلم از کنسرواتوار در رشته هنرپیشگی و تعلیم و تربیت موفق شد و همچنین دوره درام نویسی را به پایان رسانید و در ۱۳۲۵ شمسی بایران بازگشت و در هنرستان موسیقی ملی و مدرسه عالی موسیقی بتدریس درس تاتر و تاریخ موسیقی و زبان فرانسه پرداخت، بدری وزیری در همان سال با پسر عمه‌اش حسینعلی ملاح (که عضو شورای عالی موسیقی و مدیر عامل صندوق تعاون هنرمندان و فعالان استاد موسیقی دانشگاه است) ازدواج کرد و چون زن و شوهر دارای ذوق مشترکی بودند هر دو در کارهای هنری و نویسندگی شرکت کردند و ترجمه آثار نویسندگان بزرگ همت گماشتند و نمایشنامه‌های بسیاری ترجمه کردند، بدری وزیری از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۶ ریاست هنرستان هنرهای زیبای دختران را عهده‌دار بود و فعلاً در اداره فعالیتهای هنری وزارت فرهنگ و هنر مشغول تهیه نمایشنامه‌های تلویزیونی و تنظیم نمایشنامه‌های رادیوئی است. از آثار این زوج هنری سه نمایشنامه از موريس مترلینگ که بوسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ شد و دو مجلد تحت عنوان «دختران فضل فروش»، «اثر وانجمن روش تفریح» و ده نمایشنامه برای مدارس میباشد.

بدری وزیری در خانواده‌ای تربیت شده که سوابق فرهنگی آنها بزمانهای دور میرسد (بی‌بی خانم وزیراف که در ۱۳۲۵ قمری یعنی یکسال بعد از مشروطیت اولین مدرسه را باسم مدرسه دوشیزگان تأسیس کرد مادر بزرگ بدری بود) و منشأ پیشرفت خانواده وزیری همانا داشتن مادری چنین خیر و دانش‌پرور بوده است.

بدری وزیر در اولین ارکستری که استاد کلنل وزیری از بانوان برای بانوان در سال ۱۳۰۹ ترتیب داد ساز مینواخت، شمسی ستوده نیز نوازندگی ویلون را عهده‌دار بود^۱.

خانم ثمینہ پیرنظر، (باغچه‌بان) معلم و مدیر آموزشگاه کرولال‌ها در تهران در سال ۱۳۰۶ شمسی در شهر تبریز متولد شد، دوران کودکی‌اش در شهر پیرصفای شیراز در کودکستانی که پدرش تأسیس کرده بود گذشت. تحصیلات دوران دبستانی و دبیرستانی‌اش را در تهران گذراند و پس از آن مشغول تدریس در دبستان کرولال‌ها و تحصیل در دانشسرای عالی در رشته زبان شد. او پس از گرفتن لیسانس به امریکا رفت و در مؤسسه کلارک دوره تخصصی تربیت معلم کودکان کرولال‌ها را تمام کرد. واز دانشکده اسمیث در رشته آموزش و پرورش درجه فوق لیسانس گرفت و سپس به ایران بازگشت و به‌معلمی در دبستان کرولال‌ها ادامه داد.

کتابهای اول دبستانی و روش تدریس آنها که در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ شمسی چاپ شد تألیف اوست این کتابها براساس روش پدرش مرحوم باغچه‌بان نوشته شد واز این دریچه نور دانش او می‌تابد و راه آموزگاران کلاس اول را روشن میکند ودرس خواندن را برای کودکان ایرانی آسان و دلپذیر می‌سازد.

در سال ۱۳۴۷ شمسی به‌امر شهبانو فرح از طرف سازمان برنامه هفت جلد کتاب ویژه شاگردان و آموزگاران کرولال که در عرض سالها مطالب آن را تهیه کرده بود چاپ شد و دزاختیار کلیه مدارس مخصوص کودکان ناشنوا قرار گرفت.

در سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ به‌ترتیب کتابهای زیر را ترجمه کرد:
(داستان زندگی من) اثر هلن کلر. (مشکلات سخن گفتن اطفال) اثر

(۱) تهیه مطالب از طریق مصاحبه مؤلف با بدری وزیری انجام شد.

وان رایبر. (سازگاری اطفال در خانه) اثر هلن پونر.
او اکنون معلم و مدیر آموزشگاه کروالهای باغچه بان میباشد و می-
گوید: «کارم برایم بسیار عزیز و ارزشمند است. شوهر و دو فرزند دارم و از
زندگی بسیار راضی هستم.»
و ادامه میدهد: «چندین سال پیش زمانی که پسرم طفل خردسالی بود
از او پرسیدم که دلت میخواهد من چه کاره باشم و او گفت - مادر - از این
جواب شرمند شدم و دیگر جرأت نکردم در این زمینه ها از دخترم و شوهرم
سؤالی کنم».

شیرین فوردار، ایرانی رهبر زنان سنگاپور

خانم شیرین (فوردار) منشی شورای زنان سنگاپور که رهبری نهصد
هزار نفر از زنان سنگاپور و مالایا را بعهده دارد از پدر و مادری ایرانی و
از خانواده بهجت در شهر بمبئی دیده بجهان گشود تحصیلات ابتدائی و
متوسطه را در همان شهر بیابان رسانید و در دانشگاه بمبئی بتحصیل در رشته
ادبیات پرداخت و پس از پایان تحصیل با دکتر (فوردار) که از پارسیان
هند بود ازدواج کرد سه پسر بنامهای جمشید، جهانگیر، منوچهر و نیز سه
دختر دارد. شیرین به زبانهای فارسی، انگلیسی، فرانسه، هندی، اردو، مالایا
آشنائی دارد در حدود چهار سال پیش بانگلستان رفت و در یکی از دانشگاههای
لندن در رشته روزنامه نگاری تحصیل کرد و به همکاری با چندین مجله انگلیسی
و امریکائی و هندی پرداخت و بر اثر لیاقت بعد از مراجعت به هندوستان اداره
فعالتهای اجتماعی جمعیت های زنان باو سپرده شد و ۳۴ سال قبل برای
اولین بار بنماینده گی از طرف زنان آسیا در کنفرانس ژنو شرکت کرد و تلاش
و فداکاری فراوانی برای احقاق حق زنان هندی ابراز داشت که آثار آن
هنوز باقی است او برای اولین بار ضمن انجام تحقیقاتی در کشورهای مختلف

(۱) مطالب فوق از طریق مصاحبه با بانو ثمینه باغچه بان تهیه شد.

جهان (درباره زنان) در ۱۳۳۹ شمسی بایران آمد. او میگفت زنان ایران نباید صرفاً بخاطر احراز مقام و کالت و وزارت بکوشند بلکه باید ابتدا وضع خود را در چهاردیواری خانه و در برابر شوهرهایشان روشن کنند و بعداً درصدد کسب حقوق سیاسی برآیند^۱.

نورزاده، هنرمند ایرانی مقیم پاریس که هنر و ذوقش زباترند فرانسویان است نورزاده يك ایرانی ایران ندیده که در پاریس متولد شد و با مردی فرانسوی بنام برنر ازدواج کرد.

پدر و مادرش در زمان جوانی بفرانسه رفته بودند و نورزاده با اینکه هرگز وطن اصلی خود را ندیده بافتخار تمام در هر محفل و مجلس میگوید که اصلاً ایرانی است و هرگز نخواستہ اسامی مثل رز، فلور و غیره بروی خود بگذارد از هنرمندان سرشناس پاریس بشمار میرود و مجسمه‌های ساخت او را فرانسویها سردست میبرند و قیمت هر کدام بيك میلیون و يك میلیون ونیم رسیده است.

علاوه بر اکسپوزیسیونهای خودش در اکسپوزیسیونهای دسته‌جمعی شرکت میکند و ژنرال دوگل در زمان زمامداریش نشان شوالیه هنرهای زیبا باو اعطا کرد.

مجسمه‌های او در کنار آثار هنری استادان جهانی در گالری دروآن، روتچیلد، پتی‌باله قرار گرفته و از مصنوعات ذوق و هنر خودش بنام يك ایرانی دور از وطن مجسمه‌ای از علیاحضرت فرح پهلوی ساخته و چون خودش دیپلمه لووراست و علیاحضرت فرح پهلوی هم در این مدرسه درس خوانده‌اند او مجسمه را بنام روابط ایران و فرانسه تقدیم شهبانوی گرامی کرده است^۲.

(۱) صفحه ۲۰ شماره ۲۷ سال ۱۳۳۹ مجله اطلاعات بانوان.

(۲) صفحه ۲ شماره ۳۹ سال ۱۳۳۹ اطلاعات بانوان.

بانو لیلی آهی، (ایمن)

لیلی آهی (ایمن) متولد ۱۳۰۸ و دختر مرحوم مجید آهی و رایا میباشد او سه فرزند بنامهای رؤیا، صبا، راما دارد و همسر دکتر ایرج ایمن است.

شغل او مدیریت مرکز مطالعه و تحقیق و آمار کمیته ملی پیکار جهانی بایسواد است. تحصیلات عالی او در دانشگاه کلمبیا درباره ادبیات کودکان و تهیه و تنظیم کتابهای درسی انجام شد و در همین زمینه در کشورهای فرانسه و انگلستان مطالعاتی نمود و درجه دکترا اخذ کرد و ضمناً در رشته‌های تعلیم و تربیت و روانشناسی کودک و فلسفه نیز از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد، زبانهای خارجی فرانسه، انگلیسی و روسی را میداند.

خدمات او شامل تدریس ادبیات کودکان در رشته آموزش و پرورش ابتدائی مدرسه عالی پارس و متصدی تحقیقات بین‌المللی درباره ارزش‌یابی پیشرفت شاگردان در خواندن و فهمیدن (مؤسسه تحقیقات تربیتی دانشسرای عالی) و ادیتور مرکز تهیه خواندنیهای نوسوادان. و مدرس رشته آموزش و پرورش ابتدائی دانشسرای عالی و (ادبیات کودکان و روش تدریس فارسی) و رشته کتابداری دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران و رشته‌مربی کودک مدرسه عالی دختران (ادبیات کودکان) بود.

او اولین زن عضو شورای عالی فرهنگ و مؤلف و ادیتور کتابهای درسی ابتدائی و معلم کلاسهای تربیت مربی کودکانها (ادبیات کودکان) و مربی و روانشناس مدرسه (کالیفرنیا) و آموزگار و دبیر مشاور فنی وزارت آموزش و پرورش بود.

ترجمه و تألیفات لیلی آهی بشرح زیر است:

مقاله‌های انتقادی و علمی در زمینه تعلیم و تربیت و کتابهای کودکان در مجلات ماهنامه آموزش و پرورش - سخن - راهنمای کتاب - کتابهای ماه.

کتابهای فارسی ابتدائی دوم و سوم و چهارم (همراه با کتابهای روش تدریس).

کتاب دوم سپاه دانش. و همکاری در تألیف کتابهای «بخوانیم و بنویسیم» و «کتابهای آسان» ضمیمه آنها (همراه باروش تدریس) و کتابهای دیگری که از طرف کمیته ملی پیکار جهانی بایسوادی برای نوسوادان تهیه میشود و ترجمه کتاب «تربیت اطفال دشوار» (امیر کبیر) و کتاب روش تدریس زبان فارسی در دبستان (ایران - مک‌گرو هیل) و چندین کتاب داستان برای اطفال (بنگاه ترجمه و نشر کتاب وانجمن کتاب) و همکاری در تهیه کتاب تعلیم و تربیت و روانشناسی (سپاه دانش) و جزوه‌هایی درباره راهنمایی و پرونده‌های تحصیلی وزارت آموزش و پرورش.

لیلی آهی در برخی مجامع فرهنگی واجتماعی باین شرح عضویت دارد:
عضو مؤسس و عضو هیئت مدیره شورای کتاب کودک

عضو جمعیت بین‌المللی خواندن (IRA)

عضو شورای خواندنیهای کمیته ملی یونسکو در ایران

عضو شورای عالی جمعیت ملی اولیاء و مربیان

لیلی آهی در کنفرانسها و سمینارهای متعددی نیز شرکت کرده است
از جمله:

سمینار ارزشیابی مرکز آسیایی تربیت مربیان مراکز تربیت معلم در

فیلیپین مانیل (نماینده رسمی ایران)

سمینار منطقه‌ای ادبیات کودکان (تهران)

کنگره بین‌المللی روانشناسی (مسکو)

ضمناً او مدیر فنی سمینار منطقه‌ای یونسکو درباره خواندنیهای ساده

برای عامه (تهران) بود.

ظفر دخت اردلان، نماینده ایران در سازمان ملل متحد در سال ۱۳۴۰ شمسی در سال ۱۳۴۰ که به پشتیبانی و الاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی ریاست عالی شورای عالی جمعیت‌های زنان ایران دولت ایران عضویت کمیسیون وضع زن را در سازمان ملل متحد قبول کرد از طرف دولت ایران بانو دکتر ظفر دخت اردلان بسمت نماینده اصلی ایران در کمیسیون وضع زن و بانو دکتر مهری آهی بسمت عضو علی‌البدل برای شرکت در کمیسیون مزبور انتخاب شدند.

ظفر دخت اردلان عضو کمیسیون حقوق بین‌الملل شورای عالی جمعیت‌های زنان و نایب رئیس شورای زنان ایران می‌باشد. وی دوره لیسانس را در دانشکده حقوق دانشگاه تهران بپایان رساند و دوره دکترا را در سویس گذراند.

دکتر اردلان تألیفات زیادی در رشته ادبیات دارد و از همکاران مجله اطلاعات هفتگی بود، داستانها و نولهای متعددی ترجمه و در مجله اطلاعات هفتگی بچاپ رسانید نامبرده بارها در کنفرانسها و مجامع بین‌الملل بعنوان ناظر شرکت کرد از جمله در کمیسیون وضع زن در ژنو در ۱۹۵۹ میلادی بعنوان عضو ناظر شرکت نمود.

ظفر دخت اردلان همسر دکتر صدارت شاعر معاصر می‌باشد و آخرین شغل آموزشی او دانشیاری دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران است.

اولین باغچه‌بان، زنی هنرمند که در جهان درخشید

اولین باغچه‌بان تحصیلات عالی در رشته‌های پیانو و آواز را در ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ به پایان رساند و در طول دوران تحصیل هنرجویی ممتاز بود او با اجرای رسیتال‌های پیانو و آواز و مخصوصاً اجرای آثار معاصر شهرت و ارجی فراوان کسب کرد و تر آهنگسازی که آثارشان برای باراول بوسیله

او اجرا و معرفی میشد بخاطر صحت اجرا و درک و بیان صحیح مقامی ویژه بدست می‌آورد و باز گرچه در امتحانات پایان تحصیلی توفیقی چشمگیر بدست آورد که دروازه‌های طلائی پیشرفت در جامعه هنری اروپا را برویش گشود ولی بر اثر ازدواج نتوانست بلافاصله پس از پایان تحصیل باروفا برود و از استادان برجسته تعلیم بگیرد.

اولین باغچه‌بان هنوز خیلی جوان بود که بتدریس و آموختن پرداخت و کلاسهای اختصاصی آواز و گروه کر را تأسیس کرد وی فقط بیست و یکسال داشت که شاگردان زیادی از کودکان خردسال و جوانان همسال خود و بزرگترها را تعلیم میداد و شور و عشق به هنر را در آنها بیدار میکرد اولین نه‌تنها زود بمقام معلمی رسید بلکه خود هنر آواز را خیلی زود شروع کرد باین معنی که وی وقتی وارد کلاس آواز شد فقط چهارده‌سال داشت در حالی که سن معمولی برای خوانندگی از هفده سالگی به بعد است.

آواز بمعنا و مقیاس جهانی و هنری در مملکت ما سابقه زیادی ندارد و اولین معلم آوازی که در ایران بتدریس پرداخت کارل کوکلر بود که بدعوت غلامحسین مین‌باشیان در سال ۱۳۱۸ از چکسلواکی بایران آمد و در هنرستان عالی موسیقی بتدریس پرداخت بعد از سالها اولین و فاختره صبا تأسیس کلاسهای آواز را شروع کردند که در واقع می‌توان آنرا مبدأ تاریخ هنر آواز در معنای آکادمیک و جهانی آن در کشور ما دانست.

اولین باغچه‌بان از سالها قبل مرتباً رسیتالهای آواز ترتیب میداد و اغلب آثار آوازی شوهرش ثمین باغچه‌بان را اجراء و معرفی می‌کرد. از پنج سال قبل که اپرا شروع بکار کرد (اولین) بعنوان خواننده (متروسیرانو) با اپرای تهران و تالار رودکی همکاری کرد. اپرا و نقشهای اصلی که (اولین) اجرا کرده است اینهاست:

نقش دورابلا از اپرای کوزی فانی توتته نقش روزیتا از اپرای آراباشگر شهر سویل، نقش آزوچنا از اپرای ایل تروواتور. نقش سانتوترا از اپرای کاوالیریا روستیکانا، نقش کارمن. اولین باغچه‌بان رسیتالهای مختلف و

زیادی در خارج از ایران داشته است.^۱

صدیقه موسوی همدانی، شاعر و نویسنده

او در سال ۱۳۰۷ در کرمانشاه متولد شد و تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در سنندج پایان رساند و در سال ۱۳۲۷ از دانشرای مقدماتی دختران در سنندج فارغ التحصیل شد و چون حائز رتبه اول در بین دختران دانش آموز گردید ادامه تحصیل در دانشگاه پرداخت و در سال ۱۳۳۰ موفق باخذ درجه لیسانس در رشته های فیزیک و ادبیات و آموزش و پرورش از دانشکده علوم و ادبیات دانشگاه تهران و دانشسرای عالی گردید.

از سال ۱۳۳۰ بدبیری فیزیک دبیرستانها مشغول و در سال ۱۳۳۴ بریاست اداره دارالترجمه اداره کل مشاغل و کاریابی وزارت کار منصوب گردید. در سال ۱۳۴۴ رشته روزنامه نگاری دختران را تأسیس نمود و در سال ۱۳۴۵ به سردبیری رادیو ایران برنامه زن و زندگی و دانستنیهای علم و صنعت منصوب شد و در سال ۱۳۴۷ در سمت سرپرست و سپس مدیر اداره کل روابط عمومی شهرداری پایتخت مشغول انجام وظیفه شد در سال ۱۳۴۸ در سمت معاونت آموزش و پرورش گیلان و سپس بمعاونت اجتماعی بنیاد نیکو کاری و الاحضرت شاهدخت شمس پهلوی منصوب شد.

صدیقه موسوی فعالیت اجتماعی خود را از تأسیس کانون نشاط و دانش دختران در دبیرستان رضاشاه کبیر شروع کرد.

در ایام ریاست جناب دکتر فرخرو پارسای در دبیرستان رضاشاه کبیر این کانون دارای بیش از هزار عضو جوان بود و نشریه ای مستقل بنام نشریه کانون نشاط و دانش منتشر میکرد. صدیقه موسوی مدیر نشریات مزبور فعالیت مطبوعاتی خود را سپس بانشریات تهران و همچنین ندای ایران نوین ادامه داد.

در سال ۱۳۴۶ در سمت عضو هیئت مطبوعاتی در الترام رکاب شاهنشاه آریامهر و شهبانوی گرامی ایران بکشورهای چکسلواکی و آلمان و سپس ترکیه مسافرت نمود و در سال ۱۳۴۸ در سمت مدیر مسئول و سردبیر نشریه مهر کودک با انتشار آن پرداخت. صدیقه موسوی کتابهایی برای نوجوانان و نوسوادان تدوین نمود از جمله: «هفت نیروی مرد دلیر» که دو جلد آن بنام قصه مرد دلیر در سال ۱۳۴۹، منتشر گردید این کتابها بزبان شعر سروده شده است و اکنون بیش از دوهزار بیت شعر آماده انتشار دارد و نیز کتابهای زیتون پیر، زنجیرهای کهن، خورشید در افقهای دوردست، دریا و دلاوران و شناخت علمی سیاست مستقل ملی ایران را منتشر ساخت.

خانم موسوی فعالیت سیاسی خود را بعنوان مؤسس حزب ایران نوین شروع و در این حزب دارای سمتهایی بدین شرح بود: عضو شورای مرکزی، عضو هیئت اجراییه حزب، عضو شورایعالی کشاورزان در دوره اول و مسئول امور زنان روستائی و در حال حاضر عضو هیئت اجراییه شورای زنان حزب میباشد.

خانم موسوی از بدو تأسیس عضو هیئت مدیره زنان دانشگاهی ایران بود و نشریاتی نیز برای این جمعیت انتشار داده است.^۱

خانم فروغ مصباحزاده، صاحب امتیاز روزنامه زن روز (کیهان)

پدرش اهل چاپ بود و در خانواده چند نفر نویسنده داشتند هنوز دوره دبیرستان را تمام نکرده بود که دکتر مصباحزاده به خواستگاریش رفت و پس از یک دوره کوتاه نامزدی ازدواج صورت گرفت. او بتحصیل ادامه داد شوهرش که دکتر در حقوق بود فوق العاده به روزنامه نگاری علاقه داشت آنها پس از چندی صاحب دو پسر و یک دختر شدند پسر بزرگ لیسانس

(۱) تهیه مطالب از طریق مصاحبه مؤلف با بانو صدیقه موسوی همدانی صورت گرفته است.

در رشته حقوق سیاسی از آمریکا و دومین پسر در رشته اقتصاد از دانشگاه ملی لیسانس دارد و دختر در دوره متوسطه مشغول تحصیل است.

او فعالیت مطبوعاتی خود را از روزی آغاز کرد که پسرها باصطلاح پرو بال گرفته و توانستند گلیم خود را از آب بیرون بکشند. از شروع کار در کیهان ۱۳ سال میگذرد ابتدا مسئول صفحه خانواده بود و هنوز بهمان کار ادامه میدهد. شروع کار زیاد آسان نبود تا آنروز اصولاً مسئله خانه و زندگی و بالاتر از همه زن زیاد در جراید ما مطرح نمیشد و با چاپ داستان و مطالب سرگرم کننده این صفحه را پرمیکردند اولین کار او تغییر روش صفحه خانواده بود حتی آرمی که خانه و خانواده را در آن نشان دهد برای سرصفحه درست کرد و مسائل مهم خانوادگی را در این صفحه مطرح کرد روزی باوجود مخالفت جمع زیادی از همکاران موضوع چگونه زن و مرد یکدیگر را خوشبخت میکنند به بحث گذاشت دوستان میگفتند ما حق نداریم در زندگی داخلی مردم وارد شویم. دوستیها و اختلافات خانوادگی مربوط به چهار دیواری خانه است نه روزنامه و از این قبیل حرفها. ولی او بیاعتنا باین نوع مطالب جلو رفت و استقبالی که از این بحث مهم اجتماعی شد جواب قانع کننده‌ای برای مخالفین بود.

همزمان با آغاز این نوع مطلب ستونی تحت عنوان «مسئله ایست» ترتیب داد و در آن بالهام از نامه‌ها و دردل‌های خوانندگان مسائل مهم روز را مطرح کرد.

دو سال بعد قدم دیگری در بهبود کارها برداشت و آن برنامه آموزشی بود.

آموزش در هنگام کار یکی از شعارهای مهم در روزنامه بود و به پیروی از همین هدف بانو مصباح‌زاده در چند سمینار و دوره روزنامه‌نگاری که در آمریکا و اروپا تشکیل شد شرکت کرد. و در این مدت علاوه بر ترجمه مقالات و داستانهای خارجی و مطالبی مربوط بمقام زن و خانواده کتابی بنام «میخواهم زنده بمانم» که سرگذشت زنی محکوم بمرگ است و از نظر نوع تربیت و مشکلات و حوادثی که در زندگی با آن برخورد میکند آموزنده

است منتشر کرد.

این کتاب بخوبی نشان میداد که چطور میتوان از يك فرشته معصوم دیوی ساخت و بجان جامعه انداخت. فروغ مدتی نیز مدیریت مجله را بهمه داشت و با انتشار مجله ثابت شد که جامعه انتظار چنین نشریه‌ای را داشتند چون با استقبال کم‌نظیر مردم روبرو شد.

بانو مصباح‌زاده عقیده دارد که در روزنامه‌نگاری آنچه بیش از همه اهمیت دارد داشتن وجدان کار است. مطبوعات منعکس‌کننده فعالیت و در عین حال مدافع مظلومین هستند رعایت امانت در تحریر مطلب و دفاع از آنهاییکه بنحوی حقوقشان پایمال شده احتیاج به ایمان در امانت‌داری و قدرت تشخیص حق از ظالم دارد و این رسالتی است که بهمه هر روزنامه‌نویس با وجدان میباید.

او میگوید: «چون بارها از من سؤال شده که بچه‌جهت روزنامه‌نویسی را انتخاب کرده‌ام جواب میدهم این روزنامه‌نویسی بود که مرا انتخاب کرد این يك حقیقت است و جز حقیقت چیزی نیست همه‌چیز روزنامه‌نویسی عجیب است از جمله حق انتخاب.»

در اکثر مشاغل حق انتخاب با انسان است ولی در عالم مطبوعات ناخودآگاه انسان بسوی آن کشانده میشود استعداد و علاقه فراوان این فن یا هنر است که از شما يك روزنامه‌نویس میسازد و رابطه نزدیکی بین هنر و ژورنالیسم وجود دارد. هنرمند با ذوق و استعداد خداداد زاده میشود و آنرا در وجود خود پرورش میدهد. و آنهاییکه هدایت افکار جامعه را بهمه دارند از هنرمندان اند.»^۱

(۱) تهیه مطالب از طریق مصاحبه با بانو فروغ مصباح‌زاده انجام شد.

مهین افشار، بازرگان

مهین افشار نوه ملك التجار بافروش قسمتی از جهیزیه اش دست بتجارت زد. ابتدا نماینده رسمی کمیانیهای بزرگ «بورماستراندون» و بوخ دانمارکی و کارخانجات آرو و سارازن و ساژو و کارخانه او هاندویر آلمانی بود کالاهای وارداتی او شامل موتورهای دیزل ژنراتور و برق و ماشینهای بزرگ و کوچك جوشکاری بود.

تحصیلات خانم افشار در مدرسه ژاندارك پایان رسید و بمسافرتهای متعدد در نقاط مختلف دنیا رفت او در رشته تجارت و امور فنی صاحب تجربه است بطوریکه کارخانجات اروپا در مکاتبات او را شفاترینور یعنی رئیس مهندسی خطاب میکردند از ۱۳۳۶ شمسی موفق بدریافت کارت بازرگانی و بتجارت مشغول شد فعلا شرکت تجارتي ناب را اداره مینماید و مدیر شرکت هواپیمائی حمل و نقل اسکای ویز است.

او میگوید: کار را با سرمایه ای در حدود ۳۰ و یا ۴۰ هزار تومان شروع کردم و امروز سرمایه بمیلیونها تومان رسیده است. در پنج بندر بزرگ: آمستردام، نوتردام، لندن، نیویورک و آنورس کارگزاری برای امور حمل و نقل و گمرک دارد. در ضمن در سیاست هم ید طولایی دارد مدتی منشی زنان ملیون بود و در فن زیباشناسی مخصوصاً دکوراسیون مهارت دارد.

در ۲۸ سال پیش با آقای مهندس افشار که کارمند پتروشیمی میباشد ازدواج کرد و در خانه مادر خوبی برای فرزندان و همسری صمیمی برای شوهرش میباشد.

بعقیده خانم افشار شانس و توفیق زنان در تجارت بیش از مردان است.

مریم ساوجی، نویسنده و سخنور

بانو مریم ساوجی تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق قضائی و ادبیات فارسی پایان رساند و از سال ۱۳۲۵ شمسی فعالیت اجتماعی را آغاز نمود خدمات فرهنگی را از آموزگاری شروع و اکنون ریاست یک دبیرستان ملی را که خود بنیاد نهاده است بعهده دارد فعالیت ادبی نامبرده از اوان تحصیلات دوران متوسطه آغاز شد و اولین کتاب او «دختر راه» و سپس «فرشته» و «اختلاف حقوق زن و مرد در اسلام» و «قوانین ایران» کتاب اخیر مجموعه سخنرانیهای حقوقی او در رادیو ایران است.

نامبرده اولین بانویی است که مبحث حقوق زن را در سال ۱۳۳۵ در رادیو ایران عنوان نمود و بسبب دشواریها و مشکلاتی که در این راه مانع اولیه این سخنرانیها شد ناچار این مباحث را بچاپ رسانید و بین تمام مقامات قضائی و سازمانهای زنان توزیع کرد و پس از انتشار کتب و در نتیجه تلاشهای پیگیر دیگر امتیاز دفترخانه اسناد رسمی برای وی پیشنهاد گردید ولی مشارالیها بجهت علاقمندی، بکار تعلیم و تربیت ادامه داد. کتب اشعار مریم ساوجی عبارتند از دیوان مریم، گلبرگ، پنجه باخورشید، که دیوان اخیر او تا حدی با ادبیات جدید و مضامین نو امروز همگامی دارد.

کلیه آثار منتشره مریم چه نظم و چه نثر روان و ساده و اجتماعی و دارای استحکام و انسجام کلام است و در بیشتر اشعار او مانند نوشته‌هایش جنبه‌های ظریف و پراحساس زنانه و مادرانه بچشم میخورد.

اشعارش آنچه که بسبب اصیل و کلاسیک سروده شده دارای مضمون نو و آنها که بسبب و روال نو سروده شده بستگی خود را کلا با قوانین اصیل ادبی از دست نداده است و دارای اوزان عروضی شکسته و تا حدی در قید قافیه میباشد.

مریم ساوجی علاوه بر فعالیت ادبی و فرهنگی سابقه مطبوعاتی نیز دارد و بهنگام حیات همسرش سردبیری روزنامه آفتاب را که همسرش منتشر میکرد داشت و اکنون نیز بعنوان نویسنده و مشاور حقوقی با سازمانهای زنان و مجلات مختلف همکاری دارد و اشعارش در غالب مجلات و رادیو منتشر و

پخش میشود و در حال حاضر کتابی با اسم «انتقاد بر قانون حمایت خانواده» در دست تهیه دارد بانوی نامبرده عضو اتحادیه زنان حقوقدان ایران وابسته باتحادیه بین‌المللی زنان حقوقدان و عضو رسمی انجمن قلم نیز میباشد و خود نیز مؤسس انجمن ادبی است که شخصاً اداره آنرا بعهده دارد و همچنین قابل تذکر است که به‌موازات فعالیت اجتماعی زندگی خانوادگی خود را هم اداره نموده و سه فرزند دارد که یکی مهندس و دیگری دانشجوی رشته تعاون و پسر کوچکش در سال پنجم ریاضی بتحصیل مشغول است. اینک در پایان چند نمونه از اشعار جدید او انتخاب و بنظر میرسد.

درخت صبور

چو آن درخت تناور که سرکشیده پیام
بهر طرف زبرورگ خویش ریخته‌است
گشاده دست تمنا به آسمان از خلق
زینجه گیسوی خورشید را گسیخته است
نهاده سر بروی بام و خفته بردیوار
بزیر پای رگ و پی کشیده اندر خاک
بروی شانه او آشیانه مرغان
روان زسینه او شهد میوه همچون تاک
من آن درخت صبورم بزیر شاخه و بار
که روزگار بیارید سنگها به سرم
گناه من همه آن شد دراین زمانه که من
یکی درخت ثمربخش سبز بارورم
زدستهای پر از برگ در تف گرما
بروی رهگذران چتر خویش گستردم
زمن چو شاخه شکستند باز روئیدم
زمن چو میوه بیردند باز پروردم
منم چو مادری و کودکان بدوش و برم
که رنجه سازند از خشم و قهر مادر را

بدوشم ار که برآیند شاخه خم نکنم
بسر زنند چو سنگم فرو کنم سر را
بهار بود پر از عشق و نطفه هستی
زمن نبود که آبتن از بهار شدم
زشاخه‌های پراز بار چون شدم سرشار
بکیفر گنه خویش سنگسار شدم
بجز بهاران تیمار من نداشت کسی
بغیر باران کس گرد چهره‌ام تردود
بغیر زمزمه چو بیار در شب و روز
کسی ترانه الفت بیسای من نسرود
کنون زآفت طوفان گردباد زمان
صفا برفت و غبارم ببرگ و بار نشست
ز تندباد حوادث بشاخ و برگ و برم
بریخت میوه هستی و شاخسار شکست
زریشه‌های روانم درون توده عمر
جوانه‌های نهالی دوباره سر زده است
خدا کند که نباشند همچو مادر خویش
که روزگار به او سنگها به سرزده است

تلفن ...

در انتظار وعده آن روز مانده است
چشمم به گوشه‌ی تلفن گوش من بزنگ
دل بسته‌ام به مهر باین جعبه سیاه
تاکی زند زجانب تو زنگ زنگ زنگ
گوئی که بسته بند سیاهش به جان من
تا پیک تست و قاصد تست و زبان تست

این جسم سرد تا ز تو با من سخن کند
شیرین و گرم و بوسه طلب چون دهان تست
آوای جان من شنوی از دهان او
هر وقت میرسد دم گرمم به گوش تو
تا لب بر آن نهی و بمن گفتگو کنی
می بوسمش بجای لب لعل نوش تو
باجان و دل بجانب او روی میکنم
هر وقت میکند دل تنگم هوای تو
دستم به دامنت نرسد لاجرم کز او
تسکین دهد بهانه دل را صدای تو
گر زانکه نامه‌ای ننویسی برای من
با من ز حال خویش چو رفتی سفر بگو
گر مرغ قاصدی نفرستی به سوی من
پیغام مهر خویش به این خوش خبر بگو
دیگر صبا پیام بر مهر و قهر نیست
در این زمان که فاصله‌ها رفته بر کنار
تا بیک عاشقان تلفن شد، همی برد
هر نیم شب هزار سخن بین ما و یار
هر روز و شام گوش بزنگم ز سوی تو
پابند این سخنگوی سخت سیاه رنگ
قلبم به سینه می‌طپد از فرط اشتیاق
تا کی زنده ز جانب تو زنگ زنگ زنگ...

تمنای دوستی

آتش فکنده‌ام ز غمی در سرای خویش
غافل منم که سوخته‌ام در بلای خویش

کس پای بند عشق و وفا همچو من نبود
من پایدار ماندم و دیدم سزای خویش
در پای دوست گوهر اشکم بها نداشت
بهتر که همچو شمع بگیریم به پای خویش
بیهوده سوختم به تمنای دوستی
زیبید دلم کنون که بسوزد برای خویش
نستاند کس متاع دلم را برایگان
آتش زدم ز غصه دل بی بهای خویش
شرح غم در آن دل خارا اثر نکرد
سنگ صبور کو که کنم ماجرای خویش
بر کاروان عمر چه حسرت کر آنچه رفت
جز گرد غم نمی نگرم در قفای خویش
از سینه ام خروش نخیزد میان جمع
نای شکسته ام که نیارم نوای خویش
در من هوای مرغ بلند آشیان نبود
من آن کبوترم که پرم در هوای خویش
مانم چو سایه ای تهی از خویش وای من
هرگز کسی مباد چو من مبتلای خویش
دل بر تو بسته ام به خطای امید جان
بیچاره من که شیفته ام بر خطای خویش
مریم حکایت غم دل با کسی نگفت
گوید زنی شکایت خود با خدای خویش^۱

(۱) تهیه مطالب از طریق مصاحبه با بانو ساوجی انجام شد.

سیمین بهبهانی، شاعره غزل سنتی تا ترانه

سیمین بهبهانی در سال ۱۳۰۶ در تهران متولد شد و تحصیلات خود را در دانشکده حقوق تهران در رشته قضائی به پایان رساند و سالها به تدریس ادبیات در دبیرستانهای تهران اشتغال ورزید، سیمین بهبهانی فرزند عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام و مادرش بانو فخر عظمی ارغون دبیرستانهای تهران بود.

از نخستین سالهای نوجوانی شروع به سرودن شعر کرد و اشعار اولیه اش را در دوبیتی های رایج زمان سرود که در آنها قسمتی از رویدادهای زندگی با استنتاجی که برای برانگیختن عواطف انسانی لازم است جای گرفت، پس از آن بغزل سنتی روی آورد و مدتی صرف وقت کرد و سپس ب فکر افتاد که قالب غزل را با حفظ موسیقی غزل سنتی بنحویکه گویای عواطف و احساسات امروز باشد و قدمی از سنت دیرین فراتر نهاده باشد بوجود آورد تا شاید دیگران بتوانند بترویج و تکمیل آن اقدام نمایند بهر صورت نتیجه تلاش و صرف عمر و جوانی او در راه شعر غزلی است که در کنار اینهمه نوآوری و ابداع و گسترش قابل توجهی که در شعر امروز به وجود آمده است چهره مشخص و تازه و قابل دوامی برای خود ایجاد کرده است. و در حال حاضر سه کتاب شعر بنامهای (جسای پا) (چلچراغ) (مرمر) به چاپ رسانیده است. اما در مورد ترانه سرائی میگوید که این نوع از کار برخلاف آنچه در ظاهر امر به نظر میرسد بسیار دقیق و مشکل است و برای بوجود آوردن یک ترانه خوب یک شاعر باید تسلطی فراوان به کار شعر و موسیقی داشته باشد زیرا این نوع از شعر علاوه بر همه فنون شعری وابسته بقید آهنگ و نظر و سلیقه آهنگ ساز نیز هست. و بهمین سبب آن آزادی که یک شاعر در کار خود احساس میکند در کار یک ترانه سرا موجود نیست.

از اشعار اولیه‌اش:

دل بی‌هنر

امشب ز غمت ای بت آشوبگر من
آتش زدلم خیزد و آه از جگر من
چشمان تو و آن نگه شیطنت آمیز
بگذاشته تا این دل شب سربسر من
از مردمك چشم تو دانسته‌ام ای شوخ
من گر سر تو دارم داری تو سر من
هرچند نهان می‌کنی‌اش می‌کندش فاش
چشمان سخنگوی تو این راز بر من
یکدم نه سخنهای تو رفته است زیادم
يك لحظه نه خواب آمده در چشم‌تر من
هر چند به‌روزن نگرانم ز پی‌صبح
تاریکی شب موج زند در نظر من
امشب به‌گمان می‌رسم کنی سحری نیست
ایوای به شام سیه بی سحر من
گردیده نهان مه بدل ابر سیاهی
تاری چو دل دشمن بیدادگر من
ای ماه من امشب بخلاف مه گردون
میشد چه اگر آمده بودی بیر من
افسوس ندانی که بحالم چه گذشته
ای دلبر فتان ز من بی خبر من
آن‌طرف نگاهت که صفاداشت چو مهتاب
اکنون چه شد ای دلبر من نیشتر من
امشب فلک ار اختر تابنده ندارد
اختر فتد از دیده اختر شمر من

دامان طبیعت اگر افسرده و سرد است
آتش جهد از جان و دل پر شرر من
عاشق شد ورنجید و مرا شاعری آموخت
جز این چه هنر کرد دل بی هنر من

(مهگامه) سرور، از کیلان

سرور (سرورالدوله) فرزند احمد مستوفی از ملاکین کیلان در لاهیجان و مادرش سارا سلطان که زنی خوشنویس و نقاش و هنرمند بود. سرور متخلص به مهگامه زنی فرهنگ دوست و سخنور و نویسنده و در گویندگی بسیار ماهر است. بیشتر عمر خود را برای پیشرفت فرهنگ و آموزش نونهالان کشور گذراند و با سرودن ترانه‌ها و ایراد سخنرانیها و انشاء نگارشهای اخلاقی و ادبی در راهنمایی دختران کوشش فراوانی مبذول داشت.

در سال ۱۲۹۱ شمسی بدنیا آمد و در لاهیجان زیر نظر استادان و آموزگاران شروع به آموختن کرد و در فرا گرفتن و اندوختن اشعار و عبارات بزرگان چنان هوشمندی و پرمایگی نشان داد که باعث شگفتی استادان و خوشنودی پدر و مادرش شد در ۹ سالگی ۵۰۰۰ بیت زبده از سخنوران ایران را از بر داشت و مانند نویسنده‌ای آزموده سخن میگفت و از ده سالگی بسرایندگی پرداخت و اشعارش در روزنامه‌های محلی کیلان منتشر شد.

طبع روان و ذوق فراوان او در بدیهه گوئی بهترین نمونه استعداد او بود فرهنگ دوستان آترمان کاردانی و سخندانی این جوان را تحسین و او را به آموزگاری اولین دبستان دولتی کیلان برگزیدند پس از اندکی نظامت دبستان نیز با او واگذار شد.

مطالب از ص ۲۶۳ جلد اول کتاب زنان سخنور و روزنامه اطلاعات شماره ۱۳۸۳۵

تهیه شد.

در ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ پدر و مادرش را از دست داد و با کسانش به رشت رفت او با سخنرانیها و ترانه‌های جان‌فزای خود دل‌های بانوان دانش‌پرور آنشهر را بچنگ آورد و به پیشنهاد شادروان محمدعلی تربیت که سرپرست فرهنگستان گیلان بود سرپرستی دختران سالمند را باو واگذار کردند در حین انجام وظیفه در دارالمعلمت رشت به تحصیل رشته ادبیات فارسی پرداخت.

در ۱۳۰۷ با پسرعموی خود عباسقلی محمص لیسانسیه دانشکده حقوق ازدواج کرد و مدتی از کار فرهنگ‌کناره گرفت. در ۱۷ دی ۱۳۱۴ زمان رستاخیز بانوان به سخنرانیها و خواندن سرودهای تازه‌اش درباره اهمیت حقوق زن جلوه و شکوهی بهمجلس میبخشید.

در جشن هزاره سخنور بزرگ حکیم ابوالقاسم فردوسی در ۱۳۱۳ شمسی شرکت کرد و بین پنج سخنور همعصر خود در ردیف اول قرار گرفت او با پروین اعتصامی دوستی داشت. در کنگره نویسندگان ایران در ۱۳۲۵ شرکت کرد و در شمار هیئت رئیسه بود. مهگامه ۵۰۰۰ بیت از اقسام شعر، چکامه و چامه و مثنوی و غیره دارد و یک نمونه از اشعار او:

در ستایش خدا

بیکسان آدمی را آفریده ذات ربانی
شده کاخ مساوات و بنای عدل را باقی
بود در کارگاه آفرینش آدمی یکسان
بود آری زیك گوهر بشر از عالی ودانی
نه نقص و عیب مییابد بصنع صانع بیچون
نه شك و ریب مییابد بامر حق سبحانی
همه آیات سبحانند موجودات این عالم
توانبات وجود او بوجو ز آیات قرآنی^۱

دکتر سیمین رجالی، استاد دانشگاه ملی ایران

دکتر سیمین رجالی (خدیری) بسال ۱۳۱۳ شمسی در تهران متولد شد. در سال ۱۳۳۱ پس از اتمام دبیرستان رضاشاه کبیر و احراز رتبه اول، تحصیلات عالی خود را در رشته آموزش و پرورش و روانشناسی در دانشگاه تهران شروع کرد و در سال ۱۳۳۴ به دریافت درجه لیسانس نائل گردید. سپس به تحصیلات خود در دانشگاه کهنسال «هایدلبرگ» آلمان ادامه داد و در سال ۱۳۳۹ از آن دانشگاه موفق به اخذ درجه دکتری گردید. رساله دکترای او در زمینه روانشناسی یادگیری دانشجویان دانشگاههای آلمان غربی با درجه «بسیار عالی» پذیرفته شد و نتایج علمی آن در کار اصلاح نظام دانشگاههای آلمان مورد استفاده قرار گرفت.

در سال ۴۰ - ۱۳۳۹ در انستیتو راهنمایی تربیتی و خانوادگی شهر «مانهایم» برانمنای و روان درمانی (پسیکو تراپی) خانواده ها و کودکان و نوجوانان پرداخت.

در سال ۱۳۴۰ در دانشسرای عالی عهده دار تدریس و سرپرستی دانشجویان دختر شد و سپس در سال ۱۳۴۱ به دعوت دولت انگلیس در انستیتو تربیتی دانشگاه لندن به تحقیق پرداخت.

و از سال ۱۳۴۲ ابتدا با سمت دانشیاری و بعد با سمت استادی تدریس روانشناسی دانشگاه ملی ایران را برعهده گرفت.

در سالهای ۴۶ - ۱۳۴۵ بنا بدعوت دولت امریکا دوبار برای بررسی و تحقیق در زمینه «ماشینهای آموزش» و یادگیری برنامه ای به ایالات متحده امریکا سفر کرد. دکتر رجالی از سال ۱۳۴۰ تا کنون با آسایشگاه و اندرزگاه روانی دکتر رضائی برای سنجش و پسیکو تراپی بیماران روانی همکاری دارد.

او عضو هیئت مدیره جمعیت خیریه فرح پهلوی و عضو مؤسس و در حال حاضر بازرس انجمن روانشناسان ایران و عضو جامعه آموزش و پرورش تطبیقی در اروپا و عضو جمعیت آموزش برنامه ای در امریکا و مجامع مختلف بین المللی دیگر است.

او در تاریخ ۱۲ آذرماه ۴۸ برای دوسال به سمت دبیر کل سازمان زنان ایران منصوب شد.
دکتر سیمین رجالی دارای تألیفاتی چند به زبانهای آلمانی و انگلیسی و فارسی است که برخی از آنها بشرح زیر است:

زبان آلمانی

- ۱- روش تحقیق و مطالعه و یادگیری دانشجویان دانشگاههای آلمان غربی (تحقیق در دانشگاه هایدلبرگ) ۱۹۶۱ هایدلبرگ.
- ۲- متافیزیک تنبیه، از نظر «کانت» و «هگل» - هایدلبرگ ۱۹۵۸.
- ۳- مسائل آموزشی و پرورشی در ایران امروز مجله آموزش و پرورش، «بن» ۱۹۶۳.

زبان انگلیسی

- ۴- فلسفه آموزش و پرورش در ایران، مجله آموزش و پرورش، شیکاگو کانکتیکت ۱۹۶۴.
- ۵- آزمایشی در زمینه مبارزه با بیسوادی در ایران (سپاه دانش) سالنامه آموزش و پرورش دانشگاه لندن - دانشگاه کلمبیا - نیویورک - لندن ۱۹۶۵.
- ۶- نقش زنان در آموزش و پرورش ایران.
- ۷- وضع اشتغال زنان در ایران ۱۹۷۱.

زبان فارسی

- ۸- روانشناسی معلم چاپ اول از انتشارات دانشگاه ملی ایران ۱۳۴۵
- روانشناسی معلم چاپ دوم ناشر دهخدا ۱۳۴۸.
- ۹- آموزش و پرورش در آلمان غربی - از انتشارات وزارت فرهنگ در تهران ۱۳۴۱.
- ۱۰- تیپشناسی، تهران - مجله سخن شماره ۷ - ۱۳۴۰.

- ۱۱- یونگ و جهان‌بینی او، تهران مجله سخن شماره ۶ - ۱۳۴۰ .
- ۱۲- تأثیر موسیقی در درمان بیماریها و کارانسانی - تهران - مجله موسیقی شماره ۱۰۸ وزارت فرهنگ و هنر سال ۱۳۴۵ .
- ۱۳- نظریه روانی آدلر - تهران - مجله سخن شماره ۱۱ و ۱۲ سال ۱۳۴۴ .
- ۱۴- روانکاوی یا درمان رفتاری - تهران مجله بهداشت روانی شماره ۹۹ سال ۱۳۴۷ .
- ۱۵- نقش زنان در آموزش و پرورش ایران - تهران ۱۳۴۹ وزارت اطلاعات.
- ۱۶- برخی از نظریه‌های مهم دریادگیری - تهران - مجله روانشناسی شماره ۵ سال ۱۳۵۱ .

شرکت در کنفرانسها و مجامع بین‌المللی

- ۱- شرکت در کنگره بین‌المللی روانشناسان - بن ۱۹۶۰ .
- ۲- شرکت در سمینار روانشناسان امریکائی در امریکا میشیگان آن - آربور ۱۹۶۶ .
- ۳- شرکت در کنگره روانشناسان امریکائی ۱۹۶۷ واشنگتن.
- ۴- شرکت در کنفرانس آموزش و پرورش تطبیقی، آمستردام سال ۱۹۶۳ .
- ۵- شرکت در کنگره بین‌المللی زن در دنیای امروز نماینده دولت ایران ژوئن ۱۹۷۰ مادرید.

لعبت والا

لعبت والا در سال ۱۳۰۹ متولد شد پدرش محمدحسین والا ملقب به ظهیرالسلطان و مادرش منیر والا بود لعبت از زمان کودکی بسخنوری دل بستگی داشت و سروده‌هایش مانند آینه شفافی احساسات درونی و اندیشه‌هایش را نشان میدهد و بیشتر پیرو سبک رئالیسم است.

لعبت والا کارمند وزارت فرهنگ و هنر و رئیس شورای تهیه و تنظیم برنامه‌های هنری می‌باشد. تاکنون دو مجموعه شعر بنامهای (رقص یادها)، (گسسته) و همچنین کتاب دیگری بنام (تاوقتی که خروس میخواند) انتشار داده است.

اینک نمونه‌ای چند از اشعار او:

هست و نیست

یکچند با فریب دل از غم گریختم در جام رنج باده امید ریختم
در اشک شمع خنده جاوید یافتم وز آه سرد شعله فکندم بجان درد

*

بگریختم زدوزخ ناپایدار (هست) گفتم که نیست شادی آنجا که (نیست) هست
رفتم بجمع بیخبران جام می بدست پیمانہ در کشیدم و پیمان من شکست

*

آنجا هر آنچه بود زشادی نشانه داشت

مرغ طرب بجام هوس آشیانه داشت

گلبرگهای عیش فریبا شکسته بود

لبخند شوق در دل هر جام خفته بود

سکینه پری، زنی جراح دربندرگر

دربندرگر گرگان زنی طیب زندگی میکند که در کمک به بینوایان و معالجه مستمندان همپایه (آلبرت شوایتر) انسان دوست معروف است. نام این زن سکینه و نام فامیلش پری و اسم پدرش نصرالله همدانی است در هزار و دویست و هشتاد و یک شمس در (باغچهسرای) شوروی دنیا آمد و مادرش از ارمنه ایران بود تحصیلات رشته طب را در شوروی طی کرد و در سال ۱۳۱۲ در مسکو در جراحی و سرطان شناسی متخصص شد او مدت ۵ سال در بیمارستانهای مختلف خدمت کرد اما همیشه عاشق و وطنش ایران بود و چون پدر و مادرش در یک زمان از دنیا رفتند با تنها خواهرش عزم سفر کرد و بایران آمد.

در ۱۳۱۳ مطابق قانون طبابت ایران بعد از امتحان دادن و ارائه مدارک اجازه طبابت در همه جای ایران گرفت و چون بزبان ترکی بهتر وارد بود در شهر (قره آسو) پیشنهاد شرکت شیلات را قبول کرد و مدت چهارده سال مشغول خدمت بود و همانجا ازدواج کرد ولی بواسطه اختلاف بین خواهر بانو پری با شوهر او بعد از چهار سال از همسرش جدا شد و به بندرگر گرگان رفت بطور خصوصی بکار طبابت و خدمت به مردم ادامه داد بانو پری که اکنون هفتاد سال دارد هنوز عاشق کار و خدمت به خلق میباشد.

ایراندخت، سخنور

بانو دکتر ایراندخت تیمورتاش زنی دانشمند و شاعر که در کاشمر خراسان تولد یافت او بزبان فرانسه تسلط دارد و مترجم و نویسنده زبردستی است که مدت ها روزنامه (رستاخیز) را در تهران منتشر ساخت و زمانی سمت وابستگی مطبوعاتی سفارت کبری ایران را در فرانسه داشت. این بانوی دانشمند دختر مرحوم عبدالحسین تیمورتاش: «سردار معظم

خراسانی» نخستین وزیر زمان سلطنت شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر است.
او در مرگ برادر این ابیات را در پاسخ آقای سید محمود فرخ سخنور
نامی خراسان سرود:

ستوده (فرخ) فرخنده سخن پرداز
گزند حادثه چرخ باد دور ، ترا
رسید نامه منظوم و آفرین گفتم
بدان قریحه سرشار پرزشور، ترا
دلالتم بصوری . چگونه فرمائی
که بود آگهی از مرگ (مهرپور) ترا
بجای «مهر» نشاید گزید دیگر کس
وگر گزینی ناید بدیده نور ، ترا
زمانه ساخت مرا سوگوار در همه عمر
نصیب ماست چنین بهره بادسور ترا

عفت تجارتي، اولین خلبان زن

خانم عفت تجارتي در ۱۳۱۳ - دوره متوسطه را در دبیرستان آزر م
پایان رساند و مدتی در بانک ملی و کتابخانه دانشگاه مترجم زبان بود و از
او ان کودکی سخت پرواز علاقمند و در زمانی که هنوز محصل دبستان بود
يك روز برای تماشای فیلم بيکی از چند سينمای انگشت شمار تهران رفت در
این فیلم خلبانی ضمن پرواز در آب دریا سقوط کرد وعده ای بكمك خلبان
هواپیما شتافتند و بهر طریق بود او را از دورن هواپیما و داخل آب دریا
بیرون کشیدند و وقتی خلبان از آب بیرون آمد و کلاه خلبانی را از سر
برداشت یکباره خرمن گیسوانش بروی شانه هایش ریخت و معلوم شد که
خلبان هواپیما يك زن است.

از همان زمان او دوستدار فراگیری فن خلبانی شد تا در ۱۳۱۸ بفرمان رضاشاه کبیر باشگاه هواپیمائی کشوری ایران تأسیس شد و آموزشگاهی بنام آموزشگاه خلبانی برای تعلیم فن خلبانی بداوطلبان ایجاد گردید که عده‌ای از جمله ۹ نفر از خانمها در آن ثبت‌نام کردند که اولین داوطلب زن عفت تجارتنی بود مسؤولان باشگاه او را تحسین کردند و مطبوعات عمل او را ستودند.

در بدو ورود لباس و کلاه و کمربند مخصوص خلبانی گرفت در آن زمان باشگاه هواپیمائی چندان مجهز نبود و ازارتش شاهنشاهی مدمیگرفت. سرانجام پس از مقداری پروازهای تفریحی، پرواز تمرینی شروع شد تا هفتم آبانماه ۱۳۱۹ برای اولین بار پرواز مستقل انجام داد او میگوید: «پرشکوه‌ترین روز برای يك خلبان روزی است که اولین پرواز آزاد را انجام میدهد». بعد از پرواز مستقل بمراحل پرواز آکروباسی رسید در این موقع بعلت وقایع شوم شهریور ۱۳۲۰ فعالیت باشگاه خلبانی چندی متوقف ماند. و در این گیرودار عفت تجارتنی ازدواج کرد و همراه شوهرش به کرمانشاه و همدان رفت.^۱

ایران درودی، نقاش زن معاصر

ایران درودی جایزه مخصوص زن معاصرا در ۱۹۷۳ از موزه آرمدرن پاریس بتوسط وزارت امور خارجه ایران دریافت کرد. جایزه، عبارت از مدال و دیپلمی است که از طرف اتحادیه زنان نقاش و پیکرتراش که هر سال نمایشگاهی از کارهای هنری زنان تمام کشورها در موزه آرمدرن پاریس ترتیب میدهند اهداء شد. در سال ۱۹۶۳ نیز جایزه دیگری باو داده شد که جایزه (يك نقاش خارجی) است. او در این باره میگوید: ده سال قبل که نقاش گمنامی بودم

نخستین باری که موزه آرمدرن کارهای مرا بعنوان يك نقاش خارجی در سالن اصلی بنمایش گذارد دریافت این جایزه نیروی محرکه‌ای درمن ایجاد کرد تا بتوانم سرنوشت آینده هنریم را برای همیشه مشخص کنم قبل از آن ضمناً جایزه بین‌المللی کان و نمایشگاه بین‌المللی ونیز را در سال ۱۹۵۷ گرفته بودم.

در آمریکا در شهر (سپامی) کلید شهر را بعنوان جایزه هنری دریافت کرد و در ۱۹۷۰، اثر (نفت) او بعنوان نقاش معاصر ایران در مجلات لایف، تایم، و نیوزویک و نیوز فرانت و غیره چاپ و سال گذشته مجدداً بعنوان اثر برگزیده تجدید چاپ گردید.

ایران میگوید: من از دریافت این جوایز بنام يك فرد ایرانی بخود میبالم زیرا توانستم در شناساندن هنر ایران در مجامع هنری جهان سهمی داشته باشم.»

او علاوه بر نمایشگاه‌های سالیانه در تهران در اکثر شهرستانهای ایران نیز نمایشگاه ترتیب میدهد و عقیده دارد که این نمایشگاهها از سوئی بعلاقمندان شهرستانها فرصت میدهد که بانقاشی معاصر ایران آشنا شوند و از طرف دیگر نفوذ هنر نو را بمحیط پایتخت محدود نمیکند.

او میگوید در اصفهان در عرض سه روز دوهزار و پانصد نفر از نمایشگاهش دیدن کردند.

مسلم است که ترتیب این نمایشگاه برای او کار آسانی نیست خوشبختانه انستیتو گوته اجرای آنرا بمعهد گرفته است.

«شیشه‌عمر»، «دیباهرگر» دو اثر معروف ایران درودی برنده جایزه شده است.^۱

آذر رهنما

آذر رهنما فرزند زین العابدین رهنما (سیاستمدار، نویسنده و مترجم) میباشد آذر تحصیلات ابتدائی را در مدرسه امریکائی در بیروت و دوره متوسطه را در دبیرستان شاهدخت تهران بارتبه اول بین تمام مدارس دختران واخذ مدال از ملکه وقت پایان رساند و در سال ۱۳۳۹ شمسی از دانشگاه پاریس (سرین دانشکده علوم انسانی) موفق باخذ درجه دکترا شد، در سال ۱۳۳۰ در وزارت فرهنگ سابق مشغول خدمت و سپس در ۱۳۳۳ بدانشگاه منتقل شد.

او مؤسس و سردبیر مجله پرورش و ماهانه سپیده فردا در ۱۳۳۲ و مؤسس ودبیر کل مرکز تعلیم و تربیت و مطالعات درباره زنان ایران (بارانه طرحی به یونسکو که در ۱۳۳۹ شمسی مورد تصویب قرار گرفت) میباشد. تألیفات و تحقیقات او بقرار زیر است:

انتشار پانزده ساله مجله پرورش

انتشار شماره مخصوص «سینما و تعلیم و تربیت»

انتشار شماره مخصوص ادبیات کودکان

انتشار شماره مخصوص «زن ایرانی از دوره های باستانی تاکنون»

ترجمه و تطبیق کتاب سازگاری اطفال با اجتماع از انتشارات فرانکلین

ترجمه، زندگی آلبرت شوایتسر از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مقالاتی چند مانند مرگ يك مربی بزرگ، زن در ایران باستان و تحقیق

درباره زنان روستائی ایران.

او در کنفرانسهای چندی درجهان پنماینده گی ایران شرکت نموده و

پیشنهاداتی ارائه داده است از جمله کنفرانس بین المللی یونسکو در فلورانس

و بیروت - کنفرانس بین المللی تعلیم و تربیت در ژنو و همچنین کنفرانس

بین المللی کار در ژنو و کنفرانس بین المللی زنان در اتحاد جماهیر

شوروی.^۱

(۱) مطالب با استفاده از بایگانی دانشگاه تهران تهیه شد.

مهین هاشمی نژاد، بانوی خیر و نودوست و شیفته خدمت بخلق

مهین هاشمی نژاد در سال ۱۳۰۸ در تهران در یک خانواده تفرشی‌الاصل متولد شد. دوساله بود که مادرش بانو قمر را از دست داد و بار سنگین پرورش و تربیت او را پدرش مرتضی هاشمی نژاد بتنهایی بدوش کشید و انصافاً که در این زمینه موفقیت قابل ملاحظه‌ای نصیب او شد زیرا توانست دختری که مظهر نمونه یک انسان شریف و قابل ستایش است تربیت نموده و تحویل جامعه بدهد و باین ترتیب دین خود را با اجتماع ادا نماید.

مهین دوره دبستان و دبیرستان را در مدرسه خسروخاور گذراند و در سال دوم دبیرستان بسال ۱۳۲۳ شمس با پسرعموی پدر خود بنام محسن هاشمی نژاد^۱ که در آن زمان درجه ستوان یکمی در ارتش شاهنشاهی ایران داشت ازدواج کرد و ثمره این ازدواج یک دختر بنام بنفشه است چند سال پس از ازدواج مجدداً تحصیلات دبیرستانی را ادامه داد و موفق باخذ دیپلم گردید و در سفرهائی که باتفاق همسر خود بامریکا نمود در آنجا طی یکسال ونیم دوره‌هائی در زبان و خانه‌داری و دکوراسیون گذراند.

مهین هاشمی نژاد از دوران دبیرستان علاقه خاصی بخدمات اجتماعی داشت و پس از ازدواج هفته‌ای سه‌روز در بیمارستانهای سینا و رازی از بیماران بی‌کس و غریب عیادت و بآنان بطرق مختلف کمک مینمود و بافراد هم‌محل و اطرافیان تا آنجا که امکان داشت مساعدت و یاری میکرد.

در سال ۱۳۳۷ شمس پس از بازگشت از امریکا تصمیم گرفت بجای فعالیت فردی به‌کوشش و همکاری با گروه پردازد چون اعتقاد داشت که کار گروهی ثمربخش‌تر از فعالیت فردی است لذا در کمیسیون رفاه اجتماعی جمعیت راه‌نو تحت سرپرستی سرکار علییه بانو فریده‌دیبا بفعالیت‌های اجتماعی مشغول شد و بطور شبانه‌روزی زیر نظر خانم فریده^۲ دیبا بخدمت مردم و رفع

(۱) اکنون محسن هاشمی نژاد دارای درجه سیهبدی و فرمانده گارد شاهنشاهی میباشد.

(۲) در آن‌زمان هنوز وصلت فرخنده اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو فرح انجام نشده بود.

مشکلات و رنجهای آنان پرداخت و هنوز پس از گذشت سالیان این خدمت تحت رهبری وارشد خانم فریده دیبا ادامه دارد.

بنظر مؤلف مهین هاشمی نژاد را میتوان عاشق خدمت بهم‌نوعان و نیازمندان دانست او که زنی متدین و شاهدوست و وطن‌پرست میباشد خدمت‌دیگران را وظیفهٔ خود و نوعی عبادت و سپاس از خالق یکتا میداند هرگز کسی مشاهده نکرده که او را در راه انجام خدمت گره بجبین بیندازد و همیشه باخوشروئی و محبت و علاقه بدردهای مراجعین و دردمندان گوش فرامی‌دهد و تا آخرین حد امکان تلاش مینماید که برای حل مسائل و مشکلات آنان راه‌حلی بیابد و آنانرا در حالی که راضی و خشنود و سپاسگزار و دعاگوی خاندان سلطنت هستند بدرقه مینماید.

مهین هاشمی نژاد از مؤسسات مختلف رفاه اجتماعی در کشورهای امریکا، رومانی، روسیه شوروی، اندونزی، مانزی، تایلند، فرانسه، انگلیس، سوئیس، ایتالیا، عراق، کویت، سوریه، لبنان، ترکیه، پاکستان، هندوستان بازدید نموده و ضمناً دوبار جهت زیارت خانه خدا در مکه معظمه به عربستان مسافرت نمود.

او در انجمنها و مجامع مختلف اجتماعی و خیریه قبول مسؤولیت نموده و سمت‌هایش بشرح زیر است:

عضو هیأت مدیره جمعیت خیریه فرح بهلوی

عضو هیأت مدیره جمعیت داوطلبان شیر و خورشید سرخ ایران

عضو هیأت امنای مرکز طبی کودکان

عضو جمعیت ملی مبارزه با سرطان

بازرس جمعیت راه‌نو

نیر شیوا، (شه‌دوست) رئیس افتخاری بیمارستان کودکان شهر آزاد بانوئیکه خدمت بخلق و معاضدت و نیکوکاری در سرشت او عجین شده و از سی و چند سال پیش تا کنون اوقات خود را صرف کمک بهمنوعان نیازمند مینماید، در سالهای اخیر بترتیب و تنظیم امور بیمارستان کودکان شهر آزاد پرداخته و برای رفاه و آسایش انسانها هرگونه رنج و مشقت و محرومیت را با جان و دل پذیرفته و ایمان خدمت بدیگران چنان مجذوب و مفتونش نموده که دشوارترین کارها نیز برایش رنج آور نیست و پیوسته دوستان و اطرافیان را برای همکاری و فراهم کردن تجهیزات و احتیاجات بیمارستان تشویق و ترغیب مینماید.

نیر شیوا در شهر مشهد بسال ۱۲۹۹ شمسی متولد شد. او در سال ۱۹۳۷ برای معالجه و ادامه تحصیلات در رشته طب که آرزوی دیرینه‌اش بود با آلمان مسافرت کرد ولی بعلت شروع جنگ جهانی دوم بتهران بازگشت و در ۱۳۲۰ با مهندس شیوا ازدواج کرد تنها فرزندش يك دختر است که مشغول تحصیل طب در لندن میباشد و ازدواج نموده است.

نیر شیوا در ۲ - ۱۹۵۱ میلادی مجدداً برای تحصیل به لندن رفت و در حین تحصیل بعضویت داوطلبان جمعیت صلیب سرخ درآمد و در بیمارستانها خدمت کرد و با تشکیلات بیمارستان آشنا شد. وزمانیکه شوهرش در غرب ایران مأموریت داشت مدت دو سال سرپرستی پرورشگاه شیر و خورشید سرخ شهر کرمانشاه را داوطلبانه برعهده گرفت و مدت چهار سال در اداره همکاریهای فرهنگی اصل چهار بتدریس خانه‌داری و بهداشت خانواده اشتغال داشت.

در ۷-۱۹۵۶ میلادی بنا بدعوت دولت امریکا برای مطالعه در امور اجتماعی بآن کشور سفر کرد و بسیاری از سازمانهای تربیتی و بهداشتی را بازدید نمود و با اولیاء سازمانهای مزبور بتفصیل درباره معضلات کار و گرفتاریهای مشابه که در ایران بود مذاکره نمود و عضویت صلیب سرخ امریکا را پذیرفت. و از همکاری با گروه مزبور تجریبات مفیدی کسب نمود.

در ۱۳۴۳ شمسی در کلاسهای مدیریت امور بیمارستانها که از طرف دانشکده پزشکی تهران ترتیب داده شده بود حضور یافت، همچنین دوره فشرده مدیریت را در بیمارستان کودکان لندن مطالعه کرد. از کودکی در خاندان جلیل سلطنت پهلوی افتخار بندگی داشت و از نزدیک شاهد از خودگذشتگیها و فداکاریهای شاهزاده نیکوکار والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی در راه پیشرفت امور خیریه خاصه جمعیت شیرو-خورشید سرخ ایران بود. از سال ۱۳۲۱ در بنگاه نیکوکاری و بعد از ۱۳۴۴ در بنیاد نیکوکاری والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی که هسته مرکزی آن بیمارستان کودکان شهر آزاد در (خیابان ظفر) میباشد با سمت مدیریت افتخاری مشغول خدمت است.^۱

اقدس نیرومندزاده، (هزارخانی) اولین بانوی مدیرکل دفتر وزارتی اقدس نیرومندزاده در يك خانواده متدین در تهران دنیا آمد و تحصیلات ابتدائی را در دبستان مازیار و متوسطه را در دبیرستان ژاله با موفقیت گذراند. و برای طی دوره مامائی وارد دانشکده پزشکی شد و در این رشته موفق باخذ درجه لیسانس از دست پروفیسور ابرلین رئیس وقت دانشکده پزشکی گردید و سپس مدت چهار سال در انگلستان در زمینه روانشناسی و پرورش کودک بمطالعه پرداخت. او در سال ۱۳۳۳ با مهندس حسین نیرومندزاده ازدواج کرد و ثمره این ازدواج يك پسر بنام فرهاد و یکدختر بنام فری ناز میباشد. خدمت خود را در وزارت آموزش و پرورش در سال ۱۳۳۳ بادیبری در دبیرستانها آغاز نمود و پس از مراجعت از انگلستان در کادر اداری مشغول کار شد.

(۱) مطالب از طریق مصاحبه و همچنین شناسائی مؤلف با بانو نیر شیوا تهیه شد.

از زمان انتصاب جناب بانو دکتر فرخ‌روپارسای بسمت‌معاونت وزارت آموزش و پرورش و سپس دوران وزارت مشارالیه‌ها افتخار همکاری با ایشان نصیب بانو اقدس نیرومندزاده گردید. وطی هشت سال در سمت منشی و سپس رئیس کل دفتر و در چند سال اخیر در پست مدیر کل دفتر وزارتی باجدیت و علاقه تمام فعالیت خود را ادامه داده است.

او مظهر يك كارمند خوب و يك انسان كامل و نوع‌دوست میباشد همه وقت خود را صرف خدمت بمردم و رفع مشکلات و آلام هم‌نوعان می‌نماید و تا آنجا که مؤلف پیوسته ناظر اعمال و رفتار او بوده هنوز مشاهده نشده که کسی بایشان مراجعه نماید و مأیوس و ناامید و ناراضی دفتر وزارتی را ترك کند خلاصه هدف این زن نمونه و انسان دوست خدمت به نیازمندان و حل مسائل و مشکلات هموطنان در حد قدرت و توانائی میباشد و این‌را وظیفه خود میدانند که با آرامش و خوشروئی مشکلات ارباب رجوع را مورد بررسی قرار داده و راه حل منطقی و قانونی برای آنها بیابد.

او در سال ۱۳۵۰ شمسی بمنظور بازدید از مؤسسات آموزشی مدت نزدیک هدماه بنا بدعوت دولت امریکا بآن کشور سفر نمود و مراکز علمی و آموزشی را مورد بازدید قرار داد.

او بسبب انجام خدمات صادقانه موفق بدریافت نشان فرهنگی و همچنین نشان درجه تاجگذاری شده است. بنظر مؤلف رفتار اقدس نیرومندزاده میتواند سرمشق و نمونه خوب و در خور توجهی برای بسیاری از بانوان این اجتماع باشد.

پاینده شاهنده، استاد درنقاشی و حکاکی وجواهرات مدرن

او که در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران تدریس میکند خود فارغ‌التحصیل همین دانشکده ۱۳۴۰ و آکادمی هنرهای زیبای ونیز ایتالیا بسال ۱۳۴۸ است و دارای گواهینامه در سرامیک، موزیک، دکوراسیون، نقاشی و بترای وجواهرسازی مدرن، و دارای چندین نمایشگاه بشرح زیر

میباشد:

نمایشگاه شخصی در گالری تولتا ونیز ایتالیا ۱۹۶۹
نمایشگاه دسته‌جمعی در گالری هنرهای زیبا ونیز (حکاکی و نقاشی)

۱۹۶۹

نمایشگاه در موزه ایران باستان (نقاشی و جواهرات مدرن) ۱۳۴۹

نمایشگاه دسته‌جمعی در تالار سازمان زنان پایتخت ۱۳۵۰

نمایشگاه دسته‌جمعی مونترال (کانادا) ۱۹۷۱

نظر آقای دکتر غلامعلی همایون (استاد دانشگاه در رشته تاریخ هنر در ایران) درباره وضع نقاشی مدرن و نمایشگاه آثار خانم پاینده شاهده که در انجمن فرهنگی ایتالیا بنمایش گذارده بود چنین است:

«خیلی صریح بگویم که آنچه در این نمایشگاه دیدم کاملاً غیرمنتظره بود و لااقل انتظار تا این حد را نداشتم تابلوهای ایشان مرا گرفت و شدت تحت تأثیر قرار داد و در کار ایشان اصالت زیادی احساس کردم. من بعنوان یک متخصص تاریخ هنر (برخی مرا تنها متخصص هنر در ایران میدانند) از نظر مقایسه آثار ایشان با کارهای مشابه اولین چیزی که جلب نظرم را کرد اصالت و ابتکار در ایجاد تابلوها بود و تاجائیکه من در آنجا مشاهده کردم از هرگونه تقلیدی بریست هیچگونه تقلیدی از هنر غرب ندارد. وبجای آن جاپاهائی از نقاشی سنتی مان را مشاهده کردم وتشویقشان کردم که بهمین روبه اصالت جوئی ادامه دهند.»

مجله لاورنیچه وروزنامه (نواووتتو) عجیب از ریتیم گرافیک ورنگک
آمیزی تابلوهای خانم شاهده در نمایشگاه توصیف و تعریف کرده بودند.
واینک قسمتی از روزنامه ایل‌گازتنو نوشته ذکر یانولوریتتری مستقد
هنری در گالری تولتا در ونیز ایتالیا.

نقاش جوان ایرانی پاینده شاهده آخرین کارهای خود را که در ونیز
ایجاد کرده بود بنمایش گذارد این کارها شامل کمپوزسیونهائی بود بر
پایه ماده‌بی غلیظ وبرجسته که بخوبی کار شده، نقشها ریتیم دارند و خطوط
منحنی و قوسهای آن یادآور هنر ملی مشرق زمین هستند.

نحوه برخورد این نقاشی بامصالحی که ظرافت سنتی را در آن بکار میگیرد لطافتی دارد که همگانی نیست و در حکاکی آنها جوهر موسیقی ماندی بکار رفته است و ضد و نقیض‌هایی بر مبنای گام گرماتیک رنگ دارد که جلوه‌ی دلنشین بوجود می‌آورد^۱.

منصوره حسینی، نقاش هنرمند

او از هنرمندان نسبتاً جوان ایران است که با خلق آثار اصیل و جالب در خارج از وطن شهرت قابل ملاحظه‌ای دارد.

منصوره حسینی چهار سال در ایتالیا بتکمیل فن نقاشی پرداخت و نوامبر سال ۱۹۵۸ میلادی نمایشگاه بزرگ رم از او برای نمایش آثارش رسماً دعوت بعمل آورد، در همان سال بدریافت جایزه درجه اول از طرف شهردار شهر (فروزینون) برای صورت سازی نائل آمد و پس از آن به (بی‌ینال) و نیز دعوت شد.

در ماه آوریل ۱۹۵۹ شهر (جیوانی کامپاتسو) از خانم حسینی و عده‌ای از نقاشان نامی ایتالیا دعوت کرد تا پس از مسافرت بآنجا از منظره شهر تابلویی بسازند منصوره در این مسابقه مقام دوم را بدست آورد و جایزه‌ای بمبلغ ۵۰ هزار ریال دریافت نمود و شهردار تابلوی او را بمبلغ ۵۰ هزار ریال خریداری کرد.

در ماه ژوئن ۱۹۵۹ میلادی دانشگاه رم او را باعطای یک دیپلم افتخاری مفتخر نمود و مدال برتری نیز ضمیمه آن کرد در پائیز ۱۳۳۹ شمسی در تهران نمایشگاهی از بعضی کارهای هنری او بهمکاری اداره هنرهای زیبا تشکیل یافت^۲.

(۱) از مجله موزیک فروردین‌ماه ۱۳۵۱

(۲) صفحه ۲۱ شماره مخصوص نوروز ۱۳۳۹ مجله اطلاعات بانوان.

گیتی داروگر، زنی که دروازه‌های هنر اروپا را فتح کرد

مطبوعات اروپا، زیبایی و هنر و وقار و متانت گیتی را با کلمات باشکوه می‌ستایند. گیتی داروگر دختر غلامرضای داروگر و مادرش آلمانی بود او تحصیلات ابتدائی را در دبستان مهر و ژاندارک گذراند و از سن دوازده سالگی برای ادامه تحصیل رهسپار انگلستان شد و بعد از تحصیلات در انگلستان به نیس رفت و در مدرسه نقاشی بوزار مدتی نقاشی کرد سپس به برلین پیش خانمی بنام (ایتاما کسیم‌مونا) که نقاش و دکوراتور تاتر بود رفت یکروز در شیلر تاتر برلین وقتی دوزانو روی زمین نشسته و مشغول نقاشی بود مدیر تاتر بالای سرش آمد و بشوخی باو گفت میخواهی هنرپیشه تاتر بشوی و روی صحنه بازی کنی گیتی بی‌اختیار گفت که آرزویم همین است ولسی آلمانی خوب نمیدانم بعد بیک مدرسه تاتر رفت و همراه با درس تاتر زبان آلمانی را خوب یاد گرفت و پس از یکسال ونیم در تاتر (فاگاتن برلین) در نمایشنامه و بترین شیشه‌ای اثر (تنسی ویلیامز) اولین بازی اش را ارائه کرد (البته در دوران تحصیل پس‌هایی در مدرسه بازی کرده بود) و در تاتر رنسانس برلین نقش (ژی ژی) را در نمایشنامه مادام (کولت) بازی کرد و در ۱۹ سالگی قدم بتاتر (شیلر) برلین گذاشت و در آن تاتر (اوریدس) از (آتوی) و (یک لیوان آب) از اسکریب (که چندماه ادامه داشت) و همچنین پیسی (آپولوی شهر بلاگ) و در همان تاتر برلین همراه با هاری ماین، شوهر رومی شنایدر پیسی (شوهر ایده‌آل) را بازی کرد.

گیتی را آلمانها بیشتر بانام فامیل مستعار «گیتی جمال» میشناسند چون پدرش هنرپیشگی را دوست نداشت او از افشای نام فامیل خود ابا می‌کرد و مجبور شد کلمه جمال را دنبال نام فامیل خود بنویسد کم کم پدرش با بازی او در تاتر موافق شد ولی از هنرپیشه سینما شدن او را برحذر میداشت اما رفته رفته گیتی برخلاف میل پدر بسینما کشانده شد و اولین فیلمی که بازی کرد (مرحله ترس) نام داشت ولی اولین و شاید آخرین فیلمی که از گیتی بایران آمد (سوءظن) بود چندین سال پیش چند روزی روی پرده سینما-

های تهران فیلم موفق و جالبی بود اما در همان روزها در سبزه میدان فروشگاه داروگر را بغارت بردند و به آتش کشیدند و برادران گیتی مجبور شدند همه نسخ فیلم را بخرند تا از نمایش آن جلوگیری شود بنظر مردم عوام هنرپیشه شدن يك دختر ایرانی عجیب بود و این زخم بردل گیتی مانده که هموطنانش او را نمیشناسند.

گیتی بر اثر مخالفت پدر با هنرپیشگی او مجبور شد از آنان جدا شود و به سوئیس رفت و در آنجا با مردی که طبیب معالجتش بود آشنا شد و بعد از چند روز تصمیم به ازدواج گرفت و دختری بنام (بئاتریس) ثمره ازدواج آنان بود. آنها سه سال بعد از هم جدا شدند چون شوهرش هم با بازی کردن او در فیلم مخالف بود. سپس در (لوگانو) با همسر فعلی اش بنام رولاندروبی آشنا شد و پیوند زناشویی بست. شوهرش مردی جذاب و از ثروتمندان سوئیس است او عاشق بازی گیتی در تئاتر است و معتقد است هر کس هر هنری یاد گرفت ظلم است اگر بکار نبرد.

گیتی در فیلم سریال (سائومورتاله) و فیلم (قصه‌ها) برای تلویزیون اشتوتگارت بازی کرد و اکنون برای بازی در فیلم ایتالیائی (ایلموند و توتو کمپرزو)، (همه چیز دوردنیا) آماده شده است گیتی زن ظریف و زیبایی است که شاید بیش از ۴۸ کیلو وزن ندارد صورتی کشیده و استخوانی با گونه‌هایی برجسته و نمایان دارد و روی هم‌رفته در چهره گیتی زیبایی و جاذبه زن شرقی و غربی یکجا درهم آمیخته است او در برخوردش گرم و صمیمی و زنی متکی بنفس میباشد.

نیمتاج خاکپور (سلماسی)، سخنور

بانو نیمتاج خاکپور (سلماسی) از مردم شاهپور آذربایجان است نام پدرش یوسف و نام مادرش نرگس میباشد. از سالهای پیش از سلماس به تهران آمده

و در تهران زندگانی کرده است معلوماتش در حدود سیکل دوم متوسطه بوده و بزبانهای انگلیسی و ترکی آشنائی داشته و دارای سه فرزند بوده است.

بانو نیمتاج دارای ۲۰۰ بیت شعر است که دو چکامه گزیده او در اینجا نوشته میشود.

اولی بنام (کاوه) که هنگام شورش آشوریان ۱۳۳۷ هجری قمری در آذربایجان و دومی بنام (پیام) ما بنهران که در پیشباز از چکامه خاقانی گفته آنچنانچه پیداست اینها را از زمان جوانی خود درباره پریشانی و کشتار و تاراج رضائیه و سلماس و رشت سروده که گویا پدر و کسانش بدست شورشیان کشته شده‌اند.

کاوه

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند

باید نخست کاوه خود جستجو کنند

مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر

تا حل مشکلات به نیروی او کنند

آزادگی بدسته شمشیر بسته‌اند

مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند

در آندلس نماز جماعت بپا کنند

آنها که قادیسه بخونها وضو کنند

ایوان پی شکسته مرمت نمیشود

صدبار اگر بظاهروی رنگ‌ورو کنند

شد پاره برده عجم از غیرت شما

اینک بیاورید که زنها رفو کنند

نسوان رشت موی پریشان کشیده‌صف

تشریح عیبهای شما مو بمو کنند

دوشیزگان شهر ارومی گشاده رو

دربوزگی به‌برزن وبازار وکو کنند

بس خواهران بخطه سلماس خون جگر
خون برادران همه سرخاب رو کنند
نوح دیگر بیاید و طوفان وی ز نو
تا لکه های ننگ شما شستشو کنند
قانون خلقت است باید شود ذلیل
هرملتی که راحتی و عیش خو کنند

(پیام ما بتهران)

کیست که پیغام ما بشهر تهران برد
از گله دربدر خبر بچوپان برد
کلاهداران ما پرده نشین گشته اند
معجز مارا صبا بفرق ایشان برد
زاممداران ما غنوده در پارکها
ناله طفلان ما گوش دلیران برد
اشک یتیمان ما سیل مهیبی شود
تمام این پارکها ز بیخ و بنیان برد
کجاست گردنکشان که بوده اندر عجم
هنوز تاریخ ما شرف از ایشان برد
کجاست یک شیر نر بعزم بندد کمر
تمام این روبهان بسوی زندان برد
پرده نشینان ما که رشک حورابدند
اسیر دیوان شده سجده بغولان برد
وطن پرستان ما فتاده دور از وطن
گشوده دست سؤال پیش دونان برد
کجاست مرگ عزیز که دستگیری کند
گرفته از دست ما بسوی یاران برد

فاطمه خزیمه علم (علم)، در خدمت با اجتماع

در سال ۱۲۹۶ در بیرجند متولد شده است، پدرش مرحوم امیر محمد ابراهیم علم (شوکت‌الملک) فرزند امیر علم‌خان (حشمت‌الملک). مادر مرحوم بانو خدیجه علم فرزند امیر پرویزخان (امیرتومان) تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در دبستان و دبیرستان شوکتی بیرجند که از اولین دبیرستانهای دخترانه ایران بود و بهمت پدرش بوجود آمده بود با تمام رسانید.

برای بهتر آموختن زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی معلم مخصوص داشت، با اینکه در آنزمان (قبل از رفع حجاب) در خراسان بخصوص شهرهای کوچک فراگرفتن موسیقی و ورزشهایی از قبیل تنیس و سواری و تیراندازی ممکن نبود، مرحوم امیر شوکت‌الملک برای دخترانش نیز همانند پسرش کلیه امکانات آموزشی را فراهم ساخته بود که از زندگی آینده اجتماع مترقی عقب نمانند.

در زمان تحصیل بعضویت جمعیت شیروخورشید سرخ بیرجند در آمده اولین فعالیت خیریه واجتماعی را آغاز نمود، سپس برای مطالعه و تکمیل معلومات بکشورهای فرانسه، انگلیس، امریکا عزیمت نمود، پس از آن در دبیرستان شوکتی بیرجند افتخاراً تدریس کرد.

در سال ۱۳۱۶ با امیرحسین خزیمه علم (نوه عموی خود) که دارای دکترای کشاورزی از انگلستان بود ازدواج نمود، ثمره این ازدواج چهار فرزندند:

۱- طاهره خزیمه علم، تحصیلات متوسطه را در دبیرستان انوشیروان دادگر پایان رسانید و دارای درجه فوق لیسانس از دانشگاه کمبریج انگلستان میباشد.

۲- پرویز خزیمه علم، تحصیلات متوسطه را در دبیرستان البرز، درجه فوق لیسانس در اقتصاد از دانشگاه کمبریج انگلستان و دکتری از دانشگاه پنسیلوانیا امریکا میباشد.

۳- داریوش خزیمه علم، تحصیلات متوسطه در دبیرستان اندیشه و

لیسانس اقتصاد از دانشگاه امریکائی بیروت، فوق لیسانس و دکترا از دانشکده بانکداری لندن میباشد.

۴- زیبا خزیمه علم، تحصیلات متوسطه (دیپلم) از مدرسه انگلیسی و ایران زمین تهران و تخصص در دکوراسیون داخلی از دانشکده هنرهای زیبای لندن است.

پس از عزیمت فرزندان بخارج از کشور فرصت بیشتری برای فعالیت های اجتماعی بدست آمد لذا باتفاق گروهی از دوستان هم فکر در بوجود آوردن مرکز کوچکی برای کمک باطفال محتاج اقدام کرد، همچنین فعالیت در جمعیت شیر و خورشید سرخ تهران و جمعیت خیریه فرح پهلوی را شروع نمود.

در این جمعیت نیز از اول مسئولیت امور کودکان را بعهده گرفت زیرا در اول، فعالیتها و کمکهای جمعیت متنوع بود.

در سال ۱۹۶۲ بدعوت دولت امریکا برای بررسی بیشتر در امور کودکان بدان مملکت عزیمت و مدتی به مطالعه پرداخت.

عجالتاً با سمت نایب رئیس در جمعیت خیریه فرح پهلوی که ریاست عالیہ آن را علیاحضرت شهبانوی نیکوکار ایران به عهده دارند افتخاراً مشغول انجام وظیفه است.

خانم عفت الملوک نحوی، مدیر کل

خانم عفت نحوی - اولین زنی که در دستگاههای اجرائی دولتی سمت رسمی مدیر کلی را داشته. در خانواده متوسطی که اهل علم و عرفان بودند در سال ۱۲۹۹ بدنیا آمده است. پدرش علی اکبر نحوی تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران و دوره تخصصی خود را در علوم اداری و سیاسی در فرانسه و آمریکا گذرانده است و دو زبان فرانسه و انگلیسی را بخوبی میداند در سال ۱۳۳۴ در مسابقه بین المللی دانشگاه هاورفورد امریکا شرکت نموده و در عداد سه نفر برنده ای که از سراسر جهان انتخاب شدند

بمدت یکسال از بورس دانشگاه مزبور استفاده نموده و در امور بین‌المللی مطالعه و تحقیق نموده است.

خانم نحوی اولین زنی است که در دستگاههای اجرائی دولتی سمت رسمی مدیرکلی را احراز نموده بدین معنی که در سال ۱۳۳۷ به سمت رئیس کارگزینی سازمان برنامه و پس از آن بافرمان همایونی در سال ۱۳۴۳ به عنوان مدیرکل اداری و تشکیلات وزارت آب و برق منصوب گردیده است. خانم نحوی در کنفرانسها و سمینارها و کمیسیونهای مختلف بین‌المللی بسمت نماینده دولت شاهنشاهی ایران شرکت نموده که از آن جمله میتوان عضویت نامبرده را در شورای حکام برنامه توسعه و عمران ملل متحد و همچنین کمیسیون بین‌المللی مقام زن و سمینارها و مجالس بحث و فحوص که درباره توسعه و گسترش همکاریهای بین‌المللی در مراکز سازمانهای تخصصی وابسته به ملل متحد تشکیل شده است نام برد.

در کمیسیون بین‌المللی مقام زن مسائل مربوط به حقوق سیاسی زن - حقوق مساوی برای کار مساوی - دسترسی زنان به تحصیلات و بالاخره وضع زن در خانواده با توجه به اعلامیه حقوق بشر و همچنین اعلامیه جهانی رفع تبعیض زنان مطرح بود و بخصوص در تدوین اعلامیه اخیرالذکر به عنوان نماینده ایران سهیم و شریک بوده است. از نشریات خانم نحوی سه جلد نشریه جامع درباره کمیسیون بین‌المللی مقام زن - و دونشریه دیگر تحت عنوان ایران و منطقه اکافه - ایران و همکاریهای فنی سازمان ملل متحد و بالاخره یک بحث تحلیلی درباره قانون استخدام کشوری را میتوان نامبرد.

خانم نحوی در این تاریخ سمت رئیس دفتر همکاریهای فنی بین‌المللی را داشته و کلیه امور مربوط به این همکاریها اعم از بخش اقتصادی و اجتماعی بوسیله مشارالیها برنامه ریزی - هماهنگک و نظارت میشود.

نشانهائی که دریافت نموده

نشان درجه ۴ همایون

نشان درجه ۲ آبادانی و پیشرفت
نشان درجه ۳ اصلاحات ارضی

بانو پروین صوفی، معاون پارلمانی وزارت کشور

بانو پروین صوفی سیاوش، تحصیلات ابتدائی خود را در زادگاه خود گیلان و تعلیمات دبیرستانی را در قزوین و تهران پایان رسانیده و از دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران در رشته قضائی فارغ التحصیل و موفق باخذ دانشنامه لیسانس شده دو سال نیز در دانشکده حقوق پاریس در کور دکتراى حقوق تحصیلات دانشگاهی را ادامه داده است.

ثمره زناشوئی بانو پروین صوفی سیاوش دودختر یکی مهندس آرشیتکت میباشد و دومی نیز فارغ التحصیل دانشکده بازرگانی است.

بانو پروین صوفی سیاوش در سال ۱۳۲۲ خورشیدی خدمات فرهنگی و آموزشی خود را بادبیری در دبیرستانهای تهران آغاز کرده - و به ترتیب در قسمتهای ریاست دبیرستان - و ریاست بخش ۲ آموزش و پرورش استان مرکزی - ریاست کمیته پیکار بابت سوادى در بخش ۲ تهران و سپس مدیریت کل تربیت معلم در وزارت آموزش و پرورش انجام وظیفه کرده و در سمت مدیر کل تربیت معلم برای بازدید و بازرسی دانشسراها و مراکز تربیت باستانهای خوزستان - فارس و گیلان - لرستان - مازندران - خراسان آذربایجان شرقی و غربی مسافرت کرده و بطرز تدریس و آموزش و پرورش فرزندان ایلات و عشایر و راهنمایی مریمان و آموزگاران در آموزش و پرورش خردسالان و بزرگسالان سرکشی نموده: و در کنفرانس جهانی نیز که در پاریس تشکیل شده بود بنماینده گی از طرف وزارت آموزش و پرورش شرکت کرده و در مهرماه سال ۱۳۴۸ خورشیدی بفرمان ملوکانه بسمت معاونت پارلمانی وزارت کشور برگزیده شده که فعلا نیز با همین سمت

مطالب از طریق مصاحبه با مؤلف انجام شده

در وزارت کشور مشغول انجام وظیفه میباشد.

فعالتهای اجتماعی:

بانو پروین صوفی سیاوش فعالتهای اجتماعی زیر را داشته و دارد

مدیر عامل جمعیت پرورش کودک.

ریاست جمعیت مبارزه با بیسوادی زنان

عضویت هیئت مدیره پیشاهنگی ایران

بازرس و عضو هیئت مدیره شورای جمعیتهای زنان ایران

نایب رئیس اتحادیه زنان حقوقدان

نایب رئیس شورای زنان حزب ایران نوین

مسئول حوزه ۱۰۴ حزب ایران نوین

افتخارات

اخذ نشان درجه ۴ و درجه ۳ همایون

اخذ نشان و مدال ورزشی

تالیفات

جرائم صفار بزهکار ترجمه از پرفسور شازل

همکاریهای مطبوعاتی و ایراد سخنرانیها در زمینه حقوق زن وامور

فرهنگی و اجتماعی

مسافرتهای خارج از کشور

مسافرت بکشورهای انگلستان - فرانسه - آلمان - هلند بمنظور

مطالعه امور فرهنگی و اجتماعی.

مطالب از طریق مصاحبه بامؤلف انجام شده

خانم عزت طباطبائی دیبا (آقاولی)، در سمت معاونت
خانم عزت طباطبائی دیبا (آقاولی) - معاون وزارت تعاون و امور
روستاها.

عزت آقاولی متولد ۱۳۰۲ شمسی - محل تولد او تبریز است.
فارغ التحصیل مدرسه آمریکائی تهران تحصیلات تخصصی اش گذراندن
دوره تخصصی ترویج خانه‌داری و عمران روستائی در دانشگاه ایالتی
آریزونای آمریکا.

پستهای اداری

خانم عزت آقاولی از بدو شروع بخدمات (سال ۱۳۳۲) در پستهای
ذیل انجام وظیفه نموده است:

- ۱ - رئیس اداره ترویج خانه‌داری
- ۲ - رئیس اداره کل ترویج خانه‌داری در سازمان ترویج وزارت
کشاورزی.
- ۳ - مشاور وزیر
- ۴ - مدیرکل ترویج خانه‌داری در وزارت آبادانی و مسکن.
- ۵ - مدیرکل امور اجتماعی.
- ۶ - رئیس سازمان خانه‌های فرهنگ روستائی.
- ۷ - رئیس سازمان ترویج و توسعه فعالیتهای غیرکشاورزی (باسمت
معاون وزیر) در وزارت تعاون و امور روستاها.

شرکت در کنفرانسها. مجامع بین‌المللی

خانم آقاولی در طی دوران خدمت خود در کنفرانسهای بین‌المللی
متعددی شرکت نموده است که اهم آنها بشرح ذیل میباشد:

- ۱ - مطالعه برنامه‌های ترویج خانه‌داری در یونان سال ۱۳۳۶
- ۲ - کنفرانس سالیانه کمیته ارتباطات بانوان در نیویورک مخصوص
کشورهای خاورمیانه درباره نقش زن در خانه و اجتماع سال ۱۳۳۷

- ۳ - کنفرانس بین‌المللی اقتصاد خانه در مرلند امریکا سال ۱۳۳۷
- ۴ - کنفرانس منطقه‌ای سازمان خواروبار و کشاورزی ملل متحد برای خاورمیانه در تهران سال ۱۳۳۹
- ۵ - کنفرانس ترویج و نقش آن در کشورهای در حال توسعه در آلمان غربی سال ۱۳۴۳
- ۶ - سمینار نحوه کارآموزی کارمندان ترویج خانه‌داری در دانشگاه امریکائی بیروت. سال ۱۳۴۴
- ۷ - اجلاس کمیته امور اجتماعی همکاری عمران منطقه‌ای در ترکیه سال ۱۳۴۶
- ۸ - بازدید از کشور بلغارستان بمنظور بررسی برنامه‌های خانه‌های فرهنگ روستائی. سال ۱۳۴۹
- ۹ - بازدید از برنامه‌های ترویج و توسعه فعالیت‌های غیر کشاورزی در کشورهای بلغارستان، یوگسلاوی و رومانی. سال ۱۳۵۱

نشانه‌ها

خانم آق‌اولی در طی دوران خدمت خود موفق باخذ نشانهای ذیل گردیده است.

- ۱- نشان درجه پنجم تاج در تاریخ ۴۳۸۸۴
- ۲- نشان درجه دو آبادانی و پیشرفت در تاریخ ۴۷۶۲۵
- ۳- نشان درجه سوم اصلاحات ارضی در تاریخ ۴۸۱۰۱۹
- ۴- نشان درجه چهارم همایون در تاریخ ۵۰۸۸۴

خدمات برجسته

۱- خانم آق‌اولی اولین بانوئی است که برنامه ترویج خانه‌داری را بصورت يك واحد منظم و موثر برای انجام خدمات مورد نیاز و تعمیم اطلاعات لازم بزنان روستائی در کشور در سطح دهات آغاز نمود و طی این مدت در اثر احاطه بکار خود و علاقه به پیشرفت برنامه و قدرت رهبری و

مدیریت شایسته موفق گردید که سال بسال این برنامه را توسعه دهد.
۲- خانم آقاولی بعنوان نماینده آذربایجان شرقی درمجلس موسسان شرکت نموده است.

وضع خانوادگی

خانم عزت طباطبائی دیبا در سال ۱۳۲۱ با آقای اردشیر بینش آقاولی ازدواج نموده و ثمره این ازدواج سه پسر میباشد.

۱- بیژن بینش آقاولی متولد ۱۳۲۴ که در حال حاضر در رشته اقتصاد در آمریکا مشغول تحصیل است.

۲- بهروز بینش آقاولی متولد سال ۱۳۲۷ که در رشته ریاضیات در امریکا مشغول تحصیل است.

۳- پابک بینش آقاولی متولد سال ۱۳۳۸ که در سال سوم دبیرستان در تهران مشغول تحصیل میباشد.

خانم عزت آقاولی معتقد است که موفقیت و پیشرفت اداری خود را مرهون حسن تفاهم و کمک و معاضدت همسرش میباشد که در حال حاضر در سمت رئیس کل حسابرسی داخلی شرکت ملی نفت ایران مشغول انجام وظیفه میباشد.

فخرالتاج قویمی، گردآورنده و نویسنده کارنامه زنان مشهور ایران
فخرالتاج قویمی (خشایاروزیری) دیپلمه دوره اول دبیرستان ناموس
در ۱۳۰۷ شمسی، دارای چندین سال سابقه تدریس در دبیرستانهای ناموس،

محمودیه وانتظاریه سابق است. او فرزند محمدعلی (از نواده‌های میرزا جعفر وزیر کریمخان زند، شغل متسوفی) و اخترالملوک (از خانواده مجید آهی و اسفندیاری) میباشد.

در ۱۳۱۱ با غلامحسین قویمی (که ایجاد کننده حساب صنعتی در ایران است) ازدواج نمود. ثمره این ازدواج دو دختر و سه پسر است باسامی: خرم‌ن قویمی (تفرشی) لیسانسیه تعلیم و تربیت و زبان (دبیر دبیرستانها) روشن قویمی (مهراد) فوق لیسانس از دانشگاه میسوری آمریکا (دبیر دبیرستانها) بیژن قویمی، مهندس راه و ساختمان از دانشگاه لیدز انگلستان (مهندس مشاور)

هومن قویمی، فوق لیسانس اقتصاد از دانشگاه برکلی امریکا (که فعلاً مشغول گذراندن دوره دکترا و تدریس در مدرسه عالی است.)
اوژن قویمی، دانشجوی دانشگاه سن خوزه در کالیفرنیا

بعداز ازدواج بمناسبت اشتغال بامور خانه و مراقبت و تربیت فرزندان و امور تحصیلی آنان کمتر فرصت فعالیت‌های اجتماعی خارج از منزل را داشت. پس از آنکه آخرین فرزندش در دوران آخر دبیرستان بود بمنظور آشنائی بیشتر بوضع زنان مغرب‌زمین و مطالعه در آثاری که از آنها باقی است سفرهای متعددی به اروپا و آمریکا کرد و بعددنباله مطالعات و فعالیت‌های اجتماعی خود را در تهران و پاره‌ای از شهرستانها ادامه داد تا توانست برای بزرگداشت و تجلیل و شناساندن بیشتر زنان برگزیده تاریخ و نشان دادن ثمرات انقلاب شاه و ملت، بنا به توصیه جناب دکتر فرخ‌رو پارسای وزیر محترم آموزش و پرورش که خود از زنان دانشمند و جلیل‌القدر ایران میباشد، به تهیه و تدوین کتابی بنام کارنامه زنان مشهور ایران پردازد و ضمناً در زمینه فعالیت‌های دیگر اجتماعی بعضویت در جمعیت خیریه فرح پهلوی و شورای زنان وابسته به حزب ایران نوین و کمیته‌های مختلف آن درآمد و مدتهاست بهمکاری با بنیاد نیکوکاری والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی مشغول

است. باید گفت زنی پرتحرک و با پشتکار است حتی اوقات بیکاریش را بخیاطی و گلدوزی و بافتنی برای خود و فرزندان‌ش مصروف میدارد.

او برای تهیه و تنظیم و انتشار کتاب حاضر، مدت شش سال وقت خود را بمطالعه و تحقیق در اسناد و مدارک موجود در کتابخانه‌ها گذراند و با جد و جهد و تلاشی خستگی‌ناپذیر هدف خویش را که همانا تجلیل و تعالی مقام زن به‌عنوان عضو مفید و مؤثر هراجماع است دنبال کرد و با تنظیم کارنامه زنان مشهور و برجسته ایران توانست نمونه‌های بارزی از لیاقت و کاردانی و شایستگی آنان در موارد مختلف ارائه نماید که البته بقول معروف مشت نمونه‌ای است از خروار.



این خانمها و عده دیگری از خانمهای عصر حاضر را در چاپ بعد در صورت رسیدن کارنامه آنها چاپ خواهم کرد.

فخری قومی

زهره - نبیل

صدری - بزرگنیا

خانم معارفی

ستاره - فرمانفرمائیان

دکتر هما - آهی

پروین - خلعتبری

دکتر پیرنیا - متخصص اطفال

طلعت حسینی - چاپ کتاب

دکتر راسخ

فریده - گلسرخی

مهروش - صفی نیا

بهجت - صدر ، از هنرهای زیبا

لیلی - امیرارجمند

خانم دکتر طالقانی

فخری راستگار

پوران - درودی

مآخذ این کتاب

- | | |
|--|--------------------|
| شاهنشاه آریامهر | کتاب انقلاب سفید |
| دکتر فرخرو پارسای و دکتر طالقانی
و دکتر آهی | زن در ایران باستان |
| بکوشش محمد میرسیاقی | شاهنامه فردوسی |
| چاپ بروخیم | شاهنامه فردوسی |
| علی اکبر مشیرسلیمی | زنان سخنور |
| ترجمه تاریخ طبری | تاریخ بلعی |
| ابراهیم آیتی | تاریخ یعقوبی |
| شیخ ابوالفضل محمدحسین بیهقی | تاریخ بیهقی |
| صدر کشاورز | رابعه تا پروین |
| رضاقلی خان هدایت | مجمع الفصحاء |
| محمد عوفی | لباب الالباب |
| عبدالحسین آیتی | تاریخ یزد |

شمس الملوك جواهر كلام	زنان نامی اسلام
علی جواهر كلام	تاریخ مصر
المعاشقین	تذکره عرفات
مولوی محمد مظفر حسین صبا	روز روشن
جوینی	تاریخ جهان گشای جوینی
امیر علی شروانی	مجال النفاس
ترجمه محمد حسن مقدم اعتماد السلطنه	خیرات الحسام
لسان الملك سپهر، محمد تقی	تاریخ قاجاریه و ناصرالتواریخ قاجار
احمد میرزا ابن فتحعلیشاه قاجار	تاریخ عضدی، عضدالدوله
باهتمام کوهی کرمانی	دیوان پروین اعتصامی
آقای ابوالفضل اعتصامی	مشاهیر نسوان
بزبان اردو	گنجینه نامهای ایرانی
مهربان گشتاسب پورپارسی	تاریخ اصفهان
شیخ حسین جابری اصفهانی	تذکره الخواتین
مؤلف نامعلوم بزبان اردو	از کورش تا پهلوی
فردریک تالبرک	اعلام النساء
زرگلی	دانشمندان آذربایجان
محمد علی تربیت	صبح گلشن
سید علی حسن خان	ریاحین الشریعه (بانوان دانشمند)
در پنجم جلد - آقا شیخ ذبیح الله محلاتی	معایب الرجال خطی
بی بی فاطمه	آثار المعجم
فرصت الدوله شیرازی	تاریخ ادبیات ادوارد براون انگلیسی
ترجمه رشید یاسمی	تذکره مجمع محمود
محمود میرزا قاجار	

- کتاب سخنوران
تاریخ کردستان
دیوان ماه شرف
دیوان ژاله (عالم‌تاج)
دانشمندان آذربایجان
زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا
انقلاب سفید
حماسه سرائی در ایران
کتاب بهار
فرهنگ ایران باستان
داستان ویس و رامین
تاریخ ایران باستان
نقش زن در فرهنگ و هنر ایران
رساله زنان فرمانروا در جهان
زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران
مجله تحقیقات روزنامه‌نگاری
مجله زن‌روز
مجله اطلاعات بانوان
روزنامه اطلاعات
مجله هنر
مصاحبه با افراد مطلع و صاحب‌نظر در موارد ضروری
- پرفسور محمد اسحاق هندی
غلامرضا رشید یاسمی
آقا شیخ یحیی
آقای پیمان بختیاری
مهندس کریم طاهرزاده بهزاد
بدرالملوک بامداد
دکتر ذبیح‌الله صفا
محمد باقر ابن محمد تقی مجلسی
دکتر ذبیح‌الله صفا
فخرالدین اسعد گرگانی بکوش
محمدجعفر محبوب
آقای حسن پیرنیا
دکتر سیمین رجالی
بهجت طباطبائی
پری‌شیخ‌الاسلامی

غلط‌نامه

<u>صفحه</u>	<u>سطر</u>	<u>غلط</u>	<u>صحیح</u>
۲ فهرست	۳	اکسیاکسی	اکسیارتس
۱۴	۹	تربتی	تربیتی
۲۷	۵	بنوالاحرار	بنورالاحرار
۵۷	۹	موسیخی	موسیقی
۶۰	۱۸	فرسود	فرمود
۷۸	۶	میزیکه	منبریکه
۸۰	۲۱	پنجه	نیجه
۱۳۲	۸	۱۸۲۳ شمسی	۱۲۸۳ شمسی
۱۷۵	۱	مشغی	مستغی
۱۷۵	۹	۱۲۹۶ شمسی	۱۳۰۴ شمسی
۱۷۷	۲۵	لرزونت	لرز و تب
۱۸۹	۸	۹۵ سال	۵۹ سال
۱۹۸	۴	جناب	باید حذف شود
۲۰۳	۳	سرکار	باید حذف شود
۲۰۴	۱۰	جناب	باید حذف شود
۲۴۱	سطر آخر	فروغ فرخزاد	فریدون فرخزاد

